

بہائیت

فصلنامہ تخصصی
فرہنگی اجتماعی
در نقد بہائیت



www.bahairesearch.org



تصویر روی جلد متعلق به پرفسور ادوارد براون است.

بهائیتی
فصلنامه فرهنگی اجتماعی

عنوان: بهائی‌شناسی
کلید عنوان: Bahā'ī/shināsi (Tihrān)
شماره شایا: ۴۴۵X-۲۷۱۷

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عبدالحسین فخاری

شورای سردبیری: مهدی حبیبی، مهدی هادیان، مدیر داخلی: مسعود منفرد

مدیر هنری: محمد گوگانی

صفحه‌آرایی: شیرین گوگانی، ویراستار: محمدعلی معصومی

طراح جلد: الهام بخشی، عکاس: مریم هادیان، نقاش: فائزه رحیمی، مهدی شجاعی

چاپ و صحافی: فرشپوه

فصلنامه بهائی‌شناسی، از مقالات، تحقیقات و نظرات اساتید و محققان در موضوعات تخصصی

مرتبط با بهائیت استقبال نموده و به انعکاس آن‌ها با نام و مسئولیت نویسندگان خواهد پرداخت.

دیدگاه‌های خود را با ما در میان بگذارید.



نام:

نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

پست الکترونیکی:

نوع اشتراک:

قیمت:



اشتراک چهار شماره تهران و شهرستان ۲۰۰۰۰۰ تومان
اشتراک یک ساله برای دانشجویان و اعضای هیئت علمی ۱۸۰۰۰۰ تومان
برای مشترکین یک ساله، هزینه پست عادی در مبالغ فوق منظور گردیده است.
(با ارسال رایگان)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،
خیابان ابوذر، کوچه ۱۲، پلاک ۱۳، واحد ۱ تلفاکس: ۲۲۸۹۸۴۲۵
شماره حساب: ۵۳۹۴۴۵۱۶۹۰ - بانک ملت، شعبه پارک ساعی، عبدالحسین فخاری
لطفاً پس از پرداخت حق اشتراک رسید آن را به شماره نامبر فوق ارسال فرمایید.



۴ قرن مهدوی

۵

۶ روی خط خبر

گلبنگ سربلندی
عناد بی‌بی‌سی در تدارک کارشناس!
تبلیغ تهاجمی در پیام سوم دسامبر بیت‌العدل
برنامه نه‌ساله و ایران
نه بزرگ تونس به تشکیلات بهائی
نگاهی به فیلم روزنه‌ها
مهر سکوت بر دهان منصور فرهنگ

۲۹



۳۴ برگی از تاریخ

آیت‌الله شیخ احمد شاهرودی: نماد تعامل عالمانه با بهائیان
روایت شیخیان از تبلیغ حاج محمدکریم خان کرمانی از سوی باب



۳۷

۷۶ تشکیلات بهائی و منتقدان:

ادوارد براون و نقد تاریخ‌نگاری بهائیان
نقدی از ازلیان بر مقدمه کتاب نقطة‌الکاف
فعالیت‌های مخفیانه عبدالبهاء علیه منتقدانش

۷۶



۱۱۰ پژوهش

سابقه تقیه در بهائیت از زبان کامران اقبال بهائی
مفروضات در ترازوی نقد (قسمت دوم): تفسیر عبدالبهاء از مکاشفات یوحنا
تحلیلی از پروژه بورس تحصیلی و مطالعات بهائی



قرن مهدوی

سرمقاله

بیستمین شماره بهائی‌شناسی در شرایطی منتشر می‌شود که جشن‌های باشکوه میلاد صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی، جوامع شیعی و به‌ویژه کشورمان را نورباران کرده است؛ به‌خصوص که سال یک‌هزار و چهارصد - یعنی آخرین سال سده چهاردهم - میزبان دو میلاد آن حضرت در ابتدا و انتهای خود بود و اکنون با پایان قرن چهاردهم، وارد قرن پانزدهم می‌شویم که ان‌شاءالله قرن مهدوی خواهد بود؛ قری که بیش از قرون گذشته چشم جهانیان به موعودی الاهی خیره خواهد شد که دنیا را از نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌های موجود، نجات داده و وعده الاهی را در ایجاد جهانی نوسرشار از مهر و ایمان و عدالت، تحقق خواهد بخشید. نگاهی به مهم‌ترین رویدادهای قرن گذشته، نشان داد که نظم‌های بشرساز نتوانستند سعادت برای انسان

معاصر فراهم نمایند: مرام اشتراکی پس از هفتاد سال در کشور شوراها به پایان خود رسید و همه وعده‌هایش مبنی بر تشکیل جامعه بی‌طبقه اشتراکی، پوچ از آب درآمد؛ تشکیل سازمان ملل متحد که قرار بود صلح جهانی را تضمین نماید، نتوانست از بروز جنگ‌ها و تجاوزهای ابرقدرت‌ها به کشورهای ضعیف جلوگیری کند و در عمل دنیا را در تیول همان قدرت‌های بزرگ صاحب حق و تو در آورد. جهالت‌های مغزهای خشک با حمایت قدرت‌ها و حمایت مالی کشورهای مرتجع به ظهور طالبان و القاعده و داعش انجامید که جز قتل نفوس و خرابی و ویرانی و فساد و ناامنی، ثمره‌ای نداشت؛ ایده جهانی شدن که گمان می‌رفت دل‌های همه انسان‌ها را به مثابه اعضای یک دهکده جهانی به هم نزدیک کند، با تسلط



ابرقدرت‌ها بر رسانه‌ها
به‌ویژه اینترنت، ابزاری
برای همان‌ها درجهت
کنترل مغزها و جنگ نرم
و انقلاب‌های مخملی
شد؛ رشد بی‌سابقه
تکنولوژی نه‌تنها جهان
را امن‌تر نکرد بلکه به
تولید بیشتر سلاح‌های
کشتارجمعی، تخریب
محیط‌زیست و هراس
بیشتر از بروز جنگ

او که انسان‌ها را دوست دارد و به آن‌ها نعمت
وجود و عقل و بینش داده است؛ آری باید به
خدای بزرگ و مهربان روی آورد و از سویدای دل
او را بخواند و بخواهد که منجی عدالت‌گستر
و موعود رهایی بخشی را که وعده ظهورش را
داده است، گسیل دارد تا بشریت را از همه این
رنج‌ها و مصیبت‌ها نجات دهد؛ این تنها راه
نجات است و قرن نو، قرن فریاد موعودخواهی و
منجی‌طلبی است؛ قرن مهدوی است!

جهانی سوم انجامید... و اکنون در آستانه قرن
جدید شمسی، بشر هرچه بیشتر این مظالم را
می‌بیند و دورنمای تاریک نظم‌های بشری را
مشاهده می‌کند به این نتیجه می‌رسد که باید
نجات را در جای دیگر جست‌وجو کند؛ آنجا
که وعده‌هایش دروغین نیست؛ آنجا که قدرتش
فائق بر همه قدرت‌هاست؛ آنجا که همه خیرها و
نعمت‌ها و زیبایی‌ها را به بشر هدیه داده است؛

روی خط خبر

گلبانگ سربلندی

حسن طارمی

به خاندان وحی را در سلوک پرشور پدر و مادر تجربه کرد. یک بار، آن هنگام که شش دهه از عمر خویش را گذرانده بود و چهره‌ای بارز در میان عالمان دینی و شخصیت‌های اجتماعی داشت، در یادداشتی کوتاه در پاسخ به این پرسش که چه عاملی سبب اهتمام وی به تألیف کتاب‌هایی در دفاع از حریم قدس مهدوی بوده است، سهم بسیار مؤثر تربیت در کنار پدر و مادر نیک‌نهادش را با تمثل به این دو بیت از صاحب‌بن‌عباد، وزیر ادیب و مقتدر شیعی در حکومت آل بویه، یادآور شد:

لَا عَدَبَ اللَّهُ أُمِّي إِنَّهَا شَرِبَتْ
حُبَّ الْوَصِيِّ وَعَدَّتْنِيهِ بِاللَّبَنِ
وَكَانَ لِي وَالِدٌ يَهْوَى أَبَاحْسَنِ
فَصِرْتُ مِنْ ذِي وَذَا أَهْوَى أَبَاحْسَنِ
خدا مادرم را عذاب نکند که از زلال مهروصی سیراب شد و آن را با شیربه من نشانند. پدری داشتم شیفته‌ی ابالحسن، پس من به برکت این پدر و آن مادر دلدادۀ علی شدم.

بامداد روز دوازدهم بهمن ۱۴۰۰ مطابق با ۲۹ جمادى الاخر ۱۴۴۳، جامعه شیعه سوگوار ارتحال یکی از مراجع تقلید شد. آیت‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی تغمّده الله برحمته، در روزهای پایانی سومین سال از سده دوم عمر دعوت حق را لبیک گفت؛ عمری سرشار از تکاپوی علمی و خدمات دینی در ساحت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی همراه با بندگی خالصانه و ارادت و شیفتگی به اولیای عظیم‌الشأن.

آیت‌الله صافی، بنا بر زندگی‌نامه خودنوشتش، تا بیست‌وسه سالگی در زادگاهش نزد عالمان شهر و در رأس آنان پدر دانشمند خود، مراتب تحصیل علوم دینی را به قوت گذراند. در همان دوران، شاهد دغدغه‌ها و مراقبت پدر در مقام عالم دینی شهر، در مقابله با انحرافات و شبهه‌افکنی‌های اعتقادی و هنجارشکنی‌های رفتاری - چه از سوی مبلغان فرقه بهائی و چه از سوی مقامات رسمی سلطنت جدید - بود. همچنان‌که شیفتگی





دربارهٔ مادرش نیز افزوده: «مادرم رحمه الله علیها که از بانوان فاضله بود، کتاب نجم ثاقب را مطالعه می کرد و ما را به خواندن و شنیدن آن تشویق می نمود.»

صافی جوان و پرورش یافته در خانه ای که به تعبیر وی «انوار ولایت حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - در کمعان بود»، در ۱۳۲۰ ش برای تحصیل در مدارج عالی علمی راهی حوزهٔ علمیهٔ قم شد و از محضر استادان بنام آن مرکز علمی، مشهور به آیات ثلاث (سید محمد تقی خوانساری، سید محمد

حجت کوه کمری، سید صدرالدین صدر) بهره برد، به مدت یک سال هم در نجف به درس اعظم حوزهٔ دیرپای این شهر (از جمله مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی و آیت الله شیخ محمد کاظم شیرازی و آیت الله شیخ محمد علی کاظمی) حاضر شد و از ۱۳۲۵ در قم استقرار یافت. در آن زمان، حوزهٔ علمیهٔ قم یکی دو سال بود که در پی هجرت فقیه متضلع و صاحب رأی صائب، مرحوم آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، به این شهر، در مقام مرجعی نافذالکلمه و مدبر، رونقی نو یافته بود و طلاب و فضلا و عالمان تحت حمایت این مرجع عظیم الشان تکاپویی امیدبخش را تجربه می کردند. صافی نیز خیلی زود در جمع نزدیکان فقیه بروجردی

- و به تعبیر خود او «سید استاد» - قرار گرفت. او، هم از دانش و روش علمی این خزیت فن بهره گرفت و هم سلوک و راهبرد اجتماعی و سیاسی و اقدامات و دغدغه های دینی وی را در جایگاه مرجعیت، از نزدیک مشاهده کرد. این همه برای این دانشمند جوان سرمایه ای بی نظیر شد و در تحقق شخصیت وی تأثیر ماندگار گذاشت.

فقیه بروجردی به مدد احاطهٔ کم نظیرش بر علوم دینی چون فقه و اصول فقه و کلام و حدیث و تاریخ اسلام و شناخت عمیق و گسترده از منابع متقدم و آگاهی از مسائل آن روزگار جهان اسلام بر جامعهٔ شیعه و بر پایهٔ قریب سه دهه تجربه مرجعیت تقلید در منطقهٔ بروجرد، آفاق جدیدی برای طلاب



حضرت بقیة الله، بیش از آنکه از رهگذر چند روایتِ حاکی از ولادت آن حضرت یا دیده شدنش برای برخی از نزدیکان اثبات شود - که البته نیازی به مناقشه در درستی آن روایات و گزارش‌ها نیست، کما استفدنا من اشارات مشایخنا العظام الی هذه الدقیقه - به استناد براهین متقن کلامی بر وجوب نصب امام معصوم و ادله نقلی پر بسامدِ ناظر به معرفی جانشینان رسول اکرم و عدد آنان، یعنی دوازده تا - که از قضا در طرق روایی پیروان مکتب خلافت بیشتر نمود یافته است - و نیز تصریحات شخص رسول اکرم و یکایک امامان منصوص بر نام و کنیه و اوصاف آخرین امام، از خفای ولادت و وقوع غیبت و طول عمر و جهانی بودن قیام ظلم برافکن آن حضرت و ویژگی‌های عصر ظهور، قطعیت یافته است و راویان و محدثان بزرگ امامیه و از جمله ابو عبدالله ابن ابی زینب کاتب نعمانی، شیخ صدوق ابن بابویه، شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی، بر همین روش آثار گران سنگی پدید آورده‌اند.

صافی نیز همین نمط را برگزید و کتابی عظیم بر پایه بیش از شصت منبع تفسیری و حدیثی و تاریخی و کلامی و لغوی عالمان اهل سنت از دیرزمان تا دوران معاصر و قریب به یک صد منبع شیعی تألیف کرد تا هم اجماعی بودن

فاضل گشود تا هریک به فراخور ذوق و گرایش و توان علمی، در مسیر خدمت دینی تلاش کنند. در این میان، شیخ لطف الله صافی به دلالت استاد و بر پایه «حسن ظنّ ایشان» به وی، با برخورداری از «سوابق و عشق و علاقه» به جان جهان حضرت صاحب‌العصر و الزمان، گام در راهی نهاد که منشأ برکات و فتوح بسیار شد.

آن روزها یکی از دغدغه‌های بنیادین جامعه دینی شبهه افکنی‌های مبلغان جریان بهائی درباره وجود مبارک امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که انتظار به حق جامعه دینی در پاسخ‌گویی به این شبهات و زدودن غبار از ساخت آموزه‌های قویم مذهب را در پی داشت. اینک، با تأیید و راهگشایی بروجردی، شاگرد پرتلاش و بانگیزه و درداشنایش، که در روزگار جوانی در زادگاه خود هیاهوی مبلغان فرقه و تکاپوهای والد فقیدش در برابر این هیاهو و رمزگشایی از مغالطات و شبهه‌سازی‌های آنان را مشاهده کرده بود و افزون بر این با آثار قلمی مؤلفان جدید اهل سنت هم آشنا بود که گمان می‌کردند عقیده به وجود حضرت مهدی عقیده‌ای صرفاً شیعی است و حتی از چند و چون آن نیز بی‌خبر بودند؛ طرحتی نو در ارائه باور مهدوی در افکند. او به درستی دریافته بود که وجود مبارک امام حیّ غایب،





اعتقاد به وجود مهدی نزد همه مذاهب اسلامی را مبرهن سازد و هم انحصار مهدی در شخص محمد بن الحسن العسکری علیه السلام را نشان دهد و هیچ کس را یارای انکار نماند و هیچ مدعی دروغینی فرصت فریب نیابد. شناسایی و گردآوری این منابع، در زمانه‌ای که بسیاری از کتاب‌ها به ندرت از شهر محل انتشار به جای دیگر منتقل می‌شد چه رسد به کشورهای دیگر و هنوز کتابخانه‌های بزرگ تخصصی تأسیس نشده بودند، البته کاری دشوار بود و صافی محقق ناگزیر در کنار وظایف رسمی علمی حوزه‌ای، همه تلاش و توان را به کار بست و با جست‌وجو در کتابخانه‌های عمومی و شخصی، «سه سال بدون تعطیل اشتغالات عملی دیگر»، بی‌آنکه دستگیری برگزیند، «این خدمت را با کوشش‌های بسیار و بی‌خوابی‌ها و حتی مسافرت‌ها» به انجام رساند. این‌گونه کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر صورت تمام یافت و نام لطف الله صافی گلپایگانی با آن عجین شد و دانشمند جوان حوزه قم در چهارمین دهه زندگی «موقع» و «موضع» خود را محقق ساخت: رصد و مرزبانی از ارجمندترین باوردینی.

صافی کار دیگری نیز کرد. او نشان خود را هم‌زمان با نشر منتخب الاثر برگزید: «اقل المتمسکین بولایته». از آن پس او با این نشان زیست و پس از شصت سال، هنگامی که منتخب الاثر را با تجدیدنظر و افزوده‌ها بازنگاری کرد، درحالی که دیگران او را شیخ المراجع می‌خواندند، همان نشان را فرا نمود، تا همگان بدانند صافی راه پرافتخار خدمتگزاری به عالم علم و ایمان تا بالاترین رتبه، یعنی سی سال مرجعیت پرافتخار جامعه شیعه را به یمن همین نشان پیموده است. آری:

برآستان جانان گرسرتوان نهادن
گلبانگ سربلندی برآسمان توان زد
طوبی له و حُسن مآب

در این نوشتار کوتاه مجال معرفی همه جانبه کتاب منتخب الاثر و جایگاه مؤلف محقق آن به مثابه مرجع و معتمد جامعه دینی در

برآستان جانان گرسرتوان نهادن
گلبانگ سربلندی برآسمان توان زد
طوبی له و حُسن مآب

برآستان جانان گرسرتوان نهادن
گلبانگ سربلندی برآسمان توان زد
طوبی له و حُسن مآب

عناد بی‌بی‌سی در تدارک کارشناس!

شغل آبرومندی (!) در سازمان‌های بهائی آمریکایی پیدا کرده و گویی بهائی شده است و اما مأموریت دارد خود را مسلمان بنامد تا سخنانش روی مسلمانان تأثیر کند و به‌عنوان یک بی‌بی‌طرف از تشکیلات بهائی دفاع نماید. حال تصور کنید بی‌بی‌سی که در بحث‌های اسلامی بی‌طرف (!) است می‌خواهد موضوع تقیه را در تشیع و جامعه شیعی ایران با این دو کارشناس، به بحث بگذارد، ببینید چه معجزونی در خواهد آمد!

بدین ترتیب، مجری بی‌بی‌سی از همان آغاز، تقیه را معادل دروغ و ریا انگاشت و گسترش ریا و دروغ در ایران را هم قطعی دانست و برای ربط این انگاره فرضی با آموزه تقیه به سراغ این دوکارشناس رفت و سؤالات جهت‌داری را با آن‌ها مطرح نمود و برنامه‌ای از برنامه‌های پرگار را روی آنتن برد. مجری فرصت‌هایی را برای هریک قرار داده تا نظرات خود را در پاسخ سؤالات جهت‌دار او بیان کنند! جالب است که آقای ثابتی، تقیه را عملی غیراخلاقی می‌نامد و پز می‌دهد و می‌گوید من برای رفتن به دانشگاه حاضر نشدم دین بهائی خود

تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی در مورخ ۱۷ دی برنامه پרגاری را بازپخش کرد که در آن موضوع تقیه را پیش کشیده تا حمله‌ای دیگر را به آموزه‌های اسلامی تدارک کند و تقیه را معادل دروغ و ریا معرفی نماید؛ اما برای آنکه کارشناسانی برای بررسی آن پیدا کند عناد ورزیده و مثل همیشه به سراغ کارشناس بهائی آقای عرفان ثابتی رفته و از ایشان برای این بررسی دعوت کرده است! جالب است که نامبرده، بدون هیچ دلیلی (!) پای ثابت میزگردهای بی‌بی‌سی و اینترنشنال است و از نظر این رسانه، ایشان در همه زمینه‌ها از فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، مسائل ملی و امنیتی تا موضوعات تاریخی و ... دارای سواد و تخصص است و کارشناس تلقی می‌شود! کارشناس دوم که بی‌بی‌سی انتخاب کرد تا موضوع تقیه را بررسی کند آقای مهدی خلجی است که چنانکه می‌دانید پای ثابت کنفرانس‌های بهائی از جمله کنفرانس دوستداران فرهنگ ایرانی است و ده‌ها موضع‌گیری در دفاع از بهائیت دارد و چنانکه گفته می‌شود با حمایت از بهائیان





را بپوشانم و تقیه نکردم و در بهائیت، تقیه وجود ندارد! این مبلغ بهائی که بخشی از آنتن بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال شده است کمترین اطلاعی از تاریخ بهائیت و عملکرد رهبران خود ندارد؛ زیرا همه رهبران بهائی از باب و بهاء‌الله گرفته تا شوقی‌افندی تقیه کرده‌اند. برای آشنایی بیشتر با تاریخ تقیه در ادیان نگاه کنید به مقاله «تقیه در بهائیت از زبان کامران اقبال» در همین شماره.

بهاء‌الله در دوران تبعید در عراق خود را مسلمان نامید و در مدت حضور در کوه‌های سلیمانیه خود را درویش محمد و پیرو یکی از فرقه‌های تصوف معرفی کرد و در دوران حضور در استانبول و بعد در عکا هم همین رویه را دنبال نمود. پسرش عبدالبهاء نیز به نماز جماعت مسلمانان حاضر می‌گشت و گاهی هم امام جماعت می‌شد و تشییع جنازه او هم

این کارشناسان محترم بدین‌گونه تقیه را بررسی علمی (!) نموده و آن را در معنای ریا و دروغ در جامعه شیعی نهادینه می‌داند و برمی‌شمرد تا اهداف بریتانیای کبیر را دنبال کرده باشد.



تبلیغ تهاجمی در پیام سی‌ام دسامبر بیت‌العدل

وصایا، انتصاب افراد به این سمت را در حیطه اختیارات ولی امرالله گذاشت و بعد از مرگ شوقی، به دلیل ابهام در تعیین ولی امر بعدی و مغایرت رفتار شوقی با وصیت عبدالبهاء در تعیین جانشین و در نتیجه، فقدان ولی امرالله عملاً انتصاب افراد به این عنوان میسر نبود، لذا بیت‌العدل تصمیم گرفت نهاد جدیدی را زیر نظر دارالتبلیغ بین‌المللی ایجاد کند، تا وظایف تبلیغی ادامه یابد؛ از این رو هیأت مشاوران قاره‌ای تأسیس شد.

هریک از مشاوران قاره‌ای در کشورهای خود افرادی را به عنوان معاونان تبلیغ تعیین کرده‌اند و آن معاونان نیز گروهی را به عنوان مساعدین تعیین کرده‌اند که این شبکه خوشه‌ای (کلاستری)، بازوی اصلی تشکیلات بهائی برای تبلیغ بهائیت است و در اصطلاح به آن «عُصبه انتصابی» می‌گویند یعنی شاخه‌ای که افراد آن از بالا به پایین منصوب می‌شوند. اعضای دارالتبلیغ و سایر نهادهای نام‌برده را بیت‌العدل منصوب می‌کند و انتخاب این افراد، ارتباطی با انتخابات و محافل محلی و ملی (عُصبه‌های انتخابی) ندارد.

بیت‌العدل، در پیام چهارده‌صفحه‌ای سی‌ام دسامبر سال ۲۰۲۱ به مشاوران قاره‌ای، شروع برنامه‌ای بیست‌وپنج‌ساله برای پیشرفت جامعه بهائی را اعلام کرد که بازخوانی آن و مقایسه‌اش با پیام‌های پیشین، می‌تواند تا حدودی کارنامه سال‌های گذشته تشکیلات بهائی و برنامه آینده آن را پیش روی پژوهشگران و منتقدان قرار دهد. از این رو لازم است به بازخوانی و تحلیل این پیام پردازیم و زوایایی از آن را با خوانندگان محترم بهائی‌شناسی به اشتراک بگذاریم.

در آغاز اشاره می‌کنیم که هیأت مشاوران قاره‌ای، مجموعه نودنفری از کارگزاران بیت‌العدل است که وظیفه‌شان صیانت از بهائیت و تشویق به امرتبلیغ آن در کشورها و مناطق مختلف جهان است و هریک از آنان مسؤول پیشرفت این امر در یک یا چند کشور است. این نهاد جایگزین مؤسسه ایادی امرالله است. مؤسسه ایادی امرالله، در الواح بهاءالله اشاره شده و بهاءالله، رهبر آیین بهائی، چهار نفر را به عنوان بازوی تبلیغی امر بهائی، به این مقام برگزیده بود، اما عباس‌افندی در الواح





این البته اولین باری نبود که دخول افواج مقبلین به بهائیان جهان وعده داده می‌شد. رد پای این بشارت را با یک جست‌وجوی ساده، می‌توان در بسیاری از پیام‌های بیت‌العدل یافت. به‌عنوان نمونه در پیام ۹ نوامبر ۱۹۹۳، بیت‌العدل به بهائیان جهان وعده داد که «به‌زودی» این وعده در «ممالک مختلفه»

تحقق خواهد یافت. همچنین در پیام ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۶، نوشت: «جامعه جهانی بهائی درحال حاضر، نقشه چهارساله را با هدف «قطعی» پیشبرد مراحل دخول افواج مقبلین به ظل امرالله آغاز کرده است.»

این در حالی بود که در پیام ۳۱ آگوست ۱۹۸۷، که به معرفی تشکیلات زیر نظر بیت‌العدل برای بهائیان سراسر جهان پرداخته شده، سابقه این بشارت را به شوقی وازا و به عبدالبهاء می‌رساند:

سرعت و شدت تقدّم و پیشرفت امر مبارک همواره یکسان نیست، بلکه حضیض و اوجی متناسب با تناوب ابتلائات و انتصارات دارد. حضرت ولی امرالله در توقیعی که در تاریخ ۱۱ جولای سال ۱۹۵۳ در ماه‌های اولیه جهاد کبیر اکبر صادر گردیده، در ارتباط با احتیاج حیاتی به «دخول و الحاق دائمی نفوس جدید به جیش بطی‌الحركة ولكن دائم‌التقدم رب الجنود» بر اثر فعالیت‌های

طبیعی است که یکی از اهداف مهم پیام بیت‌العدل به گروه مشاوران قاره‌ای، در واقع دستورالعملی برای مشاوران در پایان نقشه بیست‌ساله قبلی و روشن شدن محورهای تبلیغی این تشکیلات در پایان برنامه طولانی مدت قبلی باشد. این پیام در چند محور قابل تحلیل و بررسی است.

۱- ادامه فرایند تبلیغ برای نیل به هدف دخول افواج مقبلین

شاید مهم‌ترین محور این پیام لزوم ادامه مسیر تبلیغی جامعه بهائی در سال‌های آینده باشد. هدفی که از سال ۱۹۹۶ و با ارائه عمومی طرح مؤسسه آموزشی و کلاس‌های روحی به شکلی نوین آغاز شد و در طول بیست‌وپنج سال گذشته، با شدت تمام ادامه یافت و البته با تکمیل و اصلاحات متعدد و افزایش تدریجی محتوای این کتاب‌ها و دوره‌های آموزشی همراه بوده و همچنان در حال گسترش است و تأکید دارند که عموم بهائیان و مبتدیان این دوره را فرا بگیرند.

در سال ۲۰۰۱ بیت‌العدل در پیامی که نمایشگر آغاز یک برنامه بیست‌ساله بود، پیش‌بینی کرد که در پایان این برنامه، بهائیان جهان شاهد تسریع در روند «دخول افواج مقبلین» به بهائیت باشند و در یک فرایند تدریجی، گروه‌گروه، انسان‌ها به بهائیت پیوندند.

جامعه‌سازی آیین بهائی دانسته است: «جلوه عظیم‌تری از نیروی اجتماع‌سازی آیین بهائی قبل از هر چیز محتاج حصول پیشرفت بیشتری در فرایند دخول افواج در همه نقاط جهان می‌باشد.»

۲- تقلید نابجا از قرآن کریم

قرآن کریم در سوره نصر می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» به نام خدا که رحمتش بی‌اندازه است و مهربانی‌اش همیشگی، هنگامی‌که یاری خدا و [آن] پیروزی فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه در دین خدا درآیند، پس پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی و از او آموزش بخواه، که او همواره توبه‌پذیر است.» مفسران شأن نزول این آیات را مربوط به فتح مکه به دست پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تسلط آن حضرت بر شبه‌جزیره عربستان و مسلمان شدن اکثر افراد در آن منطقه دانسته‌اند. خداوند متعال ورود گروه‌گروه مردم به دین الاهی را به پیامبرش یادآوری می‌کند و از او می‌خواهد بابت این نعمت، خداوند را تسبیح گوید و سپاسگزار باشد و بابت اشتباهات و گناهان امت، استغفار کند.

تبلیغی، می‌فرمایند: «این دخول و الحاق ظهور یومی را بشارت می‌دهد و تسریع می‌نماید که به فرموده حضرت عبدالبهاء، شاهد دخول دسته‌جمعی مردم از اجناس و ملل مختلفه در ظل لوای امرالله خواهد بود.»

عالم بهائی در قاره آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی و جزائر محیط اعظم شاهد ظهور یوم مذکور بوده است و لکن در نقشه جدید، این دخول دسته‌جمعی ناس در ظل امرالله باید ازدیاد یابد و به سایر ممالک تسری جوید؛ چه که حضرت ولی امرالله در همان توقیع مذکور می‌فرمایند: «این دخول مقدمه ظهور یومی است که ملل و اجناس مختلفه در اثرو وقوع یک سلسله وقایع خطیره که محتملاً مصیبت‌بار و حتی به‌طور تقریبی نیز غیرقابل‌تصور می‌باشد، تقلیب و تبلیغ دسته‌جمعی شده که خود بغتة مقام و موقع امر مبارک را متغیّر، نظم عالم را مضطرب و عده نفوس و قوای مادی و معنوی امر جمال قدم را هزاران بار تقویت خواهد نمود.» این همان زمانی است که اهل بهاء باید خود را برای ظهورش آماده سازند، این همان میقاتی است که فرارسیدنش را باید تسریع نمود.

در پیام دسامبر ۲۰۲۱ بیت‌العدل به هیأت مشاوران قاره‌ای نیز بار دیگر به همین مسأله اشاره شده و آن را پیش‌نیاز تبلور نیروی





توسعه اقتصادی و اجتماعی و همچنین فعالیت‌های جامعه‌سازی و اقدام اجتماعی، همگی برای نیل به همین مقصود، یعنی ازدیاد نفوس بهائی از راه تبلیغ است، هدفی که بیت‌العدل و جامعه بهائی در دستیابی به آن، تاکنون مطابق وعده‌های داده شده توفیق نیافته است.

۳- چرایی تکرار این وعده محقق نشده در پیام‌های مختلف بیت‌العدل

هرچند نمی‌توان درباره پیام‌های بیت‌العدل، به شکل قطعی نیت‌خوانی کرد، اما به نظر می‌رسد که هدف غایی ورود گروه‌های بزرگ مردم به آیین بهائی، هدفی است که در میان بهائیان برای تبلیغ بیشتر انگیزه ایجاد می‌کند. اعضای بیت‌العدل نیز که در دوره‌های مختلف تغییر می‌کنند، هیچ‌گاه به بهائیان و منتقدان بهائیت پاسخ‌گو نبوده‌اند که با وجود طراحی و اجرای نقشه‌های متعددی که در طول این سال‌ها برای دستیابی به این هدف صورت پذیرفته، چرا هنوز این هدف محقق نشده و همچنان رسیدن به آن، پیش‌نیاز فعالیت‌های بعدی است؟

این در حالی است که بیت‌العدل، در پیام‌های خود مکرراً خرسندی خود از تلاش‌های بهائیان در اجرای نقشه‌های خود را ستوده و در برخی موارد آن را فراتر از

رهبران بهائی نیز که تمایل زیادی برای همانندسازی میان آیین خود و ادیان الهی دارند، تلاش کرده‌اند تا در این زمینه نیز خود را مشابه اسلام معرفی کنند. لذا عبدالبهاء مکرراً به بهائیان بشارت می‌داد که فتح و پیروزی نزدیک است و به‌زودی گروه‌های زیادی از مردم به آیین آن‌ها در خواهند آمد. از آنجاکه این وعده، وعده‌ای الهی نبود، همواره ابرتر ماند و هیچ‌گاه محقق نشد. این در حالی بود که عبدالبهاء جانشین مدعی پیامبری بود و اگر قرار بود همانندسازی میان بهائیت و اسلام انجام شود، لازم بود دخول افواج مقبلین به آیین بهائی در زمان حیات بهاء‌الله رخ دهد. به‌هرروی، این وعده نه تنها در زمان بهاء‌الله به انجام نرسید، بلکه در دوران عبدالبهاء و شوقی و بیت‌العدل نیز محقق نشد و اکنون بعد از صد سال از مرگ عبدالبهاء، همچنان از جمله آمال و آرزوهای پیروان آیین بهائی و رهبران آنان در بیت‌العدل محسوب می‌شود.

همان‌طور که ملاحظه شد، این بشارت و رسیدن به این هدف با اجرای نقشه‌های متعدد تشکیلات بهائی در این دوره‌ها، ترجیح‌بند پیام‌های بیت‌العدل در سال‌های مختلف بوده است. تشکیل مؤسسه آموزشی روحی و بعد از آن، طراحی فعالیت‌های

برنامه‌ریزی‌ها و توقعات خود دانسته است؛ اما سؤال اصلی اینجا است که چگونه نقشه‌های زیادی که برای نیل به این هدف طراحی شده و خیلی خوب هم اجرا می‌شود، هنوز نتوانسته آن را محقق سازد؟

به نظر می‌رسد پاسخ آن است که این نقشه‌ها، برخلاف آنچه بیت‌العدل وانمود می‌کند، مؤثر نبوده و خوب هم اجرا نشده و پیام‌های بیت‌العدل برای بهائیان، فقط مصرف داخلی دارد تا آنان را برای هرگونه فعالیت و انتحار گرم نگه دارد و الا هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که بعد از دهه‌ها و اکنون بیش از یک قرن تلاش برای رسیدن به این هدف، همچنان همین هدف با همان برنامه‌ها دنبال شود و افراد باورمند به این دیانت امیدوار باشند که این بار کج به سرمنزل مقصود برسد.

۴- تبلیغ نظام‌مند

از نکات مهم این پیام بیت‌العدل تأکید مجدد بر تبلیغ نظام‌مند است که نقش این مسأله در بهائیت را بیش از پیش آشکار می‌سازد. بیت‌العدل در پیام خود از محافل ملی می‌خواهد تا به شوراها و مناطقی از آزادی عمل بیشتری دهند تا بتوانند امر تبلیغ را با جدیت بیشتری پیگیری کنند. شوراها و مناطقی از آزادی نهادی مافوق محافل محلی و مادون محافل ملی هستند که بر کار چند محفل محلی نظارت می‌کنند و واسطه محافل ملی و محلی هستند. تأسیس این شوراها به پیام ۳۰ می ۱۹۹۷ بیت‌العدل باز می‌گردد. این شوراها در سطوح مدیریتی امر تبلیغ با مشاوران قاره‌ای مرتبط هستند.

بیت‌العدل پیش از این و در پیام ۲۷ دسامبر ۲۰۰۵، بر مسأله تبلیغ نظام‌مند توسط شوراها و مناطقی از آزادی تأکید کرده و نوشته بود: «انتصاب

به نظر می‌رسد پاسخ آن است که این نقشه‌ها، برخلاف آنچه بیت‌العدل وانمود می‌کند، مؤثر نبوده و خوب هم اجرا نشده و پیام‌های بیت‌العدل برای بهائیان، فقط مصرف داخلی دارد تا آنان را برای هرگونه فعالیت و انتحار گرم نگه دارد و الا هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که بعد از دهه‌ها و اکنون بیش از یک قرن تلاش برای رسیدن به این هدف، همچنان همین هدف با همان برنامه‌ها دنبال شود و افراد باورمند به این دیانت امیدوار باشند که این بار کج به سرمنزل مقصود برسد.

نکته بسیار مهم دیگر آن است که به نظر می‌رسد روند بهائی شدن و تعداد افراد بهائی شده در یک مدت مشخص در طول سالیان گذشته در مقایسه با تعداد افراد جدید مسیحی شده یا مسلمان شده، بسیار اندک است. اسلام و مسیحیت البته برای ورود به آیین خود نیازمند ثبت نام افراد در تشکیلات نیستند و لذا آمار قطعی از تعداد این افراد در دسترس نیست اما بهائیت که برای ورود به آیین خود افراد را ملزم به ثبت نام و تسجیل می‌کند، از

نکته بسیار مهم دیگر آن است که به نظر می‌رسد روند بهائی شدن و تعداد افراد بهائی شده در یک مدت مشخص در طول سالیان گذشته در مقایسه با تعداد افراد جدید مسیحی شده یا مسلمان شده، بسیار اندک است. اسلام و مسیحیت البته برای ورود به آیین خود نیازمند ثبت نام افراد در تشکیلات نیستند و لذا آمار قطعی از تعداد این افراد در دسترس نیست اما بهائیت که برای ورود به آیین خود افراد را ملزم به ثبت نام و تسجیل می‌کند، از





می‌کنند و یا تشویق آنان به تشکیل گروه‌هایی برای همکاری با یکدیگر افزایش می‌یابد، نقشی که محفل محلی می‌تواند در این رابطه ایفا نماید، اهمیت بیشتری می‌یابد.»

نکته مهم دیگر اجازه داشتن محافل محلی برای استخدام کارمند و همچنین ساخت مشرق‌الاذکارهای محلی برای پیشبرد اهداف تبلیغی است. اهدافی که یقیناً نیازمند برنامه و بودجه است و فعالیت‌های بهائی را برخلاف آنچه ادعا می‌شود از حالت داوطلبانه و خودجوش خارج می‌کند و باعث شکل‌گیری طبقه‌ای در آیین بهائی می‌شود که هدف آن تبلیغ و ترویج بهائیت و مدیریت امور داخلی بهائیان است و برای این هدف پول دریافت می‌کند و به شکل حرفه‌ای اقدام می‌کند؛ همان‌که در آیین‌های دیگر با نام طبقه روحانی مشخص می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که وجود طبقه روحانی در هر آیین از ضرورت‌هاست و اشکال بهائیت این است که آن را با دست پس می‌زند و با پا پیش می‌کشد. جایی نبودن این طبقه را از امتیازهای آیین خود می‌داند و جایی دیگر، برای ایجاد آن رسماً دستور تشکیلاتی صادر می‌کند و این همه تعارض از آیینی که مدعی الاهی بودن است، پذیرفته نیست.

یک لجنه ناحیه‌ای تبلیغ از طرف شورای منطقه‌ای و یا محفل ملی برای اداره جوانب دیگر مجهودات سیستماتیک در راه ترویج و تحکیم سریع نیز ضروری است.»

در پیام اخیر بیت‌العدل نیز بر این مسأله تأکید شده و وظایفی نظیر انتصاب لجنه‌های ناحیه‌ای تبلیغی و تشویق آن‌ها در خدمت، اعزام مهاجران داخلی، حمایت از برنامه‌های تبلیغی و نشر مطبوعات پایه‌ای را برعهده آنان قرار داده است.

اعزام مبلغان برای خارج از یک محدوده جغرافیایی در سطح بالاتری از مدیریت پیگیری می‌شود. این کار در پیام اخیر بیت‌العدل برعهده دارالتبلیغ بین‌المللی قرار داده شده که مستقیماً زیر نظر بیت‌العدل فعالیت می‌کند.

در عین حال بیت‌العدل در پیام خود از دادن وظایف تبلیغی به محافل محلی نیز غافل نبوده است. براساس این پیام، محفل روحانی منطقه موظف است «از طریق حمایت از گروه‌های مؤمنین قائم به خدمت در آن محل» توسعه و رشد آنان را پیگیری کند و «به‌طور کلی، هرچه احتیاج به سازماندهی فعالیت‌ها در سطح محل یا در بخش‌هایی از آن مثلاً ترتیب دادن کمپین‌های ملاقات در منازل، همراهی خانواده‌هایی که جلسات دعا برگزار

هرچند که تشکیلات بهائی نخست با شعار ایجاد وحدت عالم انسانی، ایجاد تمدن بشری و گفتمان‌های اجتماعی و مدنی نظیر مبارزه با آداب و رسوم غلط جوامع مختلف مانند کودک‌همسری و همچنین ارتقاء کیفیت زندگی آنان مانند بهبود وضعیت بهداشتی وارد این عرصه می‌شود، اما هرچه که پیش می‌رود، باورها و عقاید جامعه هدف را بیشتر نشانه‌گیری می‌کند و آن قدر به فرایند تقلیب اجتماعی ادامه می‌دهد تا آن جامعه را از فرهنگ و پیشینه خود جدا یا بی تفاوت کند و او را کاملاً با برنامه‌های توسعه طلبانه خود، همراه و هم عقیده سازد.

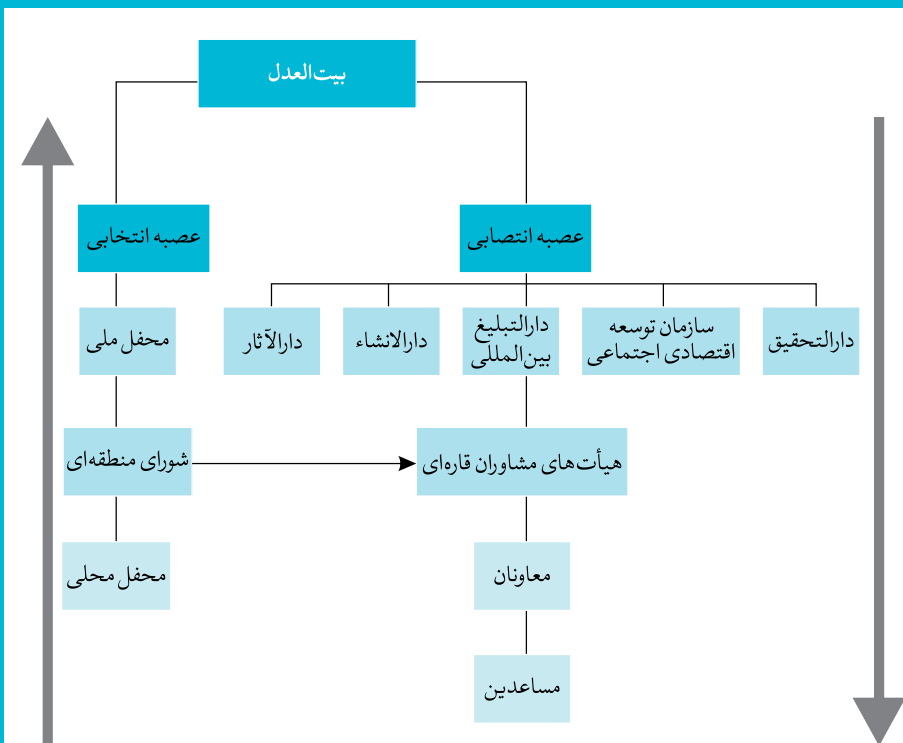
این زنجیره مفهومی با نقل جمله‌ای از بهاء الله و شوقی در پایان همین پیام تکمیل می‌شود. بیت العدل می‌نویسد: «نقص و کمبودهای مدنیت امروزی علی‌رغم تمامی توانایی مادی‌اش، واضح است و حکم صادره از قلم اعلی چنین است: اما علمتم بانا قد طوینا ما عند الناس و بسطنا بساطاً آخر [آیا نمی‌دانید که ما به آنچه در دست مردم است، خاتمه دادیم و بساطی دیگر گسترده‌ایم] استقرار مدنیت الاهی به فرموده حضرت ولی عزیز امرالله، غایت قصوی و مقصد اعلای آیین بهائی است.»

درعین حال منابع مالی پیش‌بینی شده برای این اقدامات مشخص نیست و بیت‌العدل نیز حساب چندانی بر تبرعات و حقوق‌الله پرداختی بهائیان باز نکرده است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که درآمدهای حاصل از برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، پشتوانه مالی چنین اقدامات تبلیغی سنگینی باشد، اما اینکه در پشت پرده چه اقداماتی در جریان است و کدام مؤسسات، با چه هدف‌هایی و در چه کشورها و مناطقی از این اقدامات، پشتیبانی مالی می‌کنند، در پیام بیت‌العدل منعکس نشده است و احتمالاً هرگز در این زمینه شفاف‌سازی نخواهد شد.

۵- تلاش برای تقلیب اجتماعی

همه تلاش‌های پیش‌گفته البته برای هدفی است که به شکل مشخص و واضح و با یک تیترو مستقل در همین پیام بیت‌العدل خودنمایی می‌کند: «مشارکت در تقلیب اجتماعی». این بدان معناست که تشکیلات بهائی لازم می‌داند در جوامع مختلف، به گونه‌ای دگرذیسی اجتماعی و فرهنگی ایجاد کند که افراد، ضمن صرف نظر کردن از آیین‌ها و سبک زندگی خود، به آیین بهائی درآیند و سبک زندگی بهائی را برای خود انتخاب کنند.





رسم توضیحی انمایی شماتیک از تشکیلات بهائی

از آنجاکه نظام بهائیت، نظامی سرشار از تعارض و نیز ناسازگار با عقل و فطرت آدمی است و برای آزاداندیشان و موحدان پذیرفتنی نیست؛ آنان که حاضر نیستند از نظام عقیدتی خود دست بردارند و بر بساط بهاء الله دلخوش کنند، طبیعتاً از چنین اهداف و رویکردهایی که آشکارا بیان می‌شوند، احساس نگرانی می‌کنند و تلاش آنان برای تقابل با این هجوم فرهنگی، قابل فهم و موجه خواهد بود.

ملاحظه می‌شود که تلاش برای تغییر فرهنگی از مهم‌ترین اهداف بهائیت است. هدفی که دنبال کردن آن به شکل نظام‌مند در بسیاری از جوامع امری مذموم و در برخی از جوامع، جرم محسوب می‌شود، چراکه از بیرون باعث تغییر هویت اجتماعی و ارزش‌های عمومی می‌شود که از منظر فعالان فرهنگی هر منطقه، امری نامطلوب است.

۶- نمادهای رشد و کمیت‌های مورد نظر در این

پیام

تشکیلات بهائی جهان را به مناطق مختلفی تقسیم کرده است (نزدیک به ۱۷ هزار منطقه). هریک از این مناطق، متناسب با پیشرفت فرایند تبلیغ، درجه‌بندی شده و این درجات با عبارت «نماد رشد» مشخص می‌شوند. هنگامی که یک بهائی مبلغ وارد یک منطقه جغرافیایی می‌شود و یکی از چهار اقدام اساسی تبلیغی را آغاز می‌کند، آن منطقه یا کلاستر به اولین نماد رشد وارد شده است. منظور از اقدامات اساسی تبلیغی، تشکیل کلاس‌های اطفال (بر مبنای کتاب سوم روحی)، تشکیل کلاس‌های نوجوان (بر مبنای کتاب پنجم روحی)، تشکیل حلقه‌های مطالعه برای بزرگسالان (بر مبنای کتاب نخست روحی) یا تشکیل جلسات دعا و نیایش بر مبنای مناجات‌های بهائی است.

هنگامی که فارغ‌التحصیلان این کلاس‌ها، به‌ویژه در حلقه‌های مطالعه بزرگسالان، بتوانند خودشان افرادی را برای پیوستن به بهائیت جذب کلاس‌های روحی کنند تا تعداد بهائیان به صورت تصاعدی افزایش یابد، آن منطقه به نماد دوم رشد وارد شده است. در این نماد تشکیل کلاس‌های فشرده و ازدیاد افراد همسو با تشکیلات بهائی از

مهم‌ترین اهداف جامعه بهائی قرار می‌گیرد. در سومین نماد رشد، بهائیان هر منطقه موظفند وارد گفتمان‌های اجتماعی مؤثر شوند و از طریق مشارکت در روندهای اجتماعی و اقتصادی منطقه، تلاش کنند تا تأثیرگذار باشند و با خدمت به جامعه مادر، کاری کنند که تداوم و بقای آنان تضمین شده و در واقع به رسمیت شناخته شوند.

در چهارمین نماد رشد، بهائیان هر منطقه از محدوده‌های یادگیری فراتر می‌روند و وارد تجربه‌اندوزی برای تشکیل مدنیت جهانی براساس تعالیم بهائیت می‌شوند. مسیر رشد در این نماد تا حدودی مبهم و گاهی براساس سعی و خطاست، اما در نهایت دستاوردهای جامعه بهائی در این مناطق، باید مورد استفاده مناطقی قرار گیرد که در نمادهای قبلی رشد هستند.

تعیین این منطقه‌بندی و نمادهای رشد و برنامه‌ریزی برای دستیابی به هریک از آن‌ها در پیام‌های پیشین بیت‌العدل خطاب به مشاوران قاره‌ای نیز به چشم می‌خورد. اهداف کمی تعیین شده که باید تا پایان برنامه یک‌ساله فعلی (تا اردیبهشت ۱۴۰۱) محقق شوند، به شرح ذیل است:

در بیش از ۶۰۰۰ محدوده جغرافیایی برنامه رشد در جریان باشد.





حدود ۵۰۰۰ محدوده از این مناطق، از نماد رشد دوم عبور کرده باشند.

در ۱۳۰۰ محدوده به نماد سوم یا چهارم رسیده باشند.

ملاحظه می‌شود که شیوه تبلیغی تشکیلات بهائی براساس این برنامه، شیوه‌ای کاملاً تهاجمی و به قصد تقلیب وضعیت اجتماعی و فرهنگی و همراه ساختن آن با آموزه‌های بهائی است. تبلیغ در این روش کاملاً اندازه‌گیری شده و به وسیله معاونان و شوراهای منطقه‌ای و یا محافل ملی به مشاوران قاره‌ای و توسط مشاوران قاره‌ای به بیت‌العدل گزارش می‌شود و مرتباً برای پیشرفت فرایند تبلیغ، برنامه‌ریزی شده و هدایت‌های لازم صورت می‌پذیرد. بدیهی است که تلاشی چنین مرکز‌محور که عهده‌دار زدودن فرهنگ‌های مختلف و جایگزین کردن آن‌ها با فرهنگ ابداعی خویش است، قابل تحمل نخواهد بود، به‌ویژه آنکه بیت‌العدل رسماً در پیام‌های خود اذعان کرده است که در چهارمین نماد رشد، مشغول تجربه‌اندوزی برای تأسیس مدنیت جهانی است. این بدان معناست که در حال حاضر، تشکیلات بهائی طرحواره مشخصی برای آن مدنیت ادعایی ندارد و قرار است در آینده و براساس تجربیاتی که کسب می‌کند، این مدنیت را ایجاد نماید. بنابراین

خود معترف است که از سوی خداوند متعال، روشی برای اداره جامعه و مدنیت برای آنان ارسال نشده است و آن‌ها خود باید با مطالعه و همفکری، این روش‌ها را پیدا کنند. بدیهی است که چنین روشی در مقایسه با سایر ادیان الاهی مانند یهود و آیین مقدس اسلام که دارای دستورهای مشخص فردی و اجتماعی در حوزه‌های مختلف، احکام، عقاید و اخلاق هستند، اساساً قابل مقایسه نیست؛ به‌ویژه آنکه آنان خود از هم‌اکنون به بشری بودن روش‌های سلوک مدنی معترف هستند و ظاهراً آن را از حوزه دخالت خداوند خارج ساخته‌اند.

نکته مهم دیگر در اینجا، درخواست بیت‌العدل از شوراهای منطقه‌ای و محافل ملی برای تعیین وضعیت هر منطقه جغرافیایی در حوزه‌های استحقاقی آنان است؛ به‌گونه‌ای که برای برنامه‌نویسی سه‌ساله‌ای که از اردیبهشت ۱۴۰۱ آغاز می‌شود، امکان برنامه‌ریزی کمی و پایش برنامه برای بیت‌العدل ممکن شود. همچنین بیت‌العدل از مشاوران قاره‌ای خواسته است که با کمک محافل ملی و شوراهای منطقه‌ای، تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی و کلاسترها را بازنگری کرده و اصلاحات لازم در آن‌ها را به بیت‌العدل پیشنهاد دهند.

این بدان معناست که علی‌رغم نظم آهنین و تشکیلاتی بودن بهائیت، بیت‌العدل به‌عنوان عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری، از وضعیت مناطق مختلفی که بهائیت در آن‌ها تبلیغ می‌شود، اطلاع دقیقی ندارد. این خود باز بدان معناست که این هیأت نه‌نفره، نه‌تنها خالی از الهامات الاهی و غیرمتصل به آسمان است، بلکه اطلاعات مدیریتی لازم در این زمینه را نیز ندارد؛ چراکه در غیراین صورت، لازم بود از پیش‌پاافتاده‌ترین اطلاعات مربوط به فعالیت‌های تبلیغی پیروان خود آگاه باشد.

۷- تأکید بر توان جامعه‌سازی آیین بهائی

از دیگر محورهای مهم پیام بیت‌العدل، تلاش برای ابراز توان جامعه‌سازی بهائیت در برنامه بلندمدت بیست و پنج‌ساله پیش‌رو است. شاید بیشترین بخش پیام بیت‌العدل به همین موضوع اختصاص یافته است.

فیلسوفان دین و سایر اندیشمندان در طول تاریخ تعاریف متعددی برای دین و کارکردهای آن مطرح کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین کارکردهای دین، تنظیم رابطه هر فرد با خویش، با پروردگار و با اهالی اجتماع باشد، به‌نحوی که سعادت او را تضمین نماید. لذا دین مجموعه وسیعی از باورها و عقاید، احکام و قوانین و اخلاقیات است که علاوه بر آنکه زندگی اجتماعی را تسهیل می‌کند، ارتباطی صحیح میان انسان و خالق او برقرار می‌سازد؛ به‌نحوی که انسان با تمام وجود، تأثیر خالق خویش بر زندگی‌اش را در شؤن مختلف می‌یابد و نسبت به آن تأثیر، حالت انفعال پیدا کرده، آن را تمجید نموده و سپاس بی‌کران خویش را به خداوند متعال ابراز می‌کند.

جای این پرسش از بهائینی که هنوز دل در گرو بیت‌العدل دارند وجود دارد که اگر بیت‌العدل، از وضعیت تشکیلات تحت امر خود مطلع نیست و برای این مسأله نیاز به جمع‌آوری اطلاعات دارد، چگونه قرار است از وضعیت کل عالم مطلع باشد و برای همه عالم، نسخه‌ای شفاف‌بخش ارائه کند؟ آیا در آن صورت لازم است تمام عالم، اطلاعات مربوط به منطقه خود را به بیت‌العدل ارائه کنند تا این سازمان بتواند برای رشد آنان دستورالعمل صادر کند؟ اگر رهبران و رأس یک دیانت مدعی ارتباط با خداوند، از زبردست خود خبر نداشته باشند، چگونه می‌توانند تمام عالم را اداره نمایند؟ نکته



در این میان، بهائیت فقط حضور در اجتماع و انجام اقدامات اجتماعی و خدماتی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده و مرتباً پیروان خود را به ایجاد تعامل برای تأثیرگذاری بیشتر در محیط پیرامونی تشویق می‌کند. این نوع نگرش هرچند در نگاه اول تا حدودی

موجه به نظر می‌رسد، اما از دو منظر قابل نقد است:

تذکر چندباره این مطلب لازم است که اقدامات سازمان‌های بین‌المللی برای توسعه

خویش و استفاده از بستر اقدامات اجتماعی و فعالیت‌های عام‌المنفعه، به‌خودی‌خود نباید نوعی ناهنجاری تلقی شود؛ بلکه اشکال عمده آنجا است که این فعالیت‌ها به تصریح همین پیام بیت‌العدل و پیام‌های سال‌های گذشته این نهاد، مدخلی برای تشکیل کلاس‌های تبلیغی روحی است. کلاس‌هایی که عقاید افراد را نشانه‌گیری کرده و آنان را به شکلی نامحسوس، از باورها و عقاید قبلی خود جدا می‌سازد و این همه در حالی است که این اهداف در بدو ارائه این خدمات به اطلاع جوامع هدف‌گذاری شده نمی‌رسد، که اگر چنین شود، احتمال موفقیت آن بسیار اندک خواهد بود.

گفتنی‌ها درباره این پیام بیت‌العدل همچنان وجود دارد و لازم است این پیام در شماره‌های بعدی بهائیت‌شناسی، بیشتر تحلیل و بررسی شود.

نخست آنکه بهائیت برای سؤالات اساسی انسان درباره مبدأ و معاد خویش، پاسخی درخور نداشته و از تنظیم ارتباط میان مخلوقات با خالق خویش به شکل آشکاری ناتوان بوده است. این ناتوانی در حدی است که حتی مناسک ابداعی رهبران این آیین، نتوانسته است نیازهای معنوی و روحانی پیروان را حتی به شکل سطحی و نمادین ارضا نماید. از بعد فکری و فلسفی نیز، بهائیت نظام فکری جدیدی برای بشر به ارمغان نیاورده است؛ به‌ویژه آنکه در میان مبانی فکری خود دچار تعارض‌ها و تناقض‌های بی‌شماری نیز هست. بنابراین برای رهبران بهائی که در این بعد نتوانسته‌اند به نیاز انسان به دین پاسخی درخور دهند، تنها راه فرار، حرکت به سوی اقدامات اجتماعی و سرگرم کردن پیروان با چنین دست‌ورالعمل‌هایی است.

دومین نکته‌ای که اعضای بیت‌العدل را



برنامه نه‌ساله و ایران

در ۱۹ صفحه، با کدها و رمزهای مخصوص خود منتشر کرده و اهدافش را این بار بسیار صریح‌تر از قبل عنوان کرده و همه مؤسسات بهائی را مأمور اجرای آن نموده است. مهم‌ترین هدف این برنامه اسم رمز «جامعه‌سازی» به منظور نفوذ در توده‌های مردم در کشورهای مختلف و سازمان‌های مردم نهاد و مؤسسات فرهنگی و اجتماعی برای هوادارسازی و بهائی کردن آنان برای تحقق دخول افواج عمومی به کیش بهائیت است، هدفی که در برنامه ۲۵ ساله قبل به ناکامی منجر شده بود. هدف بعدی که در پیام دسامبر بر آن تأکید شده است تبلیغ بهائیت در سطح گسترده است. بیت‌العدل در این پیام صراحتاً گفته است:

انتظار داریم در پایان نقشه جاری یک‌ساله در بیش از ۶۰۰۰ محدوده جغرافیایی برنامه‌های رشد (اسم رمز تبلیغ تهاجمی روی عموم مردم شامل کودکان، نوجوانان، جوانان و بزرگسالان در کلاسترها و کلاس‌های روحی

تشکیلات بهائی پس از اتمام برنامه ۲۰ ساله خود در پایان سال ۲۰۲۱، یک برنامه یک‌ساله را تدارک دید تا ضعف‌ها و کاستی خود در آن برنامه را برطرف نماید. پس از آنکه برای جهانیان مشخص شد که وعده دخول افواج به بهائیت که از اهداف آن برنامه بود تحقق نیافته، آن را به برنامه ۲۵ ساله بعد تا پایان سال ۲۰۴۶ موقوف نمود. ۲۵ سالی که با یک برنامه یک‌ساله (تا ۲۰۲۲) و یک برنامه پانزده‌ساله (۲۰۴۶ تا ۲۰۳۱) و یک برنامه پانزده‌ساله (۲۰۲۲ تا ۲۰۴۶) طراحی خواهد شد. بدین منظور عالی‌ترین نهاد اجرایی تبلیغی خود یعنی مشاورین قاره‌ای را در دسامبر ۲۰۲۱، به حیفا فراخواند و دستورهای لازم را به آنان داد و در پایان نیز در پیام بسیار مهم و صریحی آنان را مأمور زمینه‌سازی و اجرای برنامه نه‌ساله کرد که از اردیبهشت ۱۴۰۱ (۲۰۲۲ میلادی) با آغاز ماه رضوان بهائی، شروع می‌شود.

پیام دسامبر آن‌چنان مهم است که تشکیلات بهائی بارها ترجمه فارسی آن را





و برنامه‌های متعدد تبلیغی) در حال اجرا باشد، نزدیک به ۵۰۰۰ از این محدوده‌های جغرافیایی از دومین نماد رشد گذشته باشد و در ۱۳۰۰ محدوده، احبای عزیز(بهائیان) به پیشرفت‌های فزاینده نائل آمده باشند. این ارقام در طی نقشه نه‌ساله آینده باید به میزان قابل‌ملاحظه‌ای افزایش یابد.

بیت‌العدل در ادامه می‌افزاید:

بعد از اینکه تعدیل طرح تقسیم‌بندی محدوده‌های جغرافیایی در هر کشور انجام شد، از شما تقاضا می‌کنیم که با محافل روحانی ملی و شوراهای منطقه‌ای همکاری نمایید تا تعداد محدوده‌های جغرافیایی که طی نقشه، امکان گذشتن به ترتیب از اولین و دومین و سومین نماد رشد (میزان استقبال افراد برای همکاری با بهائیت) را دارند، پیش‌بینی شود....

[A Persian translation of the message of the Universal House of Justice dated 4 January 2022 to the Bahá'ís of the world]

ترجمه‌ای از
پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان
(مبتنی بر نسخه‌ای ترجمه به زبان فارسی)

۴ ژانویه ۲۰۲۲

ستاندگان اسم اعظم در سراسر عالم ملاحظه فرمایند

دوستان عزیز و محبوب،

در این لحظات در میّت مشاورین قاره‌ای هستیم که اکثرشان در ارض اقدس حاضرند و معبودی که موقتاً به حضور نشسته از راه دور به ما پیوسته‌اند و شش‌مین و آخرین روز کنفرانس‌شان که مشترک بر نقشه نه‌ساله آینده است در شرف اتمام می‌باشد. آنچه می‌توان در باره روح این کنفرانس که در شرکت‌کنندگان قابل رؤیت است با شما در میان گذاشت بسیار زیاد است. مشورت از تجارب، مشاورین به رأی العین شاهد افزایش قابلیت در عالم بهائی بوده‌اند و مطمئن از توفیقات بیشتری که شما عزیزان می‌توانید کسب نمایید. این جمع نمی‌توانست آرزوی پیشی دقیق‌تر و بصیرتی روشن‌تر در باره الزامات نقشه بعدی از آنچه در مشاورات این نفوس مخلص و فداکار ملاحظه شد داشته باشد. اما این البته آغاز کار است. مشاورین محترم در مراجعت به کشورهای خود در پنج قاره عالم آنچه را فراگرفته‌اند برای شما و کسانی که با شما قائم به خدمتند به اربعان خواهند آورد. درحالی که برای این مشیوخ همگانی عظیم آماده می‌شود، مشاورین و معاونین‌شان در کنار شما خواهند بود — به خصوص هنگام مشارکت‌تان در موج کنفرانس‌هایی که به زودی در سراسر کره ارض منعقد خواهد گشت، کنفرانس‌هایی که در آن، دعوت عمومی حضرت بهاءالله جمع خیرخواهان عالم انسانی را برای تلاش در راه بهبود و اصلاح عالم متحرک خواهد بخشید.

تقریب شرایط و اوضاع در جهان و در درون امر مبارک این برچه از زمان را برهه‌ای بسیار پراهمیت نبوده است. چالش‌های جهانی که اکنون بشریت با آن روبرو است آزمون‌گر است. برای آمادگی نوع انسان جهت کنارگذاشتن منافع شخصی کوتاه‌مدت و قبول این واقعیت روشن روحانی و اخلاقی که نوع بشر یک خانواده واحد و به هم پیوسته است و یک وطن پراکنش و مشترک را دارا است. هم‌زمان، بیرون حضرت بهاءالله بار دیگر مشغول بررسی امکانات و فرصت‌های موجود برای به ظهور رساندن نیروی اجتماع‌سازی آئین بهائی هستند. این نقشه

سؤال دقیق ما از تشکیلات بهائی این است که چه سهمی از برنامه‌های تبلیغی در نقشه یک‌ساله، نه‌ساله و بیست و پنج‌ساله به ایران اختصاص دارد و قرار است مشاورین قاره‌ای و معاونین آن‌ها چه مقدار برنامه جامعه‌سازی و ازدیاد منطقه جغرافیایی و کلاسترها را در کشور ایران اجرا نمایند؟ قرار است هدف

نه بزرگ تونس به تشکیلات بهائی

آموزه‌های آیین بهائی را پذیرفتند و زندگی خود را وقف خدمت به اجتماعشان کردند». تنظیم‌کننده خبر نمی‌نویسد که آن جوانان از قبل بهائی شده بودند یا بر اثر تبلیغات شیخ محی‌الدین به بهائیت علاقه‌مند شدند. اگر از قبل بهائی شده بودند چرا از صلح‌آمیز بودن این آیین خبر نداشتند و توسط شیخ از این ویژگی باخبر شدند و پیام صلح‌آمیز ایشان چه بود که آن‌ها احساس کردند در فرهنگ اسلامی آن‌ها صلح وجود نداشته و فقط در بهائیت یافت می‌شود و فی‌الغور جذب این آیین گشته و بهائی شدند و بعد خود را وقف ترویج این فرهنگ کردند؟!

لابد وقتی بهائیت نسخه صلح خود را برای مردم تبلیغ کنند فوج مردم ناآشنا با صلح و جنگ طلب تونس، به سمت این فرهنگ وارداتی جذب شده و ظرف یک‌صدسال دست‌کم نیمی از جمعیت حدود ۱۲ میلیونی تونس، دست از اسلام کشیده و بهائی می‌شوند. به سراغ آمار

در اخبار سایت‌های بهائی (ژانویه ۲۰۲۲) آمده بود که «بهائیان تاریخ یک‌صدساله خود در تونس را گرامی می‌دارند». کنجکاوی ما برانگیخته شد که بینیم این تاریخ یک‌صدساله چه دستاوردی داشته است که به گرامی‌داشت آن پرداخته‌اند؟ معلوم شد که منظور از یک‌صد سال، زمانی است که طبق ادعای آن خبر، جناب عبدالبهاء یک ایرانی ساکن در مصر به نام محی‌الدین صبری را یک‌صد سال قبل برای تبلیغ به تونس فرستاده است و این تبدیل به یک نقطه عطف پیروزی در طول این یک‌صد سال شده است! در متن خبر خواندیم: «شیخ محی‌الدین صبری در لحظه‌ای که بعدها به نقطه عطفی برای بهائیان این سرزمین تبدیل شد در بلوار اصلی تونس با گروهی از جوانان روبه‌رو شد که مجذوب بینش آیین بهائی درباره جهانی صلح‌آمیز مبتنی بر اصول معنوی، مانند یگانگی ذاتی نوع بشر شدند. اندکی بعد، این جوانان به‌طور کامل





مسلمان یا تغییرنگرش جمعیت ۱۲ میلیونی تونس نسبت به بهائیت؟!

کمی هم درباره این آقای محی‌الدین صبری کردی جست‌وجو کردیم ببینیم چه چیزی در کارنامه دارد. دیدیم ایشان تمام عمر خود را صرف احیای کتب دانشمندان اسلامی امثال ابن‌سینا و فخر رازی و... کرده و به صوت خوش قرائت قرآن در مصر مشهور بوده و حتی یک جزوه چندصفحه‌ای هم در موضوع بهائیت از او وجود ندارد. راستش شک کردیم اصلاً او بهائی شده باشد چون اگر در بهائیت کتاب قابل‌توجهی می‌یافت آن‌ها را احیا می‌کرد نه آثار فرهنگی علمای اسلامی را، این شک زمینه هم داشت زیرا دیده‌ایم بهائیان به خاطر این کمبود، دست‌اندازی به شخصیت‌های اسلامی نموده و آن‌ها را بهائی معرفی کرده‌اند و حتی به تولستوی و جبران خلیل جبران و... هم طمع کرده و آن‌ها را هم بهائی یا علاقه‌مند به بهائیت گفته‌اند و ما نمی‌دانیم این ادعای صلح‌طلبی با ایجاد فتنه در ایران و برپایی سه جنگ خونین در کشور و کشتن هزاران نفر هم وطن چگونه قابل جمع است؟!

جمعیت تونس رفتیم تا این پیروزی را دنبال کنیم، بسیار جالب بود که دیدیم یک‌صدسال تلاش تبلیغی تشکیلات بهائی در کشور تونس، طبق آمار وزارت خارجه امریکا فقط منجر به بهائی شدن ۱۵۰ نفر شده است! طبق همین آمار، ۹۹ درصد مردم این کشور همچنان وفادار به اسلام هستند و کل اقلیت‌های مذهبی تونس شامل مسیحیان (۷۰۰۰ نفر)، یهودیان (۱۴۰۰ نفر) و بهائیان (۱۵۰ نفر) بر روی هم کمتر از یک‌دهم درصد جمعیت این کشور هستند!

بهائیت در قانون اساسی قدیم و جدید به‌عنوان یک فرقه غیرقانونی شمرده شده است که حق تبلیغ در کشور را نداشته و به همین خاطر در فتاوی علمای تونس، خارج از اسلام و کافر تلقی شده‌اند. این در حالی است که تشکیلات بهائی در نقشه ۲۰ ساله خود پیش‌بینی کرده بود در پایان برنامه یعنی سال ۲۰۲۱، بهائیان شاهد دخول افواج مقبلین به بهائیت خواهند بود! با عدم تحقق این پیش‌بینی در طول این ۲۰ سال (و بلکه این یک‌صد سال در تونس) بهائیان چه چیز را می‌خواهند گرامی بدانند: دخول افواج تونس را به بهائیت یا گشایشی در قانون اساسی جدید یا تغییر فتاوی علمای

نگاهی به فیلم روزنه‌ها

می‌رسیم که این فیلم درحقیقت یک تولید جانبی آن فیلم است که برای مصرف داخلی تهیه و تدارک شده است و ای بسا بودجه کلانی که با امکانات هالیوودی برای ساخت فیلم ضعیف سرمشق عالمیان مصرف شد دلیل این کار بی‌رمق بوده باشد. البته بعید نیست ساخت این فیلم بهانه‌ای گردد که تشکیلات بهائی و جوهی را از بهائیان طلب نماید.

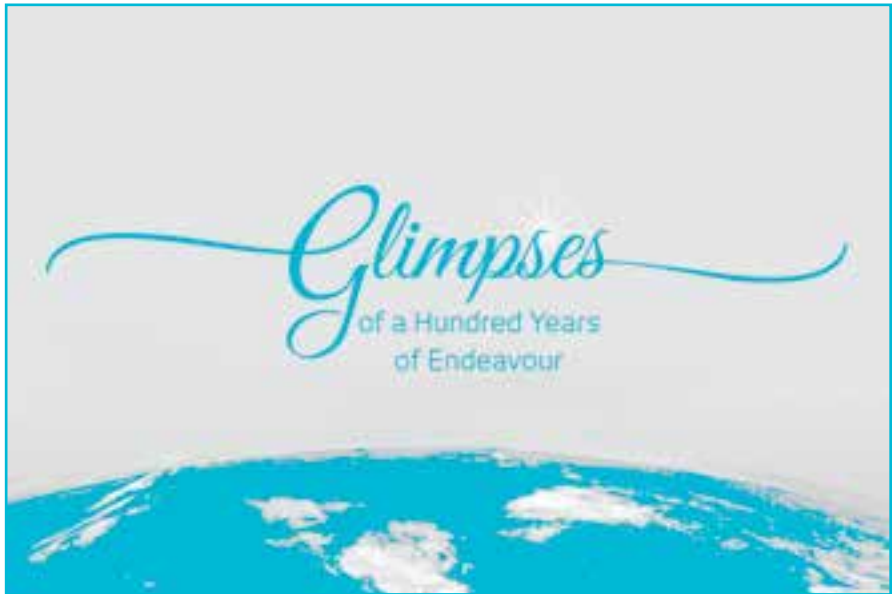
فیلم با این ادعا آغاز می‌شود که با آموزه‌های بهائی، جهان جای بهتری برای زندگی مردم جهان خواهد شد و با انواع شگردهای احساسی بدون هیچ آمار و استدلالی این فرض را پایه ساختار ۶۶ دقیقه‌ای فیلم می‌کند. به‌راستی کدام واقعیت بیرونی تأیید می‌کند که جمعیت کمتر از یک‌دهم درصد بهائیان تغییر مثبتی در این جهان ایجاد کرده است؟ البته ایشان ناچارند که این ایده را مطرح کنند، چراکه بیش از یک‌ونیم قرن است که باب و بهاء‌الله را منجی ادیان

در سال‌های اخیر اوج تلاش بیت‌العدل در به‌کارگیری ابزارهای جدید تبلیغات را شاهدیم. استفاده از هنر برای درگیر کردن عواطف و احساسات مخاطب به‌جای استفاده از منطق و استدلال سال‌هاست که در دستور کار تشکیلات بهائی قرار گرفته است، و با پناه بردن به انواع شگردهای سینمایی در این سال‌ها به اوج خود رسیده است.

در همین راستا فیلمی با عنوان «روزنه‌ها» که نام دقیق آن «-glimpses of a hun dred years of endeavour» است از سوی تشکیلات بهائی رونمایی شد. این فیلم چندزبانه تبلیغاتی که شباهت بسیاری به فیلم‌های انتخاباتی احزاب دارد کارگردانی خاصی ندارد و می‌کوشد عواطف مخاطب را مجذوب شعارهای تکراری خود کند.

از موارد متعددی چون کسل‌کننده بودن و نداشتن ریتم ساختاری و وجود راش‌های مشابه با فیلم سرمشق عالمیان به این نتیجه





توحیدی اسلام و مسیحیت مطرح کرده‌اند که قرار بوده با ظهور این دو منجی، جهان روزگار بهتری داشته باشد اما واقعیت آن است که برعکس این ادعاها دو جنگ جهانی پس از این ظهور عظیم! رخ داد و در عرض یک قرن نود درصد ثروت کل جهان در اختیار کمتر از ده درصد از کل مردم قرار گرفته است. به راستی کدام عقل سلیم قبول می‌کند که وعده‌های ادیان ابراهیمی برای پایان خوش دوران زندگی بشر محقق شده است؟ این است شعبده سینما!

یکی از روش‌های مصطلح تبلیغات در بهائیت، مصادره به مطلوب از واکنش دیگران در برخورد با مبلغان بهائی بوده است، به این ترتیب که پیامی حضوری یا مکاتبه‌ای حامل شعارهای دل‌فریب صلح و دوستی و وحدت عالم انسانی به حاکمان و دانشمندان ارسال می‌کنند. اگر چنانچه گیرنده پیام متوجه تبلیغات فرقه‌ای در پشت این پیام شد و از آن روی برگردان گردید، به عنوان یکی از دشمنان بهائیت معرفی می‌شود.

این، برخی از رفتارهای رهبران بهائی در تمجید از شخصیت‌هایی مانند هیتلر و امپراطور عثمانی با وجود سانسور شدید، در این روی‌گردانی بی‌تأثیر نیست.

از دیگر خرده روایت‌های این فیلم جریان منتهی به تشکیل بیت‌العدل است که سعی کرده هم‌زمان روایت خود از مرگ شوقی و تشکیل غیرمعارف بیت‌العدل را به بهائیان ارائه دهد و از ماجرای بیت‌العدل بدون ولی امر و وصیت‌نامه نداشتن شوقی هم به‌آرامی عبور کند. البته این ترفندها با وجود دسترسی به اطلاعات متناقض برای نسل جدید بهائی کارساز نخواهد بود و دایره مخاطبان این موضوعات را محدودتر خواهد کرد.

امید است جوانان بهائی با درایت و انصاف به دنبال پاسخ هزاران سؤال مطرح‌شده در تاریخ پیدایش بهائیت باشند و در مورد تحقق صدق گفتار بیت‌العدل، خود راستی‌آزمایی نمایند.

ولی چنانچه یک فرد مهم کوچک‌ترین تأییدی از محتوای صلح و وحدت انسان‌ها نشان دهد از نظر تشکیلات وی یک بهائی است و به‌زودی، به‌خصوص پس از مرگ وی، تشکیلات او را به‌عنوان یکی از بهائیان معرفی می‌کند. از این قبیل افراد می‌توان به ملکه رومانی اشاره کرد که با وجود تصریح خانواده وی به مسیحی بودن ایشان، باز در این فیلم از وی به‌عنوان یک بهائی یاد شده است.

اصولاً حنای شعارهای انسان‌دوستانه و حقوق بشری که حربه اصلی تشکیلات در جذب افراد به این گروه است در بیشتر از یک قرن فعالیت تبلیغاتی بهائیت در اروپا اثرچندانی نداشته است، زیرا اولاً اروپاییان به‌خوبی می‌دانند که مبدع این سخنان کسی غیر از بهاء‌الله و عبدالبهاء است و ترجیح می‌دهند که به منابع دست اول که قصد دیگری از این سخنان ندارند مراجعه کنند. از سوی دیگر آنان می‌دانند برای فعالیت‌های بشردوستانه و خیرخیرخواهانه لازم نیست تشکیلاتی در خارج از کشور برقرار گردد، به همین دلیل عملاً آمار جمعیت بهائیان اروپایی الاصل در هیچ کشوری از یک عدد چهاررقمی تجاوز نکرده است. البته در کنار



مهر سکوت بر دهان منصور فرهنگ

برخی از شکنجه‌گران ساواک را بهائی خوانده بود. این صحبت البته چندان جدید نبوده است اما اسکندر دلدن نویسنده کتاب «خاطرات من و فرح پهلوی» که خود بارها از نزدیک گفتار و سخنان نصیری را شنیده و درباره آن‌ها، گزارش‌های خبری متعددی تهیه کرده است، می‌نویسد: نصیری ظاهراً بهائی نبود، اما از «بهائیان» حمایت می‌کرد و در زمان ریاست او، بهائیان زیادی وارد ساواک شدند که معروف‌ترین آن‌ها «پرویز ثابتی» و «سرهنگ حقیقی» بودند. البته همشهری بودن و دوستی دیرینه نصیری با بهائیان مشهوری چون هژبریزدانی و عبدالکریم ایادی پزشک شاه هم در تشکیل این تئوری بی‌تأثیر نبوده است. تا جایی که اخیراً در اسناد ساواک آمده است که کلیه سهام ارتشبد نصیری از بانک صادرات به‌طور رایگان از جانب هژبریزدانی در اختیار نصیری قرار گرفت تا بتواند از جهات متفاوت مورد حمایت تیمسار ارتشبد نصیری قرار گیرد (تاریخ: ۳۰ / ۷ / ۵۷ -- از: ۲۲۵۲۰ -- شماره: ۶۱۹۳۹).

مجری، کاملاً جانب‌دارانه و در تمام مصاحبه، بر این سخن منصور فرهنگ متمرکز بود که

آورده‌اند مردی که شغلش دزدی کفن بود، در هنگام مرگ از فرزندش خواست برای کفنش پارچه‌ای حلال برایش بیاورد. پسر رفت و به سرعت با پارچه‌ای سپید برگشت و گفت پدر جان این را برای تو آورده‌ام و این پارچه کاملاً حلال است، چون پارچه فروش تا آخرین نفس‌ها زیر بار لگدهایم فریاد می‌زد حلالیت باد، حلالیت باد!

چندیست که مصاحبه منصور فرهنگ استاد ایرانی دانشگاه‌های آمریکا و نماینده وقت ایران در سازمان ملل با شبکه ایران اینترنشنال حواشی زیادی داشته است.

این شبکه که به علت افشای حمایت‌های مالی عربستان سعودی و جانب‌داری از فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه ضدایرانی‌اش هویتی ضدایرانی یافته است؛ در دو مصاحبه تبلیغی در دو روز پیاپی ۲۵ و ۲۶ بهمن ماه، به صورت جانب‌دارانه و گزینشی با منصور فرهنگ به دنبال ایجاد وجهه‌ای برای تشکیلات بهائی با دستاویزهای حقوق بشری بود. این مقام بازنشسته سیاسی در تحلیلی در اوایل انقلاب، ارتشبد نصیری رئیس ساواک و



نگذاشت که فرهنگ، مطلب خود را شرح بیشتری دهد و دائماً بحث را عوض می‌کرد اما اعتراف کرد که مقاله مورد اشاره او تأییدی بر بهائیت نبوده است. مشخص بود که منصور فرهنگ قصد دفاع نداشت، وگرنه در اثبات همکاری بهائیت با ساواک همین بس که یکی از معروف‌ترین چهره‌های بهائی ساواک پرویز ثابتی بود. وی در آخرین سال‌های حیات رژیم پهلوی، ریاست اداره کل سوم که حوزه‌های مربوط به امنیت داخلی، امور زندان‌ها و سرپرستی شکنجه‌گران و بازجویان را در برمی‌گرفت، برعهده داشت. خاندان وی از بهائیان شناخته شده بودند و ثابتی در منطقه «سنگسر» (مهدی‌شهر کنونی) استان سمنان و در یک خانواده بهائی و

تاکنون هیچ سندی از بهائی بودن نصیری منتشر نشده، لذا فشار شدیدی بر منصور فرهنگ برای عذرخواهی وارد می‌آورد، فارغ از آنکه اسناد ساواک مؤید سخنان فرهنگ بود اما او این اسناد را ندیده بود. البته عذرخواهی فرهنگ هم مشکل مجری را حل نکرد، گویا تنها رسالت این گفت‌وگو محکوم کردن این گفتار بود. منصور فرهنگ که سابقه‌ای پنجاه ساله در تدریس علوم سیاسی در امریکا دارد، با یک شاه‌نکته اصولی خواست انتقاد خود را به این تشکیلات بگوید لذا گفت که بهائیان هنوز درباره حقوق بشر از اهداف و مواضع خودشان دفاع می‌کنند و توجه زیادی به وضع حقوق بشر در کل کشور ندارند. مجری با قطع مکرر سخنان او





وزیر و صاحب‌منصب در این حکومت که به دروغ خود را در رزومه‌شان مسلمان معرفی کرده بودند، قابل انکار است؟ آیا بهائی بودن عبدالکریم ایادی پزشک شاه را هم منکر می‌شوند که به اعتراف وزیر دربار و نزدیکان شاه از قدرت فراوان در عزل و نصب‌های کشور برخوردار بود به طوری که نزدیکان شاه حتی او را قدرتمندتر از شاه می‌دانستند. او دارای ده‌ها پست در کشور بود و حتی اینکه تا آخر عمر عنوان مشاور ارشد ساواک در امور بهداشت را داشت اما در واقع همه‌کاره ساواک بود و از این سازمان حقوق دریافت می‌کرد هم قابل انکار است در حالی که فیش‌های حقوقی‌اش موجود است؟! آیا تشکیلات بهائی توسط سرمایه‌داران رانتهی بهائی در چپاول اموال عمومی و زمین‌خواری، نقشی نداشته است؟! آیا با تحریف تاریخ می‌توان شعور مخاطبان را نادیده گرفت که اسناد بی‌شمار این همکاری‌ها را در کتاب‌هایی چون «نظامیان بهائی در حکومت پهلوی» اثر ارزشمند شاداب عسگری، «سجن» و... دیده‌اند؟! هرچه این شیوه‌های رسوا بیشتر شود ایرانیان بیشتر معتقد می‌شوند که تبلیغات تهاجمی و یک‌طرفه این تشکیلات، راه به جایی نمی‌برد و حقیقت از پرده برون خواهد افتاد بلکه باید گفت: مدت‌هاست از پرده برون افتاده است!

منطقه‌ای بهائی‌نشین به دنیا آمده بود. پرویز ثابتی به بهائی بودن خود به صورتی صریح اشاره می‌کند و در پرسشنامه سازمان امنیت می‌نویسد: «از بدو تولد در یک خانواده بهائی به دنیا آمده و پدر و مادرم بهائی بوده‌اند.»

البته حضور بهائیان که اعلام می‌شود در سیاست نقشی ندارند، محدود به این افراد نبوده و افراد سرشناس دیگری مانند سرهنگ زیبایی شکنجه‌گر ساواک، سرهنگ شیروانلو و پسرش فیروز و احسنی مأمور رابط ساواک با وزارت اطلاعات و مسئول کنترل و سانسور مطبوعات را می‌توان به این جمع اضافه کرد.

این گفتگو، در روز دوم، این بار با حضور یک بهائی سرشناس دیگر به صورت سه نفره ادامه یافت و این بار عرفان ثابتی مبلغ مشهور بهائی با اطمینان از این که منصور فرهنگ هیچ انتقادی به بهائیت وارد نخواهد ساخت، به تمام روش‌های ممکن منتقدان بهائیت را مورد نقد شدید قرار داد و حتی کسی مانند کسروی هم از این هجوم بی‌بهره نماند.

اشتباه رسانه‌ای بیت‌العدل، بازی با شعور مخاطبان است. آیا نفوذ تشکیلات بهائی در رژیم پهلوی‌ها قابل انکار است؟ آیا حضور ۱۵۰۰ نظامی در ارکان ارتش حکومت پهلوی و حدود یکصد افسر عالی‌رتبه و امیر و چندین

آیت اللہ شیخ احمد شاهرودی: نماد تعامل عالمانہ با بہائیان

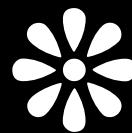
گفت وگو با جناب آقای علیرضا مہدوی شاهرودی و
جناب آقای سید مقداد نبوی رضوی

گفت وگو کنندہ: مہدی حبیبی، مہدی ہادیان

پیشگامی: در خدمت آقای علیرضا مهدوی شاهرودی هستیم، از فرهیختگان فرهنگی جامعه که در عرصه تبلیغ دینت اسلام و مذهب تشیع کارهای مهمی را صورت داده و می‌دهند. هم در زمینه تدریس و هم در حوزه تحقیق، فعالیت‌های مهمی را داشتند و این ویژگی‌ها در خاندان ایشان به میراث رسیده، جد بزرگشان مرحوم آیت‌الله شیخ احمد شاهرودی - که می‌خواهیم درباره‌شان گفت‌وگو کنیم - در همه این مؤلفه‌هایی که برشمردم جایگاه بلندی داشتند، البته پدر این بزرگوار و پدر بزرگشان هم از علمای بزرگی بودند که درباره ایشان نیز صحبت می‌کنیم.

همچنین باتوجه به اینکه جناب آقای مقداد نبوی نیز تحقیق گسترده و طولانی مدتی را روی آثار آیت‌الله شاهرودی انجام داده‌اند، از ایشان نیز درخواست کردیم تا ما را در این گفت‌وگو همراهی نمایند و نکات تاریخی و محتوایی کتاب‌های ایشان را برای ما بفرمایند تا گفت‌وگوی پرباری داشته باشیم. خوشحالیم که این افتخار را پیدا کردیم که در خدمت هر دو بزرگوار باشیم و صحبت‌های آنان را بشنویم.

در خدمت ایشان آمدیم که درباره شخصیت جد بزرگوارشان و آثار وجودی و مکتوبی که در زمینه نقد آموزه‌های بابی و بهائی از خودشان به جای گذاشتند، گفت‌وگو داشته باشیم.



آقای مهدوی: پدر بزرگ مرحوم آشیخ احمد، مرحوم ملا محمد کاظم بوده که او هم از رجال علمی و اجتماعی زمانه خودش بوده، در چنین خانواده‌ای مرحوم آشیخ احمد پا به عرصه وجود گذاشته است.

مرحوم آشیخ احمد، سال ۱۲۸۲ قمری به دنیا آمدند و سال ۱۳۵۰ قمری مطابق خرداد ۱۳۱۰ شمسی هم به رحمت خدا رفتند و فوت کردند؛ یعنی ایشان عمر خیلی طولانی نداشتند ولی خیلی پربرکت بوده است.

از اولین معلمان و اساتید ایشان، مرحوم پدرشان بوده و اولین شاگردی را نزد پدر بزرگوارشان داشتند. من از مرحوم پدرم شنیدم که می‌گفتند که مرحوم آشیخ احمد وقتی به نجف رفتند و در درس آخوند خراسانی و مرحوم میرزا حبیب‌الله رشتی حاضر شدند، مجتهداً به نجف رفتند. این را پدرم از قول یکی از بزرگان گفتند که مرحوم آشیخ احمد به نجف که می‌رفت، مجتهداً به نجف می‌رفت، یعنی مراحل علمی را طی کرده بود و به نجف رفت و سال‌ها در درس میرزا حبیب‌الله رشتی حاضر شد و از برکات علمی ایشان و از فکر اصولی مرحوم آخوند تأثیر گرفتند. آن قوت ایشان در کلام و عقاید که به نظرم در نوع خودش ابداعاتی هم که ایشان داشتند و نوآوری‌هایی که

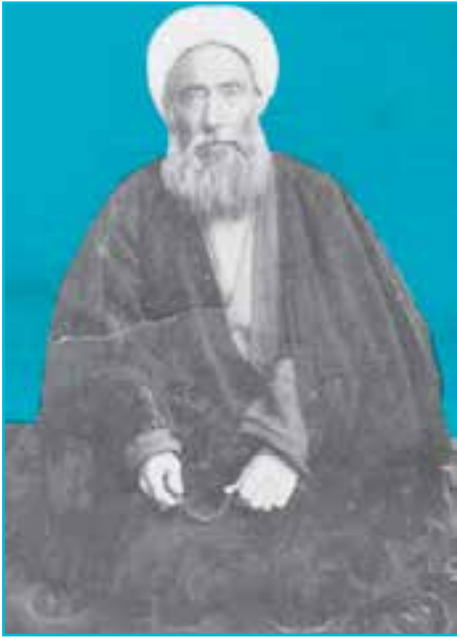
باشی: اگر صلاح می‌دانید، مقداری دربارهٔ خاندان مرحوم آقای شاهرودی و رسالت ایشان، پدرشان، پدر بزرگشان، خاستگاه تحصیلی و بعد تبلیغی ایشان و آثاری که نوشتند توضیح بفرمایید.

آقای مهدوی: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، السلام على المهدي الذي وعد الله عزوجل به الأمم. عرض سلام دارم خدمت همه عزیزان، خیلی خوش آمدید، خیلی خوشحالم از زیارتتان، خیلی خوشوقت‌م از اینکه این فرصت حاصل شد تا دربارهٔ جد امجدم، مرحوم آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ احمد شاهرودی، گفت‌وگو کنیم. إن شاء الله از برکات این گفت‌وگو همه ما بهره‌مند باشیم که «عند ذکر الصالحين تنزل

الرحمة». معتقدم نام بزرگان که می‌آید خدای متعال برکات خودش را بر ما نازل می‌کند.

مرحوم آقای شیخ احمد شاهرودی، فرزند مرحوم ملا محمد علی شاهرودی بودند. خود شیخ محمد علی از فحول زمانهٔ خودش بوده، شاگرد مرحوم صاحب ضوابط بوده و فکر می‌کنم در آستان قدس آثاری از ایشان در تفسیر و در کلام، هنوز موجود است.

آقای نبوی: کتاب‌های تفسیری و کلامی زیادی از ایشان در کتابخانه مرحوم آقای مرعشی هست، خطی هم هست.



شیخ احمد شاهرودی

در نحوه برخورد با مسائل علمی داشتند، من فکر می‌کنم تا حدی متأثر از آخوند خراسانی هم بوده باشد.

مرحوم آشیخ احمد سه فرزند ذکور داشتند. مرحوم آشیخ عبدالله مهدوی که از شاگردان مرحوم آقاضیاء عراقی بود و در تهران مجتهد بود و مسجد داشت و خیلی از پیرمردهای تهران را می‌شناسم که شاگرد مباحث نقد بهائیت آشیخ عبدالله بودند، مثل آقای اصفهانی‌ها که البته چند سالی هست که فوت کردند. ایشان می‌گفتند پای درس ایشان می‌رفتم.

مرحوم آشیخ عبدالله شخصیت برجسته‌ای بودند. سلوک خیلی خاصی داشتند. در شاهرود فردی سخاوتمند بودند و ایشان را بسیار با مشی مردمی می‌شناسند.

سلسله‌های: ساکن همان شاهرود بودند؟

آقای مهدوی: ابتدا شاهرود بودند. بعد در سال ۱۳۳۱ به تهران آمدند و در اینجا ساکن شدند.

فرزند دوم مرحوم حاج شیخ احمد، آشیخ اسدالله مهدوی بود که ایشان معمم بود و بعد لباس روحانیت را در می‌آورد ایشان انسان فرزانه، شایسته و بزرگواری بود. من یادم است در شاهرود در عهد طفولیت ما به عنوان وزنه‌ای ایشان را می‌شناختند.

فرزند سوم ذکور شیخ احمد مرحوم محمدتقی بود که در جوانی از دنیا می‌رود یعنی سال ۳۲-۳۱ ایشان فوت می‌کند. پدر ما از ایشان چیزی یادش نبود.

سلسله‌های: لطفاً درباره روش زندگی و سلوک ایشان

و ارتباط ایشان با مردم توضیح می‌فرمایید؟

آقای مهدوی: سلوک مرحوم آشیخ احمد، من فکر می‌کنم در چهار محور قابل مطالعه است. یکی سلوک اجتماعی ایشان یا نقش اجتماعی ایشان در جامعه آن روزگار، دیگر سلوک شخصی ایشان و حالات شخصی‌اش بوده، محور سوم جنبه‌های علمی مرحوم آشیخ احمد بوده و محور چهارم هم شیوه‌های تبلیغی مرحوم آشیخ احمد است. هر کدام، به‌هرحال، دریایی از مطلب است و به‌نظر من می‌شود ساعت‌های طولانی درباره‌اش گفت‌وگو کرد.

می پرسیدند: «کارهای آقا را چه کار کردید؟ آثار آقا را چه کار کردید؟ قبرشان را ترمیم کنید!» یک وقت به من فرمودند: «هروقت می روم قبرستان، اول می روم سر قبر ایشان فاتحه می خوانم.» یک نگاه خاصی به مرحوم آشیخ احمد داشتند. پیامی را که ایشان نوشت، من یادم است، می دهم به شما. القابی که ایشان به کار بردند، آیت الله العظمی، فقیه و... بود. معمولاً علما با همدیگر در حد یک آیت الله بسنده می کنند اما ایشان مفصل گفتند.

ایشان چنین جنبه شخصیتی داشته است. بسیار مردم دار بود (ایشان از بس آقامنش بود) و در خانه اش باز بود. در شاهرود محله ای داریم

اگر بخواهیم جنبه شخصی و شخصیتی مرحوم آشیخ احمد را مطالعه کنیم، می بینیم ایشان امتیازات زیادی داشت، اولاً علاوه بر اینکه اساتید خیلی بزرگی داشته؛ هم عصرهای خیلی بزرگی هم خدا نصیب او کرده است. او مقارن با آقای بروجردی در نجف بوده و فحولی در نجف در زمان ایشان تحصیل می کردند. ایشان علاوه بر تدریس، تألیف هم می کردند. این خیلی به مراتب شخصیت ایشان وزن می دهد.

درباره جنبه های شخصیتی ایشان، از پدرم شنیدم که آقای بروجردی بارها می فرمودند مرحوم آشیخ احمد فخرشبعه بودند. هر دفعه ما می رفتیم دیدن مرحوم آقای صافی گلپایگانی، ایشان



میدان چنار سوخته شاهرود

ایشان گریزان باشند. شاید محبوبیت ایشان مهم‌ترین نکته‌ای باشد که در شخصیت ایشان دیده می‌شود که حاصل مردم‌داری ایشان بوده است. به‌هرحال در شخصیت‌های سیاسی می‌بینیم که بعضی از افراد مردم‌دارند، بعضی مردم‌فریب‌اند؛ بعضی مردم‌گریزند و عده‌ای هم مردم‌ستیزند. ایشان مردم‌دار بودند. یعنی کسی نبود که روی شانه مردم پا بگذارد و خودش را بالا بکشد؛ واقعاً بالا بود و مردم در چتر حمایتی ایشان قرار می‌گرفتند. این نکته‌ای است که درباره شخصیت ایشان قابل ذکر است.

ایشان از جهت علمی، بسیار دارای مرجعیت بودند. من متعدد شنیدم از معمرین شاهرود و از هم‌نسل‌های پدرم که مرحوم آقا مرجعیت داشت. یعنی در فقه مردم به او مراجعه می‌کردند. در دعاوی به ایشان مراجعه می‌کردند. در مشکلاتشان به او مراجعه می‌کردند. حتی در بحث مسائل اقتصادی شهر. این هم یک بعد شخصیتی ایشان است که بسیار به نظر من مهم است.

آقای نبوی: من یک حاشیه بزنم. کتابی است به نام *مرآة الشرق*، این کتاب را شیخ محمدامین صدرالاسلام خویی نوشته که خودش اهل علم بوده و از شاگردان آخوند خراسانی بوده است. در زندگانی علما نوشته است. کتاب خیلی مهمی است و داده‌های تاریخی زیادی دارد. درباره مرحوم آقای شاهرودی نکته جالبی را می‌گوید. می‌گوید ایشان در اکثر نقاط خراسان مرجعیت

به نام محله آقا که در آن مسجد آقا و خانه آقا بوده است. البته خانه آقا را ما نتوانستیم حفظ کنیم، اما محله آقا هنوز به این نام شناخته می‌شود. مسجد مرحوم آقا - طاب ثراه - . شاید حدود ۱۵۰ سال عمر بوده است؛ یعنی از زمان ملا محمدعلی ساخته شد.

آقای نبوی: ایشان سال ۱۲۹۳ هجری قمری به نظر به رحمت خدا رفتند. همان اواخر عمر امام جماعت شدند و زیاد نماندند.

آقای مهدوی: عمر مسجد حدود ۱۵۰ سال است، بسیار با روح و بسیار معنوی است و از آثار فرهنگی ایشان است. به‌هرحال یک چنین ویژگی را از ایشان نقل می‌کردند. در ویژگی‌های شخصیتی ایشان همین یک نکته بس که نوشته‌اند که رئیس عدلیه آن موقع به تهران نامه می‌نویسد که تا وقتی آشیخ احمد در شاهرود هست کسی به عدلیه مراجعه نمی‌کند. عملاً مردم به محکمه مراجعه نمی‌کردند و می‌رفتند خدمت آقا.

یک چنین ویژگی و یک چنین سلوکی را ایشان داشته است. فوق‌العاده زاهد بودند. از زهدشان خیلی خیلی خیلی گفته می‌شود. زندگی ساده‌ای داشتند. تقریباً هر عالمی که از قم یا از نجف می‌خواست به مشهد برود، می‌آمد خدمت آقا در شاهرود، آقا ار درک می‌کردند و بعد می‌رفتند. این جایگاه آشیخ احمد را نشان می‌دهد.

شاید از بُعد شخصیتی، محبوبیت ایشان خیلی مهم باشد. حالتی نداشتند که مردم از

ایشان سه سال غم و غصه داشته که ظاهراً علت اساسی هم در مرگ ایشان بوده است.

میشی: به زمان کشف حجاب نرسیده بود؟

آقای مهدوی: نه، اما باتوجه به مطالب کتاب *مدنیة الاسلام* ایشان، من فکر می‌کنم زمزمه‌های کشف حجاب شده بود.

آقای نبوی: بله، کشف حجاب از قبل از رضاشاه مطرح بوده است. به صورت جدی هم مطرح بوده که بخش عمده‌ای از کتاب *مدنیة الاسلام* هم به حجاب برمی‌گردد و بحث مظاهر تمدن و کشف حجاب و بانوان و حقوق زن و بحث‌های اجتماعی در این موضوع را به نظر می‌رسد ایشان به اقتضای آن شرایط می‌نویسند. کتاب *مدنیة الاسلام* در سال ۱۳۰۶ در نجف چاپ شده است. آن زمان سال دوم حکومت رضاشاه بوده. ما از ۱۳۰۲ در تهران می‌بینیم روزنامه‌ها به شدت براساس شرایط به مسائل مختلف می‌تازند. بحث حجاب مطرح بوده. یعنی ایشان کاملاً ناظر به دوران، این کتاب را نوشته است. شواهدی داریم که تبلیغات ضدحجاب اساساً در تهران از زمان احمدشاه بوده، هنوز رضاشاه نیامده. مجالس مخفی بوده که حجاب را به صورت فرهنگی کنار بگذارند. لذا مطرح بوده و ایشان هم پاسخ می‌دهد.

آقای مهدوی: در حوزه بحث‌های علمی که رویکرد دوم ایشان بوده، من فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته‌ای که درباره مرحوم آشیخ احمد باید

داشته است. یعنی با اینکه در شاهرود نشسته بود و در مشهد. که مرکز خراسان است. نبود، در اکثر نقاط خراسان مرجعیت داشت، یعنی فقط منحصر به شاهرود نبوده است. دایره ریاستش در بیشتر نقاط خراسان گسترش پیدا کرده بود.

آقای مهدوی: زمانی بوده که قحط الرجال نبوده. واقعاً نجف حوزه زاینده‌ای بوده و امثال آشیخ احمد زیاد بودند. این هم جالب است. آقای دزیانی (از محترمین شاهرود) می‌گفتند: «مردم که برای نماز به مسجد می‌رفتند، دوست داشتند جلو باشند. لذا در مسجد جا را در صف اول می‌خریدند. می‌گفتند این پول را بگیر جاییت را به من بده.» دوست داشتند به ایشان نزدیک بشوند. این جنبه‌های شخصی ایشان است.

میشی: این زمان در اواخر حکومت قاجار بود؟

آقای نبوی: دوره رضاشاه. از سال ۱۳۰۷ هجری شمسی تقریباً قانون اتحاد لباس می‌آید، لباس متحدالشکل و خلع لباس روحانیت شروع می‌شود. در زندگانی ایشان نوشته‌اند از سال ۱۳۰۷ خیلی ناراحت بودند به خاطر اینکه مشکلاتی برای روحانیون پیش می‌آوردند و این غصه ایشان را می‌کشد. دین‌گریزی که حکومت رضاشاه از سال ۱۳۰۷ پیش گرفته بوده و این دین‌گریزی که داشته در جامعه به وجود می‌آمده، باعث ناراحتی ایشان شده بود. رضاشاه در سال ۱۳۰۴ خیلی خودش را متدین نشان می‌داده. در دستة عزاداری و مراسم مذهبی شرکت می‌کرده است. از سال ۱۳۰۷ کم‌کم تغییر رویکرد نشان می‌دهد.

بگوئیم، این است که ایشان محقق و مؤلف (تولیدکننده) بود نه مقلد. حوزهٔ نجف سیر و مسیری را داشت که به‌هرحال عمدتاً مبتنی بر فقه و اصول و مسائل شرعی بود و عملاً کمتر به کلام و عقاید و این‌گونه مطالب پرداخته می‌شد. افرادی مثل مرحوم بلاغی و آشیخ احمد و امثال این‌ها می‌آیند واقعاً خلأهایی که آن روزگار وجود داشته، پر می‌کنند و پاسخ می‌دهند.

من فکر می‌کردم در معرفی بحث‌های علمی مرحوم آشیخ احمد چه بگویم، خب آثارشان هست. من فکر می‌کنم سبک علمی‌اش یک سبک نو بوده است. اولاً بسیار مسلط بر نقل است. تسلط ایشان بر قرآن و بروایات، جالب است.

آقای نبوی: یک نکته که اوج عظمت علمی ایشان را می‌رساند کتاب *مدنیة الاسلام* ایشان است که آن را در مسافرت نوشته و هیچ منبعی دم دستش نبوده است. با این حال مطالب را دقیق می‌آورد، آن هم مطالب بسیار زیاد فقهی و حدیثی.

آقای مهدوی: بله، ایشان سبک نویی داشت. در کتاب‌های ایشان می‌بینید که ابتدا ایراد را می‌گوید، سپس کاملاً طرف را می‌برد گوشهٔ رینگ و نظریهٔ نادرست را له می‌کند. من فکر می‌کنم رویکرد اصلی ایشان و رویکرد مهمی که ایشان داشته است، دفاع از حریم تشیع و کیان مذهب بوده است. اصلاً در کار ایشان تقلید دیده نمی‌شود. از همهٔ آثار شیعی، ایشان بهره برده و

استفاده کرده ولی عملاً خودش سبک جدیدی را بنا گذاشته است. روش استدلالی خیلی قوی داشته؛ خیلی مسلط بر روایات بوده؛ خیلی آگاه به زمانه بوده. من فکر می‌کنم این روایتی که «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس»، این از بزرگ‌ترین مصادیق شخصیت مرحوم آشیخ احمد بود که آگاه به زمانه بود؛ شبهات را هم می‌شناخت و هم پاسخش را می‌دانست. این نکتهٔ مهمی است. در کتاب *مدنیة الاسلام* سرمایه‌داری را دیده، کمونیسم را دیده، اقتصاد اسلامی را دیده و حالا آن‌ها را باهم مقایسه می‌کند. این قدر ایشان ژرف بوده است. می‌گویم سبک ایشان سبک خاصی بوده. درد را می‌شناخته؛ درمان را هم می‌شناخته. آثاری که ایشان نوشته، چه *ازالة الاوهام*، چه *مدنیة الاسلام*، چه *مرآت العارفين*، چه *ایقاظ النائمین* و چه *تنبيه الغافلین*، این‌ها نشان می‌دهد که هم ذهن جوالی داشته و هم ذهن مبتکری داشته و هم بی‌تفاوت نبوده به اینکه در جامعه چه می‌گذرد. این هم نکتهٔ دوم در باب شخصیت علمی ایشان.

آقای نبوی: در دورهٔ مشروطه، در اصل دوم متمم قانون اساسی مقرر شد که مراجع تقلید حدود ۲۰ نفر فقیه مجتهد جامع‌الشرایط را به مجلس معرفی کنند و نمایندگان مجلس ۵ نفر را به هر شکلی که خواستند یا قرعه یا صحبت، از بین آن‌ها انتخاب کنند که بر قوانین مصوب مجلس نظارت کنند که با قوانین اسلام همسان باشد. بعد از شکست محمدعلی شاه و استقرار مشروطیت،

علما، مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آشیخ احمد از نجف باهم به ایران می‌آیند؛ از طرف مرحوم آقای نائینی و مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی. این دو نمایندگی می‌کنند حوزه نجف را و البته کاری انجام نمی‌شود، چون لب مرز دستگیرشان می‌کنند.

این جنبه‌های خاص مرحوم آشیخ احمد بوده که به نظر من قابل تأمل و قابل بررسی است.

نکته چهارم بحث تبلیغ است. آقای آشیخ احمد، در مواجهه با بابت و بهائیت و فرقه‌ها، قائل به خشونت نبوده و با اینکه به نظر من با مرجعیتی که ایشان داشت، می‌توانست حد جاری کند و اگر می‌کرد، مردم هم همراهی می‌کردند. مبسوط الید بود، فقیه و مرجع بود ولی ایشان راه مبارزه با فرقه‌ها و نحله‌ها و جریانات را در گفت‌وگو و پاسخ علمی می‌دانستند. باتوجه به میراث علمی که از ایشان هست، همین الان اگر ما بخواهیم با شبهات امروز بابت و بهائیت و حتی کلیسا مواجه بشویم، به نظر من می‌توانیم مراجعه کنیم به مرحوم آشیخ احمد و آثار ایشان را ببینیم. حالا اینکه عرضه‌اش چه جوری بشود، طبعاً باید به زبان امروزی بشود. به عنوان منبع مهم، آثار ایشان هنوز قابل استفاده است و بلکه در واقع نگاه به آن آثار ضروری است.

ایشان قائل به کار علمی بوده؛ قائل به گفت‌وگو بوده. قائل به دعوت بوده. این را مرحوم پدر ما بسیار به آن توجه داشتند، ایشان هم در سابقه طولانی که در خارج از کشور در زمینه تبلیغ تشیع

آخوند خراسانی و - شیخ عبدالله خراسانی - که بزرگ مشروطیت بودند نامه‌ای می‌نویسند و ۲۰ نفر را معرفی می‌کنند که نامه هست و به خط میرزای نائینی است، اما این عملی نمی‌شود. حالا جریاناتی آن زمان بوده و اصلاً این مسأله به فراموشی سپرده می‌شود. حدود ۲۴ سال بعد، زمانی که آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آقای نائینی تبعید شده بودند به ایران و پیش آقای حائری به قم آمده بودند، در زمانی که رضاخان سردار سپه بوده، یعنی سال ۱۳۰۲ شمسی، آنجا آقای آسید ابوالحسن و میرزای نائینی ۲۰ نفر را معرفی می‌کنند، آقای حائری هم تأیید می‌کند. خیلی مهم است. اینجا ما می‌بینیم از شهرهای مختلف، افرادی را نام برده‌اند. مثلاً از تهران، ۴ نفر، از اصفهان ۳ نفر، شهر به شهر است. از هر شهری بین دو تا چهار، پنج نفر هستند اما مشهد ما نداریم. خراسان داریم. دو نفر. یکی حاج میرزا محمد آقازاده که پسر آقای آخوند بوده و یکی آقای شیخ احمد شاهرودی. یعنی آن اعلامیه که آن هم موجود است، باز جایگاه بلند ایشان را در خراسان نشان می‌دهد. سندی است که نشان می‌دهد که چه جایگاه مهمی دارد. در تمام خراسان دو نفر، آن هم یکی آقای آقازاده که «سلطان خراسان» گفته می‌شد.

آقای مهدوی: بله، ایشان نقش اجتماعی هم داشته. این نبوده که سرش پایین بوده باشد؛ در حوزه اجتماع بسیار فعال بوده، بسیار آگاه بوده و بسیار بصیر بوده. حتی در آن داستان تحصن

همان داستان معروفی که ایشان در تبلیغ داشت، حتماً شنیده‌اید که معمولاً بعد از نمازشان عبا می‌کشیدند سرشان و مثلاً می‌شنیدند در خانه فلانی یک مبلغ بهائی آمده، مراجعه می‌کردند در خانه را می‌زدند می‌گفتند که: «احمد هستم. شنیدم مهمان عزیزی دارید، آمدم با او بحث کنم. اگر او توانست مرا قانع کند، من و کل شهر بهائی می‌شویم. اگر من او را قانع کردم، یا مسلمان بشود یا شهر را ترک کند. این بحث علمی است. بحث با مرام، با اخلاق و با منش است.

روش علمی ایشان روش علمی خاصی بود و فکر می‌کنم در چند حوزه درباره‌اشیخ احمد باید کار کنیم. یکی در آثار ایشان از حیث محتوا. این هم به صورت همان شکل قدیم چاپ بشود، تکثیر شود و منتشر شود و به دانشگاه‌ها و مراکز علمی داده بشود. دیگر اینکه بازنویسی شود، یعنی به نشر امروز نوشته شود. به نظر من نثر زمان اشیش احمد با نثر امروز متفاوت است. یک حوزه هم موضوع محتوا و روش‌شناسی اشیش احمد است که این هم جای تأمل و توجه بسیار دارد که ما در روشمندی تبلیغ همین بحث خیمه را به کار ببریم. در قرآن هم آیه‌ای به این روش اشاره کرده است.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه: ۶)

و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان، چراکه آنان قومی نادانند.



مسجد آفا که ملاحسین بشروی هم در آن درس خوانده بود

داشتند، همیشه به من می‌گفتند: «یک اصلی من دارم به نام اصل خیمه. این را از جدشان گرفتند.

می‌گفتند من قائلم اگر شما با یک شخص سنی مذهب مناظره می‌کنی، بگویی پاشو بیا شیعه شو، این دلیل من است، او هیچ وقت نمی‌آید؛ بلکه جبهه می‌گیرد.» گفتم: «پس چه باید کرد؟» می‌گفت باید بروی در خیمه‌اش بنشینی، دو دقیقه با او هم نوازشی، بعد با او بلند شوی بیایی این طرف. دستش را بگیری با هم بیاییم. اگر بگویی تو بیا، او هیچ وقت نمی‌آید.» مرحوم اشیش احمد هم این جوری بودند. ایشان بسیار در این زمینه توجه داشتند.

یعنی نگاه آشیخ احمد همین بوده است، آن‌ها نمی‌فهمند. با مردمی که «أنهم لا یعلمون» هستند، طرف است. اگر آدم پیغمبرانه به امت نگاه بکند، این‌طور افراد را جذب می‌کند. این‌ها نمی‌فهمند، نمی‌دانند، اگر حقیقت را بدانند، این‌جوری معارضه نمی‌کنند، مبارزه نمی‌کنند. این بسیار نکته مهمی است.

این موارد هم از جهت روشی و هم از حیث محتوا درباره آشیخ احمد کار بشود، سرمایه بسیار بزرگی است که ما باید به آن توجه لازم را داشته باشیم.

سالمی‌شناسی : شما می‌فرمایید آشیخ احمد ناظر به مسائل روز کار می‌کرده است و ما می‌دانیم نسبت به بهائیت ایشان مطالب متعدد دارد. معمولاً افرادی که دغدغه فرهنگی دارند و درگیر بهائیت می‌شوند، آن را به عنوان یک خطر خیلی جدی تلقی می‌کنند. بعضی‌ها اطرافیان‌شان و نزدیکانشان و حتی خودشان تبلیغ می‌شوند بعد احساس خطر می‌کنند. مرحوم شیخ احمد کجا درگیری می‌شوند و احساس خطر می‌کنند و چه جور وارد این داستان می‌شوند؟

آقای مهدوی: شاهرود از این بلیه در امان نبوده. آن داستان کشف حجاب طاهره قره‌العین در بدشت شاهرود اتفاق می‌افتد. شاهرود یک پایگاه داشته می‌شده. من فکر می‌کنم شرایط آن روز ایران و خطه خراسان که شاهرود هم جزء آن بود و شهر کوچکی بود، به‌گونه‌ای بود که بهائیت رشد شبکه‌ای داشته پیدا می‌کرده و این‌ها اعزام مبلغ داشتند، مفصل جزوه می‌دادند، مفصل

جذب می‌کردند، هزینه می‌کردند. البته ما در اقوامان هیچ‌کس را نداریم که نزدیک بهائیت شده باشد. هیچ‌کس را، چه زن چه مرد، چه کوچک چه بزرگ. حتی در زمان ایشان هم همین‌طور بوده است، شجره‌نامه را که ببینید، اخوان مرحوم آشیخ احمد همه از علما بودند، همه یا مجتهد بودند یا از علما بودند.

آقای نبوی: در یکی از الواح بهاء‌الله از مرحوم شریف‌العلماء اسم می‌برد، در تاریخ ظهور الحق، در جلد ششم، بلوای شاهرود را که می‌آورد، نقل کرده است. شریف‌العلماء برادر بزرگ آشیخ احمد بوده که مخالف بهائیان و تحرکات آن‌ها در شاهرود بوده است.

آقای مهدوی: بله، الی یومنا هذا، من از اقوام سببی و نسبی دور و نزدیک، چه در زمان آشیخ احمد و چه از اقوام خودمان، هیچ‌کس را نمی‌شناسم که میلی به سمت بهائیت کرده باشد. شاید یکی از دلایلی این بوده که چنین عقبه‌ای را برای خودشان حس می‌کردند.

آقای نبوی: مسأله‌ای را که باید اشاره می‌کردیم در این گفت‌وگو، پدر بزرگ مرحوم آشیخ احمد شاهرودی، مرحوم ملا محمد کاظم شاهرودی بوده که اهل حدود نیشابور بوده، بعداً می‌آید در شاهرود به خواست مردم شاهرود عالم آنجا می‌شود. از شاگردان صاحب ریاض است و فقیه بزرگی بوده است. از آثاری که در نقل‌های تاریخی و اسناد باقی مانده، مشخص می‌شود که فقیه بزرگی بوده و شاهرود را او آباد کرده و به صورت شهر درآورده

ادعای خود را کرد، این هم بابی شد.» بعد می‌آید در خراسان و آنجا تبلیغ می‌کند. می‌آید شاهرود که استاد خودش را تبلیغ بکند. ایشان گفت وگو می‌کند و از شاهرود اخراجش می‌کند. من شاهرود رفتم، آنجا جایی است به نام چنارسوخت که می‌گویند آنجا ملا محمدکاظم با یکی از دُعوات بابیه مباحله کرده. حتی احتمال دیدار ایشان با قره‌العین هم هست و در بعضی منابع آمده. وقتی بیرونش می‌کند، یکی از بابی‌ها ایشان را، یعنی پدر بزرگ آشیخ احمد شاهرودی را، شهید می‌کند. شاید یک سال بعد از شهادت شهید ثالث باشد. در آستانه دعوت قائمیت باب است، یعنی سال ۱۲۶۴ هجری قمری، حوالی زمان واقعه بدشت است. از کتاب *الحق‌المبین* بر می‌آید که ایشان از کودکی به این مسائل حساس بوده، این مسائل را شنیده بوده است.

سپهر: نکته مهمی است. پدر بزرگ ایشان را بابی‌ها کشته بودند.

آقای نبوی: قتل پدر بزرگ را می‌دانسته، در ذهنش بوده، از کتاب بر می‌آید. چون وسط استدلال‌هایشان و چیزهایی که ایشان می‌گویند، بر می‌آید که قتل ایشان را می‌دانستند و در نظر داشتند. لذا رفته بسطام و اقوام ملاعلی بسطامی را پیدا کرده و سرگذشت او را - که دومین مؤمن به باب است - از آن‌ها پرسیده است. همچنین ایشان می‌گوید: «من زمانی که رفتم نجف، هر کس را که احتمال می‌دادم در داستان بابی‌گری اطلاعاتی دارد، می‌رفتم پی جویی می‌کردم.» در

است. ایشان حوزه علمیه‌ای در شاهرود تأسیس می‌کند که از شهرهای مختلف می‌آمدند آنجا. حتی از مازندران می‌آمدند درس می‌خواندند. بعد زمانی که پسر ایشان یعنی پدر مرحوم آشیخ احمد شاهرودی (ملا محمدعلی شاهرودی) شاگرد ایشان بوده، ملا حسین بشرویه‌ای هم شاگرد ایشان بوده در شاهرود. بعد ملا حسین می‌رود کربلا، ملا محمدعلی شاهرودی هم می‌رود کربلا.

مرحوم آشیخ احمد در *الحق‌المبین* نقل می‌کند که: «پدرم می‌فرمود: در ایوان طلای حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام ملا حسین را دیدم. ملا حسین کودن بود، بی‌بهره از هوش و استعداد بود، درک مطالب خیلی برایش سخت بود. اکول بود، تعبیر اکول یعنی خیلی می‌خورد. بسیار زورمند بود و با هر که کشتی می‌گرفت زمین می‌زد.» نمودش را بعداً در جریان جنگ مازندران و قلعه طبرسی می‌بینیم که نقل شده یکی را که پشت درخت قایم شده بود، شمشیر می‌زند نصف می‌کند، درخت را هم از وسط قطع می‌کند. این را درباره‌اش می‌گویند. خیلی پرزور بوده. می‌گوید: «در ایوان طلا او را دیدم. او را در آغوش گرفتم. گفت: می‌دانی شیخی شدم. گفتم: چه شد شیخی شدی؟ گفت: یک شب در بین الحرمین داشتم می‌رفتم، ندایی از آسمان رسید که: الحق مع السیدکاظم و اتباعه.» بعد ایشان می‌گوید: «از کجا معلوم ندای شیطانی نبوده باشد؟ هیچ نگفتم و رفت و بعد که سیدکاظم فوت کرد، باب

کلامی است، من فکر می‌کنم دنبال بحث نقضی نبوده‌اند.

آقای نبوی: در مباحثات ایشان بر می‌آید که اول بحث نقضی می‌کرد و بعد وارد استدلال می‌شد. یعنی اول روی نقض وارد می‌شود.

«می‌گویی... می‌گویم...» این می‌گویی و می‌گویم‌ها همه نقضی است. یعنی استدلال می‌کنند به کتاب‌های آن‌ها بر ضد خودشان یا با آوردن مثال‌های نقض، قضایای ایشان را باطل می‌کنند.

ابتدای کار، بابی‌ها می‌آیند در عراق هم تبلیغ می‌کنند. یعنی تبلیغ و گرایش نبوده، بلکه به دلیل سابقه خانوادگی و صدمه‌ای که خورده بودند، ذهن ایشان به این مسأله معطوف بوده است. این به نظر من نکته مهمی است.

سبأشی: روش ایشان در مباحثات، روش نقضی بود یا حلی؟ به نظر می‌رسد از دو روش استفاده می‌کرد ولی بیشتر حلی بود یعنی وارد مسائل کلامی می‌شدند. آن سخنان بهاء‌الله در *نیمان* را و آن *فرائد* را خیلی ورود می‌کنند و حسابی به نقد می‌کشند، منتها بحث‌ها بحث‌های حلی و



نمایی از حالت کنونی بدشت

الحق المبین آماده می‌شود. بعد ایشان ملحقاتی در دو سال بعد اضافه می‌کند و سال ۱۳۳۳ در تهران چاپ سنگی می‌شود.

بعد کتاب مطرح می‌شود. مثلاً فاضل مازندرانی در جلد نهم تاریخ ظهور الحق که به بلوایی در شاهرود می‌پردازد، اسم ایشان را کاملاً می‌آورد و می‌گوید «مؤلف ردیه‌ای به نام الحق المبین»، یعنی این کتاب شناخته شده بود. آن سه تا کتاب موردی است. به نظر می‌آید شاهرود مرکزی بوده، مرکز تجاری به نظرم می‌آید بوده باشد. یعنی افراد غیر شاهرودی می‌آیند آنجا و تجارت می‌کنند. این جالب است. یک مبلغ بهائی به شاهرود آمده بود و یک تاجر هم بوده که شاهرودی هم نبوده است. به تعبیر ایشان، تاجر غربی مورد تبلیغ یک مبلغ قرار گرفته است و آمده پیش من حدیث ابولبید مخزومی را خوانده است. سؤال درباره این حدیث است. به خاطر حدیث ابولبید کتاب تنبیه الغافلین نوشته شده است. یا مثلاً کتاب مرآت العارفین را ایشان در راه خراسان به مشهد، و برای پاسخ‌گویی به یک فرد شاهرودی که تحت تبلیغ بهائیت قرار گرفته بود می‌نویسد. ایضا النائمین هم در تکمیل آن دو کتاب است. سه جلد مستقل هستند. بعداً به عنوان راهنمای دین در یک شکل تجدید چاپ شده است.

سَنَشَنی : خود ایشان در زمان حیاتشان به این شکل چاپ کردند؟

آقای نبوی: بله، زمان حیاتشان است. چاپ سنگی دارد. آخرین کتاب مدنیة الاسلام است که

آقای مهدوی: بله. اول هو می‌کند، هوی علمی می‌کند. یعنی روش مرحوم آقا روش تلفیقی بوده است. شاید نقضی الورد بوده و حلی بوده. در خیلی موارد این طوری است. آنجایی که شما می‌گویید، احتمالاً فقط حلی بوده است، ولی بحث‌های نقضی زیاد است. «قالوا، أقول» زیاد دارد که در نشر جدید «می‌گویی، می‌گویم» شده است.

سَنَشَنی : پرسش بعدی اینکه ایشان آثار چاپ نشده‌ای در حوزه بهائیت دارد؟

آقای مهدوی: نه، چاپ قدیم داشته است.

سَنَشَنی : ما هم در مؤسسه بهائی پژوهی چاپ قدیم آن را داریم. راهنمای دین.

آقای نبوی: راهنمای دین سه تاست. داستان از این قرار است که ایشان فرمودند که: «هرکسی کتاب بیان فارسی را بخواند متوجه می‌شود که باطل است.» در نگاه ایشان، کتاب بیان فارسی به خودی خود چیزی ندارد. این حرف و تعبیر را ایشان دارند اما مبلغان بهائی آمدند با مغالطات و با دستبرد در احادیث، با استدلال‌هایی که به ظاهر استدلال است اما ذهن طرف را به هم می‌ریزد، یک صورتی به حرف‌های باب دادند. حرف ایشان و تئوری‌شان این است. بعد فرمودند: «در سال ۱۳۲۴ هجری قمری [که همان سال مشروطیت باشد] من کتاب فرزند گلپایگانی را دیدم. از آنجا بود که تصمیم گرفتم که ردیه‌ای بر این‌ها بنویسم» که ظاهراً شش سال کار نگارش به طول می‌انجامد و سال ۱۳۳۰ هجری قمری کتاب

تقریباً چیزی نبود که بخواهیم به صورت جدی عوض کنیم. آثار فقهی هم ایشان داشته‌اند. یک کتاب در رد تفسیر طنطاوی دارد که این کتاب اصلاً در دسترس نیست.

مناشی: یعنی چه نیست؟

آقای نبوی: در دست خانواده نبوده و گم شده است.

مناشی: از کجا می‌دانید نوشته‌اند؟

آقای نبوی: از آثارشان یا زندگی‌نامه‌هایی که برایشان نوشته‌اند. کتابی است به نام دین و شؤون حکومت در شیعه، نوشته سیداسدالله مامقانی که بعداً وزیر دادگستری شد. آقای شیخ احمد شاهرودی با آن رساله خیلی بد است. رساله ملعونه می‌گوید و ردیه‌ای بر آن داشته که به دست ما نرسیده است. آثار فقهی هم داشتند. نگاهشته‌های فقهی هم داشتند که نیست یعنی ما پیدا نکردیم و آثار نقد بهائیت و مسیحیت و همین متجددین آن زمان، همه همین‌هاست که صحبت کردیم.

مناشی: درباره کتاب *الحق المبین* بیشتر توضیح می‌فرمایید؟

آقای نبوی: کتاب *الحق المبین* کتاب مهمی است. همان‌طور که گفتم، این کتاب در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در تهران چاپ شده، چاپ سنگی شده و دیگر چاپ نشده، تا اینکه در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی پژوهشکده باقرالعلوم ع در قم با همت آقای دکتر محمدحسن قدردان

در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی چاپ شده است، ۴ سال قبل از فوتشان است. در مسافرت عتبات و در راه نجف و کربلا بودند که این کتاب را می‌نویسند. مثلاً در آن می‌گویند که الان در سامراء هستند. مطالب *مدنیة الاسلام* خیلی متنوع است. رد مارکسیست‌ها را دارد، بحث حجاب را مفصل دارد، مرام سرمایه‌داری و مرام اشتراکی و مارکسیست‌ها را خیلی قشنگ مطرح می‌کند.

مناشی: مگر در آن زمان مارکسیسم مطرح بوده است؟

آقای نبوی: بله، مطرح بوده است. مسائل زیست‌شناسی و نقد بحث داروین را می‌کند و اینکه خانم‌ها باید کار نکنند، یا نکنند، این‌ها را می‌آید می‌گوید. علل عقب‌ماندگی مسلمین را اشاره می‌کند. در معارف دین، حتی در بحث بنیة نظامی، بحث جهاد دارد مفصل. شعار *مدنیة الاسلام* اعتدال است. حد وسط را باید نگه داری. اسلام حد وسط است. همه چیز را می‌خواهد بگوید اسلام حد وسط را نگه می‌دارد. در *مدنیة الاسلام* موضوعات خیلی متنوع است. همه‌اش فقهی بحث می‌کند و قواعد فقهی را می‌گوید. تسلطش را نشان می‌دهد که چقدر در مسافرت دقیق مطالب را بیان کرده است. مثلاً عبارت‌های نهج‌البلاغه را حفظ است. احادیث را حفظ است. کتاب دم دست ایشان در مسافرت نبوده و همه را دقیق می‌آورند. احادیث را که تطبیق می‌کردیم، تقریباً چیزی نبود که بخواهیم عوض کنیم، تحقیقاً نمی‌گویم ولی

مبنایی در تأویل دارد که خیلی مهم است. ایشان مفصل روی بحث تأویل حرف زده و بحث‌های اصولی انجام داده است. بعد می‌گوید ما در داستان اعتقادات با روایات خبر واحد کاری نداریم. حجیت خبر واحد در احکام است که در جای خود اثبات می‌شود ولی در اعتقادات ما با روایات متواتر کار داریم. بحث اصولی است ظاهراً و ایشان روی اصول مطرح می‌کند و نشان می‌دهد روایات مهدویت متواتر است و تأویل را در راسخان در علم منحصر می‌کند. لذا هیچ‌کس دیگر حق تأویل ندارد. بابت و بعدش بهائیت، اساسش بر تأویل است.

مناشی : آن‌ها می‌گویند ما راسخ در علم هستیم.

آقای نبوی: بله، آن مقام را برای خودش حساب می‌کند و برای همین تأویل می‌کند ولی اگر آن را در کنار بحث کیستی مهدی قرار بدهیم، مسأله کاملاً حل و فصل می‌شود. جایی برای این‌ها نمی‌ماند. گذشته از این، باب در رساله دلائل سبعة می‌خواهد اثبات کند که مکتوباتش آیات الهی است و پس از آنکه آن را اثبات کرد، پذیرش هر تأویلی را واجب می‌کند. گفتارهای باب در آن رساله اساس کتاب‌های ایتقان و سپس فرزند است. آقای شاهرودی در آثار خود نشان داده است که عبارات باب الهی نیست؛ بنابراین، حجیتی از اساس نیست که سبب شود تأویل‌های باب موجه باشند و بدون دلیل پذیرفته شوند.

قراملکی روی آن کار کردند و چاپ خوبی از آن به دست آمد. روش مرحوم آقای شاهرودی در این کتاب، اول، طرح بحث مهدویت است. اول به بهائیت نمی‌پردازد. یک بحث خیلی مستوفا و مهمی ایشان مطرح می‌کنند بر اساس روایات که مهدی کیست؟ مهدی که در اسلام مطرح شده کیست؟ حدود ۳۰۰ روایت به نظر می‌آورند که از جهات گوناگون مشخصه‌های مهدی را در روایات شیعه نشان می‌دهند که اگر ما این بحث و این روایات را قبول کنیم، دیگر اصلاً بابی‌گری بر ایمان مطرح نمی‌شود که بخواهیم به آن توجه داشته باشیم. چون باب دعوی مهدویت کرده و اگر مهدی شناخته شده باشد، دیگر هر کسی بیاید و بگوید مهدی هستم، ما می‌گوییم ما مهدی را شناختیم و باید آن مشخصه‌ها را داشته باشد.

بعد بحث‌های مهمی در خاتمیت دارد. شاید ده دلیل برای خاتمیت می‌آورد که عمدتاً نقلی است، بعضی‌هایش هم ابتکاری است به نظر من. مثلاً حدیث ثقلین که متواتر بین شیعه و سنی است، چه نقلی را که در آن عبارت «سنتی» آمده است بگیریم و چه نقلی را که عبارت «عترتی» آمده بگیریم، اینجا آخرش مهم است. «حتی یردا علی الحوض» این قسمت را ایشان در نظر می‌گیرد درباره جاودانگی اسلام و استدلال می‌کند.

ایشان خیلی خوب متوجه شدند که اساس بابت بر تأویل است که بیاید معنای روایات را بدون دلیل تغییر دهد. لذا یک بحث مفصل

می‌توان گفت که خیلی بیش از حق شبهه، وقت گذاشته‌اند و گاه عبارت‌های واضح گلپایگانی در باطل بودن را نکته‌به‌نکته حل کرده‌اند که هیچ نکته‌ای در ذهن مخاطب نماند. من کتاب *فرائد* را کامل خوانده‌ام. وقتی روی آثار ایشان کار می‌کردم و این دقت نظر خاص را می‌دیدم، متوجه می‌شدم که چقدر ایشان وقت گذاشته و دقت کرده است. یک بحثی دارند ایشان درباره تقطیع‌هایی که این‌ها در روایات انجام می‌دهند، نکته خیلی مهمی را اشاره کرده‌اند. چون مبنای ایشان در مواجهه با کتاب *ایقان*، چاپ دوم ایقان است که سال ۱۳۱۰ هجری قمری، یک سال بعد از فوت بهاء‌الله، چاپ شده. ایشان نسخه‌های خطی را هم داشته است. تفاوت‌های تحریفی را که این‌ها ایجاد کردند، متوجه شده بود، قشنگ می‌گوید. بعضی جاها اشاره می‌کند که این‌ها دلسوزی کردند برای بهاء‌الله که غلط‌های او را درست کردند.

بعد از بحث‌های اسلامی و شیعی در مهدویت و خاتمیت، دیگر وارد کتاب‌های این‌ها می‌شوند. چهارتا کتاب بیش از آثار دیگر مورد توجه ایشان بوده که اساساً اغلب نکات بابی و بهائی را در همین‌ها می‌توان یافت. یکی *ایقان* است، دیگری *فرائد* است، بعد *دلایل‌العرفان* میرزا حیدرعلی اصفهانی است. از ایشان به‌عنوان «نادان اصفهانی» یاد می‌کنند. البته منصف‌تراز گلپایگانی است، اما در بحث معجزات، خیلی تخصص دارد و کتاب *چهارم هم مفاوضات* است. این چهار کتاب خیلی مورد بحث ایشان است.

بعد، نکته‌های معجزاتی گلپایگانی را - که اساسش در *دلایل سبعة* باب است و از آنجا به *ایقان* بهاء‌الله رفته و او نیز در مقام دفاع از *ایقان* آن‌ها را تفصیل داده - قدم به قدم می‌آید حل و فصل می‌کند. برای من خیلی جالب است که ایشان موشکافی‌های کم‌مانندی در حل شبهه‌های گلپایگانی به خرج داده است. حتی بعضی جاها



را اثبات کند و او به ایشان مراجعه کرده بود. ایشان ارکان نبوت را در علم و قدرت و عصمت و صبر بر انجام رسالت دانسته است. سپس به معجزات آن حضرت رسیده و برخلاف بایان و بهائیان که به تبعیت از باب خواسته‌اند تا معجزات جسدانی را نفی کنند یا آن‌ها را از حجیت بیندازند و تنها آیات کتابی را دلیل بدانند، خرق عادت را بالاترین دلیل دانسته و برای نشان دادن درستی دیدگاه خود استدلال‌های مهمی آورده است.

گفتار دیگر ایشان بررسی مبسوط وضعیت اسفناک و قهقرایی عربستان در دوره پیش از بعثت است. این وضعیت منحط در کنار اشاره به زندگانی حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و امی بودن واقعی آن حضرت در کنار بروز علوم گسترده از آن حضرت و جانشینان ایشان، دلیلی مهم بر انتساب آن حضرت به ساحت قدس ربوبی است.

نکته مهمی که ایشان اشاره داشته‌اند، اقرار یکی از دشمنان بزرگ اسلام، کشیش فاندر، در کتاب جنجالی *میزان الحق* است که: «محمد امی بود و زبان‌های یونانی و سریانی را نمی‌دانست.» این کتاب را من، هنگام مدرک‌یابی، دیدم و چنین عبارتی دارد که خیلی مهم است. وقتی کسی فاندر را بشناسد که از هر بهانه‌ای برای ابطال اسلام سوءاستفاده می‌کند، این گفتار خیلی مهم می‌شود. گفتار بعدی ایشان حل دوازده شبهه از بهائیان درباره معجزات است. اینجا نیز مانند برخی از بخش‌های کتاب *الحق المبین* با بسط و تفصیل به سخنان میرزا ابوالفضل گلپایگانی

بحث مفصلی درباره کتب عهدین دارند در همان کتاب؛ چون شما می‌دانید در مفاوضات، عبدالبهاء به بشارات عهدین متمسک می‌شود. لذا ایشان یک بحث مبنایی کرده‌اند و بعدها در *ازالة الاوهام فی جواب ینابیع الاسلام* - که رد بر کتاب مسیحی و ضد اسلام *ینابیع الاسلام* است - دوباره آن را مبسوط‌تر آورده‌اند که اصلاً ما به عهدین می‌توانیم استناد بکنیم یا نه؟ بهائیان می‌گویند چون مسلمانان کم آوردند، به تحریف عهدین متمسک شدند. گلپایگانی صریحاً این را می‌گوید. ایشان در بخش‌هایی متأثر از محمد صادق فخرالاسلام بوده و از کتاب *أنیس الأعلام فی نصره الاسلام* او به تفصیل وارد می‌شوند که ما به عهدین نمی‌توانیم استناد بکنیم. اصلاً نمی‌توانیم اسفار خمسۀ تورات را به حضرت موسی منتسب بکنیم. انجیل‌های چهارگانه را به صاحبانشان نمی‌توانیم منتسب بکنیم. مفصل بحث می‌کنند در کتاب *ازالة الاوهام* که چاپ سنگی دارد. اول عهدین را می‌برد زیر سؤال، بعد استدلال‌های این‌ها را دانه‌دانه بحث می‌کند. یعنی بر فرض که استناد به عهدین هم درست باشد، توینجا داری اشتباه می‌گویی، تو آنجا اشتباه می‌گویی.

در اینجا بد نیست که درباره سه کتاب دیگر ایشان هم اشاره‌ای داشته باشیم. بحث اساسی ایشان در کتاب *مرآت العارفین* درباره شناخت نبی است، چون بهائیان از آن شخص شاهرودی خواسته بودند نبوت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ

در شرح این حدیث نوشته، اعداد آن را طوری محاسبه کرده که به ظهور امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه می‌گردد اما در *دلایل سبعة* - که برای دوره قائمیت خودش است - آن را به خود بازگردانده است!

فصل دوم کتاب به شبهات دیگری که آن مبلغ بهائی طرح کرده بود پرداخته است. بحث مهمی که در این کتاب آمده، موضوع رجعت است که

باب آن را از رجعت جسمانی به رجعت صفتی تأویل کرده و از لیان و بهائیان هم همین‌طور. ما شیعیان برآنیم که از زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه رجعت آغاز خواهد شد و کسانی از پیشینیان به این جهان بازمی‌گردند. باب در آثار مختلف خود از جمله *بیان فارسی و رساله‌ای که درباره*

رجعت نوشته، رجعت جسمانی

را نپذیرفته و خرافه دانسته و گفته رجعتی که در روایات آمده، صفتی است یعنی صفات پیشینیان در برخی کسان بروز می‌یابد. در *بیان فارسی*، ملا علی بسطامی (دومین مؤمن به خود از حروف حی) را رجعت علوی دانسته است. آقای شاهرودی با بسط و تفصیل نشان داده که رجعت جسمانی است و نمی‌توان روایات آن را تأویل کرد. گو اینکه آن بحث مبنایی ایشان در کتاب *الحق المبین* درباره تأویل به قوت خود باقی است و اساس کار باب و دیگران را ناموجه می‌کند. بحث‌های دیگری هم در این

پرداخته و نکته‌به‌نکته حلشان کرده است. در این بخش‌ها ما حقه بازی‌های گلبایگانی را به روشنی می‌بینیم که چگونه پا روی حق و حقیقت می‌گذاشته و سعی داشته تا با مغالطه و تحریف معنایی (تأویل نادرست) و تحریف لفظی (تقطیع مخّل) قائمیت باب و مظهریت بهاء الله را حق جلوه دهد! در اینجا نیز بحثی

دربارهٔ بشارات عهدین به اسلام دارند و نکاتی را آورده‌اند و خاتمیت اسلام را نیز بیشتر با نگاهی عقلی طرح کرده‌اند.

همان‌طور که گفتیم، نگارش کتاب *تنبيه الغافلین* به سبب آن بود که یکی از مبلغان بهائی در شاهرود حدیث ابولیبید مخزومی را که باب

در *دلایل سبعة* آورده و به خود بازگردانده، به یک تاجر مقیم شاهرود داده بود و او نیز که ذهنش درگیر شده بود، به آقای شاهرودی مراجعه کرده بود. بر همین اساس است که فصل نخست این کتاب که با بسط و تفصیل هم برگزار شده، پاسخ به تطبیقی است که بهائیان از این حدیث کرده و به ظهور باب بازگردانده‌اند. ایشان نشان داده که آن تطبیق نادرست است. البته باید دانست که از لیان نیز چنین نکاتی دارند و حکمتش آن است که اصل این تطبیق برای باب است. جالب اینجاست که باب در رساله‌ای که در دورهٔ بابت

می‌گوید نکته‌هایی که از فرآند دارم یادداشت‌هایی است که از این کتاب برداشته‌ام. فرآند الان پیشم نیست، از بهائی‌ها امانت گرفته بودم به آن‌ها پس دادم. این خیلی حرف است. یعنی رئیس شاهرود بوده و ازشان امانت گرفته و به آن‌ها پس داده.

تازه وارد در خانه یک بهائی رفت، می فهمیدند مبلغ است. چند تا گماشته داشته و خودش هم ارشاد می کرده و با همین روش شاهرود را نگه داشته بود.

در *الحق المبین* می گوید نکته هایی که از *فرائد* دارم، یادداشت هایی است که از این کتاب برداشته ام. *فرائد* الآن پیشم نیست، از بهائی ها امانت گرفته بودم، به آن ها پس دادم. این خیلی حرف است. یعنی رئیس شاهرود بوده و از شان امانت گرفته و به آن ها پس داده. بنابراین، یادداشت ها دقیق نیست ولی مضمون همان چیزی است که گلپایگانی گفته است.

بعد وارد سنیان دوازده امامی می شود. در آثار مهدویت خودشان به شدت تحت تأثیر حاج میرزا حسین نوری طبرسی - اعلی الله مقامه الشریف - است و کتاب های مهدویتی وی مانند *نجم ثاقب* و *کشف الاستار* جلوی چشم ایشان بوده است و با تعبیرات خیلی بلندی از وی یاد می کند.

بهبهانی: خیلی متشکریم از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید و درباره این عالم بزرگ که علماً و عملاً باید برای ما سرمشق باشد، سخن گفتید.

آقای مهدوی: سلامت باشید. خیلی ممنون و متشکرم.

آقای نبوی: من هم سپاسگزارم و برای شما آرزوی موفقیت بیشتر دارم.

دو کتاب *مرآت العارفين* و *تنبيه الغافلين* هست که علاقه مندان می توانند به آن ها مراجعه کنند و آن ها را دریابند.

کتاب *إيقاظ النائمين* رویکردی دیگر دارد. در آن دو کتاب روش دفاعی است و شبهات بهائیان را پاسخ می دهد اما در این کتاب حمله می بینیم، به این معنی که به آثار بهائیان پرداخته و نبود استدلال و منطق و وجود تناقضات گوناگون را نشان داده است. شش روایت مهمی را که بهاء الله در *ایقان* تقطیع یا تأویل کرده، آورده اند و روش نادرست او را آشکار کرده اند و غلط نویسی های لفظی و نادرست گویی های محتوایی باب و

بهاء الله را با بسط و تفصیل نشان داده اند. فصلی دارند به نام «بدشت و ما آدریک ما بدشت!» که *نقطه الکاف* حاج میرزا جانی کاشانی و روایت او از ماجرای بدشت و سنت شکنی قره العین را آورده و نقد کرده اند. نکته جالب اینجاست که برخی بدشتیان مسلمان را که آن رخداد را دیده بودند، پیدا کرده و خاطرات آن ها را هم آورده اند.

بخش آخرین کتاب «خلاصه صدوهفت ورق *ایقان*» است و اختصاصاً به کتاب *ایقان* بهاء الله پرداخته است. این ها نیز برخی نکات کتاب *إيقاظ النائمين* است که علاقه مندان می توانند با مراجعه به آن، نکات دیگرش را نیز مطالعه کنند.

ایشان تعدادی گماشته داشتند که بهائیان در مصاییح هدایت می گویند «گماشتگان شیخ احمد مجتهد شاهرودی». این ها مأمور بودند اطراف شاهرود باشند، بعد اگر می دیدند شخص

روایت شیخیان از تبلیغ حاج محمدکریم خان کرمانی از سوی باب

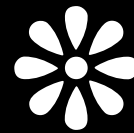
زهراسادات شهرستانی

کارشناس ارشد تاریخ تشیع، دانشگاه خوارزمی

شماره ۲۰ • زمستان ۱۴۰۰

چکیده

این مقاله دربارهٔ روایت شیخیان از ملاقات حاج محمدکریم خان کرمانی با ملاصادق مقدس خراسانی است. آن گفت‌وگو از این رو بسیار مهم است که حاج محمدکریم خان کرمانی به شرح جایگاه بلند خود نزد سیدکاظم رشتی پرداخته، تحلیلی از نسبت دعوت باب با مکتب شیخیه به دست داده و دلایلی مهم را در نقد او آورده است.



کلیدواژه: حاج محمدکریم خان کرمانی، سید علی محمد باب، شیخیه، بابیه، ملاصادق مقدس خراسانی.

مقدمه

۲. تیر شهاب در رد باب خسران مآب (۱۲۶۲) ق.:: سال دوم دعوت باب)؛
 ۳. الشهاب الثاقب فی الرجم النواصب (۱۲۶۵) ق.:: سال پنجم دعوت باب)؛
 ۴. رساله در رد باب مرتاب (۱۲۸۳) ق.:: هجده سال بعد از اعدام باب).

نخستین جانشین حاج محمدکریم خان کرمانی، حاج محمد خان کرمانی، نیز «در معاضدت کمی از پدر نداشت» و کتاب‌های تقویم العوج (۱۲۸۸) ق. و شمس الموضیئه در رد شبهات بایه (۱۳۲۰) ق. را در این مسیر نگاشت. جانشین دومش، حاج زین‌العابدین خان کرمانی، هم «حسب منهاجشان سلوک کرد» و کتاب صاعقه در رد باب مرتاب (۱۳۳۰) ق.:: سال وفات صبح ازل را نوشت.^۱



حاج محمدکریم خان کرمانی

۱. سیدمقداد نبوی رضوی، مکتب شیخیه در نگاه مکتب خراسان، صص ۲۲ و ۲۳.

حاج محمدکریم خان کرمانی که از شاگردان برجسته سیدکاظم رشتی بود، به دو دلیل توانست جایگاه ریاست خود را در میان شیخیان کرمان تثبیت کند، نخست آنکه دو اجازه‌نامه بلندبالا از سیدکاظم رشتی داشت که در آن‌ها استاد به تبیین جایگاه وی پرداخته و او را بسیار ستوده بود. دلیل دیگر آنکه حاج محمدکریم خان کرمانی، علاوه بر جایگاه علمی خود، از نفوذ و قدرت اجتماعی نیز برخوردار بود و بر همین مبنا توانست عقاید شیخی خود را در کرمان گسترش دهد. می‌توان گفت که همین جایگاه بلند علمی و نفوذ اجتماعی گسترده، انگیزه باب به دعوت او به سوی خود شد. کسی که از سوی باب مأمور به این کار شد، ملا صادق مقدس خراسانی بود که در میان شاگردان سیدکاظم رشتی جای داشت؛ باین حال، این دعوت نه تنها به سرانجام نرسید که حاج محمدکریم خان کرمانی را به یکی از بزرگ‌ترین مخالفان دعوت باب تبدیل کرد. او و جانشینانش با استفاده از جایگاه علمی و اجتماعی خود در میان شیخیان بر ضد جریان باب اقدامات مؤثری انجام دادند. از جمله اقدامات ایشان تألیفات متعددشان است. نگاشته‌های حاج محمدکریم خان کرمانی در نقد باب به این قرارند:

۱. إزهاق الباطل در رد باب مرتاب (۱۲۶۱) ق.:: سال نخست دعوت باب)؛



صفحه دوم از اجازه نامه حاج سید کاظم رشتی به حاج محمدکریم خان کرمانی^۱

این مقاله بر آن است تا با دست گذاشتن بر گزارش یکی از پیروان حاج محمدکریم خان کرمانی از گفت و گوی او با ملا صادق مقدس خراسانی، آنچه را که میان ایشان گذشت به دست داده و به تحلیل نکات تاریخی و استدلالی آن بپردازد. این گزارش «صورت مجلس مکالمه مرحوم آقا - اعلی الله مقامه - با ملا صادق شیرازی بعد از درس» نام داشته که حاج زین العابدین کرمانی با دستور حاج محمدکریم خان کرمانی در همان زمان گفت و گو نوشته است. ناگفته پیداست که

۱. حاج محمدکریم خان کرمانی، مکارم الأبرار، ج ۱ (عربی)، ص ۱۰.



صفحه نخست از اجازه نامه سید کاظم رشتی به حاج محمدکریم خان کرمانی

وی در این مکتوب حاج محمدکریم خان را «المولی الأولی و الولی الأعلی، العالم العامل والفاضل الكامل، جامع المنن، لین الظاهر و الباطن و حاوی المرتبتین المقامات العقلیه المستنیره بالأنوار العقلیه الإلهیه و المراتب النقلیه المأخوذة من حقایق الدقایق العقلیه القدسیه، کاشف المعضلات و رافع المبهمات، حسن الذات، حمید الصفات، قره العین بلامیز المؤید بلطف الکریم الرحیم، محمدکریم خان بن ابراهیم خان» یاد کرده است.

با آغاز دعوت باب و پراکنده شدن نخستین اصحاب وی (حروف حی) در جاهای گوناگون برای تبلیغ دعوت او، ملا صادق مقدس در اصفهان با ملاحسین بشرویه‌ای (نخستین مؤمن به باب) روبه‌رو شد و به وسیله او به جمع بایبان پیوست. آن زمان، باب به مکه رفته بود. باب به

او دستور داد تا در مسجدی که در شیراز نماز می‌خواند اذان را به گونه‌ای بگوید که در آن به مقام بایبیت وی اشاره شود (أشهد أنّ علیاً قبل نبیل باب بقیة الله) او نیز چنین کرد و با شورش و هیجان مردم مواجه شد. به دستور حکومت شیراز، او را با آبروریزی در میان مردم مجازات کردند. وی پس از آزادی، از شیراز خارج شد و

باب را - که از حج بازگشته و به نزدیکی شیراز رسیده بود- دید و با او به شیراز بازگشت. او از سوی باب دستور یافت تا به کرمان رفته و حاج محمدکریم خان کرمانی (بزرگ شیخیان کرمان) و حاج آقا احمد کرمانی (بزرگ غیرشیخیان کرمان) را به پذیرش باب دعوت کند. باب برای این دو تن نامه‌های جداگانه (در ادبیات بایبان: توقیع) نگاشته بود. ملا صادق مقدس در دعوت حاج محمدکریم خان کرمانی به دعاوی باب موفق نشد اما توانست یکی از شاگردان او را بابی کند. او که ملا محمدجعفر کرمانی نام داشت، بعدها

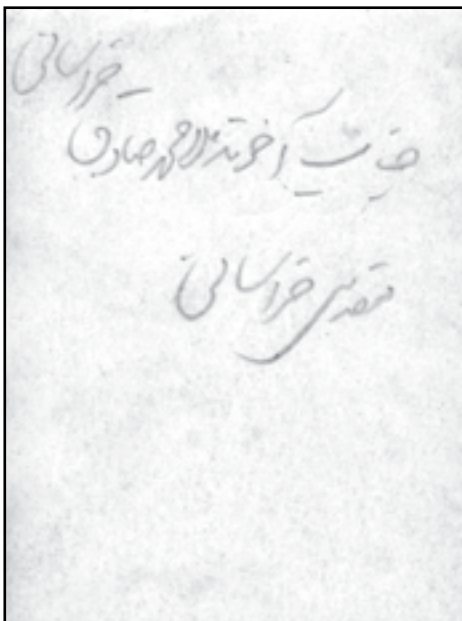
انتساب مبلغ بابی به شیراز از آن روست که او از شیراز به کرمان آمده بود وگرنه، به شهادت منابع بابی و بهائی، چنان‌که در ادامه آمده، فرستاده باب به سوی حاج محمدکریم خان کرمانی، ملا صادق مقدس خراسانی بود.

نسخه اساس این پژوهش رونوشتی از آن گزارش است که در سال ۱۲۹۷ ق. نگاشته شده است. تصویر این نسخه اکنون با شماره ۲۵۷۷ در مرکز احیای میراث اسلامی در قم نگهداری می‌شود و از آن رو که گزارش نخستین برخورد حاج محمدکریم خان کرمانی با بایبان است و تاکنون، در محدوده آگاهی نگارنده، در جایی به چاپ نرسیده، از اهمیت بسیاری برخوردار است.^۱

نگاهی به زندگانی ملا صادق مقدس خراسانی

ملا صادق مقدس خراسانی فرزند میرزا اسماعیل در مشهد به دنیا آمد و پس از تحصیلات دینی در آنجا به کربلا رفت و در میان شاگردان سید کاظم رشتی جای گرفت. سپس به ایران بازگشت و در اصفهان به تدریس مبنای شیخیه مشغول شد.

۱. نگارنده در اینجا لازم می‌داند از آقای سیدمقداد نبوی رضوی برای آگاه کردنش از وجود این نسخه و در اختیار قرار دادن آن سپاسگزاری کند.



صورت نقاشی شده یکی از پیروان باب در حال مجازات از کتاب تاریخ بایبیه روسی

که یکی از ازلیان او را ملا صادق مقدس خراسانی دانسته است.^۱



ملا محمد جعفر کرمانی

(کتابخانه دانشگاه کمبریج، مجموعه اسناد ادوارد براون)^۱

۱. شیخ مهدی شیخ الممالک قمی، تاریخ بی غرض، تصویر شماره ۴۷.

جمعیت مهمی از بایبان را در کرمان به وجود آورد. با مرگ باب در سال ۱۲۶۶ق.، ریاست بایبان به صبح ازل رسید. در سال ۱۲۶۸ق. و در پی سوء قصد نافرجام گروهی از بایبان به ناصرالدین شاه قاجار و بایب کشی پس از آن، صبح ازل و برادرش، میرزا حسین علی (بعدها: بهاء الله)، به بغداد گریختند و صبح ازل در آنجا مخفی شد و برادر خود را واسطه ارتباط با پیروانش قرار داد. ملا صادق مقدس خراسانی در سال ۱۲۷۷ق. به بغداد رفت و به بهاء الله ارادت یافت. با آشکار شدن دعوی بهاء الله به سال ۱۲۸۳ق.، او بهائی شد و در میان پیروان

۱. شیخ مهدی شیخ الممالک قمی، تاریخ بی غرض، تصویر شماره ۴۹.

و پاسخ‌های اوست. او پس از پرسش‌هایی از چگونگی آشنایی ملاصادق مقدس با باب، دلیل درستی وی را جویا شد. ملاصادق مقدس ابتدا بر علم و عمل باب و سپس نوشته‌های او دست گذاشت و آن‌ها را دانشی دانست که از سوی امام دوازدهم به باب رسیده است. باید گفت که آنچه او به حاج محمدکریم خان گفته بود، بر پایه ادعای باب در دو کتاب تفسیر سورۀ یوسف و صحیفۀ مخزونه استوار بود. همان‌گونه

که در پایان پژوهش نشان داده شده، باب در این دو کتاب نوشته‌های خود را وحی خداوند به امام دوازدهم که به او منتقل شده گفته است. در اینجا، حاج محمدکریم خان، همچون بسیاری از منتقدان باب، یکی از مهم‌ترین استدلال‌ها علیه باب را مطرح می‌کند و آن نادرست‌نویسی‌های فراوان باب است. در نگاه منتقدان باب، این‌گونه نگارش‌های غلط او با انتساب آثارش به خداوند ناسازگار است. به‌عنوان نمونه، شیخ احمد شاهرودی با دست گذاشتن بر آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»^۲ بر آن است که چون مخاطب ابلاغ وحی مردم هستند، پس وحی باید به قواعد زبانی ایشان باشد تا انتقال مفاهیم صورت پذیرد. او نیز مانند حاج محمدکریم خان کرمانی، سخنان باب را از اشتباهات ادبی آکنده دانسته و سپس نکاتی

بهاء‌الله جایگاهی بلند یافت و از وی لقب «اسم الله الأصدق» گرفت. در سال ۱۲۸۵ق.، بهاء‌الله به عکا تبعید شد و آن شهر مرکز بهائیان گردید. ملاصادق مقدس خراسانی سرانجام در سال ۱۲۹۰ق.، در راه بازگشت از دیدار بهاء‌الله از عکا به سوی خراسان، در همدان درگذشت. فرزند او، میرزا علی محمد، که از بزرگان تراز اول بهائیان بود، در میان ایشان به «ابن‌اصدق» شناخته می‌شد.^۱

تحلیل گزارش شیخیان

پس از آن بود که حاج محمدکریم‌خان به آسیب‌شناسی اجتماعی دعوت باب پرداخت و گفت بسیاری از کسانی که به باب گرویده‌اند از جای دیگر رنج می‌بردند، نه آنکه از سر مسائل اعتقادی به او گرویده باشند.

بخش اول این گزارش به حمد و سپاس خداوند و سلام و درود به بزرگان دیانت اسلام و مذهب تشیع پرداخته است. نویسنده این مکتوب، حاج زین‌العابدین کرمانی، در همین بخش اذعان کرده که آن

را به دستور حاج محمدکریم‌خان کرمانی در روز یکشنبه ۲۳ صفر سال ۱۲۶۱ق.، که ملاصادق شیرازی برای دعوت او به امر باب به مجلس درسش آمده بود، نوشته تا به دست همگان برسد.

بخش دوم این کتاب ابتدا پرسش‌های حاج محمدکریم‌خان کرمانی از ملاصادق مقدس

۱. برای آگاهی از آنچه بابیان و بهائیان دربارهٔ مقدس خراسانی آورده‌اند، نک: شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، تاریخ بی‌غرض، صص ۱۱۸ تا ۱۲۰ و اسدالله فاضل‌مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۴۵ تا ۱۵۳ و ج ۶، صص ۳۴ و ۳۵.

از سیدکاظم رشتی به اوست - شیخیان کرمانی در ابتدای مجموعه آثار او (مکارم الأبرار) آورده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم جناب مستطاب عالم عامل فاضل كامل المسدد المؤيد بتأييد ملك منان، محمدرکیم خان، حکم ایشان متاع و ترجیح ایشان متبع و رادّ بر ایشان رادّ بر خدا و رسول و ائمه طاهرين - سلام الله عليهم - می باشد. بر کافه مؤمنین امتثال او امر ایشان لازم و اذعان و

انقیاد مّر احکام ایشان را متحتم و امضای حکم ایشان بر هرکس لازم و مخالفت ایشان در آنچه بذر جهد نموده و ترجیح داده، بعد از استیضاح تام، حرام، جائز التقلید و نافذ الحکم. هرکس خواهد، تقلید ایشان کند که فائز ناجی خواهد بود، ان شاء الله تعالی و الله سبحانه هو العالم والواقف و کتب العبد کاظم بن القاسم الحسینی الرشتی حامداً مصلیاً مسلماً مستغفراً. سجع مهز: عبده الراجی محمدرکیم الحسینی.

این مکتوب آشکارا گویای آن است که حاج محمدرکیم خان کرمانی در نظر سیدکاظم رشتی چنان مقامی داشت که هیچکس نباید با او مخالفت کند؛ بنابراین، پاسخ او بر ملا صادق مقدس خراسانی مستند بوده است و باید گفت که در محدودهٔ مکتب شیخیه، پاسخی محکم بر نادرستی دعوت باب - که خود را بر آموزه‌های شیخی متکی می دانست - تلقی می شود.

بخش چهارم این مکتوب گویای آن است که ملا صادق مقدس بر آن بود تا گفت وگویی

از آثار او را آورده و نتیجه گرفته که آموزه‌های او حاوی خرافات زیادی است.^۱ دیگر دلیل مهمی که حاج محمدرکیم خان کرمانی بر روی آن دست گذارده، آیه‌ای از قرآن است که آوردن هرگونه کلامی مانند قرآن را از توان همگان بیرون دانسته است: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۲

بخش سوم این مکتوب نوع دیگری از پاسخ‌های حاج محمدرکیم خان بر دعوت باب را ارائه می دهد. وی در اینجا بر جایگاه بلند خود در نگاه سیدکاظم رشتی دست گذاشته و فقط خود را حامل علم او و در نتیجه جانشین او دانسته است. دیده می شود که ملا صادق مقدس نیز چنین دیدگاهی را دربارهٔ حضور نقطهٔ علم نزد او باور داشته و از همین روی مورد احتجاجش قرار گرفته که باین حال چرا به باب گرویده است! حاج محمدرکیم خان بر آن است که شیخ احمد احسائی، دانش را «مشافههٔ و روبه‌رو» از امام دوازدهم گرفته و فقط به سیدکاظم رشتی داده و او نیز آن را فقط به وی داده است. او همچنین، مدعی است که سیدکاظم رشتی در حضور جمعی از شاگردان خود، وی را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود. همچنین از مکتوب سیدکاظم رشتی دربارهٔ خود و ضرورت اطاعتش سخن گفته است. آن مکتوب را - که اجازه نامه‌ای

۱. شیخ احمد شاهرودی، راهنمای دین، بخش «ایقاز النائمین»، صص ۱۰۳ تا ۱۴۹.

۲. اسراء: ۸۸.



عباس افندی حدود دوماه ونیم پیش از وفات، ۱۳۴۰ ق.

آن که پشت عباس افندی ایستاده، اسدالله فاضل مازندرانی است. شماره ۱۲، فضل الله صبحی مهتدی است که کاتب عباس افندی بود و بعدها از آیین بهائی دست کشید. کسی که کنار شماره ۱ ایستاده و دستانش را به هم گرفته، میرزا علی محمد ابن اصدق (فرزند ملا صادق مقدس خراسانی: مبلغ حاج محمدکریم خان کرمانی به امر باب) است.^۱

خصوصی با حاج محمدکریم خان داشته باشد اما او نپذیرفت و گفت اگر هر دلیلی باشد باید در پیش روی همگان عرضه شود. در این هنگام بود که ملا صادق مقدس اجازه روایتی خود را که از سیدکاظم رشتی داشت عرضه کرد تا خود را به مبانی شیخی آگاه جلوه دهد. حاج محمدکریم خان کرمانی صدور این گونه اجازات

را از سوی استاد خود عادی انگاشت و دیگر بار خواستار دلایل آشکار بر حقانیت باب شد. وی همچنین، دوباره بر نادرست نویسی های باب و ناتوانی او از نگارش به اندازه حتی اعراب بی سواد سخن گفت و کتابی در علم اعداد را نشان داد و گفت که نویسنده آن، با وجود آنکه ادعایی نداشته، بسیاری عالمانه تر از باب نوشته و سپس گفت که کوچک ترین شاگردانش هم از باب بهتر می نویسند. وی در این بخش، بار دیگر بر

۱. برای آگاهی از تاریخ برداشته شدن این تصویر و نیز هویت یادشدگان، نک: فضل الله صبحی مهتدی، پیام پدر، ص ۸۶۱.

نامه‌های سیدکاظم رشتی که در آن‌ها مقام او را بسیار بلند می‌دانست دست گذاشت و گفت که انکار او نسبت به امر باب از این منظر بطلان باب را می‌رساند.

بخش پنجم این مکتوب گویای آن است که ملا صادق مقدس از تصمیم خود

بر خروج از کرمان سخن گفت.

حاج محمدکریم خان هم گفت که به همه جان‌نامه خواهد نوشت تا او و همه هم‌کیشان را برانند.

او گفت به کربلا و شیخیان آنجا نوشته است که پیروان

باب را از خود ندانند. پس از آن بود که حاج محمدکریم خان

به آسیب‌شناسی اجتماعی دعوت باب پرداخت و گفت

بسیاری از کسانی که به باب

گرویده‌اند از جای دیگر رنج می‌برند، نه آنکه از سرمسائل اعتقادی به او گرویده باشند.

بخش ششم این گزارش از جهت تاریخی اهمیت بالایی دارد. حاج محمدکریم خان مدعی شد که دوازده تن از شاگردان سیدکاظم رشتی هشتاد

روز در مسجد کوفه معتکف شدند تا جانشین او را بیابند و همگی در عالم رؤیا وی را دیدند

و به سوی کرمان حرکت کردند اما در شیراز به دام باب افتادند. این گفتار گویای آن است که

ادعای ریاضت در مسجد کوفه را به واقع ملا حسین بشرویه‌ای و دوستانش مطرح کرده‌اند

و نوشته‌جات - که ملا صادق مقدس دلیل درستی دعوت او می‌داند - مثال‌های نقضی می‌آورد و دعوتش را ابطال می‌کند.

حاج محمدکریم خان در بخش هفتم این گزارش، آیه پیش‌گفته سوره اسراء را دیگر بار ملاک قرار داده و بر اساس آن، ادعای باب را که خود را صاحب آیاتی مانند آیات قرآن

می‌داند، رد می‌کند و گذشته از آن، بار دیگر بر مقام بلند خود در بهره‌مندی از نقطه علم پس از سیدکاظم رشتی دست گذاشته و می‌گوید اگر او کلمات باب را نفهمد، دیگر افراد هم نخواهند فهمید، پس کلمات او بی‌فایده است.

بخش هشتم این گزارش گویای آن است که نایب‌الحکومه کرمان نیز در این مجلس حضور داشته و از حاج محمدکریم خان خواسته تا ملا صادق مقدس را به او بسپارند که یا توبه کند یا از کرمان اخراج شود. حاج محمد کریم خان نیز او را به نایب‌الحکومه سپرد و او هم از کرمان رفت.

وی همچنین، دوباره بر نادرست‌نویسی‌های باب و ناتوانی او از نگارش به اندازه حتی اعراب بی‌سواد سخن گفت و کتابی در علم اعداد را نشان داد و گفت که نویسنده آن، با وجود آنکه ادعایی نداشته، بسیاری عالمانه‌تر از باب نوشته و سپس گفت که کوچک‌ترین شاگردانش هم از باب بهتری نویسند.

نتیجه‌گیری

گزارش گفت‌وگوی ملا صادق مقدس خراسانی (مبلغ باب) با حاج محمدکریم خان کرمانی که به قلم یکی از شیخیان در همان دیدار نگاشته شده، مواد تاریخی و فکری دعوت بزرگ‌ترین شخصیت شیخیان پس از سیدکاظم رشتی به امر باب را گویاست.

دقت در استدلال‌های مبلغ بابی و پاسخ‌های حاج محمدکریم خان کرمانی از منظر شیخی و مرزبندی آن مکتب با دعوت بابی - که خود را برخاسته از آن می‌دانست - مهم است و نشان می‌دهد که شیخیان دلایلی جدی برای خود در نقد باب و نشان دادن بطلان دعوت او داشتند.

نشان دادن بطلان دعوت او داشتند. همچنین، برخی نکات تاریخی این گزارش چون سخن حاج محمدکریم خان درباره‌ی جانشینی‌اش نسبت به سیدکاظم رشتی و نیز رؤیای معتکفان شیخی مسجد کوفه برای رفتن به کرمان، اما بابی شدن‌شان، اهمیت بسیار دارد. البته روشن است که در نظام فکری شیعی، خواب و رؤیا از حجیت اعتقادی برخوردار نیست و تنها پس از آگاهی از مبانی درست، در مقام اطمینان قلب و به عنوان مؤید می‌تواند مورد توجه قرار گیرد؛ بنابراین، آنچه حاج محمدکریم خان کرمانی در راهنمایی رؤیایی شاگردان سیدکاظم رشتی به

کرمان گفته، در صورت پذیرش مبانی شیخی می‌تواند حالت تأییدی داشته باشد.^۱

متن گزارش شیخیان

صورت مجلس مکالمه مرحوم آقا - اعلی الله مقامه - با ملا صادق شیرازی بعد از درس
بسم الله الرحمن الرحيم

[۱]: الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی أشرف الأنبیاء و المرسلین محمد و آله الطاهرین المعصومین المیامین و لعنة الله علی أعدائهم و ناصبی شیعتهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضایلهم من الجن و الإنس من الأولین و الآخرین إلی یوم الدین و بعد، چنین گوید بنده

مسکین، حاج زین‌العابدین الکرمانی، که در صبح یکشنبه بیست و سیم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۱ هجری، ملا صادق نامی وارد شد در مجلس بهشت‌آیین سید و مولای ما - روحنا فداه - پس آن بزرگوار فرمودند: «که ملا صادق که می‌گویند شما هستید؟» عرض کرد: بلی. فرمودند: از کجا آمده‌ای و به چه امر آمده‌ای و فرمایش فرمودند به اهل مجلس که صورت

۱. برای آگاهی از نقدهای میرزا مهدی اصفهانی (بنیان‌گذار مکتب معارف خراسان) به آموزه‌های شیخی، نک: سیدمقداد نبوی رضوی، مکتب شیخیه در نگاه مکتب معارف خراسان.

مجلس را بنویسید که به کار دیگران هم بیاید. پس بنا بر فرمایش لازم الاتباع، صورت آن مجلس را به رشته تحریر درآورده، به خدمت دوستان عرضه می‌دارم، به طوری که زن و مرد از عوام از آن بهره‌ای برند و شاید این عاصی تباه‌روزگار را به دعای خیری یاد فرمایند و به خداست توفیق و بر اوست توکل.

پس سرکار - روحنا فداه - فرمایش فرمودند: که تو خودت به خدمت او رسیده‌ای؟ عرض کرد: خیر بلکه این چهار نفر به من گفتند که میرزا

علی محمد تو را مأمور ساخته به هدایت اهل اصفهان و یزد و کرمان و لکن وقتی که در کربلا او را دیدم چندان سواد و علم و فضلی نداشت و مرد زاهدی بود در هنگام زیارت گریه بسیار می‌کرد. فرمودند: نه، تو رسول میرزا علی محمدی به سوی کرمان و نمی‌گویی مگر قول او را یا آنکه از خودت هم سخنانی می‌گویی؟ عرض کرد: من جاهل کتاب‌های اویم و نمی‌فهمم از کتاب‌های او مگر کمی. فرمودند که: خودت تصدیق کردی به نفهمی خود، پس فایده تو چیست؟ و تو آمده‌ای برای هدایت خلق و هراز بر تمیز نمی‌دهی، پس سزاواری که بارکشی کنی و اگر نبود قول دشمنان، هر آینه به انواع فضایح تو را اخراج بلد می‌کردم و لکن با تو به طور مدارا سلوک می‌کنم؛ بیاور هر نوع حاجتی که از میرزا علی محمد داری! کتابی بیرون آورد که این قرآنی است که میرزا علی محمد آورده و این معجزه اوست به سوی خلق. فرمودند که: تو آیا می‌فهمی که این کتاب از کیست و قائل این کتاب کیست؟ عرض کرد: الفاظ این‌ها از علی محمد است به القاء امام. فرمودند: کیست آمر و ناهی؟ عرض کرد: آمر و ناهی امام است.

[۲]: این است اول مجلس که فرمودند: ملا صادق که می‌گویند شما هستید؟ عرض کرد: بلی. فرمودند: از کجا آمده‌ای و به چه امر آمده‌ای؟ عرض کرد: من در اصفهان بودم، ملا حسین بشرویی و ملا حسن و دو نفر ملا علی نام آمدند به اصفهان و گفتند شخصی ظاهر شده است در شیراز و ادعا می‌کند که من نایب خاص حضرت صاحب‌الامر و اسم او میرزا علی محمد است. دلیل از آن‌ها طلب کردم بر صدق قول او، گفت دلیل او علم و عمل است و گفتند که تو خودت می‌دانی و دیده‌ای عمل او را و مدت‌ها به خدمت سید مرحوم - اعلی الله مقامه - درسی می‌خوانده و ما بودیم که حاضر شدند او را ملا جلیل و پسر میرزا عبدالوهاب قزوینی و ملا علی و ملا حسن و ملا باقر و میرزا محمد یزدی و ملا باقر مازندرانی و اشخاص دیگر و سؤال کردند از او مسأله‌ای چند، او بدون تأمل و سؤال جواب کرد او را ملا حسین بشرویی در تفسیر سوره یوسف، پس روزی یک جزو نوشت در تفسیر آن سوره تا تمام کرد آن را و تفسیری نوشت از برای سوره بقره و تصنیف کرد جلد اشراق بر مصباح الشریعة و انشاء کرده است



صفحه نخست گزارش گفت وگویی ملا صادق مقدس
خراسانی با حاج محمدکریم خان کرمانی
(مرکز احیای میراث اسلامی، ش ۲۵۷۷)

صفحه پایانی گزارش گفت وگویی ملا صادق مقدس
خراسانی با حاج محمدکریم خان کرمانی
(مرکز احیای میراث اسلامی، ش ۲۵۷۷)

فرمودند: اما این الفاظ نیز جاری شده است بر زبان میرزا علی محمد از قلب او یا آن الفاظ و معانی از امام است؟ عرض کرد: این الفاظ را امام القا کرده. فرمودند: آنشدک بالله! آیا امام عرب فصیح است یا نه؟ اگر می‌گویی امام فصیح است، پس این الفاظ الفاطی است که هیچ عاقل به آن‌ها تکلم نمی‌کند چه جای امام؛ پس الفاظ که به عین از امام نیست و از خود اوست، بگو آیا

این کتاب معجزه اوست یا نه؟ عرض کرد: بلی. فرمودند: این چه معجزه است و حال آنکه هر سطری از او چندین غلط دارد که خلاف عربیت و فصاحت است و اگر محض همین معجزه شد که بر سبک قرآن گفته، کتابی از شیخ محمد کمی نزد من است که در علم اعداد نوشته و بر سبک قرآن گفته و هزار مرتبه از کتاب میرزا علی محمد فصیح‌تر و بلیغ‌تر ساخته و موافق قاعده عرب،

پس چرا تصدیق میرزا علی محمد را می‌کنی؟ گفت: نمی‌دانم، این معجزه اوست. فرمودند: آیا معجزه است برای علما یا برای جهال؟ عرض کرد: بلی برای علما. فرمودند در صفحه‌ای هفتاد غلط و همه آن نامربوط است! آیا امام عرب نبوده است اقلأ؟ و چه کفر از این بالاتر که کتاب به این نامربوطی را نام گذارده‌اند به

قرآن و خدا در قرآن می‌فرماید: «لئن اجتمعت الجن و الإنس علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً»، یعنی اگر جمع شوند جن و انس بر اینکه بیاورند، نمی‌توانند بیاورند مثل این قرآن را، اگرچه بعضی یاری کنند بعضی را و شما می‌گویید سائزل مثل ما أنزل الله، یعنی زود باشد که نازل کنم مثل آنچه خدا نازل کرده بود و این

بگو آیا این کتاب معجزه اوست یا نه؟ عرض کرد: بلی. فرمودند این چه معجزه است و حال آنکه هر سطر از او چندین غلط دارد که خلاف عربیت و فصاحت است و اگر محض همین معجزه شد که برسبک قرآن گفته، کتابی از شیخ محمد کمی نزد من است که در علم اعداد نوشته و برسبک قرآن گفته و هزار مرتبه از کتاب میرزا علی محمد فصیح‌تر و بلیغ‌تر ساخته و موافق قاعده عرب، پس چرا تصدیق میرزا علی محمد را می‌کنی؟ گفت: نمی‌دانم، این معجزه اوست.

حسین تا حسن گوهر گرفته تا ادنی شاگردان آن مرحوم؛ بلکه سید مرحوم آن‌ها را از شاگردان خود نمی‌شمردند و همه آن‌ها محتاجند در جمیع علوم از عرش خودش و بالاتر از آن و از توحید مما دون به سوی من در جمیع مراتب.

اینجا ملا صادق عرض کرد که: من از سید مرحوم - اعلی الله مقامه - شنیدم که نقطه علم نزد توست. فرمود: والله من اخذ نکردم از سید مرحوم

مگر مشافهه و سید مرحوم اخذ کرد از شیخ مرحوم مشافهه و شیخ مرحوم اخذ نکرد مگر از امام مشافهه لب‌به‌لب و روبه‌رو. آیا نشنیده‌ای قول شیخ مرحوم را که فرمودند لایطرق علی کلماتی الخطاء و آیا نشنیده‌ای قول آن مرحوم را که هریبعتی در زمان غیبت کفراست و ضلالت و نفاق است و خط و مهر سید مرحوم نزد من حاضر است که نوشته است رد بر تورد بر من

جزو آخر الزمان که اعظم علما از دار دنیا رحلت کرده‌اند، فرصت گردید و دعوت کردید مردم را به سوی دعوت خودتان به این مزخرفات که نام آن را قرآن گذارده و عادل شمرده‌اید جمعی از فسقه را.

[۳]: و بگو که این گوساله‌ای را که باب امام نام نهاده‌اید، خود او مشاهده کرده امام را یا او باب علم امام است؟ عرض کرد: باب علوم امام

است و تو خود آیا به اخبار ملا حسین بشرویی و تصدیق میرزا علی محمد رد بر من می‌کنی و تصدیق میرزا علی محمد باب می‌کنی و حال آنکه شق عصای مسلمین کرده است و خلق را به سوی جهاد خوانده است! آیا این هست مگر آنچه در سقیفه بنی ساعده از مخالفت

نص پیغمبر ﷺ و در غدیر خم درباره حضرت امیر علیه السلام و اجماع کردند در خلافت ابوبکر و عمر - علیهم اللعنه - با اینکه نص سید مرحوم را شنیده‌اید، مخالف نص او را می‌کنید و میرزا علی محمد را گرفته‌اید! والله نیاموخت از سید مرحوم غیر از من احدی، نه توحید، نه نبوت، نه امامت و نه فرق میان

نقبا و نجبا را هیچ‌یک حتی ملا حسن گوهر. سید مرحوم درباره او فرمودند که: کلمات او روح ندارد و تعلیم گرفته است الفاظ بی‌روح چند.

پس ملا صادق عرض کرد که: می‌دانم که شما اعلم از کل شاگردان سیدید و من غافل بودم تا حال و الحال متذکر شدم. فرمودند آقا و مولای ما - روحنا فداه - که: اگر راست می‌گویی، برو در مسجد در ملا عام بگو حضرات تا حال از روی غفلت به راه باطل رفته بودم و حال توبه کردم و این کتاب‌های میرزا علی محمد همه کفر و زندقه است و باید سوخت آن‌ها را و متابعت میرزا علی محمد کفر و بدعت و ضلالت است.

اگر راست می‌گویی برو در مسجد در ملا عام بگو حضرات تا حال از روی غفلت به راه باطل رفته بودم و حال توبه کردم و این کتاب‌های میرزا علی محمد همه کفر و زندقه است و باید سوخت آن‌ها را و متابعت میرزا علی محمد کفر و بدعت و ضلالت است.

عرض کرد: می‌ترسم از مجلس شما بیرون روم مرا سنگسار کنند. ببینید باطل چقدر کم دوام است که دو روز پیش وارد کرمان شد، سرکار - روحنا فداه - در شهر تشریف نداشتند و در لنگر تشریف داشتند و این ملا صادق در کجاوه نشسته بود و عوام کالانعام او را تعظیم و تکریم می‌کردند؛ دست‌رسی به خود او نداشتند،

کجاوه او را می‌بوسیدند و خاک پای شترش را برای تیمن و تبرک می‌بردند و آب دستش را برای شفا می‌خوردند.

خلاصه، آقا - ادام الله عمره العالی - وقتی که آن عرض کرد که: می‌ترسم مرا سنگسار نمایند، فرمودند: مادام که تو

در مقام آموختن و تعلم هستی، در امن و امانی یا اینکه تصدیق و توبه کنی و این کتاب‌ها را بسوزانی و الا که خواهم چوب بسیار به توزد و عمامه‌ات را به گردنت کرده، تو را دور شهر بگردانیم و به افتضاح تمام تو را از شهر بیرون کنیم. صاحب الامر [که] عربی هم نمی‌داند، چه امامی است که عربی نمی‌داند و فصاحت ندارد بلکه به این زشتی و بی‌ربطی اطفال عرب تکلم نمی‌کنند. شنیده‌ام می‌گوید عربیت هفتاد قسم است و این جور میرزا علی محمد است که یکی از آن جورها است. بنابراین، ممکن است که هرکسی یک نامربوطی بگوید، به او بگویند که این چرند است، بگویند این یک وجه از هفتاد وجه است و

آیا از آنکه خدا شرم نکرده که در برابر قرآن خدا قرآن آورده؟ و از پیغمبر شرم نکرده که امت او را می خواهد گمراه بکند مثل سامری؟ و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پروا نکرده که نهج البلاغه در مقابل نهج البلاغه آن حضرت آورده؟ و از سیدالسادین آرم نکرده که مقابل صحیفه آن حضرت که زبور آل محمد صلی الله علیه و آله نام دارد، صحیفه ساخته؟ خجالت نکشیده اید؟ اگر من معجزه را نفهمم چگونه سید مرحوم تصدیق مرا می نماید و تو می دانی که نقطه علم نزد من است و خود می گویی تو اعلم علمایی و اگر تمیز ندهد اعلم علما، پس چگونه تمیز می دهند جهال و چگونه تمیز داده است ملا حسین بشروی نقبا و نجبا را و چگونه نمی توانم من انحاء عربیت را و حال آنکه در نزد من است آن نقطه علمی که به آن نقطه [به] جمیع علوم احاطه دارم و همه علوم را از آن یک نقطه بیرون می آورم و به تحقیق که وصیت فرمود سید مرحوم در مصیبت در سفر آخر خود و جمعی در آن مجلس بودند و خبر آوردند که سید مرحوم در آن مجلس اصحاب خود را فرمودند که تکبر حاج محمدکریم خان مکنید و تسلیم او را کنید و بر جمع به سوی او کنید و تخلف نوزید! و در مجلس دیگر، حاجی اسحاق خان سؤال کرد که: بعد از شما رو به که کنیم؟ فرموده بودند: به سوی محمدکریم خان! و جمعی دیگر در یک مجلس از سید مرحوم - که خودم بودم در آن مجلس - سؤال کردند از سید مرحوم که: به سوی که رجوع کنیم بعد از تو؟ فرمودند: به سوی این، و اشاره به سوی من فرمودند و علاوه بر اینها، در نزد

حال آنکه خدا می فرماید: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه»: نفرستادیم ما هیچ پیغمبری را مگر به زبان قوم او. حال اگر توره سولی، پس تکلم کن به زبان و حال آنکه یک صفحه از کتاب توبه زبان هیچ عرب از عرب های بدوی نیست.

پس فرمودند: بشنوید قدری از کتاب آن را! قدری خواندند آن بزرگوار بلند و از ملا صادق می پرسیدند که: این عبارت یعنی چه؟ ملا صادق هیچ جواب نداشت و عاجز مانده بود و خجالت می کشید از بسیاری غلط و پریشانی عبارات آن کتاب. آخر الامر فرمودند: تو رسول اویی به سوی ما، هیچ سخنان او را نمی دانی و زیاده از دو بیست نفر از اهل حل و عقد، بلکه اعلم العلماء عالم که هیچ مجلسی در مشرق و مغرب عالم به مثل ایشان نمی باشد، رو به ایشان کردند فرمودند هر یک هر یک ایشان را که: شما چه می فهمید از این کلمات؟ همگی به عرض اقدس رسانیدند که: ماها هم نمی دانیم از این کلمات مگر نامربوطی و غلط و حرف های بی معنی و هر سطری از آن چندین غلط صرف و نحوی دارد و حرفی که هیچ نمی فهماند و حرف های بی حاصل است و لغواست. پس آن بزرگوار فرمودند که: من هم مثل شما والله هیچ نمی فهمم و هرگاه نفهمد کسی که در نزد او است نقطه علم و امثال شما هم نمی فهمید و این که می گوید او را از برای هدایت اهل اصفهان و یزد و کرمان فرستاده اند، هیچ نداند و نفهمد، پس به زبان کدام قوم فرستاده است؟

و حال آنکه اقرار به معجزه از آن‌ها کرده‌اند و جمیع فصحای عالم. والله آنچه پیشینیان کسر گذاشتند شما تمام کردید؛ اما کتاب را پس تحریف کردید آن‌ها را و اما عترت طاهره را ضایع کردید آن‌ها را و شیخ مرحوم تصریح کرده است هر بیعتی در زمان غیبت بدعت و ضلالت است و در نزد من است خط و مهر سید مرحوم که این زمان، زمان نجبای جزئی است و خروج و اخذ بیعت و جهاد نیست مگر از برای امام یا نایب خاص از نقباء کل و خط و مهر سید مرحوم موجود است که نوشته است دربارهٔ من: «و فاز متبعمک و نجی مصدقک و خاب و خسر مکذوبک و الراد علیک»، یعنی رستگار شد متابعت‌کنندهٔ تو و نجات یافت تصدیق‌کنندهٔ تو



اجازه‌نامه‌ای مختصر از حاج سید کاظم رشتی به حاج محمدکریم خان کرمانی^۱

۱. حاج محمدکریم خان کرمانی، مکارم الأبرار، ج ۱ (عربی)، ص ۱۱.

من است خط و مهر سید مرحوم نه یکی، نه دو تا و ده تا که تصریح فرموده است که بعد از آن بزرگوار احدی حامل علم او نیست مگر من و چگونه این همه نص از سید مرحوم معتبر نیست و نص و تمیز ملاحسن گوهر و ملاحسن بشرویی معتبر؟ و حال آنکه قادر نیست احدی حتی ملاحسن گوهر و سایر شاگردان سید مرحوم که یک مجلس درسی مثل من بگوید یا آنکه تصنیف کند مثل تصنیف من، بلکه فهم درس مرا و تصنیف مرا نمی‌تواند کرد بلکه آن تصنیف‌ها که پانزده سال قبل از این کرده‌ام قدرت ندارد که بفهد مگر از من یا از شاگردان من یاد بگیرد و شیخ مرحوم منتشر کردند علم ظاهر را در عالم و منتفع نشد از او مگر سید مرحوم و سید مرحوم نشر کردند در عالم علم تأویل را و منتفع نشد از او مگر من و من نشر کردم علم باطن را و اهل کرمان از اهل باطن هستند و قادر نیست احدی حتی ملاحسن گوهر و میرزا علی محمد و غیر آن‌ها جواب اهل کرمان را که از اصحاب منند «و من أظلم ممن افتتری علی الله کذباً لیضل الناس»؟ کیست ظالم‌تر از کسانی که افترا می‌بندند بر خدا دروغی را تا گمراه کنند مردم را؟

تفضیح کردید شیخیه را و شیخ مرحوم را و سید مرحوم را با اینکه می‌گویید ما شیخی می‌باشیم و تفضیح کردید شیعهٔ اثنی عشریه را با اینکه می‌گویید ما اثنی عشریه هستیم و افترا بر خدا و رسول بستید که این مزخرفات را به هم بافتید و نام گذاردید به قرآن و نهج البلاغه و صحیفه

باب ولای طینت من و تو در تعلیقه که به سوی من نوشته است: راضی کردی از خودت صاحب الامر را و شیخ را و مرا.

پس ملا صادق بیرون آورد کتابی را که سید مرحوم تصریح فرموده بودند که: ملا صادق مأذون است از من آنچه را که روایت کند از من از کتب اربعه. فرمودند سید و مولای ما - روحنا له الفداء - که: وجه دادن این جوهره اجازات این است که اشخاصی می آمدند از ولایت خودشان و سالها خدمت سید مرحوم می ماندند، بعد از چندی که عزم ولایت خودشان را می کردند، می آمدند به خدمت سید مرحوم التماس می کردند از سید مرحوم بنویسد از برای آنها چیزی که صاحب آبرو شوند و معتبر نزد اهل ولایت خود شوند؛ سید مرحوم هم می نوشتند امثال این اجازات برای آنها بلکه می نوشتند برای ادنی شاگردی از شاگردان خود امثال این اجازات را برای اینکه دلیل حقیقت میرزا علی محمد و کتابهای او نشد. اگر برهانی داری، بیاور که ثابت کنی که این حق است و نایب صاحب الامر است و باب آن حضرت است و قرآن او از معجزات او است.

عرض کرد که: این قرآن نیست بلکه تفسیر سوره یوسف است و بقره. پس فرمودند: چگونه تفسیر است و حال آنکه نام گذارده آید آن را به قرآن و مفسرین تفسیر بسیار نوشته اند فصیح تر از این و شق عصای مسلمین نکرده اند و اختلاف میان خلق نینداخته اند و ادعای نیابت نکرده اند. عرض کرد: این تفسیر باطن است. فرمودند: آیا به

و نومید و زیان کار شد تکذیب کننده تو و رد کننده بر تو. پس اگر سید مرحوم و شیخ مرحوم - اعلی الله مقامهما - بر حقد، پس من هم بر حقم و اگر بر حقد نیستند، چنان که به اعتقاد شما پس نواصب در عالم بسیارند، شما هم مثل آنها و سند ما علم و عمل است و تکلم است مثل تکلم سید مرحوم و تصنیف است مثل تصنیفات سید مرحوم و نمی خواهم خروج به سیف کنم بر بلاد روم و بغداد و شمشیر من زبان من است و علم تصنیف من از ده پانزده سال پیش از این تا به امروز که از فهم مردم بالاتر است مگر کسانی که از من یاد گرفته اند الآن موجود است. پس اگر تو به علم می شناسی حق را، این علم و اگر به نص می شناسی حق را، این نصوص سید مرحوم و اگر اراده فساد داری در زمین، پس تو را ممکن نیست در این ولایت.

[۴]: پس ملا صادق عرض کرد که: من در خلوت به شما عرضی دارم. فرمودند سرکار روحی فداه - : ما که یک دقیقه در خلوت با تو نمی نشنیم و تکلم نمی کنم با تو به نجوا و آهستگی یک کلمه. اگر برهانی داری بر حقیقت میرزا علی محمد و کتاب او، بیاور در علانیه، در ملا عام و الا، پس تصدیق کن مرا یا تکذیب که آنچه باید بر تو جاری شود بشود و در نزد من است خط و مهر سید مرحوم که نوشته است به من: خدا مرا و تو را قرار داده از اسباب رکن رابع و در بالای سر سید الشهداء عهد کرده که بهشت را داخل نشود مگر با من و فرمود: طینت تو از طینت من است و خمیر شده است

جناب آقا - روحنا فداه - فرمودند که: اگر از اهل خبره‌ای، این کتاب محمد کمّی است که در علم اعداد نوشته کتابی و هیچ درصد خروج نبوده و مدعی امری نبوده و اظهار معجزه و کرامتی نخواستہ بنماید و محض همین که به‌طور فصیح و بلیغ کتابی ساخته و خطبه‌های بنیاد فصیح و ادعیه بسیار خوب ساخته هزار مرتبه بهتر از خطبه‌های میرزا علی محمد و کلمات و عبارات فصیح و بلیغ آورده است که هیچ نسبتی به این نامربوط‌ها ندارد کل کتاب‌های او را که به نهج البلاغه و صحیفه نام نهاده، همه آن‌ها را کتاب محمد کمّی باطل کرده، چرا که آورده است کتابی بهتر از کتاب‌های دیگر. احتیاج به جن و انس نمی‌باشد که نتوانند مثل کتاب او حرفی ادا کنند، یک تن کفایت او را کرد و اگر بی‌حرمتی به قرآن و نهج البلاغه و صحیفه نبود، محض ظاهر عبارت بود که معجزه باشد، می‌دیدید که کمتر شاگردی از شاگردان من عبارت‌پردازی می‌کرد که خود تصدیق می‌کردی که فصیح‌تر و بلیغ‌تر است از میرزا علی محمد. خدا می‌داند و دوستان من می‌دانند بلکه غیر دوستان من اگر انصاف داشتند که من طالب ریاست نیستم و به خاطر او خطور نمی‌کند و الا گوشه‌لنگر را اختیار نمی‌کردم و به زراعت معاش خود را نمی‌گذرانیدم و همه جور بایستی برای من مهیا بود و آماده بود، ترک هم می‌کردم بلکه فرار از آن‌ها کردم و می‌کنم و عرضی ندارم مگر بیان حق را، این هم به امر سید مرحوم. حتی آنکه بعد از آنکه مأمور

تصدیق عوام یا به تصدیق علما و حکما؟ عرض کرد بلکه برای علما و حکما. فرمایش فرمودند که: تو تصدیق داری فرمایشات سید مرحوم را یا نه درباره من؟ عرض کرد: بلی. فرمود: اگر من نفهمم کتاب تو را، نمی‌فهمد آن را احدی و من الآن می‌خوانم فصیح‌ترین کتاب تو را که فرستاده است به سوی من تا من چون تصدیق کنم و اهل حق تصدیق نمایند و از اهل حل و عقد کسانی در مجلس من حاضرند که اعلم علمای عالم‌اند. پس خواندند کلمه کلمه، فرمودند که: نمی‌فهمم از این عبارت مگر غلط و جهالت و شما ای حضار و توای رسولی که می‌باشی دلیل عقل آن کسی که تو را فرستاده است! پس بیان کن معنی این عبارت یعنی چه. پس عرض کرد: من نمی‌دانم. اینکه خلاف قاعده عربیت است و هیچ معنی ندارد. پس فرمایش فرمودند که: شما را به خدا قسم! انصاف دهید آیا هیچ عرب بی‌طهارتی این نوع تکلم می‌کند؟ آیا در این مزخرفات است تورات و انجیل و زبور و صحف و قرآن محمد ﷺ؟ و یکی از آیات قرآن او این است که وحی کردیم این قرآن را به سوی تو چنان‌که وحی فرستادیم به سوی محمد و یکی دیگر از فقرات کفرآمیزش این است که اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند که مثل قرآن تو بیاورند، نمی‌توانند. می‌توان این کفرها را شنید و گفت این تفسیر سوره بقره و یوسف است و این قرآن نیست؟ پس تصدیق کرد ملا صادق با اینکه الآن دانستم که کتاب او همه غلط است.

فرمودند که به کرمان آیم و انتشار امری کنم، بعد از آنکه آمدم، وحشت کردم از این همه ازدحام و جمعیت خلق، به حدی که به خدمت سید مرحوم عریضه‌ای نوشتم و التماس کردم که مرا مرخص بفرمایند که از کرمان بیرون آیم و عزلت را اختیار کنم، دیگر طاقت معاشرت ندارم و مشتاق زیارت سادات خود - سلام الله علیهم - می‌باشم و

بقیه عمر در خدمت سرکار به سر برم. تعلیقه به من نوشتند که: لازم است بودن تو در آنجا برای هدایت کردن خلق و از برای توسل هر آنی هزار هزار ثواب و من دعا می‌کنم برای تو که اصلاح کند خدا دین و دنیای تورا و آخرت تورا.

[۵]: پس ملا صادق عرض کرد که: من از کرمان می‌روم

بیرون. فرمودند: من می‌نویسم همه شهرها که در هر شهری که بروی، تورا طعن و لعن کنند و امثال تورا و شماها را در ولایت راه ندهند و از هر گوشه‌ای سر بیرون آورید، سر شما را بکوبند و نوشته‌ام به کربلای معلی که شما از شیخیه نمی‌باشید و ما از شما بیزاریم و من سعی بلیغ می‌کنم در ترضیع شما به جهت حفظ رقاب مسلمین و حفظ خون و مال، عیال مسلمانان تا آنکه نکشند ما را سلاطین زمان [و] نگویند خروج کردیم بر آن‌ها و اما هرگاه که ببینیم که جمعی از جهال که اعانت میرزا علی محمد را می‌کنند،

عرض کرد که: این قرآن نیست بلکه تفسیر سوره یوسف است و بقره. پس فرمودند: چگونه تفسیر است و حال آنکه نام گذارده‌اید آن را به قرآن و مفسرین تفسیر بسیار نوشته‌اند فصیح‌تر از این و شق عصای مسلمین نکرده‌اند و اختلاف میان خلق نینداخته‌اند و ادعای نیابت نکرده‌اند.

این از کرامت او نیست بلکه از روی اضطرار و فرار از جور حکام و عمال و بسیاری مالیات دیوانی بر مردم عرصه تنگ شده است که مثل غریق به هر خار و خاشاکی چنگ می‌زنند که شاید از این غرقاب نجات یابد و جمع دیگر هم طالب ریاست و فسادند که فساد می‌کنند و غنیمتی برند؛ پس خروج کردن میرزا علی محمد حجت نیست به جهت اینکه بسیاری از شجاعان روزگار و اراذل و اوباش خروج بر حکام و پادشاهان زمان خود کردند و نه قرآن آوردند و نه صحیفه و نه نهج البلاغه. هیچ‌یک نیست و الا می‌بایست محمد کئی ادعای خدایی کرده باشد چنانکه دیدی و شنیدی که کتاب آن فصیح‌تر است بلکه

نسبتی به کتاب‌های میرزا علی محمد ندارد و این‌ها که نشد! اگر علم داری، بیاور و الا ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم! یا علم باید یا قصه کوتاه و اگر کرامتی داری ظاهر کن و الا تصرف می‌توانی بکن و مرا جذب کن و مرید خود بگردان و الا پس دلیل بر حقیقت میرزا علی محمد داری، بیاور!

[۶]: نوشته است سید مرحوم به سوی من که جمیع آنچه در دوره ولایت واقع می‌شود، در دوره شیعه است و این بیعت مثل اجماع در سقیفه بنی ساعده است و غصب حق خلیفه رسول است و جمعی رفتند مسجد کوفه و دو اربعین

نقیب، بلکه نسبت به این مزخرفات او ندارد و حال آن که یک سنی بوده و امر کرده است میرزا علی محمد که کتاب او را به سرخی بنویسند یا به طلا بنویسند و شما مخالفت کرده‌اید او را به سیاهی نوشته‌اید او را و شیخ مرحوم - اعلی الله مقامه - نوشته است که در آخر الزمان دوازده علم بلند می‌شود که همه باطل است و ضلالت مگر یکی از آن‌ها و نزد من است مهر و سند سید مرحوم - اعلی الله مقامه - که این زمان زمان نجبای جزئی است و زمان نقبا نیست و شما می‌خواهید مردم را به سوی جهاد و خروج بخوانید و نیست این مگر شأن نجیب یا نقیب.

[۷]: پس ملا صادق عرض کرد

که: تفسیری بر سوره بقره نوشته است و آن بهتر است. فرمودند مولای ما ادام الله عزه العالی که می‌بینم که: تکذیب قول خدا را که فرموده «لئن اجتمعت الجن والانس علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» یعنی اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند که بیاورند مثل این قرآن، نمی‌توانند بیاوردند اگر چه بعضی یاری کنند بعضی را و میرزا علی محمد به اعتقاد خودش آورده است و نام گذارده آن را به تفسیر باطن و اما هرگاه نفهمد او را نقطه علم، پس فائده ندارد و من صریحاً می‌گویم که این غلط است و افتراست بر خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام و شیخ و سید - اعلی الله

ریاضت کشیدند تا کشف شود بر ایشان که کیست نایب سید مرحوم بعد از آن مرحوم. آن‌ها دوازده نفر بودند، پس الهام شد به همه آن‌ها یک نحو در خواب که بیاید به کرمان در نزد من و در بین راه، در شیراز، اغوا کرد ایشان را میرزا علی محمد و اجماع برگرد آن کردند و تخلف از نص کردند، چنانکه از نص حضرت رسول کردند در غدیر خم و گذارید نص را و متابعت کردید ملا حسین

بشرویی را در تصدیق کردن آن میرزا علی محمد را از غیر شعور و تمیز.

عرض کرد ملا صادق که: من نیز شنیدم چندین مرتبه از سید مرحوم تعریف شما را و تصریح او را به اینکه تو نایب آن بزرگواری بعد از آن. پس

فرمودند سرکار - روحی فداه - : پس چرا مخالفت نص می‌کنی و متابعت می‌کنی جمعی از اهل غرض را و طالبان ریاست و مفسدین را؟ عرض کرد که: اخلاق میرزا علی محمد و تقدس او و تفسیر او باعث شده است که تصدیق کنم من او را. فرمودند: آیا حسن خلق او اگر حجت است، پس اهل تصوف ملل باطله نیز صاحب خلق‌های خوش‌اند و از امانت و سخاوت و وفا و حسن سلوک و اگر تقدس او حجت هست، اهل تسنن این قدر می‌کنند که ده یک آن‌ها را این مسلمین نمی‌کنند و اگر کتاب‌های او حجت توست، پس کتاب محمد کمی سزاوارتر و لایق‌تر برای بودن آن

بیرون رفت و بعد از آن، چهار کتاب در رد این طایفه ضاله مضله نوشتند. الحمدلله که خدا آن‌ها را منقرض کرد و رقیمه جات هم در باب خسران مآب به هر طرف نوشتند. الحمدلله که خدا آن‌ها را رسوا و فنا کرد، الحمدلله که خدا این‌ها را برانداخت و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلى یوم الدین.

تمام شد بردست کاتبش، العبد الحقیر الذلیل الفانی و الاسیر و العلیل الجافی، ابن محمد الحسین الکرمانی المتخلص به «آشفته» در ماه جمادی الأولى سنه ۱۲۹۷. التماس دعا دارم از ناظرین، تمت، تم.

مقامهما - و این کتاب و قائل این کتاب باطل است و این حجت نیست و به تصدیق تو و به تصدیق هرکسی که مرا شناخته اعلم از شاگردان سیدم بلکه ایشان شاگردی کردند برای طلب دنیا و جاه و من شاگردی کردم نزد آن بزرگوار خالصاً مخلصاً.

در آن مجلس نایب‌الحکومه ولایت حاضر بود؛ عرض کرد که از این بهتر تمام حجت نمی‌شود و معلوم شد که این‌ها و کتاب‌های این‌ها و قائل بر این‌ها بر باطلند و کفر این‌ها معلوم شد بر همه کس و شما بفرمایید که اصحاب شما این را سنگسار نکنند، امشب تا فردا نزد من باشد تا او را اخراج بلد کنم یا می‌آید و توبه می‌کند خدمت سرکار و از مجلس بیرون رفتند و شب از ولایت

کتابنامه

۴. کرمانی، حاج زین‌العابدین. صورت مجلس مکالمه مرحوم آقا - اعلی الله مقامه - با ملا صادق شیرازی بعد از درس؛ نسخه خطی، مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۲۵۷۷.
۵. کرمانی، حاج محمدکریم خان. مکارم الأبرار؛ مجموعه مصنفات حاج محمدکریم خان کرمانی؛ ج ۱، شركة الغدير لطباعة و النشر محدودة، ۱۴۳۷ق.
۶. نبوی رضوی، سید مقداد. مکتب شیخیه در نگاه مکتب معارف خراسان. تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۶.

۱. شاهرودی، شیخ احمد. راهنمای دین. تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۳.
۲. شیخ‌الممالک قمی، شیخ مهدی. تاریخ بی‌غرض (جنبش باب و جنبش مشروطیت به روایت بابی و مشروطه خواه). تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۹ بی تا.
۳. فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهور الحق. ج ۳ (بی جا، بی نا، بی تا)، ج ۶ (نسخه خطی)، ج ۸، بخش دوم (بی جا مؤسسه ملی مطالعات امری، ۱۳۲ بدیع).



ادوارد براون و نقد تاریخ‌نگاری بهائیان

سید مقداذ نبوی رضوی

کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه شهید بهشتی

مریم السادات امامی شوشتری

کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء

چکیده

ادوارد براون (استاد نامدار مطالعات شرقی دانشگاه کیمبریج) تحقیقات مهمی در حوزه مطالعات بابی و بهائی انجام داده که در بررسی تاریخ و آموزه‌های ایشان جایگاهی بنیادین دارند. یکی از مهم‌ترین کارهای او چاپ کتاب تاریخی و متقدم *نقطة الکاف* بود که به سبب نشان دادن عینی جایگاه جانشینی میرزا یحیی صبح ازل نسبت به سید علی محمد باب بنیاد آیین بهائی را به چالش کشید. این پژوهش، ضمن مروری بر کارهای پژوهشی ادوارد براون در این حوزه مطالعاتی، به آن کتاب پرداخته و با اشاره به واکنش بهائیان نسبت به آن، اصالت کار او را در به دست دادن نسخه چاپی آن کتاب نشان می‌دهد.



کلیدواژه‌ها: ادوارد براون، میرزا محمدخان قزوینی، عباس افندی، تاریخ جدید و *نقطة الکاف*.



کنت دو گوینو

که درباره تاریخ بابیان است، توجه براون را به خود جلب کرد. در پی آن بود که براون به گونه‌ای همه‌جانبه به باورها و تاریخ بابیان پرداخت. وی، همچنین، از استاد زبان فارسی خود در لندن، میرزا ابراهیم بواناتی شیرازی، نیز نکات زیادی درباره بابیان شنید.^۲ بر پایه پژوهش درباره باب و بابیان و نه بهاء‌الله و بهائیان بود که او در سال ۱۳۰۵ ق. به ایران آمد تا بابیان را از نزدیک ببیند. مسافرت او به ایران یک سال طول کشید و

قزوینی سال‌های اقامت کنت دو گوینو در ایران را ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ و ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰ ق. دانسته است (محمد قزوینی، وفات استاد ادوارد براون انگلیسی، ص ۳۰۴) این سال‌ها با رهبری کامل میرزا یحیی صبح ازل بر بابیان (۱۲۶۶ تا ۱۲۸۳ ق.) هم‌زمان بود.

۴. گفته شده که براون از او نکات زیادی درباره بابیان آموخته بود: «... بدون شک، ساعات طولانی و بعضی اوقات کسل‌کننده اما آموزنده‌ای که با میرزا محمدباقر در لایم هاوس گذرانده بود، ذهنش را برای درک بدعت موشکافانه این فرقه که کشتگان از جان گذشته‌ای پدید آورده بود، آماده کرد...» (ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، بخش «زندگی‌نامه ادوارد گرانویل براون» (نوشته سرای. دنیسن راس)، ص ۱۰)

ادوارد براون، بابیان و بهائیان

ادوارد گرانویل براون (۱۸۶۲ تا ۱۹۲۶ م.) استاد نامدار مطالعات شرقی در دانشگاه کیمبریج بود که تحقیقات و پژوهش‌هایش درباره مؤلفه‌های گوناگون تاریخ و فرهنگ ایران زبان‌زد است. از جمله، او درباره بابیان و بهائیان کارهای درخوری انجام داده که در جای خود به صورتی تحلیلی باید مورد بررسی قرار گیرند.

نخستین آشنایی براون با بابیان، آن‌گونه که خود نوشته، زمانی بود که در کتابخانه دانشگاه کیمبریج با کتاب *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale* (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی)، نوشته کنت دو گوینو، آشنا شد.^۱ نویسنده این کتاب صاحب‌منصبی فرانسوی بود که در سال‌های پس از کشته شدن باب در ایران به سر می‌برد.^۲ بخشی از آن کتاب

۱. ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، بخش «زندگی‌نامه ادوارد گرانویل براون» (نوشته سرای. دنیسن راس)، صص ۱۸ و ۹.

۲. میرزا جانی کاشانی، نقطه‌الکاف، مقدمه ناشر کتاب (ادوارد براون)، صص ۵ و ۷. کتاب کنت دو گوینو را علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) که از بزرگان متأخر ازل‌بان بود و با میرزا نورالله (فرزند صبح ازل) نیز نسبت دامادی داشت، به فارسی برگردانده است. فریدون آدمیت این کتاب را این‌گونه شناسانده: «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م. ف.» [فره‌وشی] (فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۵۲، پ ۱)

۳. به نوشته علی محمد فره‌وشی، «نامبرده دوبار از طرف دولت فرانسه در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه به سمت سفارت به ایران آمده است. ورود و خروج او از ایران، برحسب تاریخ میلادی، در این سنوات بوده است: از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳.» (کنت دو گوینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، مقدمه مترجم کتاب، ص الف) میرزا محمدخان



حاجی پیرزاده، شیخ محمد عبده و میرزا ابراهیم
بواناتی (استاد فارسی براون)

مکتوبات همراه با مشخصات کتاب‌شناسی و
ترتیب زمانی چاپ‌شان بدین قرارند:

1. The Babis of Persia. I. Sketch of Their History, and Personal Experiences amongst Them. *Journal of the Royal Asiatic Society* 21, no. 3:485–526 (July 1889);
2. The Babis of Persia. II. Their Literature and Doctrines. *Journal of the Royal Asiatic Society* 21, no. 4:881–1009 (October 1889);
3. A Traveller's Narrative Written to Illustrate the Episode of the Bab. 2 vols., Cam-

بعدها در کتاب *A Year amongst the Persians* (یک سال در میان ایرانیان) نمود یافت.^۱ وی که آن زمان ۲۷ سال داشت،^۲ حدود یک سال و اندی بعد، در سال ۱۳۰۷ ق.، به فاماگوستای قبرس و عکای فلسطین رفت تا با میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاءالله دیدار کند.^۳ رابطه براون با بهائیان با فراز و نشیب روبه‌رو شد اما ارتباطش با ازلیان همواره دوستانه بود. برخی اسناد - که بعضی از آنها در مجموعه براون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شوند - چنان می‌نمایانند که او، در مکاتبه با صبح ازل، از بابتی شدن خود خبر داده و مورد تشویق پیشوای بایبان قرار گرفته بود. بدین ترتیب، باید گفت که او یا به‌واقع بابی و ازلی شده بود و یا آن که با آن ظاهر دست‌یابی به هدف‌هایی دیگر را در ذهن داشت.^۴

این شرق‌شناس انگلیسی که یک «بابی‌پژوهش» نیز باید نامیده شود، پس از بازگشت به بریتانیا، به چاپ و انتشار آثار بابی و بهائی و نیز نگارش مقالاتی در این حوزه مطالعاتی پرداخت. آن

۱. این کتاب نخستین بار در سال ۱۸۹۳ م. از سوی انتشارات ADAM AND CHALES BLACK در لندن به طبع رسید.

۲. محمد قزوینی، وفات استاد ادوارد براون انگلیسی، ص ۳۰۰.

۳. ادوارد براون شرح‌آشنایی‌اش با بایبان و مسافرتش به عکا و قبرس را در مقدمه *نقطه الکاف* آورده است. (میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، مقدمه ناشر کتاب (ادوارد براون)، صص ۷ تا ۹)

۴. یکی از این اسناد در مصاحبه با سید مقداد نبوی رضوی با عنوان «جایگاه ادوارد براون در مطالعات بابی و بهائی» در شماره نوزدهم فصلنامه بهائی‌شناسی آورده شده است.



ادوارد براون در دانشگاه کیمبریج

(کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه اسناد ادوارد براون)

no. 4:637–710 (October 1892);

6. Babiism [sic]. In Religious Systems of the World: A Contribution to the Study of Comparative Religion. Edited by William Sheowring and Conrad W. Thies. 2nd ed. London: Swann Sonnenschein, 1892; New York: Macmillan, 1892. Pp. 333–353;

7. The Tarikh-i-Jadid; or, New History of Mirza 'Ali Muhammad the Bab. By Mirza Huseyn of Hamadan. Edited and translated by Edward G. Browne. Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 1893;

bridge, U.K.: Cambridge University Press, 1891;

4. Some Remarks on the Babi Texts Edited by Baron Victor Rosen in Vols. I and VI of the Collections Scientifiques de l'Institut des Langues Orientales de Saint Petersburg. Journal of the Royal Asiatic Society 24, no. 2:259–335 (April 1892);

5. Catalogue and Description of 27 Babi Manuscripts. Journal of the Royal Asiatic Society 24, no. 3:433–499 (July 1892) and

۱. این تصویر از سوی آقای دکتر مجید تفرشی (محقق و تاریخ نگار مقیم لندن) به این پژوهش داده شد.

او، پژوهش بر برخی کارهای بارون ویکتور روزن (عربی‌دان و بابی‌پژوه روس) بود که در آوریل ۱۸۹۲ م. (رمضان ۱۳۰۹ ق.:. اندکی پیش از وفات بهاء‌الله) در مجله انجمن همایونی آسیایی به چاپ رسید. وی، در اکتبر ۱۸۹۲ م. (ربیع‌الأول ۱۳۱۰ ق.)، شرحی بر بیست‌وهفت سند بابی در آن نشریه گنجاند و در همان سال، مدخل

«بابیه» اش که برای کتابی در راهنمایی به مطالعات تطبیقی ادیان نوشته بود، در آن کتاب و از سوی انتشارات مک‌میلان در نیویورک چاپ شد. تاریخ جدید (نوشته میرزا حسین همدانی بهائی) - که در پیوست خود رساله مجمل بدیع در

وقایع ظهور منیع (نوشته صبح

ازل) را نیز داشت - در سال ۱۸۹۳ م. (۱۳۱۰ یا ۱۳۱۱ ق.) منتشر شد. در این کتاب بود که براون تحریف تاریخ قدیم به تاریخ جدید از سوی بهائیان را آشکارا نوشت و هفده سال بعد (۱۹۱۰ م.:. ۱۳۲۸ ق.)، تاریخ قدیم را به نام *نقطه الکاف* با همکاری انتشارات بریل در لایدن هلند به چاپ رساند. وی در سال ۱۹۱۸ م. (۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ ق.)، کتاب *مواد تحقیق برای مطالعه درباره آیین بابی* را با همکاری انتشارات دانشگاه کیمبریج منتشر کرد و به معرفی نسخه‌های مختلف بابی و بهائی و برخی ردیه‌های مسلمانان برآموزه‌های ایشان پرداخت و برخی اسناد مهم مانند تصویر

8. *Kitab-i Nuqtatu'l-Kaf, Being the Earliest History of the Babis.* By Haji Mirza Jani Kashani. Edited by Edward Granville Browne. E. J. W. Gibb Memorial Series 15. Leiden: E. J. Brill; London: Luzac, 1910;

9. *Materials for the Study of the Babi Religion.* Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 1918;

10. Sir 'Abdu'l-Baha 'Abbas: Died 28th November, 1921. *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, n.s., 1: 145-146 (January 1922).

دیده می‌شود که ادوارد براون، چند ماه پس از پایان مسافرت

یک‌ساله‌اش به ایران (ابتدای ۱۳۰۶ ق.)، نخستین مقاله خود درباره بابیان را در ژوئن ۱۸۸۹ م. (ذی‌القعدة ۱۳۰۶ ق.) در مجله انجمن همایونی آسیایی بریتانیای کبیر و ایرلند به چاپ رساند و دومین مقاله‌اش را در اکتبر همان سال (صفر ۱۳۰۷ ق.:. سالگرد حدودی پایان مسافرت به ایران) در همان نشریه منتشر کرد. او، دوسال بعد (۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ ق.)، نخستین کتاب خود در این حوزه مطالعاتی را - که همان *مقاله شخصی سیاح* (نوشته عباس افندی) باشد - همراه با ترجمه و تعلیقاتی مبسوط با همکاری انتشارات دانشگاه کیمبریج به چاپ رساند. کار بعدی

او، دوسال بعد (۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ ق.)، نخستین کتاب خود در این حوزه مطالعاتی را - که همان *مقاله شخصی سیاح* (نوشته عباس افندی) باشد - همراه با ترجمه و تعلیقاتی مبسوط با همکاری انتشارات دانشگاه کیمبریج به چاپ رساند.

ادوارد براون که در سال ۱۳۰۷ ق. به عکای فلسطین و فاماگوستای قبرس رفته و با بهاء الله و صبح ازل دیدار کرده بود، در سال‌های بعد، دیگر بار به قبرس رفت و دیدارهای خود با صبح ازل را پی گرفت اما دیگر به عکا نرفت. یکی از دیدارهای او با صبح ازل در سال ۱۳۱۳ ق. بود. عطیه ثمره (روحی) که نتیجهٔ پسری صبح ازل بود و از آگاهان ازلیان شناخته می‌شد، در رساله‌ای که در شرح حال نیای خود نگاشته، این مسافرت را آورده است:

ادوارد براون (مستشرق انگلیسی)، در ۱۳۰۷ قمری، سفری به قبرس و در همان سال هم به عکا رفت. شرح ملاقات خود را با این دو برادر در مقدمهٔ *نقطه الکاف* شرح داده است و بعد از آن سال، مکرر به قبرس رفته و در سال ۱۳۱۳ که پدرم، مرحوم احمد مصباح الحکماء، با مادرم در جزیرهٔ قبرس بودند، پروفیسور ادوارد براون هم به جزیره آمده، ۱۵ روز میهمان دار او بودند.... [پدر و مادرم] دوسال در قبرس بودند، در ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ - که ناصرالدین شاه کشته شد.^۱

نامه‌ای نیز از میرزا مهدی امین (از بزرگان ازلیان) به ادوارد براون در دست است که چنان می‌نمایند که وی در سال‌های پس از ۱۳۱۵ ق. نیز به قبرس رفته بود.^۲

۱. عطیه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۶.
۲. متن و تحلیل این نامه. که در مجموعهٔ اسناد ادوارد براون در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود. در آینده به دست داده خواهد شد.



عکسی از میرزا یحیی دولت‌آبادی در مجموعهٔ اسناد ادوارد براون^۱

و ترجمهٔ توبه‌نامهٔ باب (هرچند خود به اصالت آن یقین نداشت)، تصویر شعری از قره‌العین در نعت صبح ازل با خط خود او و ترجمهٔ نامهٔ رضوان علی (فرزند صبح ازل) دربارهٔ چگونگی وفات پدرش و برگزیدن جانشین او در ریاست ازلیان در مقام «شهید بیان» - که دانسته می‌شود میرزا یحیی دولت‌آبادی بود - را آورد. کار پایانی او متنی کوتاه دربارهٔ وفات عباس افندی در ژانویهٔ ۱۹۲۲ م. (جمادی‌الاولی ۱۳۴۰ ق.) بود که در مجلهٔ انجمن همایونی آسیایی چاپ شد.

۱. این تصویر از سوی آقای دکتر مجید تفرشی (محقق و تاریخ‌نگار مقیم لندن) به این پژوهش داده شد.



شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی
(از فراهم‌کنندگان نسخه‌های بابی و ازلی برای ادوارد براون)

است که او شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بود که آن زمان، نهان‌زیستانه در مقام نماینده عالمان دینی کرمان به مجلس شورای ملی راه یافته بود.^۲ نامه‌های میرزا مصطفی کاتب به براون نشان از آن دارد که خود او نیز به‌طور مستقیم با براون در ارتباط بوده و نسخه‌ها را برایش می‌فرستاده است.^۳ در آن مجموعه، گذشته از آثار زیادی

۲. اسناد این گفتار در آینده به دست داده خواهد شد. برای شناخت شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، نک: سید مقداد نبوی رضوی، دیباچه‌ای بر تنبیه النائمین، صص ۸۴ تا ۸۹. ۳. به‌عنوان نمونه، به کتاب تذکرة الغافلین (نوشته ملا محمدجعفر نراقی) می‌توان پرداخت. این کتاب را میرزا مصطفی کاتب رونویسی کرده و برای براون فرستاده است. نامه‌اش نیز در ابتدای آن موجود است. این کتاب، با شماره (F.63(9)، در مجموعه ادوارد براون در کتابخانه دانشگاه

کیمبریج به ثبت رسیده است.



میرزا مصطفی کاتب در قبرس
(از فراهم‌کنندگان نسخه‌های بابی و ازلی برای ادوارد براون)

مجموعه کتاب‌ها و اسناد ادوارد براون که اکنون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود، یکی از مهم‌ترین مجموعه‌ها برای آگاهی از آثار بایبان و بهائیان است. برخی از کتاب‌های بابی و ازلی را رضوان علی (پسر صبح ازل) می‌فرستاد. به‌روایت عبدالحسین صنعتی‌زاده (نویسنده ازلی نهان‌زیست)، یکی از بزرگان ازلی تهران که با براون مکاتبه داشت، در سال‌های مشروطیت، نسخه‌های خطی را به میرزا مصطفی کاتب می‌داد که رونویسی کند تا برای براون فرستاده شود.^۱ این نویسنده، در ادبیات نهان‌نگارانه خود، آن بزرگ ازلی را با نام رمزی «شیخ» یاد کرده اما دانسته

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۴۴.

کتاب نقطه الکاف

ادوارد براون، در سال ۱۳۲۸ ق.، به چاپ کتاب *نقطه الکاف* - که تاریخ دعوت باب است - پرداخت و بهائیان را با خود سرگران ساخت. او زمانی که به کار بر روی کتاب *تاریخ جدید*، که آن نیز تاریخ دعوت باب است، می پرداخت، دانست که آن کتاب از روی تاریخی قدیمی نگاشته شده است. به روایت دوست بابی پژوهش، سعیدخان کردستانی مسیحی، از کتاب *تاریخ جدید*:

این تاریخ را میرزا ابوالفضل گلپایگانی به کمک مؤلفش، میرزا حسین همدانی، دست یکی کردند، با قدری انتخابات به میل خودشان از کتاب *نقطه الکاف* میرزا جانی ترتیب دادند. هرکس به دقت بخواند و با *نقطه الکاف* مقابله کند، خواهد دید که چطور به میل خودشان مسائل را جرح و تحریف کرده اند تا مناسبات با پیش آوردن بهاء و پوشانیدن بعضی از عیوبات باب داشته باشد. پروفیسور برون حق دارد که می گوید: «هرچه دورتر می افتیم، تاریخ بابیه و بهائیه تاریخ ترمی شود.» به همان طور که عباس افندی در کتاب *شخص سیاح* نوشته است و تازگی هم در آمریکا یک کتاب قطوری به اسم *تاریخ نبیل زرنندی* شوقی افندی چاپ کرده است و قدری شاخ و گل و دلایل غیرموجه در او جمع کرده که اسباب حیرت است و از کجا تاریخ نبیل زرنندی باشد؟ من عقیده ام این است [که] مجموعه را به اسم او نوشته اند. خود او اشعاری دارد و ادعای من یظهري داشته. بعد از آن که



سعیدخان کردستانی

از باب، صبح ازل، بهاء الله و دیگران، نامه های زیادی از صبح ازل، رضوان علی و عبدالعلی (پسران صبح ازل)، عبدالاحد زنجانی (یکی از ازلیان مقیم قبرس)، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، شیخ محمود افضل الملک کرمانی، میرزا یحیی دولت آبادی، میرزا مصطفی کاتب، عباس افندی، میرزا بدیع الله (پسر بهاء الله) و... دیده می شوند.^۱

۱. بیشتر این نامه ها در کتابچه *F.66 در مجموعه براون نگهداری می شوند.



میرزا محمدخان قزوینی

(همکار ادوارد براون و مصحح *نقطه الکاف* و نویسنده مقدمه آن)

صفحه نخست کتاب *تاریخ جدید*
کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه اسناد ادوارد براون،
ش (F.55(9)

جده داد کشتند. در آن کتاب انگلیسی می‌گوید:

«نبیل خودش را کشت.»^۲

آگاهی از وجود *تاریخ قدیم* براون را به تکاپو برای یافتنش کشاند. سرانجام، دو نسخه از کتاب *نقطه الکاف* را - که همان *تاریخ قدیم* است - در کتابخانه ملی پاریس پیدا کرد و پس از بررسی آنها، تفاوت‌های زیادی را میان آن با *تاریخ جدید* یافت و آنها را در مقدمه نسخه چاپی خود از کتاب *نقطه الکاف*، با قلم میرزا محمدخان قزوینی، فهرست کرد. این محقق که با نام «علامه قزوینی» شناخته می‌شود و در حوزه مطالعات تاریخ و ادبیات ایران از شهرت بالایی برخوردار است، چنان که خود نوشته و گفتارش در ادامه

بهای‌ها بابی‌ها را در عکا کشتند و جسدشان را پنهان کردند و به‌توسط نظمیۀ کشف شد، نبیل که دید خطر است، رفت ریش خود را برید جاروب ساخت و رفت اتاق بها را با آن جاروب کرد و خلوص خودش را نشان داد و تا بهاء^۱ مانده بود، محفوظ ماند. بعد از مردن بهاء، عباس اندیشید که مبادا باز نبیل زمزمه کند و فتنه برپا کند؛ داد او را کشتند و بدنش را توی دریا انداختند و از قول او کاغذی نوشتند که: «من بعد از محبوب طاقت نیاورده و خودم را کشتم!» ولی این محققاً به امر عباس کشته شد، همان‌طور که یحیی نام را در

۱. در متن حروف چینی شده سعیدخان کردستانی، به جای واژه «بهاء» عبارت «به حال» نوشته شده است: «تا به حال مانده بود»، اما می‌توان گفت اگر به جای آن «بهاء» گذاشته شود، درست باشد: «تا بهاء مانده بود».

۲. سعیدخان کردستانی. شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۴.



صفحه نخست نسخه ناقص ادوارد براون از کتاب *نقطه الکاف*

(کتابخانه ملی فرانسه، ش 1070 Supplément Persan، برگ ۲۸۳ ر)

آنها را در مقدمه فارسی ناشر کتاب *نقطه الکاف* می توان دید: شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی، جوانی باب و ابتدای امر او، تاریخ باب تا وفات منوچهرخان، ایمان آوردن سید یحیی دارابی، تاریخ باب الی استنطاق وی در تبریز، قرة العین و اجتماع بدشت، محاصره شیخ طبرسی، قائمیت باب، مؤمن هندی، شهدای سبعة، شورش نیریز، شورش زنجان، صبح ازل، قتل باب و وقایع بین قتل باب و قتل مصنف کتاب *نقطه الکاف*.^۱

۱. میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، مقدمه ناشر کتاب (ادوارد براون)، صص نو تا عدد.



صفحه نخست کامل ادوارد براون از کتاب *نقطه الکاف*

(کتابخانه ملی فرانسه، ش 1071 Supplément Persan)

خواهد آمد، مصحح واقعی کتاب *نقطه الکاف* و نویسنده مقدمه فارسی ناشرش بود اما نخواست نامش در کتاب یاد شود.

در نگاه ادوارد براون، مقدمه نویسنده کتاب *نقطه الکاف* در تاریخ جدید نیامده، چرا که «با دیباچه تاریخ جدید فرق دارد و مطلقاً ادنی ربطی بین آن دو نیست» اما «قسمت تاریخی کتاب» در این نکات با تاریخ جدید متفاوت است که شرح

پیش خود خیال می‌کنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده‌ام که پس نفوذ و قوه تصرف و قاهریتی که به عقیده ایشان اولین علامت کلمه الله و از خصایص لاینفک آن است، کجاست؟ در صورتی که در مقابل این همه نصوص «الهی» از قبیل «عاشروا مع الأدیان بالروح و الريحان» و «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، ایشان با اعضای خانواده خودشان چرا با این درجه تلخی عداوت رفتار می‌کنند؟^۳

بهائیان و نقطه الکاف

واکنش بهائیان به کتاب *نقطه الکاف* و مقدمه آن بسیار سخت بود. آنان کوشش کردند تا آن کتاب را که آشکارا به بزرگی مقام صبح ازل نزد باب اشارت داشت، بی‌اصالت و ساخته دست ازلیان جلوه دهند. میرزا ابوالفضل گلپایگانی که خود یکی از بنیان تحریف کتاب *تاریخ قدیم* بود. در یکی از نامه‌های خود درباره آن کتاب، از میرزا مصطفی کاتب - که در ادامه شناسانده خواهد شد - نام برده است:

... چه اگر این عبد و جمیع احبا بخواهند شکر حضرت ادیب و آن حضرت و حضرت میرزا نعیم - روحی لکم الفداء - را به جا آرند که همت فرموده، مأخذ کتاب محرف *نقطه الکاف* خبیث را به دست آوردند و کاتب او را یافتند و منشأ شبهات را مکشوف داشتند، هرآینه از عهده این شکر بر نخواهند آمد. إنما أجرکم علی الله ... چیزی که لازم

۳. پیشین، مقدمه ناشر کتاب (ادوارد براون)، ص عو.

در این میان، مهم‌ترین تحریف رخ داده در نگارش *تاریخ جدید*، به صبح ازل بازمی‌گشت:

صبح ازل: این قسمت از *نقطه الکاف* (ص ۲۳۸ - ۲۴۵، ص ۲۰۸، س ۱۴ - ۱۸) که مهم‌ترین قسمت‌های کتاب است، صاف و ساده، بتامها، از *تاریخ جدید* حذف شده است، و السلام.^۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری براون از تغییرهای یادشده در بالا، چنین است:

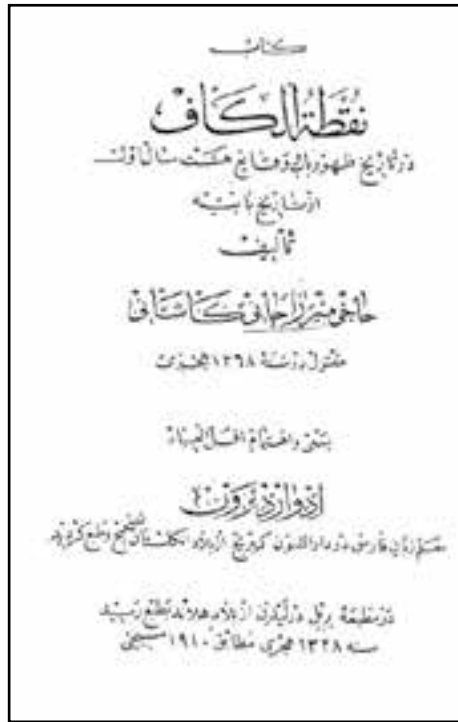
از آنچه گذشت، می‌توان یک میزان اجمالی از مقایسه بین *تاریخ جدید* و *نقطه الکاف* - که اساس آن است - به دست آورد. شیوه مغرضانه مؤلف اخیر در جرح و تعدیلات و زیاده و نقصان‌هایی که در کتاب قدیم به عمل آورده، نیک ظاهر و هویداست. کم مذهبی در تاریخ دیده شده که در عرض مدت ۶۹ سال (۱۲۶۰ - ۱۳۲۹) مانند مذهب میرزا علی محمد باب این همه تغییرات و تبدیلات در آن روی داده باشد.^۲

براون پس از شناساندن بایبان کل شیء، ازلیان، بهائیان و سپس بهائیان پیرو عباس افندی و بهائیان پیرو محمد علی افندی، درباره اختلاف پایانی و دو گروه شدن بهائیان نوشته:

این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد، راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد؛ چه، من همیشه

۱. میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، مقدمه ناشر کتاب (ادوارد براون)، ص عج.

۲. پیشین، مقدمه ناشر کتاب (ادوارد براون)، ص عد.



صفحه عنوان چاپ ادوارد براون از کتاب *نقطه الكاف*

بخشی از مقدمه ادوارد براون بر کتاب *نقطه الكاف* او، در این بخش، حذف گفتارهای میرزا جانی کاشانی درباره میرزا یحیی صبح ازل در کتاب *تاریخ جدید* را یاد کرده است: «این قسمت از *نقطه الكاف* (ص ۲۳۸، ۲۴۵، ص ۲۰۸، س ۱۴، ۱۸) که مهم ترین قسمت های کتاب است، صاف و ساده، بتمامها از تاریخ جدید حذف شده است، والسلام.»

است فانی معروض دارد، اگرچه فضولی است و می دانم آن وجودات مقدسه غافل نیستند، این است که عکس خط آن کتاب، میرزا مصطفی نام، اگر ممکن شود که فتوغراف اصلی باشد

آن برآمده، بعد از زحمات زیاد آن را به دست آورد و با *نقطه الكاف* براون مطابقت نموده، ملاحظه کرد که هیچ تفاوتی ندارد!

محقق بهائی زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، پس از آوردن این نامه، درباره میرزا مصطفی کاتب نوشته:

بررسی دو نسخه خطی مورد استفاده ادوارد براون - که تصویرشان در این مقاله آورده شده - ۱. روح الله مهربان، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، صص ۴۴۸ و ۴۴۹.

اما کتاب مجعول که به خط ملا مصطفی تهیه شده و در نامه جناب ابوالفضائل ذکر آن هست، نگارنده در طهران در جستجوی

بود - آورده و سپس، برای نشان دادن قهر و سطوت بهاء الله نسبت به پادشاهان، به آوردن توبه نامه باب و الواح قهرآمیز بهاء الله پرداخته و باب را خوار کرده است:

چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب چنان به نظر می آید

که صورت همان دستخط مبارک [توبه نامه] را نیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم در سجن اعظم [عکا] به جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده،

به دقت اولی البصائر واگذاریم.^۱

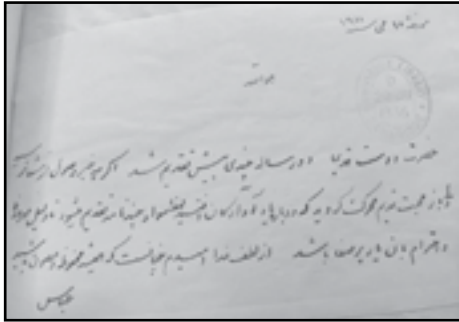
این داعی تراز اول بهائی که در ترکستان روسیه به تبلیغ آیین بهائی می پرداخت و از بزرگان بهائیان آن دیار بود، سپس، متن کامل توبه نامه باب را آورده است بدون آن که متوجه باشد تضعیف باب سست کردن بنیاد باورهای خود او در آیین بهائی است! در میان منتقدان مسلمان، شیخ احمد شاهرودی - که آثارش در نگاه این پژوهش از مهم ترین مکتوبات مسلمانان در نقد آموزه های بابی و بهائی است - بر دیدگاه هایی چون آنچه در این گفتار درباره استقامت بهاء الله

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۲۰۴.

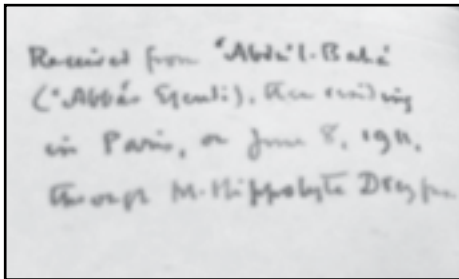
نادرستی سخن این محقق بهائی را گویاست، چرا که با خطی دیگر بوده و با خط میرزا مصطفی کاتب آشکارا ناهمسان است. می توان گفت که این محقق نسخه ای از کتاب *نقطه الکاف* به رونویسی بعدی میرزا مصطفی کاتب را یافت اما آن را نسخه اصل آن کتاب و بر ساخته آن کاتب ازلی پنداشت یا چنان نمایاند.

بر همین مسیر بود که به سبب دستورهای پی در پی عباس افندی، کتاب *کشف الغطاء عن حیل الأعداء* از سوی دو داعی سرشناس بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، به نگارش درآمد و با ادبیاتی

سخت به نکوهش صبح ازل، پیروانش و براون پرداخت. این کتاب را میرزا ابوالفضل گلپایگانی آغاز کرد اما در اثنای کار درگذشت و کار برعهده سپردایی اش، سید مهدی گلپایگانی، گذاشته شد. نگاه تند نویسندگان *کشف الغطاء* و ادبیات سخت ایشان نسبت به ادوارد براون و ازلیان، خشم شدید ایشان - که از خشم شدید عباس افندی برمی خاست - را گویاست. سختی رویکرد سید مهدی گلپایگانی نسبت به براون و ازلیان تا آنجا بود که برای بزرگداشت مقام بهاء الله، به طعن باب نیز پرداخت. وی ابتدا، صورت عریضه ناصرالدین میرزا ولی عهد به محمدشاه قاجار را - که درباره مجلس محاکمه باب در تبریز

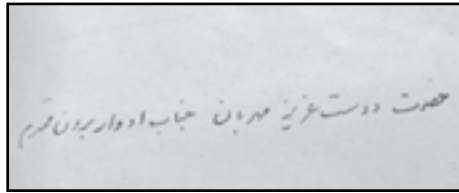


نامه عباس افندی به ادوارد براون
(کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد براون، ضمن
ش F.27)



یادداشت ادوارد براون درباره رسیدن نامه عباس افندی
به وسیله دریفوس در پاریس
که در صفحه پشت صفحه نامه چسبانده شده است.
(کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد براون، ضمن
ش F.27)

و همچنین، حضرت مسیح، با تنهایی و
عداوت تمام یهود و آن همه آزار و اذیت، از
پای نیفتاد و همچنین، حضرت نوح و لوط و
هود و صالح و جرجیس و الیاس تا حضرت
خاتم الانبیاء که با آن عداوت قریش، یک تنه
و بدون بیم و هراس، در ملاء و جمع قریش،
به خلاف تمام ایشان و نفی خدایان شان،
تمام خلق را علناً دعوت به توحید و مذمت



دستخط عباس افندی در عنوان نامه اش به ادوارد براون
(کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد براون، ضمن
ش F.27)

آمده، نقدهایی داشت. او بر آن بود که هیچ یک
از پیامبران خداوند تقیه نکرده اند و این در
حالی است که باب و بهاء الله تقیه می کردند و
همچنین، بهاء الله آن نامه ها را زمانی نگاشت که
کسی به دنبالش نمی آمد، پس استقامتی در کار
نبوده است:

... هان! هان! نگوئی که انکارات و برائت
از باب و بهاء به واسطه حفظ جان و خوف
و تقیه بوده که می گویم: دعوی این دو نفر
دعوی نبوت بوده و معلوم از سیره انبیاء عظام
آن است که هر چند بلایا و رزایا برایشان وارد
می شد، در اعلاء امر و اظهار دعوت خود در
هیچ زمان تقیه نکرده و در هر محضر که بوده،
اظهار می کردند و هیچ زمان زبان به انکار و
استغفار از امر خود نگشوده. همانا موسی در
محضر فرعون و تمام فرعونیان و آن سلطنت
و قدرت بی اندیشه اظهار امر خود نمود و از
توعید فرعون به «الأجعلنک من المسجونین»^۱
نهراسید و همچنین، حالت استقامت
ابراهیم در برابر نمرد با آن تجبر و نمرودیان

۱. شعراء: ۲۹.

اصنام فرمود و هرچه اذیت و آزار دید، دست از دعوت نکشید و همین طریق بوده شیوه تمام انبیاء که هیچ نبیی تقیه در اعلان امر و اظهار عقیده خود نکرده و هیچ پیغمبری انکار از دعوت خود ننموده و اگر مدارایی با سلطان عصر و یا قوم خود می نمودند و یا جلاء وطن و یا حفظ

نفس خود می فرمودند ولی تا کشتن انکار امر خود نمی کردند و تقیه در دعوت نمی فرمودند و اظهار ندامت و پشیمانی و تبری نکردند و به این جهت، در اخبار نبوی کسی احتمال تقیه نمی دهد و نداده.

بلی؛ نفس نبوی و آن کس که باید به رسالت از جانب پروردگار مبعوث بر خلائق شود

و بدون اسباب ظاهری و اعوان و انصار بخواهد بر خلاف عقاید مردم سخن گوید و انس و عادت شان را بردارد و حایل بین ایشان و مشتبهات ایشان باشد و بزرگان و معبود ایشان را زشت و قبیح شمرد، باید صاحب نفس قویه باشد که از هیچ لشکری و سیاهی و دشمنی نترسد و نهراسد، چنان که انبیاء عظام، حال شان همین طور بوده که

دعوت های ایشان همیشه در مجمع اعداء و انبوه دشمنان بود نه مثل این دو نفر نبی کاذب که هر وقت کار را سخت ببینند، از در ضراعت و انابت و انکار و تبری و توبه برآیند و هر وقت که آسوده و راحت باشند، به توسط مکاتیب و بعث رسولان، اظهار امر خود کنند به طریق خدعه و پنهان

... جمعیت طهران بیش از فرعون و فرعونیان و امت نوح نبوده و عداوت ایشان بیش از قریش نبوده؛ می خواست پس از مردن باب، در بازار و کوچه طهران علناً اظهار امر خود نماید نه آن که انکار نماید و تقیه کند! تقیه شأن نبی نیست و ایشان خود را وصی پیغمبر نمی دانند و حضرت قائم و حضرت حسین - ارواحنا لهما الفداء - همان دو وجود مبارکی

هستند که شمشیر بکشند و بکشند و غلبه نمایند نه آن که بترسند و تقیه کنند ... بلی؛ جناب بهاء پس از آن که فرسخ ها گریخت و منزل ها پیمود

۱. برای آگاهی درباره دعوت مخفی من بظهره اللّهی میرزا حسینعلی بهاء الله، پنهان کاری او در برابر بابیان و اطاعت ظاهری اش از میرزا یحیی صبح ازل، نک: سید مقداد نبوی رضوی، دیباچه ای بر تاریخ جعفر؛ همو، میرزا حسینعلی بهاء الله، ملا محمد جعفر نراقی و بابیان کاشان در آستانه دعوت جدید بهائی.

با این ترتیب، دانسته می شود که کتاب *نقطه الکاف* در نگاه بهائیان بسیار چالش برانگیز بود. این از آن روی بود که نویسنده اش که در سال ۱۲۶۸ ق. (۱۲ سال پیش از دعوت من بظهره اللّهی محدود بهاء الله در بغداد و ۱۵ سال پیش از دعوت آشکار او در ادرنه) کشته شده بود، آشکارا صبح ازل را جانشین برگزیده باب و مطاع بر بابیان پس از اعدام او نشان داده است؛ واقعیتی که بهائیان همواره اصالت آن را منکر بوده و از روی مصلحتش وانمایانده اند.



بخش گویای نسخهٔ متقدم *نقطه الکاف* از نامهٔ میرزا مصطفی کاتب به ادوارد براون
(کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج، مجموعهٔ ادوارد براون، ضمن ش ۵۳.F)

با این ترتیب، دانسته می‌شود که کتاب *نقطه الکاف* در نگاه بهائیان بسیار چالش برانگیز بود. این از آن روست که نویسنده‌اش که در سال ۱۲۶۸ ق. (۱۲ سال پیش از دعوت من‌ظهره‌اللہی محدود بهاء‌الله در بغداد و ۱۵ سال پیش از دعوت آشکار او در ادرنه) کشته شده بود، آشکارا صبح ازل را جانشین برگزیدهٔ باب و مطاع بر بابیان پس از اعدام او نشان داده است؛ واقعیتی که

در مملکت دیگر و حفظ سلطنت دیگر رفت، آن وقت، به لسان ضراعت و چاپلوسی، کاغذ به سلطان نوشت و الواح به اطراف به توسط رسولان فرستاد و این مسلک را در دولتی سلوک نمود که مؤاخذهٔ مذهبی نداشت و قانون قتل و نهب نداشت و مجرمین را غیر حبس مؤاخذهٔ دیگری نمی‌کرد؛ مثل آن دلیر کاشان که پس از آنچه بر سر او آمد از دزدان، در مقام اظهار شجاعت، به رفقاییش می‌گفت: نمی‌دانید چه کرده‌ام! همان که دزدان رفتند، زبان به دشنام و فحش ایشان گشادم و سرگین اسب‌شان را داغان کردم!

۱. میرزا حسینعلی بهاء‌الله و پیروان عکایی‌اش از سوی حکومت عثمانی از تبلیغ در آن قلمرو ممنوع شده بودند (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۲۳۶) و طبیعی بود که خود را مسلمان بنمایانند. به روایت بهائیان، عباس افندی در همان سال ورود به عکا (۱۲۸۶ ق.)، در مسجد مسلمانان به امامت جماعت پرداخت و جمعی از بهائیان به اقتدا پرداخته و با او نماز اسلامی خواندند. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، صص ۳۱ و ۳۲) ایشان گفته‌اند که وی، سال‌ها بعد، به یکی از داعیان بهائی دستور داد تا در قاهره، در لباس یک عالم مسلمان، با برگزاری درس تفسیر قرآن، به تبلیغ تدریجی مردم به آیین بهائی بپردازد. (روح‌الله مهربان‌خانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، صص ۲۰۴ و ۲۰۵) روایت شده که او، در گفت‌وگو با شیخ محمد عبده، بر قیام پیروان پدرش بر اصلاح مذهب تشیع و تقریب آن به مذهب اهل سنت دست گذاشته بود نه آن که ایشان داعی دینی پس از اسلام باشند. (الشیخ محمد عبده، حوار حول البایئیه و البهائیه بین الأستاذ الإمام والشیخ رشید رضا، ص ۵۶۲) او همچنین، در سال پایانی حیات، در نامه‌ای به یکی از بهائیان مصری، به سبب «حجاب غلیظ ناس»، بر رعایت «حکمت تاهه» دستور داد و نوشت: «علیکم بالتقیة!» (عباس عبدالهه‌اء، مکاتیب عبدالهه‌اء، ج ۳، ص ۳۲۵) و سرانجام، در آخرین جمعهٔ حیاتش، برای نماز، «مطابق معمول»، به مسجد رفت و در نماز اهل سنت حیفاً حاضر شد. (محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالهه‌اء، ص ۳۴۱)
۲. شیخ احمد شاه‌رودی، حق المبین، صص ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷.



از سمت راست، شوقی ربانی و هیولیت دریفوس و همسرش، لورا کلیفورد بارنی - دریفوس (نویسندهٔ مفروضات) پشت عباس افندی نشسته‌اند.

به وسیلهٔ هیولیت دریفوس به او رسیده است. دریفوس یک یهودی بود که به بهائیان پیوسته و برای ایشان به کوشش‌های تبلیغی می‌پرداخت. همسر او، کلیفورد بارنی، کسی است که کتاب *النور الأنبی فی مفروضات عبدالبهاء* را نگاشت. از آن سوی، بر خلاف آنچه در صفحهٔ عنوان کتاب *نقطهٔ الکاف* دیده شده و تاریخ چاپ آن را ۱۳۲۸ ق. (۱۹۱۰ م.) نشان می‌دهد، باید گفت که آن کتاب در زمانی پس از آن سال به چاپ رسید. این از آن روست که در پانویشت شمارهٔ ۱ از صفحهٔ عد از مقدمهٔ فارسی ناشر کتاب، تاریخ نگاشته شدن آن بخش از مقدمه ۲۹ محرم ۱۳۲۹ ق. یاد شده و تاریخ پایان مقدمه نیز در صفحهٔ عز، «محرم ۱۳۲۹» نوشته شده است. پایان ماه محرم آن سال، با تقریب محاسباتی، ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۱۱ م.

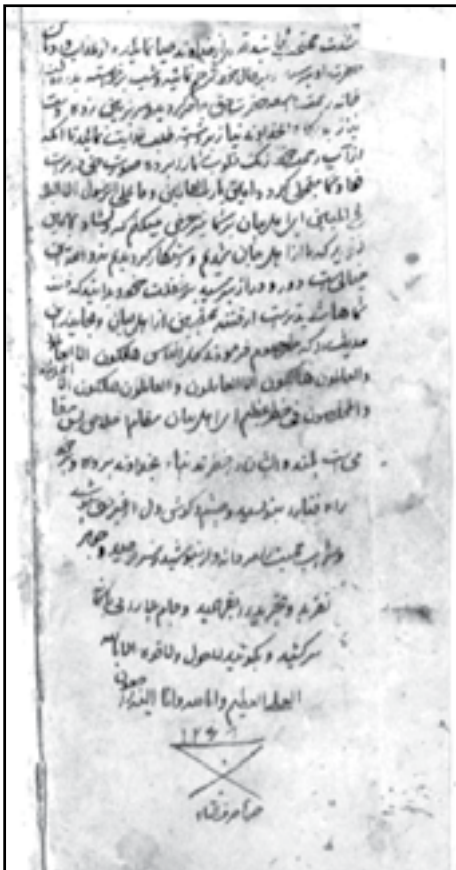
بهائیان همواره اصالت آن را منکر بوده و از روی مصلحتش وانمایانده‌اند.^۱

با این حال، شاید بتوان گفت که عباس افندی، با وجود خشم و عصبانیت شدیدی که از چاپ کتاب *نقطهٔ الکاف* داشت، چندی پس از آن، مصمم شد تا به تجدید رابطه با ادوارد براون بپردازد. در مجموعهٔ اسناد براون در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج، در میان نسخهٔ شمارهٔ F.27، دو برگ با خط عباس افندی دیده می‌شود. برگ نخست که گویا عنوان نامه باشد، عبارت «هو الله. حضرت دوست عزیز مهربان، جناب ادوارد برون محترم» را داراست و نامهٔ وی نیز چنین است:

مورخهٔ ۱۰ می سنهٔ ۱۹۱۱، هو الله. حضرت دوست قدیما! دورساله چندی پیش تقدیم شد. اگرچه خبر وصول از شما نرسید، ولی باز محبت قدیم محرک گردید که دوباره یاد آوارگان افتید، لهذا، سواد چند نامه تقدیم می‌شود تا دلیل مهر و وفا و احترام به آن یار پیرصفا باشد. از لطف خدا امیدم چنان است که همیشه محفوظ و مصون باشید. عباس.

دیده می‌شود که این نامه در ۱۰ می ۱۹۱۱ م. نوشته شده است. یادداشت ادوارد براون - که تصویرش در این مقاله آورده شده - گویای آن است که این نامه در پاریس نوشته شده و در ۸ ژوئن ۱۹۱۱ م.

۱. برای گفتاری مقدماتی اما مستند دربارهٔ اصالت جانشینی صبح ازل نسبت به باب، نک: سید مقداد نبوی رضوی، اسنادی دربارهٔ جایگاه صبح ازل در نگاه باب.



نسخه‌ای متقدم از کتاب *نقطه الکاف* (نوشته میرزا جانی کاشانی)
 (تاریخ کتابت: ۱۲۶۸ ق. : سال اعدام میرزا جانی کاشانی)
 (کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه اسناد ویلیام میلر، ش ۳۰۰)

انجام شده بود. این نگاه دوستانه را در دیدار عباس افندی با میرزا محمدخان قزوینی، در پاریس، در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۱ م. (هشت ماه و پانزده روز پس از نگارش مقدمه) نیز می‌توان دید. وی در آن دیدار - که شرحش در ادامه آمده - با آن که

بود؛ بنابراین، تاریخ نگارش نامه عباس افندی حدود سه ماه و ده روز پس از پایان نگارش مقدمه *نقطه الکاف* و تاریخ رسیدن آن نامه به وسیله دریفوس به براون حدود چهار ماه و هشت روز پس از پایان نگارش آن مقدمه بود و می‌توان گمان داشت که چاپ آن کتاب در آن سه یا چهار ماه

تحلیلی مقدماتی بر اصالت کتاب نقطه‌الکاف

در مجموعه اسناد ادوارد براون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج، در میان نسخه شماره F.53 - که نسخه‌ای از کتاب هشت بهشت میرزا آقاخان کرمانی است - نامه‌ای از میرزا مصطفی کاتب دیده می‌شود:

مخدوم معزز مکرم و قبله معظم محترم! وفقک الله بتوفیقاته و ایدک الله بتأییداته!

در روزی که روز قبل آن از شدت مرض چشم از زندگی پوشیده و مستعد به مردن بودم و قدرت حرکت نداشتم و شب آن را در نهایت سختی و شدت به سر برده بودم، عصر روز بعد آن روز قدری حالت شدت مرض

تخفیف یافته و قدری بالنسبه به شب و روز قبل آسایش یافته بودم که تعلیق حضرت عالی مع کتاب مرحمت و التفاتی واصل گردید. گویا خداوند راحتی بی اندازه و جانی تازه به جسد این ذره بی مقدار عطا فرمود و آن شب را اقلاتاً نصف شب، نورالله (بنده زاده) مشغول به خواندن کتاب و حقیر محظوظ به شنیدن مطالب آن که گویا هیچ ناخوشی در آن چند ساعت صورت وقوع ندارد، بودم. خیلی متشکرم و خیلی ممنونم.

از نقش قزوینی در آماده‌سازی نقطه‌الکاف مطلع بود، با او برخوردی دوستانه داشت، گو این که قزوینی آن را از سیاست مداری او می‌دانست.

این احتمال هست که چاپ کتاب نقطه‌الکاف در سال ۱۳۲۸ ق. (۱۹۱۰ م.) باید انجام می‌شد

و جلدش نیز برای آن تاریخ آماده شده بود اما به سبب یا اسبابی - که دانسته نیست - به زمانی پس از آن افتاد. در این صورت، می‌توان پذیرفت که به مجرد حروف چینی مقدمه کتاب، کار چاپش آغاز شده و در همان ابتدای سال ۱۹۱۱ م. پخش شده است.

در تحلیل این گفتار که فرستاده‌شدن رسید از سوی ادوارد براون برای عباس افندی را گویاست، در صورت پذیرش چاپ کتاب و شهرتش در آن

سه ماه (فوریه تا می ۱۹۱۱ م.)، شاید بتوان گفت او که در مقدمه نقطه‌الکاف رنجش عمیق خود از دشمنی‌های دو گروه بهائیان مدعی معاشرت با روح و ریحان نسبت به یکدیگر را بازگفته بود، به سبب آن رنجش و نیز واکنش‌های خصمانه عباس افندی و پیروانش به آن کتاب و جعلی وانمودن آن، از پاسخ به نامه عباس افندی سرباز زده و سبب شده بود تا او دیگر بار به کوشش برای برقراری دوستی با او روی آورد.

این نگاه دوستانه را در دیدار عباس افندی با میرزا محمدخان قزوینی، در پاریس، در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۱ م. (هشت ماه و پانزده روز پس از نگارش مقدمه) نیز می‌توان دید. وی در آن دیدار - که شرحش در ادامه آمده - با آن که از نقش قزوینی در آماده‌سازی نقطه‌الکاف مطلع بود، با او برخوردی دوستانه داشت، گو این که قزوینی آن را از سیاست‌مداری او می‌دانست.



برگ‌های شماره «۱۸ پ و ۱۹ ر» از کتاب *نقطه الکاف* (سند‌های پیشین) با حاشیه‌های میرزا مصطفی کاتب

که «الراد علی الرسول الراد علی الله». یک صفحه هم زیاده شد و پیش حقیر هم نسخه‌ای بود که از همان جا که «الراد علی الرسول راد علی الله» بود، ولی هر چند جزو، دو جزو سه جزو افتاده داشت؛ مثل، وقایع اصفهان را بالکلیه نداشت. باری؛ در سه سال قبل، نسخه *نقطه الکاف* از محبان و دوستان نراقی به دست آمد که تاریخ

در چند سال قبل، مسیو نیکلا (نائب سفارت فرانسه) - که حال سه سال است به سمت قونسل‌گری تبریز است - در طهران بود و گفت: «کتاب *نقطه الکاف* در کتابخانه دولتی و سلطنتی ما در تعداد کتب‌های فارسی، در نمره هفتاد یا هشتاد، هست و من او را گرفته استنساخ نمایم، نشد که تمام نمایم.» آن نسخه ناقص را به حقیر داد که از مقدمات کتاب بود تا آنجائی

داشت اما به سبب هجومی که بر ایشان رخ داد، به اصفهان برده شد و با بریده شدن یکی از گوش‌ها و سپس مهارشدن، از آن شهر بیرون رانده شد. بایبان اصفهان شبانه او را یافته و پس از مداوا، به ده بابی نشین طار نظنزش فرستادند. او مدتی نزد بایبان آنجا بود و سپس به تهران گریخت و با خواست میرزا هادی دولت‌آبادی، نام خود را به «میرزا مصطفی» مبدل کرد. وی سه سال در قبرس (ارض قاف در نامه بالا) نزد صبح ازل زیست و سرانجام، به سال ۱۳۳۹ ق. در تهران درگذشت و در مقبره میرزا هادی دولت‌آبادی در قبرستان ابن بابویه ری به خاک سپرده شد. وی سی سال پایانی زندگانی خود را پیوسته به استنساخ آثار بابی و ازلی می‌پرداخت. مکتوبات او را در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های اسناد داخل و خارج ایران می‌توان یافت.^۱

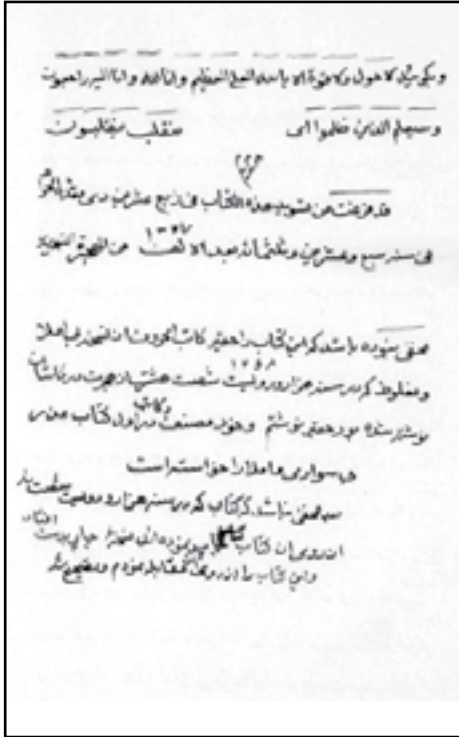
بر پایه این مکتوب، دانسته می‌شود که میرزا مصطفی کاتب نسخه‌ای متقدم از کتاب *نقطة الکاف* را از بایبان نراق کاشان به دست آورده بود که کتابتش به سال ۱۲۶۷ ق. بازمی‌گشت. وی نوشته که یکی از نسخه‌های رونویسی شده از آن نسخه را سعیدخان کردستانی (پزشک مسلمان سنی مذهب مسیحی شده بابی‌پژوه) از او خرید و کوشش داشت تا نسخه اصل را هم از او بخرد. با توجه به یادداشت‌های سعیدخان کردستانی در *شرح نسخه‌های بابی و بهائی‌اش* که اکنون در

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگانی میرزا مصطفی کاتب، نک.: سید مقداد نبوی رضوی، *دبیاچه‌ای بر تنبیه النائمین*، صص ۷۶ تا ۷۹.

نگارش آن در سنه هزار و دوویست شصت و هفت (۱۲۶۷) است، به دست یکی از تجار نراقی نوشته شده؛ خیلی خوشنود شدم؛ آن نسخه ناقص را اولاً کامل نمودم و بعد، دو نسخه دیگر از روی همان نسخه نوشتم، یکی از آن را معلمین مدرسه ینگه‌دنیائی‌ها ابتیاع نمودند و یکی دیگر را دکتر سعیدخان طبیب ابتیاع و خیلی هم کوشش دارد که آن نسخه اصل را بگیرد و نسخه‌ای که من نوشته‌ام، با آن معاوضه نماید و دیگر نمی‌دانم چه خواهند نمود و مسیونیکلا را هم نمی‌دانم آخرتتمه نسخه را پیدا نمود یا ننمود، ولی از نوشتجات نقطه اولی مع نوشتجات دیگر، تخمیناً در سه سال متوالی از برای او نوشتم؛ شاید دوویست هزار بیت باشد و از برای سفیر عثمانی هم به همچنین، یعنی کتاب‌هایی که در سه سال که از ارض قاف نوشته بودم و به هر وسیله بود وارد ایران نمودم، یک‌دفعه به توسط یکی از اصحاب از صد هزار بیت بالاتر یک دفعه ابتیاع نمود و من بعدها هم خیلی نوشتجات هم حقیر نوشتم و هم از کسان دیگر و جاهای دیگر تحصیل نمودند.

طول دادن این مطالب از جهت آن است که این دو نفر مکرم معظم، یعنی سفیر [عثمانی] و مسیونیکلاه، خصوصاً الآن خزینه‌ای از این کتب‌ها هستند، شاید سرکار هم به آنها راهی پیدا نموده، از نزد آنها هم تحفه‌ای به دست آورده باشید....

نام واقعی میرزا مصطفی کاتب «اسماعیل صباغ سه‌دهی» بود. او برزلیان سه‌ده اصفهان ریاست



صفحه‌های نخست و پایانی رونوشتی از کتاب *نقطه الکاف* (نوشته میرزا جانی کاشانی) به خط میرزا مصطفی کاتب (۱۳۲۷ ق. : ۱۳۲۷ NK) (کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه اسناد ویلیام میلر، ش ۲۶۴)

است، کهنه‌تر است. نسخه‌ای که پروفیسور براون به چاپ رسانیده است، از روی نسخه پاریس است. آقای آیتی آواره و آقای نیکو با نسخه پروفیسور براون مطابقت کردند، تماماً موافق یافتند. شاید در دنیا نسخه خطی منحصر به این دو نسخه باشد. اول این، و بعد نسخه پاریس. به این واسطه، این نسخه خیلی معتبر است و من با زحمات زیاد به دست آوردم. پروفیسور براون حق دارد که این نسخه خطی را که از حاجی میرزا جانی است

مجموعه اسناد ویلیام میلر در کتابخانه دانشگاه پرینستون است، دانسته می‌شود که او سرانجام موفق شد تا آن نسخه متقدم را که در سال ۱۲۶۸ ق. - و نه ۱۲۶۷ ق. - کتابت شده بود، از میرزا مصطفی کاتب بگیرد:

کتاب *نقطه الکاف* میرزا جانی کاشانی که در کاشان دو شب می‌زبان باب شد و این نسخه در سالی نوشته شده که خود حاج میرزا جانی را در آن سال در تهران کشتند و یک سال از نسخه‌ای که در موزه لوور پاریس

و پیش از اختلاف بابیه و بهائی نوشته شده و پیش از تفرقه غصن اعظم و غصن اکبر دست تطاول زمان صدمه‌ای به این نسخه‌های خطی گران بها نرزه...^۱

با این ترتیب، دانسته می‌شود که نسخه‌ای از *نقطه الکاف* که از سوی تاجری بابی و اهل نراق

در این میان، کاویان صادق‌زاده میلانی (محقق بهائی) نیز همراه با همکار خود به بررسی نسخه‌شناسانه و مبسوطی بر این نسخه از کتاب *نقطه الکاف* پرداخته و با تحلیل و نقد دیدگاه‌های محققانی چون سید محمد محیط طباطبایی و خوان کول درباره روند پیدایش کتاب *نقطه الکاف*، اصالت نسخه چاپی ادوارد براون را پذیرفته است:

... در مطالب فوق، ما پیشنهاد کردیم که NK ۱۲۶۸ [= نسخه

خطی ۱۲۶۸ ق. از کتاب *نقطه الکاف*] مقدم بر هر نسخه دیگری از *نقطه الکاف* است که تا کنون کشف شده است. و سوسه‌انگیزتر این است که ممکن است نسخه‌ای از نسخه خطی اصلی *نقطه الکاف* باشد. قوی‌ترین دلیل بر این که نسخه‌ای از پیش‌نویس اصلی *نقطه الکاف* است، این است که غلط‌های املائی و زبان

وی نوشته که یکی از نسخه‌های رونویسی شده از آن نسخه را سعیدخان کردستانی (پزشک مسلمان سنی‌مذهب مسیحی‌شده بابی‌پژوه) از او خرید و کوشش داشت تا نسخه اصل را هم از او بخرد. با توجه به یادداشت‌های سعیدخان کردستانی در شرح نسخه‌های بابی و بهائی‌اش که اکنون در مجموعه اسناد ویلیام میلر در کتابخانه دانشگاه پرینستون است، دانسته می‌شود که او سرانجام موفق شد تا آن نسخه متقدم را که در سال ۱۲۶۸ ق. و نه ۱۲۶۷ ق. - کتابت شده بود، از میرزا مصطفی کاتب بگیرد.

در سال ۱۲۶۸ ق. رونویسی شده بود (۱۲۶۸)، حررها حرف التاء)، از سوی برخی بابیان نراق به میرزا مصطفی کاتب رسید و سپس به دست سعیدخان کردستانی افتاد و سرانجام، با انتقال به ویلیام میلر (کشیش آمریکایی محقق درباره بابیان و بهائیان^۲)، به کتابخانه دانشگاه پرینستون سپرده شد.

آنچه سعیدخان کردستانی درباره مطابقت آن نسخه با نسخه چاپی ادوارد براون از

سوی دو داعی پیشین بهائی، عبدالحسین آیتی (آواره) و میرزا حسن نیکو، و همسانی کامل آن دو با هم آورده، اصالت کامل کار ادوارد براون و میرزا

۱. سعیدخان کردستانی. شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۵.
۲. برای آگاهی از رویکردهای منتقدانه ویلیام میلر نسبت به بهائیان، نک: حمید فرناق، بهائیت از دیدگاه منتقدان مسیحی، قسمت دوم: ویلیام مک‌لوی میلر.

درشت حفظ شده است. این نشان می‌دهد که توسط کاتبان حرفه‌ای یا اهل ادب ویرایش نشده است. به علاوه، قسمت‌های مخدوشی را که در نسخه‌های خطی بعدی یافت می‌شود، ندارد که باز هم نشان می‌دهد که نسخه‌ای از نسخه اصلی است که ویرایش نشده است.

محمد قزوینی: مصحح واقعی نقطه الکاف

میرزا محمدخان قزوینی (۱۲۹۴ تا ۱۳۶۸ ق.) از

دانشمندان به نام ایران است که در حوزه مطالعات تاریخ و ادبیات ایران جایگاهی بلند دارد. او ابتدا، در حوزه علمیه تهران نزد عالمانی چون میرزا محمدحسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله نوری - که تا پایان حیات شناگویی‌شان بود - درس خواند و از شیخ هادی نجم‌آبادی، میرزا محمدحسین فروغی و سید احمد رضوی ادیب پیشاوری

وی، با وجود ارادت واقعی به کسانی چون میرزا محمدحسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله نوری که در شمار مخالفان جدی ازلیان بودند، با برخی ازلیان نیز دوستی نزدیکی داشت به گونه‌ای که میرزا یحیی دولت‌آبادی، با وجود پنهان‌زیستی بالا و پنهان کردن شدید باورداشت بابی و ازلی خود، نسخه خطی کتاب بابی خود، *آئین در ایران*، را چندی به او امانت داده بود.

نیز بهره برد. سپس به بریتانیا و فرانسه رفت و در آنجا سال‌ها به کارهای پژوهشی پرداخت و با ادوارد براون دوستی نزدیک یافت.^۲ وی، با وجود ارادت واقعی به کسانی چون میرزا محمدحسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله نوری که در شمار

که مایلیم نسخه انتقادی جدیدی از *نقطه الکاف* براساس NK۱۲۶۸ و NK۱۳۲۷. که رونوشت آن با خط میرزا مصطفی کاتب است. تولید کنیم و یافته‌های اولیه خود را اعمال کنیم، از قبل می‌دانیم که محصول نهایی تفاوت زیادی با متن منتشرشده براون نخواهد داشت. اگر یافته‌های ما تأیید شود، آنگاه، *نقطه الکاف* مسلماً اولیه و عاری از تحریفات اعتقادی بعدی است؛ بنابراین، نه تنها به عنوان منبعی معتبر برای تاریخ اولیه بیان، بلکه به عنوان دریچه‌ای به ذهن بابی در سال‌های ۱۸۵۱ یا ۱۸۵۲ [= ۱۲۶۸ یا

1. Wiliam McCants and Kavian Milani, *The History and Provenance of an Early Manuscript of the Nuqat al-kaf Dated 1268 (1851-52)*, pp. 447 and 449.

۲. زندگی‌نامه خودنوشت میرزا محمدخان قزوینی در ابتدای کتاب *بیست مقاله قزوینی* آورده شده است.

ایشان در ایران واقع شد و اروپا را متأثر کرد، مشغول گردید. ابتدا، در اثناء سفر در ایران، با بسیاری از اتباع این مذهب آشنائی پیدا کرد و از ایشان معلومات زیادی به دست آورد و سپس، در سال ۱۳۰۷، برای به دست آوردن اطلاعات تازه از سرچشمه اصلی آن، خود شخصاً سفری به عکا و قبرس نمود و به ملاقات میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» و میرزا حسینعلی معروف به «بهاء الله» (دو رئیس بایبه در آن وقت) نایل آمد و علاوه بر اینها، با خواص و مطلعین این طایفه که در هر یکی از نقاط ایران یا عثمانی یا مصر و شام سراغ می‌کرد، بنای مکاتبه گذارد و به خواهش و تمنا و نوید و پول و به هر وسیله دیگر که ممکن بود، کتب و رسایل و اسناد و اوراق ایشان را به دست آورد تا بالاخره، در سایه همت بلند و عزم راسخ و خسته نشدن از کار و عقب نرفتن از موانع، به تألیف این کتب مهم مشهور خود موفق گردید و چنان که مقصد اصلی او بود، دنباله تحقیقات کنت دو گوینورا - که نتیجه آن تحقیقات به سال ۱۲۶۹ ختم می‌شود - تا زمان خود امتداد داد. کنت دو گوینورا نویسنده‌ای مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات بسیار زیاد است در اغلب مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخی معروف به «گوینیسیم» که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد دارد. وی

مخالفتان جدی ازلیان بودند،^۱ با برخی ازلیان نیز دوستی نزدیکی داشت به گونه‌ای که میرزا یحیی دولت‌آبادی، با وجود نمان زیستی بالا و پنهان کردن شدید باورداشت بابی و ازلی خود، نسخه خطی کتاب بابی خود، آئین در ایران، را چندی به او امانت داده بود.^۲

میرزا محمدخان قزوینی در مقاله‌ای که در رثای ادوارد براون نوشت، کارهای پژوهشی‌اش درباره بایبان را ستود و آنها را سبب آشنائی اروپاییان با آن باورداشت و تاریخش گفت:

اما در خصوص اشتغال او به تحقیقات راجع به بایبه و کیفیت سرو کار پیدا کردن او به این طایفه، برای اطلاع از این امور باید رجوع نمود به مؤلفات مشهوره او در این موضوع و مخصوصاً به مقدمه‌های مفصل این کتب که در آنجا مشروحاً بیان می‌کند که چگونه ابتدا کنجکاوی او در این راه از مطالعه کتاب کنت دو گوینو (Conte de Gobinau) به حرکت آمد و شوقی زیاد برای اطلاع از حقیقت امر این طایفه در او پیدا شد و از آن به بعد، خود، بشخصه در صدد تحقیق این مسائل برآمد و جداً در این راه دامن بر کمر زد و با نهایت جد و جهد به جمع اطلاعات از هر گوشه و کنار در خصوص سرگذشت این طایفه و وقایع فجیعه‌ای که نسبت به

۱. این معنی در پژوهشی دیگر که درباره تحلیل شبنامه‌های ازلیان بر ضد میرزا محمدحسن آشتیانی و شیخ فضل الله نوری است، به دست داده خواهد شد.

۲. سیدمقداد نبوی رضوی، دیباچه‌ای بر آئین در ایران، ص ۲۱.

آنها و دولت ایران و عثمانی و غیر ذلک، همه را در یک جا جمع نمود و اصل خود تحقیقات گوینورا که با همه قدر و قیمت باز بسیار ناقص بود، به طور شافی کافی تکمیل کرد و بدین طریق، وقایع هفتادساله اول این مذهب جدید را از بدو ظهور آن در سنه ۱۲۶۰ الی حدود سنه ۱۳۳۰ منقح و مکمل و بی غرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد و فصلی جدید بر تاریخ این دنیای کهن افزود و عالم تاریخ را الی الأبد رهین منت خود گردانید.^۱

میرزا محمدخان قزوینی، پس از برشمردن آثار براون، گفتار خود را پی گرفته است:

این کتب استاد براون در موضوع بابیه و معلومات صحیحه متکی به اسناد و وثایق و عکس‌های خطوط و اشخاص رؤسای این طایفه و غیر ذلک که در آن مندرج است، به اندازه‌ای در اروپا مهم است و به اندازه‌ای طرف وثوق و اعتماد علما واقع شده است که این کتاب مقام براون را در اروپا ما بین علمای فن تحقیق مذاهب و ادیان به اولین درجه ارتقا داده است و بالإجماع اقوال او را در این موضوع حجت می‌دانند و مؤلفات او را درین رشته از امهات و اصول کتب این فن محسوب می‌دارند و به طور حتم می‌توان گفت که اگر تصادفات عالم کنجکاوای این دو نفر

در سنوات ۱۲۷۱. ۱۲۷۴ به سمت نایب اول سفارت فرانسه در طهران و در سنوات ۱۲۷۸. ۱۲۸۰ به سمت وزیرمختاری همان دولت در همان شهر اقامت داشته است، به این مناسبت، عده‌ای از تألیفات او راجع به ایران و اوضاع اجتماعی و تاریخی این مملکت است، از جمله، کتاب مشهور او، *مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale)*، است که مکرر به طبع رسیده است و طبع اول آن در سنه ۱۸۶۵ (۱۲۸۲) است. در این کتاب، یک فصل بزرگی، قریب سی صد صفحه وزیری، مخصوص به بحث از تاریخ و مذهب بابیه است و او چون خود، بنفسه، اندکی بعد از قتل باب و قبل از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده و مخصوصاً شوق زیادی به تحقیق مذاهب مختلفه داشته است، اطلاعات فوق‌العاده مهمی در این کتاب در خصوص بابیه جمع کرده است و تألیفات مرحوم استاد براون در خصوص بابیه، چنان که گفتیم، دنباله تحقیقات گوینورو ذیل و متمم آن است و آن مرحوم جمیع وقایع راجع به این طایفه را که متأخر از عصر گوینورو، یعنی از تاریخ تألیف کتاب اوست، و مخصوصاً اختلافاتی که بعد از باب مابین ایشان پیدا شد از انقسام به «ازلی» و «بهائی» و «ناقضین» و «ثابتین» و مشخصات این فرق با یکدیگر و روابط بین

۱. محمد قزوینی، وفات استاد ادوارد براون انگلیسی، صص ۲۳۳ تا ۲۳۵.

اروپائی، یعنی گوینو و براون، را اتفاقاً درین راه نینداخته بود و این تألیفات گران بهای ایشان به وجود نیامده بود، وقایع تاریخی این طایفه به کلی از صفحه دنیا محومی شد و اطلاع بر حقیقت آن وقایع برای اعقاب و اخلاف بلکه حتی برای معاصرین از جمله محالات می‌گشت،

زیرا که در ضمن غوغا و مناقشات فرق مختلفه این مذهب و تعصبات مغرضانه ایشان نسبت به یکدیگر و اکاذیب و مفتریات هریکی در حق دیگری و اتلاف هر فرقه کتب فرقه دیگر را و غش

و تدلیس هر حزبی وقایع تاریخی حزب دیگر را و تجاهل عمدی یا به اصطلاح فرنگی‌ها «اجماع سکوتی» هریک از فریقین نسبت به امور راجعه به طرف مقابل - که همه این امور از همان ابتدای ظهور انقسام دائماً مابین ایشان واقع شده و می‌شود و خواهد شد - اصل مطلب واضح است که به کلی از میان می‌رفت و ابدالدهر در پرده خفا می‌ماند.

و مخفی نماناد که اهمیت اطلاع بر احوال و اوضاع این طایفه، به خصوص در اروپا، از نقطه نظر فن تحقیق مذاهب و ادیان و به اصطلاح ما «ملل و نحل» و نیز از نقطه نظر مطلق فن تاریخ‌نویسی است و بس و از همین

دو لحاظ مذکور است اهمیت فوق‌العاده‌ای که به مؤلفات مرحوم براون درین موضوع می‌دهند، والا، اصل مذهب بابیه، فی حد ذاته و از لحاظ نهضت فکری و فلسفه ادیان، در نظر اروپائیان چندان اهمیتی ندارد و به عقیده ایشان جزم‌مشتی تخیلات ساده لوحانه چیز دیگری نیست.^۱

میرزا محمدخان قزوینی، در بخش دیگری از این مقاله، درباره کتاب *نقطه الکاف* نوشته که «طبع و تصحیح آن به اهتمام یکی از دوستان آن مرحوم است که به ملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود

با این حال، او در شرح خاطرات خود درباره دیدارش با عباس افندی - که در ادامه می‌آید - نوشته که خود او بود که «تصحیح» *نقطه الکاف* را انجام داد و «مقدمه فارسی آن را از مقدمه انگلیسی همین کتاب و نیز از سایر نوشتجات مرحوم ادوارد براون بر آن افزود» و آن را «چاپ کرد».

و به نام همان مرحوم تمام شود»؛^۲ با این حال، او در شرح خاطرات خود درباره دیدارش با عباس افندی - که در ادامه می‌آید - نوشته که خود او بود که «تصحیح» *نقطه الکاف* را انجام داد و «مقدمه فارسی آن را از مقدمه انگلیسی همین کتاب و نیز از سایر نوشتجات مرحوم ادوارد براون بر آن افزود» و آن را «چاپ کرد». شاید بتوان گفت وی در زمان نگارش یادنامه ادوارد براون (حدود ۱۳۴۴ ق.) هنوز خوش نداشت تا جایگاه خود را در فرآیند انتشار آن کتاب آشکار کند اما، بیست و اندی سال بعد، در سال‌های پایانی حیات

۱. محمد قزوینی، وفات استاد براون انگلیسی، صص ۲۳۵ تا ۲۳۷.

۲. پیشین، ص ۲۴۱.

در پاریس است؟» گفتم: «نه» و خیلی تعجب کردم. گفتم: «بلی؛ قریب ده روز است که در پاریس و منزلش هم نزدیک پاسی (از محلات معروف پاریس) است.» من فوراً مکتوبی به دکتر محمدخان محلاتی (از رفقای قدیمی پاریسی من و از بهائیان متجاهر معتقد این طریقه) نوشته، از او خواهش کردم که وسیله

رفتن به منزل عباس افندی را اگر ممکن است، برای من فراهم بیاورد و اگر لازم است، رخصتی برای من از او بگیرد، به خیال این که اینجا هم مثل عکاست که از قرار معروف، ملاقات رئیس به توسط واسطه و بعد از کسب رخصت و اجازه باید باشد.

فردا ظهری (شنبه، ۱۴ اکتوبر ۱۹۱۱)، خود دکتر محمدخان مزبور به منزل ما آمده، تقریر نمود که وسیله و واسطه و کسب اجازه، هیچ کدام از اینها لازم نیست. هرکه خواهد گویا و هرکه خواهد گوبرو* کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست. قرار گذاشتیم که فردا صبح، ساعت ۹ فرنگی، آمده، به اتفاق هم به منزل عبدالبهاء برویم. فردا صبحی (یکشنبه، ۱۵ اکتوبر ۱۹۱۱، مطابق ۲۱ شوال ۱۳۲۹)، دکتر محمدخان به منزل ما آمده، به اتفاق، به وسیله راه آهن

که در مجله یادگار به نگارش مجموعه مقالات «وفیات معاصرین» می پرداخت، دیگر آن حساسیت را نداشت و حتی آن جایگاه را برای برخی ارادتمندان خود چون سید محمد محیط طباطبایی نیز گفته بود.^۱ او در آن سلسله مقالات خود، آنجا که به زندگانی عباس افندی رسیده، به دیدار خود با وی در پاریس نیز پرداخته است:

شاید بتوان گفت وی در زمان نگارش یادنامه ادوارد براون (حدود ۱۳۴۴ ق.) هنوز خوش نداشت تا جایگاه خود را در فرآیند انتشار آن کتاب آشکار کند اما، بیست و اندی سال بعد، در سالهای پایانی حیات که در مجله یادگار به نگارش مجموعه مقالات «وفیات معاصرین» می پرداخت، دیگر آن حساسیت را نداشت و حتی آن جایگاه را برای برخی ارادتمندان خود چون سید محمد محیط طباطبایی نیز گفته بود.

شرح ملاقات من با عباس افندی عبدالبهاء در پاریس: در ششم اکتوبر ۱۹۱۱ میلادی، راقم این سطور، محمد بن عبدالوهاب قزوینی، از کلاران سوئیس وارد پاریس شدم و به محض ورود، به زکامی سخت مبتلا

گشته، قریب یک هفته در منزل ماندم و هیچ بیرون نرفتم، لهذا، از اخبار ارضی و سماوی به کلی محجوب مانده بودم تا یک روز، آقا سید محمد شیخ الاسلام گیلانی (شوهر خواهر مرحوم میرزا کریم خان رشتی و برادرش، مرحوم سردار محیی) که منزل من آمده بود، در ضمن صحبت به من گفت: «خبرداری که عباس افندی (رئیس بهائیان)

۱. سید محمد محیط طباطبایی، کتابی بی نام با نامی تازه، ص ۹۶۱.

«بفرمائید!» من داخل سالون شدم، چشمم به عبدالبهاء افتاد و بلا تأمل او را شناختم، زیرا که عکسش را سابق مکرر در بعضی مجله‌ها و روزنامه‌ها و در بعضی کتب دیده بودم و چشمم آشنا با قیافه او بود، عمامه بسیار کوچک مولوی بلکه به عبارت اصح، یک دور فقط پارچه سفیدی روی یک فینه پیچیده بر سر و یک لباده بسیار وسیع (آب دست) قهوه‌ای رنگ با آستین‌های بسیار فراخ بر تن، با ریش و ابروهای سفید مانند پنبه و چشم‌های درخشان تیزبین و چهره قوی مردانه تقریباً از جنم صورت تولستوی، در روی یک صندلی مخملی در بالای سالون پشت پنجره نشسته و اطراف سالون (چون دو سالون بود تو در تو، یکی بزرگ‌تر که خود او فعلاً آنجا بود و یکی دیگر کوچک‌تر) زن و مرد ایرانی و مصری و امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و غیرهم، قریب به سی و پنج نفر بود که بیشترشان زن بودند، روی صندلی‌ها همه سراپا گوش صامت و ساکت نشسته، ابداً صدائی و حسی از کسی بلند نمی‌شد، مخصوصاً ایرانی‌ها غالباً با کلاه ایرانی و دست‌های همه برسینه مثل مجسمه بی حرکت و راست نشسته بودند، کأنما علی رؤوسهم الطیر و نگاه ایشان، هرکسی، به شخص خودش بود و فی الواقع ممکن بود شخص ایشان را به مجسمه اشتباه کند، از بس بی حرکت و بی صدا و بی علامات حیات بودند.

زیرزمینی (مترو) وارد منزل عبدالبهاء، واقع در نمرة چهار کوچه کامئونس شدیم. منزل وی در خانه عالی جدیدبنائی است با تمام لوازم راحت جدید از آسانسور و برق و قالی در پلکان و تلفون و غیرذلک و آپارتمان وسیعی است دارای شش هفت اطاق و شاید بیشتر و دو سالون و مبل‌های خیلی مجلل. وارد دالان آپارتمان که شدم، دیدم در دالان، متفرق، دو به دو یا سه یا چهار، هر دسته‌ای با یکدیگر مشغول صحبت‌اند و به آمد و شد کسی توجهی ندارند. فوراً دانستم که مثل مجالس روضه‌خوانی ایران است که کسی به کسی نیست، دعوت یا اخبار قبل‌الوقت یا کارت دادن یا استیذان و نحوذلک هیچ در کار نیست.

رفیق همراه من هم داخل یکی از آن اجتماعات سریای دالان گشته، تقریباً از نظر من گم شد. قریب شش دقیقه سر پا حیران‌مانند ایستاده، نمی‌دانستم چه بکنم؛ ناگاه نظرم به یکی از آشنایان پارساله پاریس خود ملقب به «تمدن‌الملک» افتاد که جوانی است از اهل شیراز و بهائی متصلبی است، به طرف او رفتم و او هم همین که مرادید، فوراً به طرف من آمد و دست داد. من گفتم: «چطور باید خدمت عبدالبهاء رسید؟» گفت: «همین الآن در سالون تشریف دارند؛ بفرمائید سالون!» این را گفتم و فوراً یک صندلی بردم در سالون؛ بعد از نیم دقیقه برگشتم و گفتم:

ادوارد براون بر آن افزوده‌ام به کلی مسبوق بوده است، لهذا، به محض این که من اذن دخول خواسته‌ام، به عبدالبهاء گفته بوده که این شخص که الآن اذن دخول می‌طلبد، همان ناشرتقطه/کاف بسیار منفور شماست، ولی وقتی که وارد شد، برای جلب قلب او، هیچ به روی او نیاورید؛ لکن او، یعنی دریفوس، برای این که در سالون در آن دقیقه حاضر نباشد، از در دیگر بیرون رفته و پس از ورود من، باز وارد شد و با چشم با من تعارفی نمود مثل این که الآن از خارج وارد می‌شود.

عبدالبهاء فوراً توجه به او نموده، از قرینه معلوم شد که مشغول نطق بوده‌اند، یعنی عبدالبهاء به فارسی نطق می‌کرده مشتمل بر مواعظ و تبلیغ و سایرین سراپا گوش استماع می‌کنند و مترجم نطق فارسی به فرانسه دریفوس بوده است، ولی دریفوس گفت: «من خجالت می‌کشم ترجمه کنم در حضور میرزا محمد که از دوستان قدیم ما و خیلی عالم است.» عبدالبهاء رویش را به من کرده، گفت: «مشغول صحبتی با حضرات بودیم؛ بعد از صحبت، مفصلاً خدمت شما می‌رسم. اگر میل دارید، برای حضرات ترجمه کنید که: بنی اسرائیل در تیه ظلمت فرورفته بودند...» من گفتم: «به واسطه این که تازه وارد شده‌ام، مانع از این کار است؛ خوب است همان آقای دریفوس ترجمه بفرمایند.» عباس افندی دنباله نطق خود را گرفته، جمله به جمله با

من آهسته وارد شده، سلامی کرده، خواستم همین پائین سالون بزرگ بنشینم، فوراً عباس افندی برخاسته، تواضع بسیار نمایانی از من نموده، گفت: «بالا بفرمائید! بالا بفرمائید!» من قدری بالاتر رفته، خواستم بنشینم، باز گفت: «بالا بفرمائید! اینجا بفرمائید!» و صندلیی را بالای دست خود در طرف راست خود اشاره کرده، من برای این که او ایستاده نماند، فوراً رفته، آنجائی که نشان داده بود، نشستم. قریب دو سه دقیقه احوال‌پرسی گرمی از من کرد که عین عبارتش یادم نیست و گفت: «من جویای احوال شما بودم. گفتند که شما در پاریس نیستید.» من قدری تعجب کردم که او از کجا مرا می‌شناخته است که در غیاب من از پاریس احوال‌پرسی کرده است. بعد، به فکر رسید که این فقره شاید نوعی جنگ زرگری بوده است، برای این که موافقی بر موافقین خود به زعم خود بیفزاید، به این معنی که چون مسیو دریفوس (Hippolyte Drefus یکی از یهودیان فرانسه بود که بهائی شده و به واسطه این که وکیل دعاوی و نطق خوبی است، نماینده عام بهائیان پاریس است و احتمال قوی می‌دهم که الآن جزو احیا نباشد و چندین سال باشد که مرحوم شده باشد) از این که نقطه/کاف را من چاپ کرده‌ام و متن فارسی آن را نیز تصحیح نموده و مقدمه فارسی آن را از مقدمه انگلیسی همین کتاب و نیز از سایر نوشتجات مرحوم

جلد سوم جهان‌گشای جوینی بودم که عمده موضوعش در خصوص تاریخ اسماعیلیه است) از او کردم، یعنی اسماعیلیه فعلی شامات، او همه را جواب متین صحیح داد. بعد، چند سؤال از او در باب ازلیان کردم، دیدم فوراً اخم او در هم رفت و از آنها همیشه به «یحیائیان» تعبیر می‌کرد و هرگز ایشان را «ازلیان» نمی‌گفت. بعد، از او پرسیدم: «این که در ایران معروف است که جسد باب را به دستورالعمل حضرت عالی از اطراف طهران به جبل کرمشرف بر حیفاً آورده‌اند و آنجا دفن کرده‌اند، راست است؟» صریحاً واضحاً جواب داد که: «بلی؛ من در سنه فلان (که راقم این سطور فعلاً سنه آن به خاطر نمی‌آید) این قضیه را اجرا کردم.»

براون و قزوینی با فهرست کردن تغییرهایی که از سوی بهائیان در کتاب تاریخ قدیم (نقطه الکاف) در تبدیلیش به کتاب تاریخ جدید انجام شده بود، به‌ویژه با نشان دادن اصالت جایگاه میرزا یحیی صبح ازل در مقام جانشینی سید علی محمد باب، بنیاد آیین بهائی را به چالش کشیدند.

باری؛ بعد از صحبت‌های متفرقه، مرا به ناهار نگاه داشت و از جمله غذای سرسفره آبگوشت بسیار لذیذی بود با نخودهای بسیار پزای اعلی که در پاریس وجودش بسیار نادر است و چندین مرتبه دیگر هم، چه منزل او و چه منزل دریفوس و زوجه‌اش، مسزبارنی دریفوس، با حضور عباس افندی به ناهار یا شام میهمان بودم تا این که از پاریس خارج شد.^۱

فارسی فصیح شمرده می‌گفت و دریفوس حاصل آن جمله را به فرانسه ترجمه می‌کرد و غالباً ترجمه خیلی دور از لفظ بود و به زحمت می‌توان گفت ربطی به اصل مطلب عباس افندی داشت و بایستی با سریشم آن ترجمه را به این جمله چسبانند!

باری؛ مضمون سخنان او، از اینجا که من شنیدم، به‌طور اختصار این بود که بنی اسرائیل در قعر ظلمت فرو رفته بودند و با یکدیگر دائماً در جنگ و نزاع و جدال بودند و آلهه متعدد می‌پرستیدند، خداوند حضرت موسی را برای هدایت ایشان فرستاد و ایشان را از وادی ضلالت به شاه‌راه هدایت رسانید. پس از قرون عدیده، به واسطه دنیاپرستی علمای بنی اسرائیل، مذهب

حضرت موسی فاسد گردید و آلت جلب منفعت کشیشان گشت، لهذا، حضرت عیسی روح الله ظاهر گردید و جان خود را در سراین کارگذار دارد... و کذلک، حضرت رسول و سپس، به‌زعم ایشان، سید علی محمد باب و بهاء الله و خود او... .

باری؛ پس از اتمام این نطق، دست مرا گرفته، به آن سالون کوچک‌تر دیگر در جنب این سالون بزرگ برد و مبلغی با هم صحبت‌های متفرقه غیرمذهبی کردیم و من چند سؤال راجع به اسماعیلیه (چون در آن حین مشغول طبع

۱. محمد قزوینی، وفیات معاصرین، صص ۱۲۴ تا ۱۲۹.

نتیجه‌گیری

در کتاب تاریخ قدیم (نقطه‌الکاف) در تبدیلیش به کتاب تاریخ جدید انجام شده بود، به‌ویژه با نشان دادن اصالت جایگاه میرزا یحیی صبح ازل در مقام جانشینی سید علی محمد باب، بنیاد آیین بهائی را به چالش کشیدند. واکنش بهائیان در جعلی خواندن کتاب نقطه‌الکاف و جعلش از سوی میرزا مصطفی کاتب، با مشاهده نسخه‌های خطی کتابخانه ملی فرانسه و مطابقتش با دستخط او نمایان می‌شود و نسخه خطی سال ۱۲۶۸ ق. نیز که اکنون در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود، به خودی خود، نمودی بر اصالت کار براون و قزوینی است و نشان از آن دارد که کتاب نقطه‌الکاف، به همین صورتی که چاپ شده، نسخه‌ای متقدم بوده و برای شناخت تاریخ با بیان، به‌ویژه سال‌های پیش از دعوی من‌یظهره‌اللّٰهی بهاء‌الله، ماده‌ای مهم است.

ادوارد براون (استاد مطالعات شرقی دانشگاه کیمبریج) به سبب پژوهش‌هایش در حوزه مطالعات بابی و بهائی محقق تراز اول است. کتاب‌ها و مقالات او یکی از اسباب مهم شناخت با بیان و بهائیان بوده و هست و مجموعه اسنادش در کتابخانه دانشگاه کیمبریج نیز نسخه‌های خطی ارزشمند و اسناد دست اول گاه بی‌مانندی را داراست. در میان آثار او، کتاب نقطه‌الکاف که با نظارت او از سوی میرزا محمدخان قزوینی (علامه قزوینی) چاپ شد، جایگاهی ویژه دارد. این کتاب را نمودی مهم از تحریف‌های عامدانه بسیاری که از سوی بهائیان در نقل روایت‌های دینی و تاریخی و منحرف کردن آنها به سوی اثبات دیانت خود انجام می‌شود باید دانست. براون و قزوینی با فهرست کردن تغییرهایی که از سوی بهائیان

کتابنامه

محمدحسن قدردان قراملکی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲.
صنعتی‌زاده کرمانی، عبدالحسین. روزگاری که گذشت. تهران، چاپخانه تابان، ۱۳۴۶.
[عباس عبدالبهاء]. مکاتیب عبدالبهاء. به سعی فرج‌الله ذکی الکردی، مصر، مطبعة فرج‌الله ذکی الکردی، ۱۳۴۰ ق.
عبده، الشیخ محمد. حوار حول البایة و البهائية بین الأستاذ الإمام والشیخ رشید رضا، المندرجة

آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۶.
براون، ادوارد. یک‌سال در میان ایرانیان. ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴.
روحی، عطیه. شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، بی‌جا. بی‌نا. (نسخه تایپی)، بی‌تا.
شاهرودی، شیخ احمد. حق المبین. به کوشش

- فی: عبده، الشیخ محمد. الأعمال الكاملة للإمام الشیخ محمد عبده. ج ۳، تحقیق و تقدیم محمد عمارة، مدینه نصر (مصر)، دار الشروق، ۱۴۲۷ ق. ۶، نسخه خطی.
- فرناق، حمید، بهائیت از دیدگاه منتقدان مسیحی، قسمت دوم: ویلیام مک الوی میلر. فصلنامه بهائی شناسی، ش ۱۷، بهار ۱۴۰۰.
- فیضی، محمد علی. حیات حضرت عبدالبهاء بی جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع قزوینی، محمد. وفات استاد ادوارد براون انگلیسی، مندرج در: محمد قزوینی، بیست مقاله قزوینی، به تصحیح عباس اقبال و استاد پورداود، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۶. وفیات معاصرین. مجله یادگار، س ۵، ش ۶ و ۷، بهمن و اسفند ۱۳۲۷.
- کاشانی، میرزا جانی. نقطه الکاف. به کوشش ادوارد براون، لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۲۸ ق.
- کردستانی، سعیدخان. شرح و توضیح نسخه های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی. نسخه حروف چینی شده، کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه ویلیام میلر، مجموعه CO385، جعبه شماره ۱.۴.
- کنت دو گوینو. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م. ف. [= علی محمد فره‌وشی]، بی جا، بی نا، بی تا.
- گلپایگانی، میرزا ابوالفضل؛ گلپایگانی، سید مهدی. کشف الغطاء عن حیل الاعداء. تاشکند، بی نا، بی تا.
- محیط طباطبایی، سید محمد. کتابی بی نام با نامی تازه. ماهنامه گوهر، س ۲، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۵۳.
- مهراب خانی، روح الله. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی. بی جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
- نبوی رضوی، سید مقداد. اسنادی درباره جایگاه صبح ازل در نگاه باب. فصلنامه بهائی شناسی، ش ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
۱. دیباچه ای بر آئین در ایران، مندرج در: دولت آبادی، میرزا یحیی. آئین در ایران. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۴۰۰.
۲. دیباچه ای بر تاریخ جعفری، مندرج در: شریف کاشانی، شیخ محمد مهدی. تاریخ جعفری. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
۳. دیباچه ای بر تنبیه النائمین، مندرج در: نوری، عزیزه خانم، و همکاران. تنبیه النائمین. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۴.
۴. ملا محمد جعفر نراقی، میرزا حسینعلی بهاء الله و بابیان کاشان در آستانه دعوت جدید بهائی، مندرج در: شریف کاشانی، شیخ محمد مهدی. تاریخ جعفری. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
- Wiliam McCants and Kavian Milani. The History and Provenance of an Early Manuscript of the Nuqtat al-kaf Dated 1268 (1851-52). Iranian Studies, Vol. 37, No. 3, September 2004.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یاد شده در بالا را این پژوهش بر آن گذاشته است.

نقدی از ازیان بر مقدمه کتاب نقطه‌الکاف

مهدی حبیبی

چکیده

میرزا مهدی امین (اسم الله الحامی) که از ازلیان سرشناس و از دوستان ادوارد براون بود، در پایان کتاب ردیه خود بر بهائیان، *دلیل المتحیرین*، برخی کاستی‌های مقدمه *نقطة الکاف* را که وارد می‌دانست، آورده است. این متن نمودی گذرا از استدلال‌های ازلیان بر پایه آثار باب در بطلان دعوت بهائی است و در آن دلایلی آمده است که نشان می‌دهد بهاء الله نمی‌تواند شخصی باشد که باب به آمدن او وعده داده بود.



کلیدواژه: میرزا مهدی امین، ادوارد براون،
نقطة الکاف، دلیل المتحیرین، صبح ازل
و بهاء الله.

مقدمه

میرزا مهدی امین یکی از ازلیمان سرشناس بود که آثار زیادی از باب و صبح ازل را رونویسی کرد. آنچه یکی از محققان درباره او آورده، چنین است:

حاج میرزا مهدی اصفهانی - که از سوی صبح ازل دولقب «اسم الله الامین» و «اسم الله الحامی» داشت - یکی از ازلیمان برجسته بود که در نگاه ایشان به لقب یافتن از جانب خداوند مفتخر شده بود. پدرش، میرزا محمدحسین منجم‌باشی، باب را دیده و در همان زمان‌ها بابی شده بود. او پس از کشته شدن شیخ احمد روحی (۱۳۱۴ ق.) با همسر او ازدواج کرد و با صبح ازل نسبت دامادی یافت. سعیدخان کردستانی (بابی‌پژوه مطلع) - که با او از نزدیک دوستی داشت - «مردی نطق و باسواد و باخبر» ش گفته و درباره کتاب ردیه‌اش بر بهائیان، دلیل المتحیرین، نوشته: «شاید اول کتاب با ادله دندان‌شکن باشد [و] قابل به‌دقت خواندن است [و] بهتر از این کتاب در رد بهائیه از طرف بابیه من ندیدم.» نسخه سعیدخان از این کتاب - که تصحیح‌های نویسنده‌اش را نیز در حاشیه دارد - اکنون در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود. وی درباره آن نوشته: «این یادگار نفیس را من از او دارم.»

حاج میرزا مهدی امین برای مدتی هرسال یک بار به قبرس می‌رفت و ضمن دیدار با صبح ازل، نامه‌های ازلیمان را به او می‌رساند و پاسخ‌های صبح ازل را به ایران می‌آورد. ازلیمان او را «یکی از نسخه‌برداران پرکار» آثار بابی که «در این راه جهد بلیغ داشت» یاد کرده‌اند. نسخه‌های مختلفی از آثار باب، صبح ازل و دیگر بزرگان بابی چون میرزا آقاخان کرمانی به خط او در دست است. به عنوان نمونه، نسخه‌ای از کتاب تذکرة الغافلین (اثر ملا محمدجعفر نراقی) - که یکی از ردیه‌های معروف ازلیمان بر بهاء‌الله است و به خط اوست - اکنون در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود. زمانی که ازلیمان به طبع کتاب بیان فارسی پرداختند، یکی از نسخه‌های مورد توجه ایشان به خط او بود.

این فعال بابی با ادوارد براون رابطه داشت و نامه‌هایی از او در مجموعه اسناد براون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج موجود است. او در یکی از آن نامه‌ها - که به سال ۱۳۰۷ ق. نگاشته - از مسافرت سال گذشته خود به «ارض قبرس و به جزیره فاماغوسیه» و ملاقات با «حضرت مقصود» (صبح ازل) سخن گفته و نوشته که یکی از نامه‌های براون به صبح ازل را آنجا دیده است. در نامه‌ای دیگر نیز از «نیکوتر نقطه از نقاط ارض اعنی جزیره فاماغوسیه» و «زیارت لوح منیع آن جناب» سخن گفته و آن را با امضای «الأقل الجانی، مهدی الإصفهانی الذی يعدل اسمه اسم الله الحامی» به پایان برده است.

حاج میرزا مهدی امین در تکاپوهای سیاسی ازلیان نیز دخالت داشت. به عنوان نمونه، پس از درگذشت مرجع تقلید بزرگ آن روزگار شیعیان، میرزا محمدحسن شیرازی (۱۳۱۲ ق.)، ازلیان شب‌نامه‌هایی را در تهران پخش کردند و در آن‌ها با شدت تمام به میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله نوری تاختند. رونوشت نسخه‌ای

از آن شب‌نامه‌ها در دست است که به خط اوست. همچنین، در نگاه این پژوهش، عبارت‌های توضیحی عکس معروفي که از میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسن‌خان خبیرالملک در کتاب‌های تاریخی به چاپ رسیده... از اوست. آن سه تن که از همکاران سیّدجمال‌الدین افغانی در جنبش اتحاد اسلام بودند

و به سبب دست داشتن در قتل ناصرالدین شاه قاجار کشته شدند، در این عکس، از سوی آن کاتب بابی، «شهادی راه حریت و عدالت و اتحاد اسلامی» خوانده شده‌اند. وی سرانجام به سال ۱۳۰۹ ش. (حدود ۱۳۴۹ ق.) درگذشت.^۱

میرزا مهدی امین در پایان کتاب *دلیل‌المتحیرین*،

بوده و با شماره ۲۵۸ در مجموعه اسناد ویلیام میلر در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.

توضیح نقدهای میرزا مهدی امین

از آنجا که فهم بعضی از استدلال‌ها و نقدهای میرزا مهدی امین نیازمند دقت و توجه بیشتر از معمول است و قدری با زبان مرسوم امروز متفاوت است و همچنین،

نیازمند دانستن بحث‌های دیگری است که در اینجا نیامده است، ابتدا فهرستی از نقدهای وی را در اینجا آورده و توضیح می‌دهیم و سپس اصل متن را می‌آوریم.

میرزا مهدی امین در پایان کتاب *دلیل‌المتحیرین*، گفتاری کوتاه درباره آنچه کاستی‌های مقدمه کتاب *نقطه‌الکاف* می‌دانست، آورده است. این متن، گرچه کوتاه است، اما نمودی مهم از استدلال‌های ازلیان بر پایه آثار باب برای نشان دادن بطلان دعوت بهاء‌الله است. نسخه موردتوجه این پژوهش، آنی است که به خط کاتب معروف بابی، میرزا مصطفی کاتب بوده و با شماره ۲۵۸ در مجموعه اسناد ویلیام میلر در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.

۲. نویسنده بر خود لازم می‌داند از آقای سیّدمقداد نبوی رضوی، که پیشنهاد تدوین این مقاله را دادند و اسناد لازم را در اختیار گذاشتند، تشکر کند.

۱. سیّدمقداد نبوی رضوی، اندیشه‌ی اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی، ج ۱، صص ۲۰۶ تا ۲۰۸.



صفحه‌های نخستین نامه ادوارد براون به میرزا مهدی امین
(مجموعه اسناد قمرتاج دولت آبادی)

۱- اولین نقدی که میرزا مهدی امین وارد کرده است این است که در مقدمه نقطه‌الکاف آمده که باب بر پیروان خود واجب کرده است که «هرکس در هر جا ادعای» مقام من یظهره اللهی کرد آن را قبول کند. میرزا مهدی امین این سخن را قبول ندارد و چندین دلیل می‌آورد:

۱-۱- من یظهره الله به صورت فطری و غیراکتسابی و بدون سرقت از افراد پیشین، آیات از او نازل می‌شود، در صورتی که بهاء الله درس خوانده بوده و امی نبوده است.

۱-۲- ظاهراً ادوارد براون از عبارت «کلمه‌ای معترض نشوید او را» نتیجه گرفته است که به

۱. میرزا جانی کاشانی، نقطه‌الکاف، مقدمه ناشر، ص ۷۰: «در مسئله من یظهره الله، چنان‌که سابق مذکور شد، باب جای تأمل و مجال تردد برای احدی از اتباع خود نگذاشته است و

او باید ایمان بیاورند، در صورتی که به معنی این است که برای احترام به اسم من یظهره الله که

او بر روی خودش گذاشته، به او اعتنا نکنند تا بی احترامی به آن نام نشود و او را به خدا واگذار کنند.

۱-۳- بهاء الله از باب احکام و آیات را یاد گرفته و سرقت کرده است. یکی

از واضح ترین نمونه‌ها، در احکام ارث است. توضیح

آنکه در انتهای احکامی که بهاء الله در اقدس برای

ارث ذکر کرده است، نوشته است «كذلك حکم مبشری

الذی یذکرنی فی اللیالی و الأسحار!» این عبارت

نشان می‌دهد که بهاء الله حکم ارث را از باب، که او را

مبشر خود معرفی می‌کرد، گرفته است. با مراجعه به کتاب بیان فارسی (باب ۳ از واحده ۱) نیز و

مقایسه حکم ارث در آن با حکم ارث در کتاب اقدس مشاهده می‌کنیم که این دو حکم دقیقاً

مشابه یکدیگر هستند. ۲- نقد دومی که میرزا مهدی امین وارد دانسته

این است که ادعای استقامت در امر نیز توسط بهاء الله نادرست است، در صورتی که بالعکس او،

باب واقعاً استقامت در امر داشته است تا آنجا بر ایشان حتم نموده که هرکس در هر کجا ادعای این مقام را

نماید، بی چون و چرا و بلا شرط شیء او را تصدیق نمایند.» ۱. میرزا حسین علی بهاء الله، کتاب اقدس، بخش ۲۱.

که او و یارانش را شهید کردند. در اینجا ذکر چند نکته لازم است:

۱-۲- نقدی که در اینجا به بهاء الله وارد کرده است که استقامت نداشته است صحیح است.

میرزا مهدی امین در ادامه به این موضوع اشاره کرده است دلیل این که بهاء الله در سیاه چال

تهران به زندان افتاد و بعد هم تبعید شد این بود که او

در واقعه ترور پادشاه ایران، یعنی ناصرالدین شاه، شرکت

داشت و مدارک روشن و واضحی از دست داشتن او در این کار وجود داشت.

طبیعی است که در هر کشوری که به بالاترین مقام

آن کشور سوء قصد شود، با افرادی که در آن کار دست

داشته باشند به شدت برخورد خواهد شد.

۲-۲- نکته بعد درباره زندانی شدن بهاء الله آن است که او به وسیله نسبت خانوادگی که

با صدراعظم نوری داشت، با رشوه‌ای کلان و همچنین پشتیبانی‌هایی که سفیر روسیه

از او انجام داد، کشته نشد و فقط به صورت تحت الحفظ به بغداد تبعید شد، در صورتی که

بقیه کسانی که در ترور نافرجام ناصرالدین شاه شرکت داشتند، کشته شدند. در بغداد نیز

به صورت علنی ادعای مقامی نمی‌کرد و فقط به مریدان نزدیک خود چنان سخنانی می‌گفت. او

نکته بعد درباره زندانی شدن بهاء الله آن است که او به وسیله نسبت خانوادگی که با صدراعظم نوری داشت، با رشوه‌ای کلان و همچنین پشتیبانی‌هایی که سفیر روسیه از او انجام داد، کشته نشد و فقط به صورت تحت الحفظ به بغداد تبعید شد، در صورتی که بقیه کسانی که در ترور نافرجام ناصرالدین شاه شرکت داشتند، کشته شدند.

زمانی ادعاهای خود را بیان می‌کرد که خطری متوجه او نباشد، برای مثال در ادرنه که کلاً کاری به دین و آیین ندارند ادعاهای خود را آشکارتر کرد.

۲-۳- نکته جالب دیگری که در اینجا به آن اشاره شده است شرارت‌ها و فسادها و خونریزی‌هایی است که مریدان او انجام می‌دادند و به همین دلیل آن‌ها را از بغداد نیز به ادرنه تبعید کردند و باین‌حال به دلیل ادامه کارهای ناشایست آنان و اختلافاتی که میان او

در ادامه میرزا مهدی امین شرایط ظهور من یظهره الله را تکمیل شریعت بیان ذکر می‌کند و به همین دلیل که هنوز تکمیل نشده است، بنابراین من یظهره الله نیز نمی‌تواند ظاهر شده باشد.

و برادرش میرزا یحیی صبح ازل وجود داشت، آن‌ها را به دو گروه تقسیم کردند و میرزا یحیی را به فاماگوستا و میرزا حسین‌علی را به عکا تبعید کردند.

۲-۴- نکته دیگر هم که میرزا مهدی امین اشاره کرده این است که افرادی که به او پیوستند به دلیل ناآگاهی و بی‌اطلاعی از موضوع و اصل و اساس آیین بیان و بابت بوده است، وگرنه اگر اطلاع از بابت داشتند به او نمی‌پیوستند و این دلیلی بر حقانیت او نمی‌شود.

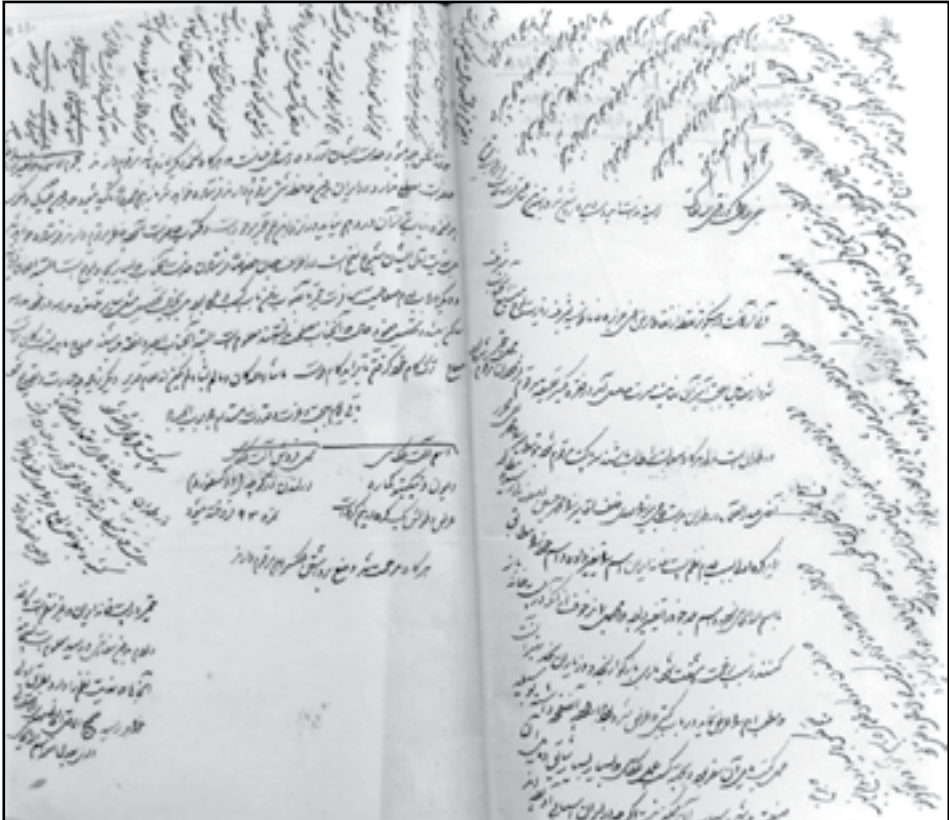
۲-۵- درباره استقامت خود باب نیز که میرزا مهدی امین به آن تصریح کرده، باید اشاره کرد که باب نیز هرگاه بر او سخت گرفته می‌شد از ادعاهای خود عقب‌نشینی و توبه می‌کرد. در

تاریخ دو بار توبه باب نقل شده است. یکی زمانی که در ابتدای کار بود و به یکی از یارانش به نام صادق خراسانی گفت که در اذان نماز جمعه این جمله را اضافه کند که «اشهد أنّ علیّاً قبل نبیل باب بقیة الله». وقتی که تحقیق شد و معلوم شد که علی قبل نبیل منظور باب است و او چنین دستوری را داده است، او را احضار کرده و پس از گفت‌وگوی کوتاهی او از ادعاهای خویش بازگشت و توبه کرد و قرار شد که در مسجد وکیل شیراز به صورت علنی ادعاهای خود را نفی کند و او نیز چنین کرد (تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۳۲). بار دیگر نیز در زمان ولیعهدی ناصرالدین میرزا، در تبریز مجلسی از علما تشکیل شد و باب را نیز آوردند و پس از گفت‌وگویی که انجام شد، او نیز از ادعاهای خویش بازگشت و توبه‌نامه‌ای نوشت که در کتاب «کشف‌الغطاء» نوشته میرزا ابوالفضل و مهدی گلپایگانی نقل شده است. این کتاب از معتبرترین کتب مورد قبول بهائیان است و به سفارش عباس‌افندی در رد کتاب *نقطة الکاف* نوشته و منتشر شده است. برای اطلاع بیشتر از این مجلس و گزارش‌های مختلف از آن مراجعه کنید به دنیس مک اوئن، باب در محکمه، ترجمه حمید فرناق، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۱۱: پاییز ۹۸، ص ۹۰-۱۳۳.

و اختلافاتی که میان او و برادرش میرزا یحیی صبح ازل وجود داشت، آن‌ها را به دو گروه تقسیم کردند و میرزا یحیی را به فاماگوستا و میرزا حسین‌علی را به عکا تبعید کردند.

۲-۴- نکته دیگر هم که میرزا مهدی امین اشاره کرده این است که افرادی که به او پیوستند به دلیل ناآگاهی و بی‌اطلاعی از موضوع و اصل و اساس آیین بیان و بابت بوده است، وگرنه اگر اطلاع از بابت داشتند به او نمی‌پیوستند و این دلیلی بر حقانیت او نمی‌شود.

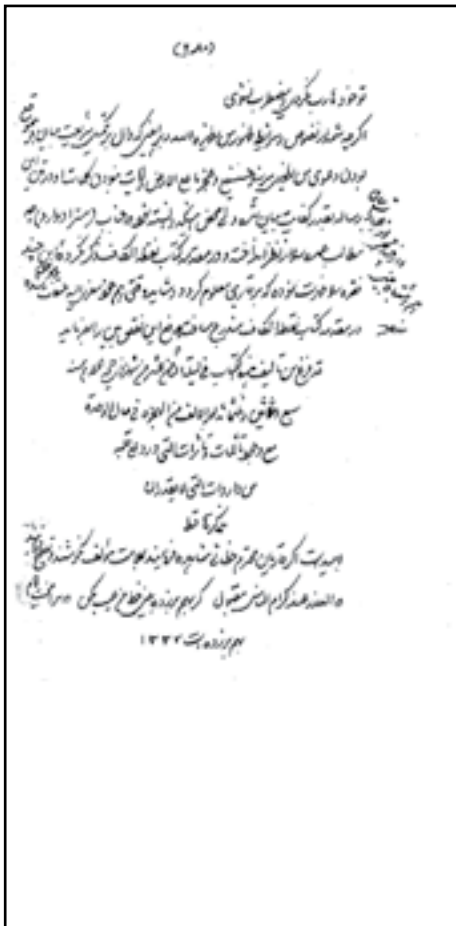
۲-۵- درباره استقامت خود باب نیز که میرزا مهدی امین به آن تصریح کرده، باید اشاره کرد که باب نیز هرگاه بر او سخت گرفته می‌شد از ادعاهای خود عقب‌نشینی و توبه می‌کرد. در



نامه‌ای از میرزا مهدی امین به ادوارد براون
همراه با امضای او: «الأقل الجانی، مهدی الإصفهانی الذی يعدل اسمه اسم الله الحامی»
(کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه اسناد ادوارد براون، ابتدای نسخه خطی هشت بهشت، ش F.53.2)

حکومت و بایبان رخ داده بود، چنین اوصافی را نویسنده به کار برده است وگرنه عمومیت دادن به این اوصاف به وضوح ناصحیح است و به صورت آماری و مشاهدات میدانی، اوصاف عکس آن دیده می‌شود.

۲-۵- در این بخش، میرزا مهدی امین برای اینکه نشان دهد باب در چه شرایطی استقامت داشته است، از ظهور باب در میان «شیعیان متعصب خونخوار» استفاده کرده و در ادامه نیز برای ایرانیان از وصف وحشی بهره برده است. طبیعی است که به دلیل برخوردهای مختلفی که میان



صفحه‌های نخست و پایانی کتاب دلیل‌المتحیرین به خط میرزا مهدی امین (مجموعه اسناد قمرتاج دولت‌آبادی)

۳-۱- کتب بیان هر ۲۰۲ سال باید تجدید شود و این نشان می‌دهد که چند بار باید ۲۰۲ سال بگذرد و تجدید شود تا زمان ظهور برسد. (کتاب بیان، باب اول واحد ۷)

۳- در ادامه میرزا مهدی امین شرایط ظهور من‌ظهره الله را تکمیل شریعت بیان ذکر می‌کند و به همین دلیل که هنوز تکمیل نشده است، بنابراین من‌ظهره الله نیز نمی‌تواند ظاهر شده باشد. تکمیل شریعت بیان نیز چنین شرایطی دارد:

۲-۳- سلاطین بیان باید ظاهر شوند و آن‌ها خانه‌هایی با ۹۵ و ۹۰ در بسازند تا یکی از آن‌ها منزل من یظهره الله شود. (کتاب بیان، باب ۹ از واحد ۷)

۳-۳- بیت و مساجد ۱۸ گانه‌ای باید ساخته شود و در آن‌ها چراغ‌هایی آویزان شود و بایبان در آن حاضر شوند. (کتاب بیان، باب ۲ از واحد ۵)

۳-۳- بیت و مساجد ۱۸ گانه‌ای باید ساخته شود و در آن‌ها چراغ‌هایی آویزان شود و بایبان در آن حاضر شوند. (کتاب بیان، باب ۲ از واحد ۵)

۳-۳- قاضی و شیخ الاسلام و امام جمعه‌های معتقد به بیان و بایبیت باید پدید آیند.

۳-۴- مشخصاتی نیز برای من یظهره الله بیان شده است که هیچ‌کدام در بهاء الله دیده نمی‌شود:

باب در کتاب دلائل سبعة، با رویکرد تأویلی که دارد، هریک از بخش‌های پنج‌گانه حدیث کمیل (حدیث حقیقت) را توصیف یکی از سال‌های اول تا پنجم ظهور خود دانسته و از نگاه مسلمانان تفسیر به رأی و مصادره به مطلوب کرده است.

بیان، باب ۱۲ از واحد ۴)

۲-۵- هریک از بایبان وصیت‌نامه بنویسد و وراث آن را دست‌به‌دست به من یظهره الله برسانند. (کتاب بیان، باب ۱۳ از واحد ۵)

۳-۵- باب عریضه‌ای را برای من یظهره الله نوشته است که در مکتب‌خانه او به دست او برسانند و در آن جمله‌ای دارد که درباره زمان شیرخوارگی من یظهره الله است.

۶- علاوه بر این موضوع، باب نصوصی را درباره وصایت و مراتب میرزا یحیی صبح ازل در بیان ذکر کرده است:

۶-۱- در باب دوازدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی، باب نوشته که در هر ظهور، نخستین

۴-۱- باب نطفه را پاک کرده است تا من یظهره الله از نطفه‌ای پاک به وجود آید، در صورتی که بهاء الله نه تنها قبل از زمان آیین بیان به دنیا آمده است، بلکه دو سال از خود باب بزرگ‌تر است و در آیین اسلام به دنیا آمده است و لذا نمی‌تواند من یظهره الله باشد. (کتاب بیان، باب ۱۵ از واحد ۵)

۴-۲- باب برای زمانی که من یظهره الله در گهواره شیر می‌خورد، توصیف‌هایی کرده است. پس من یظهره الله باید بعداً به دنیا بیاید و نمی‌تواند این توصیف‌ها برای کسی باشد که پیش از او متولد شده است. (کتاب بیان، باب ۴ از واحد ۶)

۶-۲- باب در کتاب *دلایل سبعة*، با رویکرد تأویلی که دارد، هریک از بخش‌های پنج‌گانه حدیث کمیل (حدیث حقیقت) را توصیف یکی از سال‌های اول تا پنجم ظهور خود دانسته^۲ و از نگاه مسلمانان تفسیر به رأی و مصادره به مطلوب کرده است. چون بخش پنجم این حدیث «نور اشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» است و میرزا یحیی نوری (اسم الله الازل) نیز در سال پنجم ظهور باب مورد توجه او قرار گرفت، ازلیان آن عبارات *دلایل سبعة* را نشانه درستی جانشینی صبح ازل می‌گیرند و باید گفت که در محدوده تعلیم بابی درست می‌گویند. ادوارد براون به کلیت این داستان اشاره کرده اما نص باب در کتاب *دلایل سبعة* را نیاورده است. اعتراض میرزا مهدی امین به او در نیاوردن آن بخش از کتاب *دلایل سبعة* است که در صورت آورده شدن، استناد را محکم‌تر می‌کرد.

۷- در انتها میرزا مهدی امین می‌گوید که این‌ها مطالب عمده‌ای بود که ادوارد براون از نظر انداخته و در نقطه‌الکاف ذکر نکرده است و چند اشتباه روشن هم کرده است که در اینجا ذکر کرده

۲. سید علی محمد باب، *دلایل سبعة*، ص ۵۸: «نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلین [= شیخ احمد احسانی و سیدکاظم رشتی]، یقین می‌نمایی بر اینکه ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤؤل عنه است که در حدیث کمیل دیده‌ای. سنه اول، "کشف سبحات الجلال من غیر إشارة" ببین. و در ثانی، "محو الموهوم و صحو المعلوم" و در ثالث، "هتک الستر لغلبة السر" و در رابع، "جذب الأحدیة لصفة التوحید" ببین و در خامس، "نور اشرق من صبح الأزل علی هیاکل التوحید" ببین و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی.»



لوح «مکتب‌خانه من یظهروه الله» به خط باب در کتاب قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب

مرآت منعکس از شمس حقیقت مقامی را داشت که امیرالمؤمنین در اسلام داشت تا این ظهور! بنابراین، چون به نقل ازلیان و بهائیان، صبح ازل از سوی باب مرآت شناخته شد، پس مقام امیرالمؤمنین در این ظهور را داشته و وصی و جانشین باب است.

۱. سید علی محمد باب، بیان فارسی، باب دوازدهم از واحد سوم، ص ۹۱.

است و امیدوار است که او این‌ها را در مقدمه نقطه‌الکاف منتشر کند و آن نقص را رفع کند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بخشی از انتهای کتاب دلیل

المتحرین، نوشته میرزا

مهدی امین بررسی شد که

در آن به کاستی‌های مقدمه

نقطه‌الکاف و مطالبی که

ادوارد براون در آن آورده،

پرداخته است. میرزا مهدی

امین فردی بابی است و در

این متن به صورت گذرا برخی

از استدلال‌های ازلیان بر پایه

آثار باب را در بطلان دعوت

بهائی آورده است. او ابتدا ذکر

کرده است که باب قائل نبوده است که هرکس

ادعای من یظهره اللهی کرد باید به او ایمان آورد.

سپس دلایلی بر عدم استقامت بهاء‌الله نشان داده

است. در ادامه او به تکمیل شریعت بیان، شرایط

ظهور من یظهره الله، مشخصات من یظهره الله، و

وصایت باب به میرزا یحیی صبح ازل اشاره کرده

و اینکه پیش از آمدن من یظهره الله نیاز است که

این شرایط به وجود آمده باشد.

نقد میرزا مهدی امین بر مقدمه نقطه‌الکاف

خاتمه، در بیان مطالبی که ادوارد براون انگلیسی

در کتاب نقطه‌الکاف، در مقدمه‌ای که از بیانات

و تحقیقات خود اوست، ذکر نکرده، در صورتی که

آن عبارات عمده و صریحاً دال بر کذب دعوی مدعی من یظهری و نرسیدن موقع وقت ظهور موعود نقطه است و در بعضی مقامات هم مشتبه شده و بعضی مطالب مهمه دیگر.

اولاً، در اواخر صفحه عه کتاب می‌نویسد:

باب جای تأمل و مجال تردد

برای احدی از اتباع خود

باقی نگذاشته و برایشان حتم

نموده که هرکس در هر جا

ادعای این مقام را نماید،

بی‌چون و چرا بلا شرط شیء او

را تصدیق نمایید.

خیلی جای حیرت است

که مثل ایشان شخصی با

نهایت دقت و مواظبتی که

در تألیف چنین کتاب نفیسی نموده، اشتباه به

این بی‌بینی چرا؟ در صورتی که حضرت نقطه صریحاً

می‌فرماید: «بدون تکسب و سرقت از روی فطرت

آیات باید از مدعی چنین مقامی نازل شود» و

حال آنکه تحصیل و تعلم و استراق جناب میرزا

حسین علی بر احدی پوشیده نیست و کلمه «و

کلمه‌ای معترض نشوید او را!» هم امر به ایمان به

او تصور نموده و حال اینکه معنی این عبارت این

است که به او اعتنا نکنید و او را اذیت نرسانید

و نمی‌فرماید: بروید به او ایمان بیاورید [بلکه

منظور این است که] و اگر اذیت حکم او را به خدا،

چرا اجلاً لاسم من یظهره الله که بر روی خود

میرزا مهدی امین فردی بابی است و در این متن به صورت گذرا برخی از استدلال‌های ازلیان بر پایه آثار باب را در بطلان دعوت بهائی آورده است. او ابتدا ذکر کرده است که باب قائل نبوده است که هرکس ادعای من یظهره اللهی کرد باید به او ایمان آورد. سپس دلایلی بر عدم استقامت بهاء‌الله نشان داده است.

گذارده که هتک احترام فقط به آن اسم مبارک نشده باشد. در تکسب و سرقت او هم که محل کلام نیست. در کلام/قدس، در باب موارث و سایر عباراتش اگر کسی دقت نماید، استراق و مصنوعی بودن آن را به خوبی ملتفت می‌شود بلکه واضح‌تر عرض می‌نمایم: خیلی زحمت

کشیده که شبیه آیات بنویسد، از عهده برنیامده و نتوانسته و سیاق آیات نویسی را همه بفضل الله نفهمیده چنانچه در متن این مختصر، بعضی از آن‌ها ذکر شده، ملاحظه نمایند!

ثانیاً، استقامت در امر را - که مدعی است - آن هم غلط است و استقامت در امر را نقطه داشته که در بحبوحه مملکت ایران در میان

بغدادش تبعید نمودند، معلوم و در بغداد هم که علمای شیعه و ایرانی‌های وحشی نزدیک بودند، دعوی خود را مستور داشته و حتی المقدور از اظهارش خائف و در باطن مریدتراشی می‌نمود، همین‌که قدری پرده را به یک سونهاده و بعضی شرارت و خون‌ریزی‌ها، مرده‌اش [= مریدانش] به حکم او نمودند، از دولت عثمانی تبعیدش را خواستند و ایشان را به ادرنه بردند. چون آنجا را نسبت به ایران آزادتر دید، به‌کلی باب ادعا را گشوده، حجاب را از میان برداشته، علناً دعوی من‌یظه‌ری نموده و باز بنای شرارت و اذیت به حضرت شمره را گذارد، از آنجا هم آن‌ها را از همدیگر جدا و تبعید نمودند، چنانچه شمه‌ای از

همین‌که قدری پرده را به یک سو نهاده و بعضی شرارت و خون‌ریزی‌ها، مرده‌اش [= مریدانش] به حکم او نمودند، از دولت عثمانی تبعیدش را خواستند و ایشان را به ادرنه بردند. چون آنجا را نسبت به ایران آزادتر دید، به‌کلی باب ادعا را گشوده، حجاب را از میان برداشته، علناً دعوی من‌یظه‌ری نموده و باز بنای شرارت و اذیت به حضرت شمره را گذارد.

شیعیان متعصب خونخوار ظهور فرموده، دعوی نمود و چنان در ادعای خود استقامت ورزید تا خود و اصحابش را شهید نمودند و ابداً در ادعای خود تزلزلی از ایشان به ظهور نرسید. الفضل ما شهد به الأعداء. در کتاب *نقطه الکاف* نظر نمایید و بالعکس، آقا میرزا حسین علی، تبعیدش از ایران به جهت تیرزدن به ناصرالدین شاه و گرفتاری و محبوس شدنش و به واسطه بستگی با صدراعظم نوری و توسط او و سایرین و تعارف و رشوه زیادی که داده شد، مستخلص گردید و تحت الحفظ به

۱. اصل: موضع.

است عوامانه که: «لاف در غربت سزاوار است!» در ممالک آزاد، هرکس می‌تواند بالاتر از این‌ها ادعا نماید و مردمان بی‌خبر هم - که عبدالبطن و طالب سوزند - دور و بر مرتع او کالأنعام چرا می‌نمایند.

و اما شرایط ظهورش تکمیل شریعت بیان است، چنانچه ذیلاً [از کتاب بیان فارسی] به جهت

فهرست نوشته می‌شود:

اولاً، در باب نطفه است که

تمام نطفه‌ها را ظاهر فرموده که کسی در نطفه من یظهروه الله، در حالتی که نمی‌شناسد نطفه آن وجود مقدس را که در کدام رحم منعقد شده، حکم غیرطهارت نکند و بر احدی پوشیده نیست که نطفه میرزا حسین علی در شریعت محمّد - که حکم غیرطهارت بر نطفه می‌شده - منعقد گردیده؛ در این صورت، باید نطفه من یظهروه الله در

شریعت بیان بعدها به طهارت منعقد شود و میرزا حسین علی به اشتباه هم دعوی من یظهروه‌اللهی نموده و من یظهروه الله است نه کسی را که بعد از این ظاهر می‌فرماید او را خدا و ما منتظر هستیم که بعد از این خدا او را ظاهر می‌فرماید نه کسی را که قبل از این ظاهر فرموده.

ثانیاً، در خصوص تولد من یظهروه الله است که نقطه می‌فرماید: «اگرچه قبل از ظهور، در بیت

همین‌که قدری پرده را به یک سو نهاده و بعضی شرارت و خون‌ریزی‌ها، مرده‌اش [= مریدانش] به حکم او نمودند، از دولت عثمانی تبعیدش را خواستند و ایشان را به ادرنه بردند. چون آنجا را نسبت به ایران آزادتر دید، به‌کلی باب ادعا را گشوده، حجاب را از میان برداشته، علناً دعوی من یظهری نموده و باز بنای شرارت و اذیت به حضرت ثمره را گذارد.

تجدید کتب بیانیه است هر دو است و دو سال یک مرتبه و کلمه «هر» دلالت دارد که باید چند مرتبه دو است و دو سال بیاید و کتاب بیانیه تجدید شود تا موقع ظهور برسد.

ثانیاً، ظهور سلاطین و اولوالقدره در شریعت بیان است و بنای بیوت نود و پنج

دربی و نود دربی است لعل، تکثر به هم رساند، یکی از آن‌ها منزل من یظهروه الله شود؛

ثالثاً، ذکر بنای بیت و مساجد ثمانیه عشر که می‌فرماید: «گویا دیده می‌شود که بعد از اسم مستغاث، در آن مساجد لنت‌های [فانوس‌ها و چراغ‌های روشنایی] مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است که در آنجا حاضر شده مؤمنین به خدا و آیات او» الی آخر؛ رجوع به باب دویم از واحد پنجم شود.

دست به دست] به من یظهره الله برسانند؛ ثالثاً، عریضه است که حضرت نقطه به من یظهره الله مرقوم فرموده و در صدر آن به فارسی مرقوم فرموده که «در مکتب خانه من یظهره الله» به آن حضرت ایصال شود که من جمله، از آن عبارات آن این است که به خود آن حضرت خطاب فرموده و می فرماید:

لوتعزلن فی القیامة الکبری
من فی البیان حین الذی
تشرّب اللبّن من ثدی أمک
بإشارة من یدیک کنت
محموداً فی إشارتک و لوأنه
لاریب فیه لتصبرن تسعة عشر
سنة لتجزی من دان به فضلاً
من عندک إنک کنت ذا
فضل عظیماً. [ترجمه: اگر
در قیامت کبری هرکه را که
در بیان است با اشاره ای با
دستت عزل کنی هنگامی که شیراز سینه مادرت
می نویسی، در اشاره خود ستوده خواهی بود و اگر
شکی در آن نیست که حتماً حتماً ۱۸ سال
صبر می کنی، تا پاداش دهی هرکه را به آن عمل
کند به دلیل فضلی از نزد تو. همانا تودارای فضل
بزرگی هستی.]

و اما نصوصی که در حق حضرت ثمره ازلیه
به جهت وصایت و مراتب ایشان که در بیان
می فرمایند:

خود لایعرف باشد، بلکه قبل از حدود ظاهره در
گهواره از برای شیرگریه کند که همان وقت مدد
کل از او بوده و هست»، پس تولد من یظهره الله
باید بعد از این در شریعت بیان بشود و تولد میرزا
حسین علی در شریعت فرقان شده.

ثالثاً، در باب نوزدهم از واحد چهارم، در موضع
دخول نسوان در شب در
مسجد، بعد از شرحی که ذکر
فرموده تا آنجا که می فرماید:
و خداوند امر فرموده والدین
را که در حق ذریه خود با
منتهای حبی که ممکن
است در حق ایشان ظاهر
سازند و اون را حب خود
خوانده، إعظماً لمن یظهره
الله و امر فرموده که کل
ذریات را به ابوین و اخوین و

اولوالقرباه خود بر شوون ادبیه . که دأب آن زمان
است . سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان
ننشسته، لأجل والدین من یظهره الله و اولوالقرباه
او، کل، از برای یک نفس است که خلق می شوند
و رزق داده می شوند.
تا آخر باب ملاحظه شود.

اما در خصوص تکمیل شریعت بیان:

اولاً، در باب ارتفاع بقاع که از قبل در روی زمین
بنا شده و محل زیارتگاه است؛ ثانیاً، هر یک
از بیانیین وصیت نامه نوشته، وژات یداً بید [=

اگرچه شمه‌ای از نصوص و شرایط ظهور من یظهره الله و براهینی که دال بر تکمیل شریعت بیان و بی‌موقع بودن دعوی من یظهري میرزا حسین علی و عجز ما علی الأرض و آیات نبودن کلمات او در متن این رساله به قدر کفایت بیان شده، ولی محض اینکه دانسته شود که جناب مستر ادوارد [برون] چه مطالب عمدۀ ای را از نظر انداخته و در مقدمه *نقطه الکاف* ذکر نکرده و در چند محل از عبارات بیان هم اشتباه بیینی نموده، این چند فقره را فهرست نموده که بر قاری معلوم گردد و شاید وقتی هم خود معزی *إلیه ملتفت* و موفق شده، در مقدمه کتاب *نقطه الکاف* مندرج ساخته، رفع این نقص بیین را بفرماید.

اولاً، اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشته، در کل عوالم، امیرالمؤمنین بوده، در هر ظهوری به اسمی *إلی أن ینتهی* *إلی ذلک الظهور* فانه مرآت الظهور *إلی آخر*. باب دوازدهم از واحد سوم ملاحظه شود؛

ثانیاً، در صفحه لد [از مقدمه ناشر کتاب]، از قول صاحب *نقطه الکاف*، لقب «صبح ازل» را راجع به حدیث کمیل می‌نماید ولی تصریح نمی‌کند که حضرت نقطه، در *دلایل سبعة*، صریحاً در معنی فقره پنجم سؤال کمیل از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سائل فرموده در معنی «نور اشراق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» که: «نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید، اگر تو خود هارب نگردی و مضطرب نشوی.»

کتابنامه

کاتب. کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۸۳.

کاشانی، میرزا جانی؛ *نقطه الکاف*؛ به کوشش ادوارد براون. لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۲۸ ق.

نبوی رضوی، سیدمقداد؛ *اندیشه‌ی اصلاح دین در ایران*، مقدمه‌ای تاریخی؛ تهران، انتشارات شیرازه کتاب، ۱۳۹۶.

امین، میرزا مهدی. *دلیل المتحیرین*. کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه اسناد ویلیام میلر، ش ۲۵۸.

باب، سید علی محمد. *بیان فارسی*. بی‌جا، چاپ ازلیان به خط نستعلیق، بی‌تا.

— . *دلایل سبعة*. بی‌جا، چاپ ازلیان، بی‌تا. بهاء الله، میرزا حسین علی؛ *کتاب اقدس*.

[دولت‌آبادی، قمرتاج؛ ابراهیمی، محمدصادق]. *قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سیدحسین*

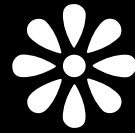
گزارشی از ابراهیم جرج خیرالله به وسیله ادوارد براون

فعالیت‌های مخفیانه عبدالبهاء علیه منتقدانش

ترجمه و گردآوری حمید فرناق

چکیده

وحدت عالم انسانی یکی از مهم‌ترین تعالیم بهائیت است که مبتنی بر آن رهبران بهائی از جمله عبدالبهاء توصیه می‌کنند که با تمامی افراد بشر، چه دوست و چه دشمن باید برخورد خوبی داشت و همه را باید به یک چشم دید، حتی اگر کسی هم ظلمی به شما کرد، نه تنها نباید تلافی کرد، بلکه باید به او خوبی هم کرد. با این حال، هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم، با رفتارهایی از عبدالبهاء مواجه می‌شویم که کاملاً برخلاف چنین توصیه‌هایی است. در این مقاله به دو نمونه از این رفتارها پرداخته شده است: تهدید ابراهیم جرج خیرالله به قتل و قتل میرزا یحیی. نکته مهم درباره این دو این است که هر دو این افراد بهائی بودند و البته پس از مدتی با عبدالبهاء اختلافاتی پیدا کرده بودند.



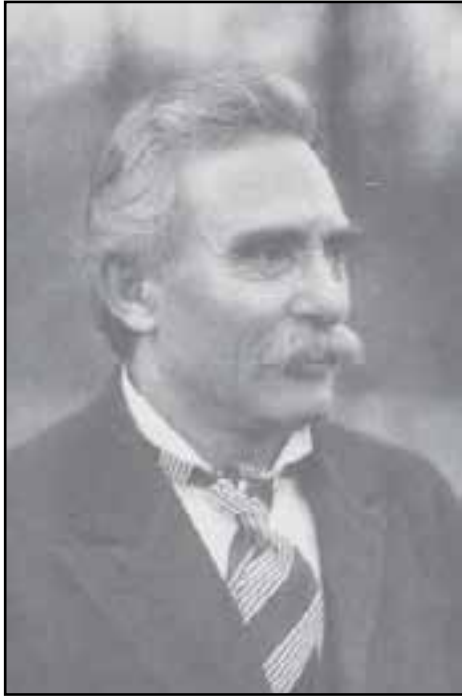
کلیدواژه: عبدالبهاء، ابراهیم جرج خیرالله، ادوارد براون، قتل، تهدید به قتل توسط بهائیان.

مقدمه

شاید بنیادی‌ترین اصل تعالیم بهاء‌الله، وحدت ذاتی و به‌هم‌پیوستگی نوع بشر و وحدت عالم انسانی باشد. بهائیان در تبلیغات خود بیشترین تأکید را بر این تعلیم دارند و ادعا می‌کنند که آثار بهاء‌الله به مرحله‌ی جدیدی از روابط بشری می‌پردازد: «سرپرده‌ی یگانگی بلند شد؛ به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» (مجموعه الواح بهاء‌الله بعد از کتاب اقدس، ص ۹۸).

بهاء‌الله و به تبعیت از او، عبدالبهاء و بهائیان همه انسان‌ها را به میوه‌های یک درخت و برگ‌های یک شاخه تشبیه می‌کنند و انسان‌ها را به پذیرش وحدت در کثرت فرا می‌خوانند. در همین راستا، بهاء‌الله همچنین می‌گوید: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم. فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن» (همان، ص ۱۰۱). ترجمه: فخر و برتری برای کسی نیست که وطن را دوست داشته باشد، بلکه برای کسی است که تمام عالم را دوست داشته باشد. درحقیقت باید عالم را به‌عنوان یک وطن به حساب آورد که هرکس در زمین است اهل آن وطن است.

عبدالبهاء نیز در مقام تبلیغ، خطابه‌ها و گفتارهای زیادی درباره‌ی محبت و نوع‌دوستی و وحدت عالم انسانی دارد که به چند نمونه اشاره می‌شود:



۱) امروز هرکسی به وحدت بشر خدمت کند، درگاه احدیت مقبول است، زیرا جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند و خدمت به عالم انسانی کردند، زیرا اساس تعالیم الهی، وحدت عالم انسانی است. حضرت موسی خدمت به وحدت انسانی نمود. حضرت مسیح وحدت عالم انسانی تأسیس کرد. حضرت محمد ﷺ اعلان وحدت انسانی نمود. انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس نمودند. شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است. بهاء‌الله تجدید تعالیم

انبیا فرمود و اساس دین الله را اعلان نمود، ملل مختلفه را به هم الفت داد، ادیان مختلفه را باهم جمع نمود، تعالیم بهاء الله چنان در عروق و اعصاب بشر نفوذ نمود که اتحاد بین قبائل و شعوب متغایره داد (نطق عبدالبهاء در کلیسای سیتی تمپل لندن ۹ سپتامبر ۱۹۱۱ به نقل از خطابات عبدالبهاء، ج ۱، چاپ ۱۹۲۱ مصر).

روز وحدت عالم بشر است و اتحاد جمیع ملل. تعصبات مورث جهالت بود و اساس ضدیت بشر. عنایت خداوند این روز فیروز را محقق فرمود. عن قریب وحدت عالم موج زنده، جدال و نزاع نماند، صبح صلح اکبر بدرخشد... و جمیع بشر برادران گردند... خدا یکی است و نوع انسان یکی است. اساس ادیان الهیه

البته در این دو نقل قول ادعاهایی شده است که با شواهد تاریخی سازگار نیست. برای نمونه مشاهده نمی شود که تعالیم بهاء الله اتحادی بین افراد ایجاد کرده باشد، چه برسد به ایجاد «اتحاد بین قبائل و شعوب متغایره» یا اینکه هنوز پس از گذشت صد سال از فوت عبدالبهاء، ادعای وی مبنی بر اینکه «عنقرب وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زنده، جدال و نزاع نماند، صبح صلح اکبر بدرخشد» اندکی هم به وقوع نپیوسته است و انبوه جنگ ها و کشت و کشتارها در صحنه جهان مشاهده می گردد.

بهاء الله و عبدالبهاء با برادران و نزدیکان خودشان، آن هم بر سر بحث ریاست و جانشینی و سرپرستی بایان و بهائیان بوده است.

یکی از برادران عبدالبهاء، محمد علی افندی بود و بهاء الله در وصیت خود در کتاب عهدی، وی را به عنوان جانشین دوم خود، پس از عبدالبهاء، معرفی کرده بود (بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه

یکی است. حقیقت ربوبیت محبت است (نطق عبدالبهاء در لندن برای مدیر روزنامه فراماسونی و تئوسوفی، ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۱؛ خطابات عبدالبهاء، ج ۱، چاپ ۱۹۲۱، مصر).

البته در این دو نقل قول ادعاهایی شده است که با شواهد تاریخی سازگار نیست. برای نمونه مشاهده نمی شود که تعالیم بهاء الله اتحادی بین

عملکرد عبدالبهاء در قتل مخفیانه یکی از طرفداران پیشین خود، که به برادرش محمدعلی و گروه بهائیان وحدت‌گرا، گرایش پیدا کرده بود، که ابراهیم جرج خیرالله و ادوارد براون آن را گزارش کرده‌اند.

برای آشنایان با تاریخ و تحولات باییت و بهائیت، نام این دو شخصیت بسیار آشناست.

برای آشنایی بیشتر با جایگاه و شخصیت ابراهیم جرج خیرالله در تاریخ توسعه بهائیت در غرب و به‌ویژه امریکا و مناسبات او با عباس‌افندی، به کتاب *تاریخ پنهان بهائیان*، تألیف اریک استتسون (ترجمه و تحقیق حمید فرناق، انتشارات گوی، تهران: ۱۳۹۸)،

درعوض می‌پردازیم به روایت عملکرد عبدالبهاء در قتل مخفیانه یکی از طرفداران پیشین خود، که به برادرش محمدعلی و گروه بهائیان وحدت‌گرا، گرایش پیدا کرده بود، که ابراهیم جرج خیرالله و ادوارد براون آن را گزارش کرده‌اند.

خصوصاً فصل‌های تعالیم و الواح وصایای عبدالبهاء، زندگی‌نامه ابراهیم جرج خیرالله، مطالبی علیه عبدالبهاء و پرده آخر مراجعه شود. در آنجا، خیرالله، عبدالبهاء را سیاستمداری قدرتمند و بدجنس، معجونی از دیپلماسی مکارانه ترکی و رومی و استاد بازی با عواطف و احساسات طرفدارانش توصیف می‌کند (تاریخ پنهان بهائیان، ص ۲۹۵).

پس از آنکه خیرالله از عبدالبهاء رویگردان شد، اقداماتی را که علیه او انجام شد به ادوارد براون

مریم آگاه، نقد و بازخوانی کتاب الواح وصایا، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۱۷: بهار ۱۴۰۰ش، ص ۱۸۲-۲۱۱.

چاپ مصر، ص ۴۰۰؛ همو، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۱۳۴). با این حال عبدالبهاء در الواح وصایا درباره محمدعلی می‌نویسد: «ای ثابتان بر پیمان، مرکز نقض و قطب شقاق میرزا محمدعلی چون منحرف از ظل امر شد و نقض میثاق نمود و تحریف آیات کتاب کرد و خلل عظیم در دین‌الله انداخت و تشتت حزب‌الله

نمود و به بغضاء عظیم قیام بر ادیت عبدالبهاء کرد و به عداوت بی‌نهایت بر این عبد آستان مقدس هجوم کرد، تیری نماند که بر سینه این مظلوم نینداخت، زخمی نماند که روا نداشت، زهری نماند که در کام این ناکام نریخت» (الواح وصایا، ص ۴).

البته در این یادداشت قصد پرداختن به این مسائل را نداریم و خوانندگان محترم را به کتاب‌ها و مقالاتی که در این موضوع نوشته شده است ارجاع می‌دهیم.^۱ درعوض می‌پردازیم به روایت

۱. برای مثال رک.:

عزیه خانم نوری، تنبیه النائمین، به کوشش سیدمقداد نبوی رضوی، انتشارات نگاه معاصر، تهران، ۱۳۹۶ش.

سیدمقداد نبوی رضوی، تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازیان در ابتدای دعوت بهاء‌الله، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۵: زمستان ۱۳۹۶ش، ص ۲۱۸-۲۳۶.

اریک استتسون، تاریخ پنهان بهائیان، ترجمه و تحقیق حمید فرناق، انتشارات گوی، تهران، ۱۳۹۸ش.

مسعود منفرد، بازخوانی اعتبار الواح وصایای عبدالبهاء؛ چالش رهبری در جامعه بهائی پس از مرگ عبدالبهاء، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۴: بهار ۱۳۹۶ش، ص ۱۳۰-۱۴۵.

ثابتی، مبلغ معروف بهائی باشد که در پیش درآمد ماهنامه آسو، آیین بهائی: جامعه و سیاست، بنیاد تسلیمی، چاپ اول، ۱۳۹۹، سانتا مونیکا، امریکا، آورده است:

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، برخی از شرق شناسان نامدار بریتانیایی، روسی، فرانسوی و آلمانی به مطالعه آیین‌های بابی و بهائی روی آوردند. مهم‌ترین آنان ادوارد جی براون، پژوهشگر بریتانیایی بود که ترجمه‌ها و مقالات پشمارش بر مطالعات بعدی در دنیای انگلیسی‌زبان در این باب تأثیری ماندگار بر جای نهاد. پس از

گزارش داد و او نیز آن‌ها را در فصل دوم کتاب مطالبی برای مطالعه آیین بابی منعکس کرد.

EDWARD G. BROWNE, MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BÁBÍ RELIGION, Cambridge University Press, 1918.

در این یادداشت، آن بخش از کتاب ترجمه شده است.

ادوارد گرانویل براون

درخصوص ادوارد گرانویل براون، مستشرق و ایران شناس بزرگ شاید بهترین اشاره به جایگاه او در شناخت و شناساندن بهائیت، عبارت عرفان



درگذشت براون در سال ۱۹۲۶ پژوهشگران غربی بیش از دو دهه عمدتاً آیین‌های بابی و بهائیتی را نادیده گرفتند.

ادوارد براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶) از هجده سالگی به ادبیات و تاریخ و عرفان شرقی - خصوصاً ایرانی - علاقه مند شد. زبان‌های ترکی، عربی و فارسی را در سطح پیشرفته آموخت و علاوه بر زبان انگلیسی، با زبان‌های فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و لاتین هم به خوبی آشنا بود. به کشورهای اروپایی و ایران و عثمانی هم سفر کرد و با اصحاب اندیشه و فکر گفت‌وگو داشت. حاصل اقامت یک ساله‌اش در ایران، کتاب *یک سال در میان ایرانیان* است (۱۸۹۳). او کتاب *چهارجلدی تاریخ ادبیات ایران* (۲۳۰۰ صفحه) را طی سال‌های (۱۹۰۲-۱۹۲۴) به چاپ رساند. علاقه مندی او به آزادی و مشروطه خواهی در ایران، زمینه ساز تألیف کتاب *ارزنده انقلاب ایران* (۱۹۱۰) و *مطبوعات و اشعار جدید ایران* (۱۹۱۴) گردید. براون بالغ بر ۳۰ جلد کتاب ادبی ایران را نیز تصحیح کرده است.

آشنایی ادوارد براون با بابیت، به مطالعه کتاب *فلسفه و آیین‌ها در آسیای میانه*، تألیف کنت دو گوینوی فرانسوی بازمی‌گردد. او در سفر یک ساله به ایران، در اصفهان و شیراز و کرمان با سران بابی و شیخی به گفت‌وگو نشست. پس از اطلاع از اختلاف و انشعاب در میان بابیان، پس از مرگ باب، برای اطلاع از نظرات و دیدگاه اصحاب اختلاف به عکا و سپس قبرس، در خاک عثمانی رفت و در ملاقات‌های

حضور با بهاء الله و پسرانش، همچنین با میرزا یحیی صبح ازل و پسرانش، با دیدگاه‌ها و موارد اختلافی آن‌ها آشنا شد. براون علاوه بر چاپ دو کتاب در تاریخ زندگی باب (*تاریخ نقطه الکاف*)، با مقدمه موشکافانه ۸۰ صفحه‌ای و *تاریخ جدید به فارسی*)، کتاب *مقاله شخص سیاح*، نوشته عباس افندی را نیز با توضیحات فراوان به انگلیسی ترجمه کرد. او همچنین مقالات پژوهشی متعددی درباره بابیت و بهائیت در نشریه سالانه انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی نوشت. وی سرانجام حاصل مطالعات خود درباره گروه‌های بابی - بهائیتی را در کتاب *مطالبی برای مطالعه آیین بابی* تدوین و به وسیله مؤسسه انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر کرد (۱۹۱۸) که موجب خشم عبدالبهاء و اطرافیان او گردید. بیش از ۲۰۰۰ صفحه مطالب پژوهشی انتشار یافته براون درباره بابیت و بهائیت، هنوز هم مهم‌ترین مرجع و منبع علمی و الهام‌بخش مطالعات علمی، ادبی و تاریخی غربیان درباره این دو گروه و نحله ایرانی است.

مرحوم استاد علامه محمد قزوینی، در مقاله‌ای به مناسبت درگذشت ادوارد براون خاطر نشان می‌کند: «اگر آثار و تحقیقات براون نبود، بدون شک بر اثر غوغا و مناقشات فرقه‌ها و انشعابات مختلف این گروه و تعصبات مغرضانه ایشان نسبت به یکدیگر و اکاذیب و مفتریات هریک در حق دیگری و از بین بردن هر فرقه کتب فرقه دیگر را و غش و تدلیس هر گروه درباره وقایع تاریخی

گروه دیگر، حقایق مربوط به آن‌ها به کلی از میان می‌رفت و برای همیشه در خفا می‌ماند».

«مخفی نماند که اهمیت اطلاع بر احوال و اوضاع این طایفه خاص در اروپا، فقط از نظر فن تحقیق ملل و نحل و از نظر مطلق فن تاریخ است و بس. از این دو جنبه است که به تألیفات مرحوم براون در این موضوع اهمیت می‌دهند و الا اصل آیین بایبه و بهائیه، فی حد ذاته و از

لحاظ نهضت فکری و فلسفه ادیان، در نظر اروپائیان چندان اهمیتی ندارد و به عقیده ایشان، جز مثنوی تخیلات ساده لوحانه چیز دیگری نیست» (دوره کامل ۲۰ مقاله علامه محمد قزوینی، ج ۱ و ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷ دی ماه ۱۳۳۲، انتشارات ابن سینا).

تهدید ابراهیم خیرالله

ادوارد براون در بخشی از فصل دوم کتاب *مطالبی برای مطالعه آیین بابی* (صفحات ۱۵۳ تا ۱۷۱) به ابراهیم خیرالله و نامه‌ها و گزارش‌های او پس از جدایی از عبدالبهاء پرداخته است. این بخش ترجمه‌ای از آن صفحات است.

میرزا حسن خراسانی برای تهدید ابراهیم جرج خیرالله، از سوی عبدالبهاء به امریکا اعزام شد.

ادوارد براون می‌نویسد:

من نتوانستم تاریخ دقیق جدایی ابراهیم جرج خیرالله از عباس‌افندی و پیوستن او به محمدعلی‌افندی (گروه بهائیان وحدتگرا) را تعیین کنم؛ ولی به احتمال زیاد این اتفاق پس از بازگشت او از عکا، رخ داده است. آن‌ها در ماه ژوئن ۱۸۹۸ از امریکا سفر کردند و قطعاً قبل از نوامبر ۱۹۰۰ هم خیرالله از سوی میرزا حسن خراسانی تهدید شد و متهم به تکفیر و ارتداد شد!

(میرزا حسن خراسانی از افراد حلقه اول نزدیکان عبدالبهاء در حیفا بود. حبیب‌الله حسامی، کتاب آل‌الله، فصل توبه میرزا بدیع‌الله، ص ۵).

این مطلب را عیناً ابراهیم جرج خیرالله نوشته و به همراه برخی اسناد و شواهد، در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۰۱ از شیکاگو برای براون ارسال شده است:

کلمات و عبارات میرزا حسن خراسانی به من

(ابراهیم جرج خیرالله)، در تاریخ ۳۰/۱۱/۱۹۰۰

«من صرفاً با این هدف اینجا آمده‌ام تا تو را به تبعیت و اتحاد با عباس‌افندی برگردانم و اگر لازم باشد ۱۰ سال هم اینجا می‌مانم. اگر به همکاری و اتحاد با عباس‌افندی بازگردی، کاری خواهم کرد که بهائیان امریکایی در همه امور تو را به عنوان رئیس و پیشوای خود، حتی بهتر از گذشته، بپذیرند ولی اگر حرف مرا در تبعیت و اطاعت از

اگر به همکاری و اتحاد با عباس‌افندی بازگردی، کاری خواهم کرد که بهائیان امریکایی در همه امور تو را به عنوان رئیس و پیشوای خود، حتی بهتر از گذشته، بپذیرند ولی اگر حرف مرا در تبعیت و اطاعت از عباس‌افندی رد کنی، تو را به زیر خاک می‌فرستم!

منتشر کرده بود به من داد. مطالب بالا آن چیزی است که میرزا حسن در روز جمعه ۳۰ نوامبر ۱۹۰۰ به من گفت!

روز شنبه، اول دسامبر ۱۹۰۰، میرزا حسن خراسانی و میرزا اسدالله (باجناق عباس افندی) به همراه مترجمشان، حسین روحی، نزد من آمدند. ما حدود هشت ساعت درباره اختلاف دیدگاهمان در موضوعات بهائی، در حضور دامادم، امیرهای شهاب و دخترم - همسر امیرهای - و دختر دیگرم لیبیه و پسرم دکتر جرج خیرالله، گفت و گو کردیم.

در این گفت و گو، میرزا حسن خراسانی به حاضران گفت که روز گذشته که با من به صورت تنها صحبت داشتم، به طور صریح درباره عواقب و نتایج عدم تمکین و اطاعت از خواسته های آنان، اخطار کرده است. در اینجا، به همه حاضران، عبارات تهدید آمیزی را که او روز گذشته به من گفته بود، تکرار کردم و همه آن را شنیدند.

ابراهیم جرج خیرالله

قتل میرزا یحیی

عبدالبهاء از مریدش میرزا منصور می خواهد تا میرزا یحیی را به قتل برساند.

دو نامه ارسالی ابراهیم جرج خیرالله به ادوارد ج. براون

به همراه این جزوه، ترجمه دو نامه و متن عربی نامه سومی بود که در عگا به وسیله فردی به نام محمود، از طرفداران محمد علی افندی، خطاب



عباس افندی رد کنی، تو را به زیر خاک می فرستم! من برای ترحم به تو و نجات تو اینجا آمدم! اگر به حرف من گوش نکنی، عمر کوتاهی خواهی داشت! اگر عباس افندی دهن باز کند و یک کلمه به من بگوید که ترا تکه تکه کنم، یا چشمان تو را از حدقه در بیاورم، یا تو را بکشم، بلافاصله این کار را خواهم کرد! من هیچ ترسی از عواقب کار خود ندارم. تو می دانی که من اهل خراسانم و شمشیرهای خراسانی آن چنان قدرت دارند که ستاره ها را از آسمان بر زمین سرنگون کنند و یا حتی ماهی ها را در دریا به دو نیم کنند!».

«او سپس عاقبت و سرنوشت زندگی میرزا یحیی (اهل جده) را تکرار کرد و یک نسخه از جزوه ای را که خودش، با عنوان «معجزه بزرگ عباس افندی»

به ابراهیم خیرالله نوشته شده بود. دو نامه اول ظاهراً در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۰۰ در عکا نوشته شده و یک ماه پس از آن، در شیکاگو به دست خیرالله رسیده بود. نامه کوتاه‌تر چنین مضمونی داشت:

اخیراً در همین هفته، سه خانم و یک آقای امریکایی، با استفاده از کشتی بخاری که به طور منظم در اینجا در رفت و آمد است، از بیروت وارد

حیفا شدند و در هتل کرافت، متعلق به آلمانی‌ها، ساکن شدند. تا این زمان، آن‌ها هیچ ملاقات یا گفت‌وگویی با وحدت‌گرایان انجام نداده‌اند، زیرا با همان روش و شیوه‌ای که میدانی، آن‌ها را محدود و ممنوع کرده‌اند.

نامه مفصل‌تر، که از نظر نگارشی نازیبا بود و پرانترهای زیادی در آن بود، به شرح زیر است:

هوالبهاء الابهی

(تعارفات رایج)

«قبلاً شما را مطلع کردم که تعدادی از طرفداران عباس افندی، مخالف ما، عازم امریکا شده‌اند. یکی از آن‌ها میرزا اسدالله اصفهانی، باجناب و پیشکار عباس افندی است که شما نباید از حیله‌گری و بدجنسی و توطئه‌گری او غفلت نمایید. عباس امور خیلی خاص و محرمانه

۱. این نامی است که طرفداران محمدعلی برای خود برگزیده‌اند (موحدین یا وحدت‌گرایان) درحالی‌که مخالفانشان آن‌ها را ناقضین خطاب می‌کنند. (مترجم)

خود را به او محوّل می‌کند. آن‌ها افراد شرور و سرنترسی هستند و از عاقبت هیچ چیز ترس و واهمه ندارند. آن‌ها برای انجام تصمیم خود تردید ندارند و برای پیاده کردن مقصد شوم خود از هیچ چیز ابایی ندارند؛ حتی ریختن خون دیگران و نابود کردن زندگی مردم، به طور حیله‌گرانه و با مکر و پنهان‌کاری. لذا ناگزیریم یکی از اقدامات متعدد آن‌ها را، که سببیت

آن‌ها را نشان می‌دهد و وحشت به قلب انسان می‌اندازد، بازگو کنم:

یکی از افراد وحدت‌گرا در بندر جدّه زندگی می‌کرد که میرزا یحیی نام داشت و داماد حاجی میرزا حسین لاری،

قائم‌مقام (معاون) کنسول ایران در جدّه و تاجر ثروتمندی بود. همان‌طور که به خوبی آگاهی داری، این جماعت تلاش و سعی بلیغی دارند تا افراد ثروتمند و بانفوذ را جذب گروه خود کنند. وقتی آن‌ها متوجه شدند که میرزا یحیی طرفدار عقیده بهائیان وحدت‌گرا است و از طرفی سؤالات و شبهات و اختلافات عقیدتی خود را با پدرزنش در میان نمی‌گذارد؛ نگران شدند که در آینده حرف و سخن و دیدگاه داماد در فکر پدرزنش اثر کند و در درازمدت آن‌ها از ثروت و موقعیت این داماد و پدرزن محروم شوند. در مجموع، آن‌ها از جلب میرزا یحیی به گروه خود مأیوس شدند.

آن‌ها برای انجام تصمیم خود تردید ندارند و برای پیاده کردن مقصد شوم خود از هیچ چیز ابایی ندارند؛ حتی ریختن خون دیگران و نابود کردن زندگی مردم، به طور حیله‌گرانه و با مکر و پنهان‌کاری.

پیش آمده، ما از برخی افراد که آن زمان، در جده سکونت داشتند شنیدیم از آنجا که او ورثه‌ای نداشت و پدر همسرش هم از هواداران عباس افندی بود و از طرفی ایرانی و معاون کنسول ایران در جده بود، لذا هیچ‌کس درصدد تحقیق در علت مرگ او برنیامد.

لذا از جنابعالی استدعا و تقاضا دارم احتیاط کنید و از گرفتن هرگونه غذا و نوشیدنی و موارد مشابه، از دست این جماعت خودداری کنید، اگرچه ما خداوند را حافظ جان خود می‌دانیم و به او پناه می‌بریم.

ابوالفضل گلپایگانی و میرزا حسن خراسانی و دیگران از طرفداران عباس افندی، که اخیراً اینجا بودند، هیچ‌گونه تماس و ملاقاتی با وحدت‌گرایان و اغصان^۲ و دیگران نداشتند. آن‌ها همچنین گفت‌وگو یا مکاتبه‌ای با افراد فوق‌الذکر درباره تفاوت‌های عقیدتی نکردند. حتی هنگام روبه‌رو شدن با آن‌ها در خیابان، روی خود را برمی‌گرداندند.

حسین مسموم شد

ترجمه آخرین نامه‌های محمود - متن عربی آن‌ها که با من مکاتبه شده، نزد من موجود است - به شرح زیر است:

اتفاقی را که این روزها روی داد را به اطلاع شما می‌رسانم و آن اینکه حسین شکرچی (قناد) که مغازه‌ای روبه‌روی ساختمان دولتی در حیفا

۲. منظور سه برادر ناتنی جوان‌تر عباس افندی، یعنی محمدعلی، بدیع‌الله و ضیاءالله، هستند. (مترجم)

یکی از پیروان عباس افندی، به نام میرزا منصور، که در حال حاضر در هند است، از سوی عباس افندی مأموریت یافت تا برنامه قتل میرزا یحیی را پیاده کند (در ادامه، میرزا یحیی معرفی شده و علت تصمیم به قتل او توسط عبدالبهاء توضیح داده شده است). خلاصه مطلب اینکه، یک شب میرزا منصور موفق شد سمی به میرزا یحیی بخوراند که سریعاً موجب مرگ او شد. این توطئه و اقدام وحشتناک در شهری همچون جده عربستان اتفاق افتاد.^۱

قبل از اینکه چنین توطئه‌ای به وقوع بپیوندد، عباس افندی «از عکا با یکی از دوستانش مکاتبه کرد و به او اطلاع داد که به‌زودی اتفاقی برای میرزا یحیی خواهد افتاد و او تنبیه خواهد شد!».

میرزا حسن خراسانی جزوه‌ای در مصر منتشر کرد و از «معجزه بزرگی» که توسط عباس افندی واقع خواهد شد، خبر داد! نیازی به ارسال جزوه مفصل برای شما نیست؛ هدفم صرفاً این است که مرام و شخصیت توطئه‌گرایان جماعت را به شما بشناسانم. جناب عالی باید کاملاً مراقب باشید و احتیاط کنید، زیرا اگر آن‌ها از تلاش برای همراه ساختن شما ناامید گردند و اطمینان یابند که نمی‌توانند شما را جذب حزب و دسته خود کنند؛ بدون هرگونه ملاحظه و پرده‌پوشی، هر وسیله‌ای را به‌کار می‌گیرند، تا به شما آسیب بزنند. درخصوص توطئه‌ای که برای میرزا یحیی

۱. جایی که چنین جنایتی اتفاق می‌افتد و کسی هم به آن توجهی نمی‌کند، مهم است. (مترجم)

دارد - اگر یادتان باشد - در غروب روز شنبه، ۲۸ رمضان^۱؛ بر اثر مسمویت، در منزل غصن اعظم^۲ درگذشت. پزشک شهرداری او را معاینه و علت مرگ را مسمومیت تشخیص داد. این همه آن چیزی بود که ما تاکنون اطلاع یافته‌ایم. اگر اطلاعات و جزئیات بیشتری به دستمان برسد، حتماً با شما در میان خواهیم گذاشت.

کسی که دعاگوی شما است، محمود. ۳۰ ژانویه ۱۹۰۱

(محمود)، رابط محمدعلی افندی - غصن اکبر - با ابراهیم خیرالله است که خبر قتل مشکوک دیگری را در منزل عبدالبهاء به خیرالله می‌دهد.

جناب عالی باید کاملاً مراقب باشید و احتیاط کنید، زیرا اگر آن‌ها از تلاش برای همراه ساختن شما ناامید گردند و اطمینان یابند که نمی‌توانند شما را جذب حزب و دسته خود کنند؛ بدون هرگونه ملاحظه و پرده‌پوشی، هر وسیله‌ای را به کار می‌گیرند، تا به شما آسیب بزنند.

بهاءالله به عنوان جانشین او تعیین گردیده، معرفی می‌کند! در تأیید این ادعا، عباراتی از کتاب اقدس و کتاب عهدی بهاءالله ذکر شده و اقدام «ناقضین عهدوميثاق» (که از برادر ناتنی عباس افندی، یعنی میرزا محمدعلی جانبداری کردند) محکوم شده است. نویسنده سپس ادامه می‌دهد

که فعلاً قصد ما این نیست که درباره این موضوع بحث و بررسی کنیم، زیرا مطلب بر همگان روشن است؛ بلکه غرض و مقصود آن است که به احباءالله بشارت دهیم اتفاق عجیبی در شهر جدّه خواهد افتاد، که دلیل روشن و معجزه‌ای از سوی عبدالبهاء (جان مردم عالم فدای خاک پای او باد!!) خواهد بود.

پس از این مقدمه مختصر، نویسنده به توصیف و تشریح زندگی و مرگ میرزا یحیی اصفهانی و عباراتی از عباس افندی، که در آن‌ها مرگ یحیی اصفهانی پیشگویی شده، می‌پردازد!

۳. سرالله از القابی است که برای عباس افندی به کار می‌برند.

رساله بشری و آیه الکبری

این شانس و فرصت مغتنمی برای من بود که یک نسخه از جزوه میرزا حسن خراسانی را - که در بالا به آن اشاره کردم - در اختیار داشته باشم و در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۰۱، توسط ابراهیم خیرالله برایم ارسال شد. این جزوه فقط ۲۷ صفحه است، به قطع کوچک ۹×۱۴ سانتیمتری، با عنوان رساله بشری و آیه الکبری، که در موسسه انتشاراتی هندیه، در مصر چاپ شده است (به تاریخ ۹ رجب ۱۳۱۶ مصادف ۲۳ نوامبر ۱۸۹۸).

نسخه‌ای را که من دارم، در صفحه آخر به مهر و

۱. مصادف با ۱۹ ژانویه ۱۹۰۱.

۲. غصن اعظم، عباس افندی، عبدالبهاء.

سر آمد و دست انتقامش از آستین به در آمد! عباس افندی نامه‌ای به میرزا حسین لاری نوشت و یک نسخه از آن به مؤلف - ادوارد براون - رسیده، که تاریخ آن دوم جمادی الاول ۱۳۱۶ (سپتامبر ۱۸۹۸) است.

اقدام عبدالبهاء برای ترور و قتل مخالفان، تحت عنوان معجزه

این لوح، هنگامی که به قاهره رسید، توسط میرزا حسن با صدای بلند برای چند تن از بهائیان قرائت شد. این متن مفصل است و قسمتی از آن به عربی است. تهدیدهای پیشگویانه (!!) در بخش فارسی این نامه آمده، که ذیلاً می‌آوریم:

«.... ای یحیای بی‌شرم، چه پاسخی داری؟ اگر یاری نیستی، بار نباش! اگر مرهم نیستی، نمک بر زخم نباش! آیا کتاب اقدس سی سال قبل قلمی نشد؟ آیا همگان را به اطاعت از شجره الهیه فراخواند؟ آیا همگان را به تسلیم و تبعیت از مفسر کتاب فراخواند؟ آیا همه احبّاء را هشیار نساختم و آنان را از خطر ناقضین جدا نکردم؟ آیا من عهد میثاق او را ترویج نکردم؟ آیا همه اغصان و افنان^۱ و افراد مهم را با زبان روشن و صریح، امر به توجه به کلام اقدس نکردم؟
۲. فرزندان مذکر از نسل بهاء الله را اغصان و بستگان باب را افنان می‌نامند.

«این میرزا یحیی ابتدائاً ازلی بود، ولی در سال صعود (مرگ) بهاء الله - ۱۸۹۲- به عکّا آمد و با عباس افندی ملاقات کرد و به گرمی مورد استقبال او قرار گرفت و سپس ردّیه‌ای درباره صبح ازل نوشت. پس از مدتی عازم جدّه (در عربستان سعودی) شد و با بهائی سرشناسی، به نام میرزا حسین لاری، نزدیک شد و با دختر او ازدواج کرد. هنگامی که اختلاف بین

هنگامی که اختلاف بین عباس افندی و برادر ناتنی‌اش، محمدعلی افندی، حاد شد و بر اثر این اختلاف، جامعه بهائی دچار تفرقه و دودستگی شد، میرزا یحیی نماینده مورد اعتماد و حامی جدّی محمدعلی میرزا گردید و در این زمینه به تبلیغ و فعالیت پرداخت!

عباس افندی و برادر ناتنی‌اش، محمدعلی افندی، حاد شد و بر اثر این اختلاف، جامعه بهائی دچار تفرقه و دودستگی شد، میرزا یحیی نماینده مورد اعتماد و حامی جدّی محمدعلی میرزا گردید و در این زمینه به تبلیغ و فعالیت پرداخت! میرزا حسن خراسانی، در جزوه

خود می‌نویسد، این یک واقعیت پنهان است که او دریافته که ناقضین عهد و میثاق، طرفدار و ستایشگر و دوست صادق همه منکران و ملحدان، ازلی‌ها و شکاکان شده و احکام و شریعت الهی را انکار می‌کنند. لذا امروز این روایت تحقق یافته که "کفر، یک پارچه شده است".^۱

به تدریج میرزا یحیی در مخالفت با عباس افندی صریح‌تر و جسورتر شد، تا آنجا که صبر خدا به ۱. منظور آن است که گروه‌های فکری فوق، نسبت به یکدیگر حس مثبت و تمایل فکری دارند، گویا جمعیت واحدی هستند.

«حبیبی، درباره یحیی نوشته‌ای و گمان برده‌ای که عبدالبهاء از مقاصد و توطئه‌های شیطانی او بی‌خبر است. چندی پیش نامه‌ای به جده نوشتم، که یک رونوشت از آن به ضمیمه است. آن را بخوان تا بدانی که رحم و شفقت عبدالبهاء زیاد و صبر او عمیق است؛ ولی هنگامی که امر صادر شود دیگر کلام و نوشته و گریه و انابه در کار نیست! این حقیقت است و پس از حقیقت چیزی نیست مگر ضلال! حبیبی! عهدوميثاق را منتشر کن تا گوش‌های کر (ناقضین) آن را بشنود و چشمان کور آن‌ها آن را ببیند! و البهء علی کل من ثابت علی الميثاق.

پس از آنکه این نامه با صدای بلند، در جمع بهائیان مصر خوانده شد، مدتی نگذشت که نامه‌ای به تاریخ ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۱۶ (۱۳ اکتبر ۱۸۹۸) از ملا حسین لاری، از جده، به دست میرزا حسن خراسانی رسید که اعلام کرد، خداوند قادر، یحیی، این ناقض اصلاح‌ناپذیر را از میان برداشت و درب جهنم خشم خود را بر او باز کرد! سیمای غضب الهی چهره نشان داد و خشم آسمانی نعره کشید و روح تاریک و پرخشم و نفرت او (یحیی) را به حضيض جهنم سوق داد. ذیلاً گزارش حاج حسین لاری از آنچه واقع شد و در مکاتبه‌اش با حاج میرزا حسن خراسانی بیان شده، می‌آید.

دریافت لوحی از ارض مقصود^۲ و بشارت و حقیقتی که در آن نهفته بود - البته اگر چشم

۲. منظور از ارض مقصود همان عگا است.

چه کار دیگری باید می‌کردم؟ دیگر چگونه می‌توانستم به تقویت امر پردازم؟ حال چگونه تو، ای یحیی بی‌حیا، می‌توانی این نور باهرا را انکار کنی؟ یا چگونه اقدام به سمپاشی علیه منی که منصوب او هستم بکنی؟ چه ضرری از من به تو رسیده که این گونه بدخواه من شدی؟ یا چه زخم و ضربه‌ای بر تو وارد کرده‌ام که چنین حس نفرتی نسبت به من پیدا کرده‌ای؟ چه پاسخی داری؟

در هر صورت، هنوز فرصت برای برگشت و ابراز توبه و انابه باقی است که سر به کوه و دشت بگذاری و به جای اشک، خون گریه کنی. شاید که نسیم بخشش بر تو بوزد و سنگینی گناهت کاهش یابد. باشد که امواج رحمت به خروش آید و ابربخشش باران خود را نازل کند و این شکست و شکاف‌های نقض عهد برطرف گردد. در غیر این صورت، منتظر عذاب و روسیاهی دوسرا، از جانب خداوند باش. ^۱ تا خدا زنده است خذلان و فلاکت دامن‌گیر تو است و حرمان الهی بر تو می‌بارد و جایگاهت در قعر جهنم خواهد بود. زیرا نفرین، ننگ و پشیمانی، نصیب کسانی می‌شود که عهدوميثاق الهی را نقض می‌کنند. (عباس عبدالبهاء)

نامه عبدالبهاء به میرزا حسن خراسانی

سپس نویسنده جزوه، میرزا حسن خراسانی، عباراتی از نامه‌ای را که عباس افندی خطاب به او نوشته (به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۹۸)، به شرح زیر نقل می‌کند:

۱. عذاب و مشقت.

نوشت. پس از دو روز، خون‌ریزی متوقف شد و حال او اندکی بهبود یافت. با این حال او به سر عقل نیامده بود تا حقیقت (بهائیت) را بپذیرد. دو روز بعد مجدداً خون‌ریزی در گلوئی او شروع شد و تقریباً به حال مرگ افتاد. مجدداً دکتر آمد و داروهایی برای او تجویز کرد که در نهایت سودی به حال او نداشت. دوبار دیگر او خون استفراغ کرد که به صورت لخته بود و سرانجام تسلیم عزرائیل شد!

این اتفاق در واقع، هشدار برای همه مخاطبان است؛ همه کسانی که این لوح را می‌بینند و می‌خوانند.

برای خدا، این را بخوانید و راه خود را انتخاب کنید! بنگرید که او چگونه فردی را سریعاً از میان برداشت. بدون شک، از این پس، هر آنچه را که او گفته، عملی خواهد شد! من از خشم و غضب خدا، به خدا پناه می‌برم! از خدا می‌خواهم که ما را بر عهد و میثاق او پایدار و محکم بدارد. در اندک زمانی ناقضین دچار انواع بلاها و مصایب شده و سرازیر یا نشناخته، آواره کوه و دشت خواهند شد، ولی راه نجاتی نخواهند یافت!

سپس نویسنده جزوه، میرزا حسن خراسانی، می‌نویسد در هیچ‌یک از ظهورات گذشته، تهدیدها و عذاب‌ها این چنین سریع و قطعی واقع نمی‌شد. او علت را چنین توضیح می‌دهد که گرچه صبر خداوند وصف‌ناپذیر است، ولی نهایتاً به پایان می‌رسد، به ویژه درباره این کفار و

حقیقت بین داشته باشید- آن کلمات حاوی معجزه بزرگی بود! ولی چه سود که چشم حقیقت بین نباشد؟!

من لوح میرزا یحیی را خواندم و او (یحیی) گوش کرد. من گفتم حتماً در دل خود می‌گویی من به این حرف‌ها و کلمات، عقیده و باوری ندارم. او پاسخ داد: بله دقیقاً همین‌طور است. من هیچ اعتقادی به او و پدرش ندارم! من گفتم: اگر آنچه از قلم مبارک جاری شده، سریعاً درباره توافق نیفتد، من سبیل‌م را می‌تراشم! ^۲ سپس او بلند شد و به خانه خود رفت.

قتل میرزا یحیی

میرزا حسین لاری می‌نویسد: چند شب بعد، نزدیک طلوع صبح، کسی درب خانه مرا زد. با صدای بلند پرسیدم کی هستی؟ خانم خدمتکار بود. درب را باز کردم و پرسیدم چه کار داری؟ گفت: میرزا یحیی کارش تمام شد! بلافاصله و به سرعت به منزل اورفتم. حاج محمدباقر هم آنجا حضور داشت. دیدم خون از گلوئی میرزا یحیی بیرون می‌آید و قدرت حرکت ندارد. دیگر صبح شده بود و هوا روشن شده بود. بلافاصله یک دکتر هندی بالا سرش آوردم. دکتر او را معاینه کرد و گفت: یکی از رگ‌ها در ریه‌اش سوراخ شده است. باید مدت سه روز آرام و بدون حرکت بماند. پس از آن بهبود می‌یابد. سپس مقداری دارو برای او

۱. منظور به عباس افندی و بهاء‌الله است.
۲. می‌توانی بدترین توهین‌ها را به من بکنی! نوعی توهین عوامانه.

شورش و نقض، به درستی که خود را در قعر جهنم خواهی دید!
و علیک الابیہی.

میرزا حسن خراسانی جزوه خود را با این وعده به پایان می برد که به زودی اطلاعات و جزئیات بیشتری درباره انشعاب و انشقاق در جامعه بهائی، طغیان و سرکشی برادران عباس افندی، جسارت و گستاخی میرزا آقاجان کاشی و سایر اتفاقات بچه گانه ای که رخ داده، بیان و ارائه خواهد نمود، و سرانجام همان طور که قبلاً بیان کردیم، جزوه در تاریخ ۹ رجب ۱۳۱۶ قمری (۲۳ نوامبر ۱۸۹۶) انتشار یافته است.

خیرالله

حقیقتی که در این جزوه به خوبی آشکار است، این است که نفرت و انزجاری که طرفداران و پیروان عباس افندی نسبت به گروه رقیب - محمدعلی افندی، برادر ناتنی عباس و گروهش - از خود نشان می دهند، مشابه و حتی بیشتر از نفرت و انزجاری است که پیروان بهاءالله نسبت به ازلی ها از خود بروز می دادند. نکته جالب دیگر اینکه انزجار و خشمی که همه این گروه ها نسبت به یکدیگر نشان می دادند، بسیار فراتر از انزجار و تنفیری بود که نسبت به پیروان ادیان و عقاید بیرون از حلقه بابی - بهائی ظاهر می ساختند. البته این پدیده عجیب و غریبی نیست و در حد بابیان هم

مرتدانی که علیه نور (عبدالبهاء) تلاش می کنند؛ آن کسانی که بیش از روحانیون و علمای سایر ادیان و حکامی که نادانسته به مخالفت و مبارزه با امر بهائی برخاسته اند، به امر ضربه می زنند. او سپس لوح دیگری را که عباس افندی، پس از مرگ میرزا یحیی، برای او فرستاده نقل می کند که از این قرار است:

«به ملا حسین لاری بنویس که وضعیت یحیای بی حیا چنین بود که او نامه ای به سران ناقضین نوشته بود و عبارات زشتی درباره مرکز عهدوميثاق^۱ به کار برده بود که باعث شادی و خوشحالی سران ناقضین گردید، به نحوی که آن ها می گویند الحمدلله که چنین نفوسی پیدا شده اند

که جرأت می کنند آشکارا، مرکز میثاق را تحقیر نمایند!».

بنابراین تهدید به انتقام و ضرورت انجام سریع آن واضح و آشکار بود؛ زیرا قطعاً مؤسس عهدوميثاق و محافظ این اساس، از مرکز عهدوميثاق مراقبت خواهد نمود. گرچه این رویدادها از هم پراکنده و گسسته می باشند، ولی چشمان بصیر، آن ها را پیوسته می بیند و در این مصائب و گرفتاری ها، ناقضین از بین خواهند رفت، پس به آن ها بگو، ای بی شرم ها، صبر کنید تا خداوند وعده اش را اجرایی کند! ای شریک بی حیایی، ای همدست

۱. منظور خود عباس افندی است

ابراهیم خیرالله به هر سه نامه پاسخ می دهد

در سال ۱۹۰۱ من متوجه شدم که ابراهیم خیرالله، از عقاید و نظرات خود، در برابر امریکایی های طرفدار عباس افندی دفاع می کند. او دو مطلب تحت عنوان *حقایقی برای بهائیان* (شیکاگو، ۱۹۰۱) و *سه پرسش* (بدون تاریخ، ولی پس از آوریل ۱۹۰۱ به چاپ رسیده) منتشر ساخت.

جزوه اول با مقدمه ای تحت عنوان "بیانیه بیت العدل (انجمن) بهائیان به همه پیروان بهاء الله" منتشر شد.

زمان آن فرا رسیده تا حقایق متعددی را که با بررسی و دقت کافی، در خصوص اختلافات و تفاوت های دیدگاه عباس افندی و سایر فرزندان

بهاء الله، به دست آمده، منتشر سازیم.

به خاطر حقیقت و عدالت، ما از همه بهائیان مصرانه می خواهیم با دقت محتوای این جزوه را مطالعه کنند و خود قضاوت نمایند که کدام یک از این دو گروه از تعالیم و دستورها و احکام پدرشان اطاعت و پیروی می کنند؟

قصد داریم مطالب و حقایقی را که در اختیار داریم، به تدریج منتشر نماییم. افرادی نیز که علاقه مند به تحقیق و بررسی درباره حقیقت باشند، می توانند به آن ها رجوع نمایند.

باقی نماند. بلکه در همه انشقاق ها و انشعابات در جامعه بابی (بهائی) - که بلافاصله پس از مرگ بهاء الله در سال ۱۸۹۵ به اوج خود رسید - خشونت و تلخی زیادی مشاهده می شود، که سرانجام این موج به طور طبیعی به جامعه بهائیان امریکا رسید.

به نظر می رسد جدایی و انفصال ابراهیم خیرالله

خیرالله می گوید، علاوه بر این، او به من پیشنهاد و وعده مبلغ زیادی پول داد و وقتی آن را نپذیرفتم مرا سرزنش کرد و مطالبی را که تدریس می کردم بی ارزش تلقی کرد و از بهائیان موکداً خواست از خرید و خواندن کتاب تألیفی من به نام «بهاء الله» خودداری کنند.

از عباس افندی بلافاصله پس از بازگشت او از مسافرت عکا شروع شد (اواخر ۱۸۹۸) و در اواخر نوامبر ۱۹۰۰، همان گونه که ملاحظه کردیم، این میرزا حسن خراسانی متعصب (مؤلف جزوه ای که در بالا به تحلیل و بررسی آن پرداختیم)، ابراهیم خیرالله را تحت عنوان کفر و ارتداد، در شیکاگو تهدید به

قتل کرد. اکثر بهائیان امریکایی از حزب و دسته عباس افندی جانبداری کردند؛ زیرا عبدالبهاء با حضور شخصی و ویژگی های فردی اش توانست از محمدعلی میرزا، برادر ناتنی اش پیشی بگیرد. البته یکی از طرفداران محمدعلی، میرزا غلام الله، پسر میرزا محمدجواد قزوینی - مؤلف کتاب زندگانی بهاء الله - به امریکا رفت تا به نفع محمدعلی افندی و ادعاهای او کار تبلیغی بکند.^۱

۱. او در مارس ۱۹۰۱ در نیویورک بود و ماه بعد به شیکاگو رفت. همچنین در مسیر سفرش به امریکا، در کمبریج با من (ادوارد براون) ملاقات کرد.

از پاسخ ابراهیم خیرالله به پرسش دوم چنین برمی آید (ص ۲۳) که عبدالکریم طهرانی - که سال ها قبل، خیرالله به واسطه تبلیغ او بهائی شده بود - در تابستان سال ۱۹۰۰ به امریکا مسافرت کرده و در حضور جمعی از بهائیان امریکایی به خیرالله گفته بود، اگر به سوی عباس افندی بازگردی و با او سازش کنی، برحق هستی و آنچه را که به دیگران تعلیم داده ای درست و صحیح است؛ وگرنه، در مسیر غلط و اشتباه هستی و آنچه را تعلیم می دهی اشتباه و نادرست است! خیرالله می گوید، علاوه براین، او به من پیشنهاد و وعده

آن سه پرسشی که در جزوه دوم، خیرالله به آن ها پاسخ داده، به قرار زیر است:

۱) چرا گروهی از طرفداران بهاء الله و طرفداران تو، عباس افندی، غصن اعظم و تعالیمش را انکار کردند؟

۲) آیا دستورهایی را که توبه عنوان تعالیم بهائی در امریکا ارائه می کردی، مستقیماً از بهاء الله دریافت می کردی یا به واسطه عبدالکریم، در قاهره مصر، می گرفتی؟

۳) چرا بلافاصله، پس از بازگشت از عکا، از عباس افندی اعلام جدایی نکردی؟



مبلغ زیادی پول داد^۱ و وقتی آن را نپذیرفتم مرا سرزنش کرد و مطالبی را که تدریس می‌کردم بی‌ارزش تلقی کرد و از بهائیان موکداً خواست از

خرید و خواندن کتاب تألیفی من به نام «بهاء الله» خودداری کنند.

از پاسخ به پرسش دوم درمی‌یابیم که تقریباً

۱۹۰۱ و یا اوایل ۱۹۰۲، پسر میرزا اسدالله، فرید امین، که جوانکی ۲۰ ساله بود و کمی انگلیسی خوانده بود، به کمک پدرش آمد و به‌عنوان مترجم آثار فارسی و عربی بهائی به زبان انگلیسی معرفی شد!

در اوایل ۱۹۰۲ شاهد حضور دو بهائی سرشناس دیگر، البته از طرفداران عباس‌افندی، هستیم؛

مبلغ سرشناس و بسیار فعال بهائی، میرزا ابوالفضل

گلپایگانی (که فعالیت تبلیغی فراوانی در عشق‌آباد و مصر داشت) و حاجی نیاز کرمانی (که من در اوایل ۱۹۰۳ در قاهره با او آشنا شده بودم) با یک برنامه تبلیغی جدی به امریکا آمدند. ابوالفضل گلپایگانی در مجموع دو بازدید از امریکا، تقریباً سه‌سالی در آنجا سکونت داشت و سپس، در

2. House of spirituality (E.G. Browne, MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI RELIGION, p.170.)

در آن زمان من با خود فکر کردم دعوت مردم به سوی بهائیت، به‌مثابه دعوت آن‌ها به سوی یک مبارزه و درگیری است ولی سفر و بازدید عباس‌افندی از این کشور، تعالیم غلط و نادرست او، تفسیر و تبیین نادرست او از بهائیت، پرده‌پوشی و فریبکاری و کتمان حقایق توسط او و سرانجام مطالب و معارفی که در پایان هیچ‌و‌پوچ بود و حقیقتی در آن‌ها نبود، موجب شد تا من اقدام به روشنگری و بیان حقیقت و رد و پاسخگویی به حملات دروغین و نادرست روحانیون و مبلغان آن‌ها نمایم.

هفت ماه پس از بازگشت خیرالله به امریکا بود که او به‌طور قطعی شروع به تکذیب و اعلام بی‌اعتباری عباس‌افندی و جانبداری از محمدعلی و برادران جوانش کرد. این وقایع باید در سال ۱۸۹۹ اتفاق افتاده باشد.

پس از آنکه مواضع و دیدگاه خیرالله برای عباس‌افندی معلوم شد، شروع به اقدامات شدید و جدی

برای از بین بردن جایگاه برتر و نفوذ او در میان بهائیان امریکا کرد. در سال ۱۹۰۰، برای این منظور عبدالکریم طهرانی را روانه امریکا کرد. در پایان همان سال، آن‌گونه که مشاهده کردیم، یکی دیگر از طرفداران تندرو و افراطی عباس‌افندی، میرزا

۱. موضوع تهدید و تطمیع ابراهیم خیرالله توسط عبدالکریم طهرانی، نماینده عباس‌افندی، در صفحات ۲۹۶ و ۳۱۲ کتاب تاریخ پنهان بهائیان هم تأیید شده و مبلغ پیشنهادی رقم ۵۰۰۰۰ دلار ذکر گردیده است. (اریک استستون (ترجمه و تحقیق حمید فرناق)، تاریخ پنهان بهائیان، نشر گوی، ۱۳۹۷، تهران) (مترجم)

به روشنگری و بیان حقیقت ورد و پاسخ‌گویی به حملات دروغین و نادرست روحانیون و مبلغان آن‌ها نمایم. اکنون من به شدت به دنبال احیای امرالله هستم، که با سفر عباس افندی به امریکا، خاکستر مرگ بر آن پاشیده شد!

نتیجه‌گیری

اگرچه وحدت عالم انسانی از مهم‌ترین تعالیم بهائیت است و در تبلیغات خود از این تعلیم بهره‌های فراوانی می‌برند، با این حال، هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم، با رفتارهایی از عبدالبهاء مواجه می‌شویم که کاملاً برعکس با این تعلیم عمل شده است. در این مقاله به دو نمونه از این رفتارها پرداخته شد: تهدید ابراهیم جرج خیرالله به قتل و قتل میرزا یحیی در جده در عربستان. این دو نفر از افراد بهائی بودند که پس از مدتی با عبدالبهاء اختلافاتی پیدا کردند. به علاوه، به قتل مشکوک فرد دیگری نیز به نام حسین شکرچی در حیفا توسط سم اشاره شد.

دسامبر ۱۹۰۴ به همراه ۹ نفر از بهائیان امریکایی برای زیارت، به همراه هوارد مک‌نات (که پیش از آن با ابراهیم خیرالله در نوشتن کتاب «بهاءالله» همکاری کرده بود) با کشتی عازم عکا شد.

آخرین نامه ابراهیم خیرالله به من

آخرین خبری که من از ابراهیم خیرالله دارم، نامه‌ای بود که به تاریخ ۴ آوریل ۱۹۱۷، از شیکاگو برای ارسال کرد و در آن چنین نوشت: فعالیت گروه بهائیان در امریکا، پس از اختلاف و انشقاقی که حدود نوزده سال پیش (یعنی سال ۱۸۹۸) خبرش به غرب رسید، دچار وقفه و سکون شد. در آن زمان من با خود فکر کردم دعوت مردم به سوی بهائیت، به مثابه دعوت آن‌ها به سوی یک مبارزه و درگیری است ولی سفر و بازدید عباس افندی از این کشور، تعالیم غلط و نادرست او، تفسیر و تبیین نادرست او از بهائیت، پرده‌پوشی و فریب‌کاری و کتمان حقایق توسط او و سرانجام مطالب و معارفی که در پایان هیچ‌وپوچ بود و حقیقتی در آن‌ها نبود، موجب شد تا من اقدام

منابع

- (ترجمه و تحقیق حمید فرناق)، انتشارات گوی، ۱۳۹۸، تهران.
- ۶ - ماهنامه آسو، آیین بهائی: جامعه و سیاست، بنیاد تسلیمی، چاپ اول، ۱۳۹۹، سانتا مونیکا، امریکا.
- ۷ - دوره کامل ۲۰ مقاله علامه محمد قزوینی، ج ۱ و ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷ دی ماه ۱۳۳۲، انتشارات ابن سینا.
- ۸ - حبیب‌الله حسامی، کتاب آل‌الله.

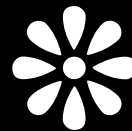
- 1- E.G. Browne, MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI RELIGION, Chapter 2, Cambridge University Press, 1918.
- ۲- مجموعه الواح بهاءالله بعد از کتاب اقدس.
- ۳- خطابات عبدالبهاء، ج ۱، چاپ ۱۹۲۱ مصر.
- ۴- الواح وصایای عبدالبهاء.
- ۵- تاریخ پنهان بهائیان، تألیف اریک استستون

سابقہ تقیہ در بہائیت از زبان کامران اقبال بہائی

عبدالحسین فخاری، حمید فرناق

چکیده

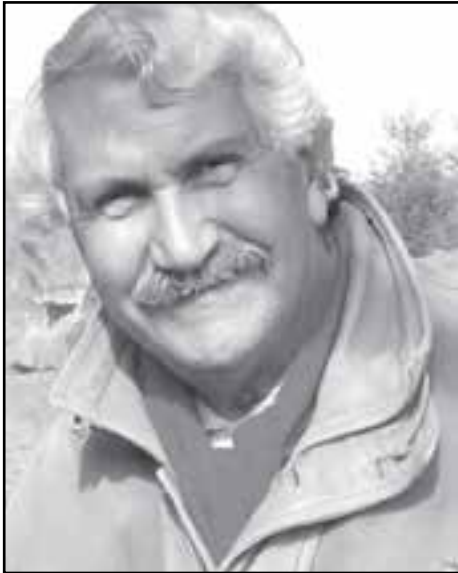
بهائیان مدّعی هستند که تقیّه در بهائیت جایز نیست و حرام است و آن را مشابه تزویر و دروغ می‌دانند. با این حال بررسی مدارک مختلف نشان می‌دهد که رهبران و بزرگان بهائی به این کار معتقد بودند و دستور به آن می‌دادند، ولی از زمان رهبری شوقی چنین کاری ممنوع شد. کامران اقبال، مدیر بازنشسته بخش تاریخ اسلامی خاورمیانه دانشگاه بوخوم آلمان، مقاله جالبی را در این زمینه منتشر کرده و مدارک مهمی را در این موضوع از منابع بهائی ارائه کرده است. یکی از بهائیان نقدی بر آن نوشته و دکتر اقبال نیز به آن پاسخ داده است. در این مقاله به بررسی مقاله اقبال و پاسخ او پرداخته شده است.



کلیدواژه: تقیّه، حکمت، دروغ، بهائیت، بهاء الله، عبدالبهاء، شوقی افندی، کامران اقبال، محمد مصطفی بغدادی.

انگیزه

(۱۸۲۶-۱۸۲۸) گذراند و از سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) تا زمان مرگ، استاد و رئیس انستیتو مطالعات خاورمیانه دانشگاه روهرا^۲ و مدیر بازنشسته بخش تاریخ اسلامی خاورمیانه دانشگاه بوخوم آلمان بود و مقالاتی در حوزه اسلام و خاورمیانه و بهائیت در مجلات علمی آلمان و انگلیس منتشر کرده است. او بر اثر سرطان در مهرماه ۱۳۹۳ در ۶۸ سالگی از دنیا رفت.



کامران اقبال

یکی از مقالات او «تقیه، ستر و کتمان در دیانت‌های بابی و بهائی» است که در صفحات ۱۷۰-۱۹۳ شماره ۳ سال ۲۸ (۲۰۱۳/۱۳۹۲) فصلنامه ایران‌نامه، منتشر شده است. ایران‌نامه فصلنامه‌ای به زبان فارسی بود

وقتی مقاله ساختارشکنانه و محققانه کامران اقبال (۱۳۲۴-۱۳۹۳ ش/۱۹۴۶-۲۰۱۴ م) را درباره «تقیه» خواندم، به انصاف و آزاداندیشی او آفرین گفتم. کامران اقبال یک بهائی و از خانواده بهائی بود که به گفته فریدون وهمن بیش از دویست لوح از بهاء‌الله و عبدالبهاء خطاب به پدر بزرگ او محمد مصطفی بغدادی صادر شده است.^۱ او در این مقاله صراحتاً با نظر شوقی‌افندی درباره تقیه در بهائیت مخالفت کرده و برخلاف نظر شوقی، تاریخ باییت و بهائیت را مشحون از موارد تقیه دانسته و انواع متعدد تقیه در زندگی باب و بهاء‌الله و عبدالبهاء و بعضی از معتقدان آن‌ها را به‌طور مستند نشان داده و با مدارک متقن اثبات کرده است. در هیچ بهائی دیگری چنین جسارتی را سراغ نداریم مگر آنکه از سلك این مرام همچون صبحی و آیتی خارج شده باشد.

کامران اقبال در خانواده‌ای از مشاهیر بهائیان لبنان در شهر بیروت متولد شد. اجدادش عموماً ایرانی بودند و در محیط عربی لبنان، زبان و ادب ایرانی را پاس می‌داشتند و مخصوصاً مادرش، مکرم الملوك سرابندی اقبال که از قاجاریه و از احفاد فتحعلی‌شاه بود، دقت داشت که زبان خانواده فارسی باشد. کامران اقبال در ۱۷ سالگی به آلمان رفت و تحصیلات خود را در رشته تاریخ اسلام ادامه داد و دکترای خود را در دانشگاه هامبورگ در زمینه جنگ دوم ایران و روس

۲. همان.

۱. ایران‌نامه، سال سی، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۴.

شاید در آینده تحصیل مکانیک و برق و حقوق معیار تخصص «در نقد تحقیقات تاریخی و دینی» به شمار آید!

پاسخ بعدی او به این مدعی نفی تقیه در بهائیت جالب تر است:

«ارجمند، علت تشویق بهائیان از سوی بهاء الله و عبدالبهاء را به صیام در رمضان و شرکت در مراسم عاشورا و روضه خوانی این گونه تعبیر می کند که «شاید شرکت کردن بهائیان در آداب و رسوم دیگران بخشی از عقاید دینی آنهاست که همه ادیان را دین واحد می دانند و اینکه مأمور به آمیختن با دیگران اند» گویی صیام رمضان و شرکت

در مراسم عاشورا سنتی رایج نزد بهائیان است! ایشان از یاد می برند که مسلمانان حیفا و همه فلسطین از اهل سنت اند و نه شیعه، تا مراسم روضه خوانی عبدالبهاء را بتوان ذیل وحدت ادیان و «آمیختن با دیگران» گنجانند! جناب «وکیل مدافع» حقوقدان نباید دفاع خود را چنین سطحی وبدون تفکر و تعمق و تحقیق کافی تهیه کند؛ ضرر آن بیش از منفعتش است! مثال های متعدد برای این روش تحقیقی سطحی، خارج از حوصله این جواب نامه است. به یک مثال اکتفا می شود. ارجمند فقط در بخش کوچکی اقتباساتی از مقاله نگارنده را آورده و به همدیگر چسبانده است تا به قول خودش «اغراق» نگارنده

که به وسیله بنیاد مطالعات ایران در امریکا در پاییز سال ۱۳۶۱ انتشار آن آغاز شد و تا زمستان ۱۳۹۴ ادامه داشت و سپس به دلیل مشکلاتی تعطیل گردید. به نظر می رسد که او در اواخر عمر به این آیین وابستگی اعتقادی نداشته یا لااقل بسیاری از آموزه های آن را قابل انتقاد می دیده است. او در این مقاله بسیار با احترام از اسلام و پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام یاد کرده و رهبران بابی و بهائی را خیلی ساده، بدون القاب معمول مورد استفاده بهائیان، نام برده است.

پاسخ اقبال به منتقد

یک بهائی متعصب به نام عطاء الله ارجمند تاب مقاله

علمی اقبال را نیاورده و مقاله ای سبک و غیر علمی علیه مقاله او در شماره یکم سال ۲۹ (بهار ۲۰۱۴) در همان فصلنامه می نویسد تا ادعای او را در کاربرد تقیه در بابیت و بهائیت رد کند، بدون اینکه بتواند در مستندات مقاله اقبال خدشه ای وارد کند. نامبرده که خود مهندسی مکانیک و برق و حقوق خوانده است به اقبال که مدرس تاریخ بوده ایراد عدم تخصص وارد می کند و می گوید: نویسنده از مرز تخصص خود بسیار فراتر رفته است! کامران اقبال در پاسخی که در شماره تابستان همان سال به او می دهد، به طنز خطاب به او می گوید:

باعث شد او در روزنامه‌های عربی با عنوان «روزنامه نگار مزدور» خوانده شود.^۳

این هفته‌نامه، در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۲۱ چندین صفحه را به اطلاعیه فوت عبدالبهاء اختصاص داد و زمان فوت را ساعت ۱:۳۰ نیمه شب دوشنبه ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ اعلام کرد. در عصر روز دوشنبه، جمعیت اسلامی اطلاعیه فوت او را با آیه «انا لله و انا الیه راجعون» که از آیات قرآن کریم و عبارت اصطلاحی در اعلامیه فوت مسلمانان است، اعلام کرد. این اطلاعیه در صفحه اول آمده است. در هیچ کجای صفحه اول، در اطلاعیه و توضیحاتی که درباره عبدالبهاء داده شده است، اشاره‌ای به بهائی بودن او نشده است. علاوه بر این که دسترسی به اصل آن نشریه فراهم شد و یک فتوکپی از آن تهیه شد، پس از جستجوهای بیشتر یافتیم که آن شمارهٔ انفیر در نشریه نجم باختر در جلد ۱۲ شماره ۱۸ که مربوط به تاریخ ۷ فوریه ۱۹۲۲ است نیز به طور کامل منتشر شده است. همچنین در بعضی دیگر از مدارک بهائیان نیز این موضوع اشاره شده است: محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، Baha'i Verlag، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، لانگنهاین آلمان، ص ۳۴۵؛ عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، مؤسسه ملی مطبوعات امری، نشر سوم، ۱۲۸ بدیع، ص ۱۰۱.

3. Tamari, Salim. "5. Two Faces of Palestinian Orthodoxy: Hellenism, Arabness, and Osmanli-lik". The Great War and the Remaking of Palestine, Berkeley: University of California Press, 2017, pp. 88-117.

را ثابت کند: «اینکه عبدالبهاء نیز مثل پدر خود تقیه می‌کرده‌اند کاملاً آشکار و واضح است؛ اگر دعوی مظهریت و تأسیس دیانتی جدید بر ایشان معلوم بود، بلاشک امکان نداشت که در آن مراسم شرکت کنند.» خواننده البته اقتباس دوم را به عبدالبهاء نسبت داده که در اقتباس اول فاعل جمله است و تعبیر به این خواهد کرد که نگارنده عبدالبهاء را متهم می‌کند که «دعوی مظهریت و تأسیس دیانتی جدید برایشان معلوم» نبوده است. زمینهٔ اقتباس، یعنی مراسم باشکوه تشییع عبدالبهاء با حضور انبوهی از علمای اسلام، حاخامان یهود و اسقفان و کشیشان مسیحی که «اگر دعوی مظهریت و تأسیس دیانتی جدید برایشان معلوم بود، بلاشک امکان نداشت که در آن مراسم شرکت کنند.» به این ترتیب کاملاً برعکس شده است!».

برای بررسی این بخش از سخنان اقبال دربارهٔ تشییع عبدالبهاء، نگاهی به روزنامه‌های آن زمان انداختیم و دیدیم که ادعای او را تأیید می‌کنند. نشریهٔ «النفیر العثماني» (The Ottoman Bugle) از نخستین هفته‌نامه‌هایی بود که «الیا زکا» در شهر یافا بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷ منتشر می‌کرد و سپس از سال ۱۹۰۸ در اورشلیم منتشر شد. زکا سپس به حیفا رفت و با نام «النفیر» به انتشار آن ادامه داد. زکا که در مدرسه علمیه نازارت در روسیه آموزش دیده بود، از مدافعان عرب اولیهٔ پروژه صهیونیستی بود و این موضوع

1. Jaffa
2. Jerusalem

283 STAR OF THE WEST

نجم باختر

قیمت اشتراک سالانه ۳۰ والرواست بیست و هفت محفل مقدس روحانی طهران را یکسر با نامه ارسال دارند

این مجریده در هر ماه یعنی یکبار منتشر میشود و در مسائل متعلقه باین امر اعظم که مقامات و مقامات مآذک و مشورتک فرع بشر و کائنات و سبب انظام این جهان عالم است سخن میزند و معانی و شیده که مآذک این شخص است ترجمه شده

شماره ۱۸ مجله ۱۲ در ماه شریف منتشر موقت ۱۲ ماه ۱۲۰۰ شمسی

ANHAPID

خطب جلد

انتقال رجل الانسانی

عبد البهاء عباس

ولدت سنة ۱۸۴۴ انتقل سنة ۱۹۲۱

روزگار انسانیه انتقال انعام رکن من آرزو ما و انسر حسن البهاء الانسانی در آن روزگار

التمام التبریر و التعمیر التبریر

المسیر السیر عباس البهائی

روزگار الله فی الساعه الزمان بعد من ماضی لکن الاکون التبریر فی ۲۸ تبریر الهائی

(تبریر) سنة ۱۹۲۱ توفیق ل ۲۸ ربيع الاول سنة ۱۳۴۰ مغربه صباح الاکون

التمام التبریر و التعمیر التبریر

اسرار حقايق عبد البهاء عباس خاصه و اعم التبریر و کلام بعبود التبریر و ان نقل التبریر و صباح

فانما الساعه التبریر و نقل التبریر من ماضی فی ناره علی طریق حقیق التبریر

و بعد ظهر الاکون التبریر التبریر التبریر فی حقیق التبریر التبریر

التمام التبریر و التعمیر التبریر

عبد البهاء عباس

و سبب انتقاله بجزایر الساعه التبریر من صباح الکل من ماضی التبریر و التعمیر التبریر

التمام التبریر و التعمیر التبریر

۱۴۰۰

نشریه نجم باختر، جلد ۱۲، شماره ۱۸ (تاریخ ۷ فوریه ۱۹۲۲م) که شماره ای از النفریه (تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۲۱م) را که گزارش فوت عبدالبهاء در آن منتشر شده بود، انتشار داد.

سخن می‌گفت و چنان رفتار می‌کرد که مردم آن سرزمین آن‌ها را مسلمان می‌دانستند و گمان نمی‌کردند که دینی تازه آورده‌اند و فرمان‌های قرآن را سترده و به جای نماز و روزه و دستورهای دیگر مسلمانی چیز تازه‌ای آورده‌اند

و فرمان‌های نوی به کار بسته و اگر می‌پرسیدند چرا خویشان را بهائی می‌نامید؟ می‌گفت: «بهائی دین جداگانه نیست، شاخه‌ای از مسلمانی است». به خط من روزی به یکی که این پرسش را کرده بود به تازی نوشت: «اما التسمیته بالبهائیه کتسمیة بالشاذلیة». می‌گوید: نام

نهادن به بهائی‌گری چون نام نهادن به گروه شاذلی‌هاست. شاذلی یک دسته از خداشناسانند که پیرو کیش مسلمانی‌اند ولی نام شاذلی بر خود نهاده‌اند. من در عکا سرکرده این گروه را که نامش شیخ محمود شاماتی و به سراغ عبدالبهاء آمده بود، دیدم. چون درویشان خودمان بودند که خویش را بیدار دل و آگاه روان می‌دانستند. (صبحی، پیام پدر، ص ۱۵۳).

همچنین او نقل می‌کند هنگامی که عبدالبهاء برای شوقی در لندن نامه نوشت، درباره صحبت کردن او با پرفسور ادوارد براون به او توصیه می‌کند که به‌گونه‌ای صحبت نکند که آیین بهائی آیین جدیدی است و بهاء‌الله را تنها استاد خوی‌های

بهائیان مدعی هستند که تقیّه در بهائیت جایز نیست و حرام است (گنجینه حدود و احکام، باب ۷۲، در نهی از تقیه)، اما گزارش‌های تاریخی مختلفی نشان می‌دهد که رفتار رهبران بهائی در عکا خلاف این

مطلب بوده است و بهاء‌الله و عبدالبهاء به این دستور عمل نمی‌کردند و عقیده خود را در عکا می‌پوشاندند و خود را مسلمان سنی حنفی نشان می‌دادند و حتی در نمازهای جمعه مسلمانان هم شرکت می‌کردند (در کتاب قرن بدیع، ص ۶۳۵، شرکت کردن عبدالبهاء در نماز جمعه را آورده است).

در این موضوع صبحی می‌نویسد:

«ما دانستیم از روزی که بهاء و کسانش را به عکا کوچاندند، به‌ظاهر روش و آیین مسلمانی را مانند نماز و روزه نگه می‌دارند و خود را به مردم، مسلمان می‌شناسانند و پیرو روش حنفی می‌نمایند و هرآینه عبدالبهاء به مسجد می‌رود و پشت سر پیشوای مسلمانان، مانند دیگران نماز می‌خواند» (صبحی، پیام پدر، ص ۸۸).

صبحی در جای دیگر چنین می‌نویسد:

«در ماه رمضان هم، خویش را روزه‌دار نشان می‌داد و گاهی که در انجمنی با دانشمندان و بزرگان مسلمان روبه‌رو می‌شد از برتری کیش مسلمانی

خوب به یاد دارم که در نامه‌ای که با خط من عبدالبهاء برایش نوشت سخن از پرفسور ادوارد براون به میان آورد و گفت: گاهی که او را می‌بیند سخن از کیش و آیین بهائی به میان نیارد و هرگاه پرفسور از بهاء بپرسد و بگوید شما او را چه می‌دانید، در پاسخ بگوید ما بهاء را استاد خوی‌های پسندیده و پرورش‌دهنده مردمان می‌دانیم؛ دیگر هیچ.

پسندیده و پرورش دهنده مردمان معرفی کند: «من با شوقی دوست بودم و در بیشتر گردش‌ها با هم بودیم تا آنکه چند ماه پیش از مرگ عبدالبهاء به لندن رفت و همان روزها با یکدیگر نامه‌نویسی داشتیم و پیوسته دستور عبدالبهاء در چگونگی آمیزش و گفت‌وگوی با مردم با نوشته دست من به او می‌رسید. خوب به یاد دارم که در نامه‌ای که با خط من عبدالبهاء برایش نوشت سخن از پروفیسور ادوارد براون به میان آورد و گفت: گاهی که او را می‌بیند سخن از کیش و آیین بهائی به میان نیاورد و هرگاه پرفیسور از بهاء بپرسد و بگوید شما او را چه می‌دانید، در پاسخ بگوید ما بهاء را استاد خوی‌های پسندیده و پرورش‌دهنده مردمان می‌دانیم؛ دیگر هیچ و هم فرمود که در گفت‌وگوی خود با دیگران باریک‌بین باشد و چیزی نگوید که با مزش (=ذائقه‌ی فکری) آنان جور در نیاید.» (صبحی، پیام پدر، ص ۱۴۶).

این گزارش‌های صبحی می‌تواند به عنوان یکی از شواهد مهم، سخنان افراد مختلف درباره عبدالبهاء را تفسیر کند.

نشریه‌ی انفیر در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۲۱، بخش‌هایی از سخنرانی‌های بزرگان در مراسم عبدالبهاء را آورده است. از قول استاد محمد مرادافندی مفتی حیفاً نوشته است: «کان رحمه الله واقفاً دقائق الشریعة الاسلامیة. کان عالماً کبیراً و استاذاً نحریراً» (ص ۳). ترجمه: او خدا رحمتش کند، به نکات دقیق شریعت اسلامی واقف بود و عالم بزرگ و استاد فرهیخته‌ای بود.

همچنین استاذ عبدالله‌افندی مخلص نیز گفته است: «و انتم ایها السادة البهائون لیست المصیبة مصیبتکم وحدکم بل هی مصیبة الاسلام باسره و نکتة العالمین القدیم و الحدیث فتعالیم البهاء المحمدیة منتشرة فی مشارق الارض و مغاربها» ترجمه: و شما ای آقایان بهائی، مصیبت تنها مصیبت شما نیست، بلکه این مصیبت اسلام روشن است و بیچارگی جهانیان قدیمی و جدید است. پس تعالیم بهاء محمدی در شرق و غرب زمین منتشر شده است.

در اینجا نیز می‌بینیم که تعالیم بهاء الله را با صفت محمدی توصیف کرده است و این نشان می‌دهد که آنان واقعاً بهائیان را غیرمسلمان و دارای آیین و دین جدیدی نمی‌دانستند.

همچنین روزنامه‌ی انفیر در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۲۲ گزارشی از مراسم چهلم عبدالبهاء داد و در آن سخنان یکی از سخنرانان به نام عبدالله مخلص را انعکاس داده است. وی در آن گفته است:

«قال النبی صلی الله علیه و سلم لو کان العلم فی الثریا لتناوله رجال من فارس ولقد صدق فی ما قاله فان الاسلام اکثر من دون فرضه و سنته و فقهه و حدیثه بل ولغته و آدابه هم رجال فارس الذین کان فقیدنا العزیز خاتمتهم علی التحقیق. و لذلك یشرک الیوم فی حفلة تأیینه العربی و الاعجمی و الشرقی و الغربی و المسلم و المسیحی و الاسرائیلی لان فقهه کان رزء العالمین فبکاه اهل المشرقین و المغربین».

این لوح در این است که برخلاف مقوله بعضی از بهائیان که حکمت در آیین بهائی را غیر از تقیه می‌دانند، اصطلاحات تقیه و حکمت آشکارا به صورت متشابه و مترادف و دارای یک معنی و یک مضمون استفاده شده. واضح است که صحبت از لوحی مخصوص همراه با الواح مشابه دیگر است و نه به صورت عام، چنانکه نویسنده محترم می‌خواهد به خوانندگان تلقین کند. آیا جایز است این روش را در اینجا «تحریف» اقوال نگارنده نامید؟!».

اقبال ادامه می‌دهد: «می‌نویسند «از مسئولیت‌های محقق بررسی موضوع از زویا و دیدگاه‌های متفاوت است، ولو آنچه می‌بیند با نظریه او موافق نباشد» و «در این کشمکش، بسیاری از موازین تحقیق و قضاوت را نادیده می‌گیرد و اگر در این مسیر حقیقتی با او همراهی نکند، آن را رها کرده و با «اختراع» حقیقت دیگری به راه خود ادامه می‌دهد.» همه این‌گونه اندرزها را در تطابق با روش کار خودشان باید دید و فهمید. برای این منظور به سه مثال اکتفا می‌شود.

۱. در حینی که بهاء الله در لوح بدیع بر این امر تأکید می‌کند که «مقصود [از تقیه] حفظ نفوس مقدسه بوده»، می‌نویسد که «هدف این نوع حکمت و این نوع تقیه ... جلوگیری از فتنه و آشوب بوده است، نه حفظ جان و مال.» ایشان با خیال راحت چشم بر چنین اسنادی که «با او همراهی نکند» می‌پوشد و آن‌ها را «نادیده می‌گیرد!»

ترجمه: پیامبر ﷺ فرمودند اگر علم در ثریا هم باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند و به درستی که راست گفت در آنچه گفت. پس همانا اسلام از واجبات و سنت و فقه و حدیث آن گرفته تا لغت و آدابش، مردانی از فارس که خاتم آنان به درستی فقید عزیز ماست بر آن دست یافتند و به همین دلیل امروز در مراسم او عرب و عجم و شرقی و غربی و مسلمان و مسیحی و اسرائیلی شرکت دارند زیرا فقدانش مصیبت عالمین است پس اهل مشرق و مغرب گریانند.

در ادامه پاسخ اقبال به ارجمند آمده است: «نویسنده بخش وسیع‌تر ردیه خود را دُن کیشوت مآبانه به اصطلاح «حکمت به معنی طرز بیانی که سبب کدورت و دشمنی نشود»، تعریفی که اختلافی در آن نیست، اختصاص داده و مثال‌های متعددی از حکمت در این معنی آورده است تا ثابت کند که نگارنده «به‌طور اغراق آمیزی ادعا و تأکید می‌کند که نیت بهاء الله از به‌کار بردن کلمه حکمت فقط تقیه بوده.» «فقط؟ واقعاً؟ چه مدرکی؟» چنین «فقط»‌های پوشالی در این ردیه بسیار است! ایشان نگارنده را به «اغراق» متهم می‌سازد که در حقیقت به روش کار خودشان برمی‌گردد. البته کلمه حکمت ممکن است دارای معانی متعددی باشد، ولی همراه با الفاظ تقیه، سترو حجاب، چنانکه در لوح بدیع و دیگر الواح مشابه آمده است، به معنی تقیه آمده است. نگارنده در بحث خود درباره لوح بدیع نوشت: «اهمیت دیگر

۲. ایشان نیز کمترین اشاره‌ای به نهی از تقیه در ولایت شوقی‌افندی نمی‌کند، که سندی بس آشکار از رواج و شیوع تقیه میان بهائیان است و این را هم رها کرده و «نادیده می‌گیرد!»

۳. الواح بهاء‌الله و عبدالبهاء شامل امر به تقیه، ستر، کتمان و حجاب را کلاً «نادیده می‌گیرد!» درباره آن‌ها بحث نمی‌کند و فقط به یک جمله بسیار عجیب اکتفا می‌کند

که نویسنده «احتمال این را نمی‌دهد که نامه بهاء‌الله به شخصی خاص کاملاً جنبه خصوصی داشته، خطابش به عموم نیست!»؛ این بینش انقلابی باید مطالعات بهائی را در آینده زیورور کند و بخش اعظم الواح بهاء‌الله را که

در حینی که بهاء‌الله در لوح بدیع بر این امر تأکید می‌کند که "مقصود [از تقیه] حفظ نفوس مقدسه بوده،" می‌نویسد که "هدف این نوع حکمت و این نوع تقیه ... جلوگیری از فتنه و آشوب بوده است، نه حفظ جان و مال."

«خطاب به شخصی خاص» هستند، به پرسش گیرد که تا چه حدی متن «کاملاً جنبه خصوصی داشته و خطابش به عموم نیست!».

آیا عبدالبهاء این‌طور اسلام را معرفی می‌کرد؟ اسلام استبدادی؟ چطور می‌شود که این‌طور اصطلاحاتی از

جعبه‌های فرسوده اسلام‌ستیزی غربی در رسانه‌ای راه یابد که گفتمان مبنی بر الوهیت همه ادیان آسمانی و منشأ واحد همگی آن‌هاست؟! چرا درباره لغو حکم جهاد در آیین بهائی بشود گفت که «بر طبق تعالیم اخلاقی این آیین هرگونه اعتراضی به دگراندیشان مذموم است، چه رسد به تحمیل اجباری دین به دیگران.»! و یا «امر به معروف و نهی از منکر در آیین بهائی حرام است!» مگر در اسلام غیر از این نبود که از تحمیل اجباری دین بر دیگران عموماً به شدت ممانعت می‌شده است و سیاست تسامح در اسلام با تاریخ سایر ادیان از زمین تا آسمان فرق داشته بود

این برخورد علمی کامران اقبال با ارجمند به عنوان نمونه‌ای از بهائیان متعصب و تحقیق‌گریز و غیرآزاداندیش تنها نمونه انتقاد اقبال به بهائیان یا تشکیلات بهائی نیست. او در مقاله‌ای دیگر در اعتراض به اسلام‌ستیزی بعضی سایت‌ها و نشریات بهائی می‌نویسد:

۱. مقاله «پاسخ به ارجمند»، ایران نامه، سال ۲۹، شماره ۲.

تعریف تقیه

اقبال ابتدا به تعریف و تبیین معنای تقیه می پردازد و می نویسد:

سنت تقیه به معنی کتمان یا پنهان کردن عقیده دینی، به خصوص در موقعیت هایی که خطر جانی، برای پیغمبران، انبیاء و مرسلین (یا مظاهر ظهور، بنا بر اصطلاح بهائیان) و چه برای پیروان آیین نوین، شدت پیدا می کرده و از این حیث خطر متلاشی شدن جامعه هنوز برپا نشده و جوان خطری حقیقی بوده، سنتی بسیار قدیمی است.

این سنت نه فقط در میان شیعیان، بلکه در بسیاری از دیانت های سابق نیز رواج داشته است. از لسان حضرت مسیح نقل شده است که می فرمایند: «آنچه مقدس است به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان (خوک ها) اندازید، مبادا آن ها را پایمال کنند و برگشته شما را بدرند».^۲

اقبال سپس درباره تقیه در اسلام، به بیان دیدگاه قرآنی و روایات می پردازد و می نویسد:

در قرآن کریم نیز اشاراتی به این مبدأ رفته است که علی الخصوص شیعیان، که تقیه نزد آن ها به علت تضییقات و آزار و کشتار مستمر در طول تاریخ، بیش از سایر مذاهب و دیانت ها رواج داشته است، به آن استناد می کنند. در آیه ۱۰۶ سوره النحل بر سبیل مثال آمده است: «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان ... فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب

تا لازم باشد بدین وسیله نمایانگر فرق بین «ما» و «آن ها» شد؟ آیا لزوم دارد برای ابراز استقلال آیین بهائی از اسلام این طور نوشت؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر، یعنی امر به نیکوکاری و منع از کارهای زشت در آیین بهائی واقعاً حرام است؟ کجا؟ مرجع این گفتار کجاست؟ چگونه می شود اسلام را به عنوان «سنتی انسان ستیز»^(۱) معرفی کرد؟ همچنین جایز نیست که در «یادداشت ماه» این مجله نوشته شود که «آیین اسلام ... به سرزمین های دیگر از جمله ایران هم می رسید و نیازی به لشکرکشی ها و آن همه خونریزی ها نبود. اگر مدنیت ساسانی با این حملات به ویرانی کشیده نشده بود و آیین حضرت محمد نیز در کنار آیین حضرت زرتشت و سایر ادیان با الهام از کلام خداوند: «لا اکراه فی الدین» به انتشار و هدایت مردم می پرداخت، صفحات تاریخ امروز گواه تحقق رویدادهای دیگری بود.^۱ او سپس به شبهه قتل نفوس در جنگ بنی قریظه و فتح ایران به تفصیل پاسخ می دهد.

کامران اقبال در اواخر مقاله خود چنین نتیجه می گیرد: تقیه، ستر و کتمان عقیده یا به اصطلاحی دیگر، حکمت در میان بایبان و بهائیان در طول دوران باب، بهاء الله و عبدالبهاء رواج تام داشته است.

بهتر است مقاله او را مرور نمائیم:

۱. کامران اقبال، اعدام و قتل عام یهودیان بنی قریظه و فتح ایران، وب سایت کتابخانه بهائی.

۲. ایران نامه، سال ۲۸، شماره ۳، صص ۱۹۳-۱۷۰.

نیمی از تاریخ صدو شصت ساله خود به دست فراموشی سپرده و با وجود خاطرات قدمای بهائیان و زندگی نامه‌های بهائیان نخستین، که لبریز از اشارات بی‌حد و حصر و آشکار به رواج تقیه در هشت دهه اول این دیانت است، قائل به این است که تقیه از ابتدا و در طول تاریخ آن هیچ‌گونه نقشی بازی نکرده و از همان ابتدا منسوخ و مذموم بوده است!.

اشاره اقبال به بعضی از مبلغان بهائی همچون عرفان ثابتی است که جسورانه و از روی تعصب مذهبی و کم‌اطلاعی در رسانه‌های بهائی و یا رسانه‌هایی مثل بی بی سی و برنامه‌های پرگار و غیر آن ادعا می‌کنند در بهائیت تقیه وجود ندارد،

چون تقیه به معنای دروغ و نفاق است و نفاق و دروغ در بهائیت وجود ندارد!

اقبال ادامه می‌دهد: «چه بسا اگر در مجامع مختلف فرهنگی و ادبی بهائی، سخنرانی جرأت کرده و اشاره‌ای به این مسأله بکند، این بحث از نظر بعضی از حاضران محترم مردود تلقی می‌شود، به خصوص وقتی که حاضران ایرانی و شرقی بوده و خود از دوران طفولیت جز این نشنیده باشند! آن‌ها عموماً کسانی را که در طول تاریخ بابی - بهائی جان خود را در جنگ‌ها

عظیم^۳ بدین مضمون که خشم خداوند و عذابی عظیم نصیب آن کسانی می‌شود که بعد از ایمان آوردن کفر ورزند، جز آن کسانی که با اکراه مجبور به اظهار کفر شده باشند، درحالی که قلبشان مطمئن و لبریز از ایمان بوده باشد. این آیه دلالت دارد کسی که به کفر مجبور شده باشد از خشم خداوند مصون می‌ماند، به شرط اینکه ایمان خود را از دست ندهد.

اقبال معتقد است: تقیه در اغلب ادیان رواج داشته، ولی کم‌کم و با از بین رفتن خطر انقراض جامعه‌های نخستین، به دست فراموشی سپرده و مذموم شده است. مسیحیان که امروز مسلمانان شیعیه را به علت تقیه نکوهش می‌کنند از یاد برده‌اند که

خود در قرن‌های نخستین، دیانتشان را پنهان می‌کردند و با اسم رمز علامت ماهی خود را به همدیگر معرفی می‌کردند. سنی‌ها نیز که خود از صدر اسلام زمام امور را در اختیار داشتند و کمتر در معرض خطر قرار گرفتند، آیات قرآنی را از یاد برده و شیعیان را متهم به دورویی و دروغ مصلحت‌آمیز و تقیه می‌نمایند!

اینجاست که اقبال به وجود تقیه در بهائیت اشاره نموده و می‌گوید: «همچنین جامعه بهائی نیز امروز رواج فوق‌العاده سنت تقیه را در بیش از

اقبال معتقد است: تقیه در اغلب ادیان رواج داشته، ولی کم‌کم و با از بین رفتن خطر انقراض جامعه‌های نخستین، به دست فراموشی سپرده و مذموم شده است. مسیحیان که امروز مسلمانان شیعیه را به علت تقیه نکوهش می‌کنند از یاد برده‌اند که خود در قرن‌های نخستین، دیانتشان را پنهان می‌کردند و با اسم رمز علامت ماهی خود را به همدیگر معرفی می‌کردند.

در خاتمه این مقاله همچنین واضح می‌شود که این سنت برای نخستین بار در دوره ولایت امری شوقی‌افندی (۱۹۲۱-۱۹۵۷) و با اصرار و پافشاری شدید او ممنوع و مذموم شده و کم‌کم از طرف بعضی از بهائیان به فراموشی سپرده شده است؛ درحالی‌که دیگرانی از آنان (یعنی بهائیان)، به علل متعدد، هنوز بدان متمسک هستند. علی‌هذا واضح می‌شود که تقیه امروز، برخلاف احکام و دستورهای باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء و صرفاً به دستور صریح نوشته‌های شوقی‌افندی و بیت‌العدل جهانی بر اهل بهاء ممنوع و مردود گردیده است. این بررسی، با هدف حفاظت از بخش مهمی از تاریخ و فرهنگ بهائیت از خطر فراموشی، جنبه‌ای تاریخی دارد.

ذکر موارد تقیه در متون بهائی

اقبال سپس به نقل احکام و دستورها و داستان‌های تاریخی در منشورات بهائی می‌پردازد که حاکی از تقیه است. او می‌گوید: «مجله پیام بهائی در مقالات بی‌شمار اشاره به رواج تقیه در بین بهائیان می‌کند و افراط نیست که بگوییم کمترین شماره‌ای وجود دارد که چنین اشاره‌ای نکرده باشد. پیام بهائی حتی متن الواحی را چاپ می‌کند که به نص صریح بهاء‌الله

و مناسبت‌های عقیدتی از دست دادند دلیل بر این می‌گیرند که تقیه در میان بهائیان از ابتدا منع شده بود! و از یاد می‌برند که شیعیان نیز علی‌رغم حق تقیه و کتمان کردن عقیده، در طول تاریخ هزاران شهید داده‌اند؛ بدون اینکه شهادت آن‌ها دلالت بر منع تقیه نزد شیعیان باشد».

این نقد کامران اقبال متوجه آن دسته از مبلغان است که دائماً بر طبل انکار تقیه در بهائیت می‌کوبند.

این مطلب آشکار می‌سازد که بهائیان عشق‌آباد، چنان‌که نزد بهائیان ایران معمول بود، در طول دوران بهاء‌الله خود را بهائی معرفی نمی‌کردند. ایشان کتمان امر می‌کردند و یقین داشتند که در غیراین‌حال، در معرض آزار و محدودیت قرار خواهند گرفت.

اقبال آنگاه به سراغ تاریخ می‌رود و می‌گوید: «بحث ما نشان خواهد داد که تقیه و ستر و کتمان، گاهی نیز تحت عنوان حکمت، در دوران شخصیت‌های بنیادین بابی و بهائی، یعنی سیدعلی محمد باب، میرزا حسین علی نوری

بهاء‌الله و عباس‌افندی عبدالبهاء، نزد بابیان و بهائیان معمول و متداول بوده و رواج فوق‌العاده زیاد داشته است. به معنی دیگر، مسئله‌ای کاملاً طبیعی بوده و غیرآن، یعنی تقیه نکردن، صورت استثنایی داشته است! همچنین، روشن خواهد شد که رواج این سنت نه فقط براساس عادات و تقالید دیرینه و ریشه‌دار آن بوده بلکه مستند بر نص صریح بیانات باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء است که در موقعیت‌های مختلف امر صریح به تقیه کرده‌اند».

موقعیتی بود که بسیاری از افراد، که در نهان بهائی بودند، با نشستن در ردیف بهائیان، آیین خود را آشکار کردند^۸ یکی از نتایج منفی این تحول برای بهائیان آن شد «که گرویدن شیعه‌های ایرانی به آیین بهائی که پیش از آن چند مورد روی داده بود، کاملاً متوقف گردید ... و لذا جامعه‌ی بهائی تا اندازه‌ای به صورت جامعه‌ای متروک و بسته و درون‌گرا درآمد».

وجود تقیه در همین زمان

اقبال می‌گوید علی‌رغم اینکه تقیه از دوران ولایت شوقی‌افندی مردود و مذموم شده است، ولی بدون شک تا حدودی تا همین امروز در بعضی از کشورهای متشدد اسلامی - عربی نزد بهائیان معمول و رایج است. این روش که حتی در بین بعضی از بهائیان اروپایی، (به عنوان مثال، در کشور لیتوانی، قبل از فروپاشی شوروی) رایج بود، هدفش حفظ تشکیلات از انقراض بوده است و نه مصلحت شخص.^{۱۰} بهائیان نیز هستند که عقیده خود را به هدف تبلیغ دیگران پنهان می‌دارند. مثال بسیار جالب داستان جوزف پردو (Joseph perdu) است که در مقام مسلمان در یکی از مساجد شهر دُربان جنوب آفریقا در دهه ۱۹۵۰ حلقه‌ای گیرا برای خواندن قرآن تشکیل داد که نزد جوانان مسلمان جذابیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود، ولی درحقیقت تبلیغ امر بهائی می‌کرد.^{۱۱}

یا عبدالبهاء امر به تقیه می‌کنند و عجیب است که بهائیان، همه این اشارات را نادیده گرفته و از این‌گونه وقایع می‌گذرند و همگی بر این اعتقادند که حکم تقیه را بهاء‌الله نسخ کرده است!^۹.

در مجله پیام بهائی مورخ مه ۲۰۰۶، موژان مومن در مقاله‌ای درباره تاریخ جامعه بهائی عشق‌آباد اشاره می‌کند بهائینی که بعد از تأسیس این شهر در دهه هشتاد قرن نوزدهم به آنجا مهاجرت کردند، همان روشی را که در برابر مسلمانان در ایران داشتند ادامه دادند، یعنی آشکارا خود را بهائی معرفی نمی‌کردند و آداب و مراسم اسلامی را به جا می‌آوردند.^۶ به همین علت، حاجی محمدرضا اصفهانی که «از بهائیان سرشناس محسوب می‌شد و آشکارا همه جا خود را بهائی معرفی می‌کرد»، به تاریخ هشتم سپتامبر ۱۸۸۹، یعنی سه سال قبل از مرگ بهاء‌الله «در برابر جمعیتی انبوه، در روز روشن و در وسط بازار» به دست افراد تندرو کشته شد.^۷

این مطلب آشکار می‌سازد که بهائیان عشق‌آباد، چنان‌که نزد بهائیان ایران معمول بود، در طول دوران بهاء‌الله خود را بهائی معرفی نمی‌کردند. ایشان کتمان امر می‌کردند و یقین داشتند که در غیراین حال، در معرض آزار و محدودیت قرار خواهند گرفت. قاضیان روس که برای رسیدگی به این مسأله از سن پترزبورگ اعزام شده بودند، دستور دادند که افراد دو جامعه مسلمان و بهائی در سالن دادگاه در دو دسته جداگانه بنشینند. موژان مومن تأکید می‌کند که «این نخستین

تقیه در دوران باب و ابتدای دوران بهاء الله

به گفته اقبال، صدها و شاید هزاران مرجع تاریخی، که در دسترس اغلب بهائیان است، صریحاً اشاره به رواج کتمان و تقیه در بین بایبان و بهائیان اولیه می‌کند. او می‌گوید: «نگارنده این مسئله را در بیست و هفتمین کنگره مستشرقان آلمانی، در اکتبر ۱۹۹۸، در شهرین طرح و بحث کرده است».^{۱۲} رواج تقیه به قدری بوده که حتی سوژه‌ای شده و در داستان‌ها و رمان‌های بهائی منعکس می‌شود. برای مثال، ملیح بهار شرح می‌دهد که چطور بهائینی که برای دیدار بهاء الله راهی بغداد می‌شدند، سفر خود را با پوشش زیارت عتبات انجام می‌دادند.^{۱۳} چه بسا که دو هم سفرگاهی ماه‌ها با همدیگر در راه بودند، هنگام رسیدن به مقصد با تعجب می‌دیدند که هر دو هم عقیده و راهی همان مقصد بوده‌اند و در طول راه از همدیگر کتمان عقیده کرده بودند. سپهر منوچهری با استناد به مراجع معتبر بهائی مثل ظهور الحق فاضل مازندرانی و کشف الغطای میرزا ابوالفضل و میرزا مهدی گلپایگانی، ده‌ها مثال برای رواج بلاقید و شرط تقیه در میان بایبان و بهائیان می‌آورد، لیکن دستور آن را به باب منحصر می‌سازد و امر به تقیه نزد بهاء الله و عبدالبهاء را نادیده می‌گیرد!^{۱۴} به قول میرزا ابوالفضل گلپایگانی (خطاب به شاهزاده کامران میرزا، که نقشه قتل عام بایبان تهران را در سر می‌پروراند) بسیاری از بهائیان عقیده خود را به نوعی کتمان می‌کنند که اعضای عائله‌شان

از حال همدیگر خبر ندارند و شناختن آن‌ها با سلامت و ملایمت، برای دولت، ممکن نیست.^{۱۵} اینکه بایبان و بهائیان حتی از اعضای خانواده کتمان عقیده می‌کردند، در «ترجمه و اضافات» شوقی افندی از تاریخ نبیل زرنندی (که اصل آن تاکنون در دسترس گذاشته نشده و به عللی نامعلوم در آرشیو مرکز جهانی بهائی در حیفا از دسترس محققان دور و پنهان مانده است) به تکرار ذکر شده است. برای مثال، در داستان شیخ حسن زنوزی تأکید می‌شود.^{۱۶} (حسن زنوزی، کاتب باب، آن شخصی است که هنگام مسجونیت باب در قلعه ماکو الواح را تدوین و برای آیندگان حفظ کرد.)^{۱۷} هنگام رسیدن وی به تبریز برای دیدار سیدعلی زنوزی، یکی از خویشاوندانش، سیدعلی نزد وی از رفتار فرزندش شکایت کرد که بی‌عقل و بابی شده و از وی خواهش کرد او را به راه صواب هدایت کند. او نمی‌دانست که خود شیخ از پیروان شیدای باب بوده و نزد او تقیه کرده و عقیده خویش را او پنهان کرده است.^{۱۸} نبیل خود نیز متمسک به تقیه بود و در مقابل پدر بارها عقیده خویش را پنهان کرده بود.^{۱۹}

ستر و کتمان عقیده در بین افراد جامعه بایبان رواج وسیع داشته و آن‌ها عقیده خود را از یکدیگر پنهان می‌نمودند. سپهر منوچهری مثال‌های متعددی می‌آورد که بایبان، که از راه تقیه جان خود را از هلاکت نجات داده بودند، برای اثبات اخلاص خود نزد علما و مأموران از اذیت و

شکنجه هم‌نوعان خود دریغ نمی‌کردند، برای مثال، با دست خود زندانیان بابی را به قصد

هلاکت چوب می‌زدند تا آن‌ها را وادار به تبری نمایند!^{۲۰}

خودداری کن... از طریقه تقیه برای احتراز از رنج و اذیت و مسجونیت پیروی کن.^{۲۵}

إخفاء اسم صاحب دعوت، به خصوص در مرحله تکوین و شکل‌گیری آیین جدید، در تاریخ بی‌سابقه نبوده است. باب حواریان هجده‌گانه خویش را، که به حروف حی معروف‌اند، مدت‌ها از فاش کردن اسمش نهی کرده بود،^{۲۶} همچنان که حضرت مسیح نیز حواریون

شیوه کتمان و تقیه همچنین در بین طلاب بابی رواج زیاد داشت و آن‌ها در نزد مردم کوچه و بازار به اسم مسلمان، امام جماعت و شیخ معروف بودند. بسیاری از طلابی

را از فاش کردن رازش نهی فرموده بود.^{۲۷} عبدالبهاء دوران باب را صراحتاً «زمان تقیه» عنوان و اشاره می‌کند که چون شرب دخان را باب بر پیروانش منع کرده بود و آن‌ها بدین علت شناسایی

شیوه کتمان و تقیه همچنین در بین طلاب بابی رواج زیاد داشت و آن‌ها در نزد مردم کوچه و بازار به اسم مسلمان، امام جماعت و شیخ معروف بودند. بسیاری از طلابی که به آیین نوگرویده بودند، کتمان عقیده می‌کردند تا بهتر بتوانند در مساجد تبلیغ کنند!

که به آیین نوگرویده بودند، کتمان عقیده می‌کردند تا بهتر بتوانند در مساجد تبلیغ کنند!^{۲۱} معروف‌ترین اصحاب باب، از جمله ملا حسین بشروی، ملا محمدعلی بارفروشی

و مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند، آن‌ها به جهت تقیه به شرب دخان پرداختند!^{۲۸}

(قدوس) یا ملا محمدعلی زنجانی (حجت)، رهبران شورش‌های خونین قلعه شیخ طبرسی

در نوشته‌های عبدالبهاء نیز اشاراتی صریح به رواج تقیه موجود است که متأسفانه در ترجمه به زبان‌های اروپایی اصطلاح تقیه را حذف کرده‌اند. در نص مخصوص به جناب محمد مصطفی بغدادی، که از حواریون بهاء‌الله بود، عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (که شرح حال قدمای اصحاب و پیروان آیین بهائی است) برای مثال می‌گوید: «سبحان الله، باوجود آنکه تعرض شدید بود و عقوبت پدید و یاران هریک در زاویه تقیه در نهایت خوف و بیم، در چنین مواقعی آن شخص کریم، در نهایت شجاعت

(۱۸۴۸-۱۸۴۹) و زنجان (۱۸۵۰-۱۸۵۱) تقیه می‌کردند و دیگران را به تقیه کردن دعوت می‌کردند.^{۲۲} بسیاری از بابیان و بهائیان نیز به صورت دسته‌جمعی عقیده خود را کتمان می‌کردند.^{۲۳} تقیه نزد بابیان مستند به احکام و دستورهای باب بوده است. او در یکی از ادعیه و مناجات خویش تقیه را یکی از احکام الهی ذکر می‌کند^{۲۴} و در نامه‌ای به ملا حسین بشروی (شخص اولی که دعوی بابت باب را قبول کرده بود) در محرم ۱۲۶۰ق / دسامبر ۱۸۴۴ می‌نویسد: از ذکر کلمه مبارکه به کسانی که آن رانفی می‌کنند

جسورانه حرکت نمود.»^{۲۹} این بیان درحقیقت از منابع نادری است که عبدالبهاء بالهجه سرزنش از تقیه صحبت می‌کند.^{۳۰} لیکن همین نکته اولاً، وجود و رواج آن را تأیید می‌کند و ثانیاً لزوم بررسی اوضاع و شرایط مختلف بیاناتِ درظاهر متناقض، به خصوص دربارهٔ تقیه، را نشان می‌دهد.

تقیه در دوران زعامت بهاء‌الله (۱۸۶۳-۱۸۹۲)

بهایان، چنان‌که ذکر کردیم، عقیده خود را از افراد خانواده خویش، از دیگران و حتی از سایر بهائیان کتمان می‌کردند. میرزا ابوالفضل گلپایگانی ذکر می‌کند که مدت‌ها با شخصی به نام عبدالکریم ماهوت فروش

بنا بر اطلاع نگارنده، هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست که بهاء‌الله سنت تقیه را نسخ و نبی کرده باشد. چنان‌که خواهیم دید، درست عکس این صحیح است. از جهتی دیگر دلایل فراوانی اشاره به این می‌کند که وی نه فقط امر قاطع به تقیه کرده، بلکه خود نیز از این روش پیروی می‌کرده است. تاریخ نبیل مثال‌هایی از این‌گونه رفتار در اختیارمان می‌گذارد.

با وجود فراوانی مدارک تاریخی که همه حاکی از رواج پنهان‌کاری و تقیه در بین بایان و بهائیان است، مایه تعجب فراوان است که مورخان بهائی رواج تقیه را عموماً انکار می‌کنند و چنان‌که در مقدمه این مقاله آمد،

رفت و آمد و مکاتبه داشت، بدون اینکه بداند که او بهائی و منزل او مرکز ملاقات بهائیان بوده است.^{۳۵} بهائیان، چنان‌که خواهیم دید، مکرراً به دستور صریح بهاء‌الله، از روش تقیه و پنهان‌کاری استفاده می‌کردند.

هنگام تبعید بهاء‌الله از بغداد به استانبول، در بهار ۱۸۶۳، او به همراهان امر کرد که موهایشان را بلند کرده و در لباس درویشان درآیند که امنیت و سلامتی آن‌ها مصون بماند.^{۳۶} همچنین، اتباعش را که در عراق باقی ماندند از ابراز عقیده آشکار و تبلیغ در خیابان‌های بغداد منع کرد.^{۳۷}

اغلب افراد جامعه بهائی نیز امروز عقیده دارند که تقیه سنت مذمومی است! برای مثال، دکتر اودو شفر در استدلالیه خویش، بدون ارائه سند و مرجع می‌نویسد: «کتمان عقیده در امر بهائی حتی هنگامی که خطر جانی وجود داشته باشد، مردود است»^{۳۱} که البته فقط برای دوره ولایت شوقی‌افندی و زعامت بیت‌العدل جهانی صحت داشته و نه دوران قبل از آن. تنها اشاره‌ای که ادیب طاهرزاده، عضو دیرپای بیت‌العدل، در چهار جلد کتابش، درباره تقیه داده این است که تقیه در میان شیعیان رواج داشته است.^{۳۲} درحالی‌که خود در کتابش اشارات متعددی به

مثال‌های بی‌شماری که درباره تقیه در عهد بهاء‌الله جمع‌آوری کرده است، قائل بر این است که این سنت فقط تا اظهار دعوی علنی بهاء‌الله رواج داشته است و بهاء‌الله آن را مذموم دانسته است.^{۴۱} این امر نظر فیلیپ دوکه نیز هست که در رساله افتخاری خود تقیه در بهائیت را بررسی کرده است.^{۴۲}

بنا بر اطلاع نگارنده، هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست که بهاء‌الله سنت تقیه را نسخ و نهی کرده باشد. چنان‌که خواهیم دید، درست عکس این صحیح است. از جهتی دیگر دلایل فراوانی اشاره به این می‌کند که وی نه فقط امر قاطع به تقیه کرده، بلکه خود نیز از این روش پیروی می‌کرده است. تاریخ نبیل مثال‌هایی از این‌گونه رفتار در اختیارمان می‌گذارد. برای مثال، بعد از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه در ۱۸۵۲، عوامل دولت یکی از گماشتگان سلیمان خان تبریزی بابی «عظیم» را به بازار می‌برند تا همه بایبان را، که البته تقیه می‌کرده و نامشخص بودند، تشخیص داده و معرفی کنند. این شخص برای حفظ جان بایبان، اشخاص دیگری را که بابی نبودند، بابی معرفی می‌کند. این داستان، جدا از ناجوانمردی و ناهنجاری اخلاقی آن که یک فرد مؤمن بابی افراد بی‌گناهی را بی‌جهت متهم کرده و به اصطلاح لو داده است تا جان بایبان را نجات بدهد، متضمن اشاره دیگری است که بهاء‌الله خود نیز تقیه می‌کرده و عقیده خود را آشکار نمی‌ساخته است. بنا به روایت تاریخ نبیل، عمال دولت آن

با وجود این اشارات فراوان، که طاهرزاده خود نیز در خصوص رواج تقیه در میان بهائیان آورده است، بیان و ذکر آن را مسکوت داشته و تقیه را در فهرست کتابش فقط به شیعیان نسبت می‌دهد! اصطلاح حکمت، که در ادبیات بهائی از آن استفاده می‌شود، فرقی با اصطلاح تقیه ندارد، چنان‌که بعداً به نص صریح بهاء‌الله خواهیم دید. با همه این دلایل قطعی و بی‌حد و حصر، که از حوصله بحث ما خارج‌اند، حتی مورخانی که درباره تقیه در امر بهائی پژوهش کرده و نوشته‌اند و خود مثال‌های فراوانی درباره رواج تقیه در میان بایبان و بهائیان آورده‌اند، می‌گویند که تقیه از عهد بهاء‌الله به بعد نهی شده است! برای مثال، خانم سوزان استاینلر مانک در مقاله‌ای که به سال ۱۹۹۶ در فصلنامه مطالعات بهائی آمریکا چاپ کرده، مثال‌های بسیاری درباره رواج سنت پنهان‌کاری در مقاله خویش گنجانده و تأکید می‌کند «اصطلاح «حکمت» در آثار بهائی همان مفهومی را دارد که اصطلاح تقیه در بین شیعیان داشته است.»^{۳۸} ایشان از محمدطاهر مالمیری در تاریخ شهدای یزد نقل می‌کند: «بهائینی که متهم به بهائیت می‌شدند، بارها به صورت قطعی این تهمت را انکار می‌کردند.»^{۳۹} خانم مانک با وجود به دست دادن مثال‌های متعدد دیگر، بدون دادن مرجع، نتیجه‌گیری می‌کند که «تقیه در آثار بهاء‌الله نسخ و مذموم شده است! و بهاء‌الله به وضوح میان تقیه و حکمت فرق گذاشته است.»^{۴۰} حتی سپهرمنوچهری، با وجود

که زندانیان، از جمله بهاء‌الله، علناً اقرار به بابی بودن نمی‌کردند و اتهام آن‌ها به طرفداری از بابیت پس از یافتن یک دست‌نوشته بابی در نزدشان بوده است.^{۴۵} بهاء‌الله خود تحت عنوان حکمت نهی می‌کرد «ابداً از منزل و مرسل صریحاً تکلم ننمایند».^{۴۶} و حتی آن‌ها را منع می‌کرد از اینکه الواحش را به دیگران بدهند: «عرض می‌شود که دادن سواد آن [لوح] به نفس مذکور جایز نه».^{۴۷}

کتمان عقیده نزد پیروان بهاء‌الله از بدو دعوت او رواج داشته و با وجود اینکه بیت‌العدل نیز در یکی از نامه‌هایش برای اولین بار در سال ۲۰۰۷ تأیید می‌کند که تقیه در بهائیت در دوره‌های متعدد و به نسبت‌های مختلف رواج داشته است،^{۴۸} این مسأله در ادبیات بهائی هنوز مسکوت و نزد بهائیان عموماً پنهان و نامعلوم مانده است.

یکی از قدیمی‌ترین اسناد این اقدام عریضه طلب حمایت بهائیان جهرم به کنگره امریکا، مورخ ۱۰ ذی‌القعدة ۱۲۸۳ ق / ۱۶ مارس ۱۸۶۷ م است. از یک جهت این سند دلیلی بر تکوین هویت مشخص بهائیان، چهار سال پس از دعوی بهاء‌الله است! و از جهتی دیگر، به زبان خود عریضه‌نویسان تأکید بر تقیه کردنشان است. می‌نویسند که «علاوه بر آنچه درباره قتل عام، زندانی شدن و نهب و به غارت رفتن مال و اموالشان گزارش دادند، حقیقت این است که چهل هزار نفر از پیروان مرد حکیم [یعنی بهاء‌الله] در ایران و مناطق مجاور از ترس سطوت حکمرانان و سلاطین هراس دارند دین خود را آشکار سازند».^{۴۹}

شخص را آنگاه به سیاه‌چال بردند که بهاء‌الله را در میان دیگر زندانیان بابی مشخص کند.^{۴۳} به عبارت دیگر، بهاء‌الله با وجود معرفیت در نزد بابیان، هنوز نزد مأموران دولتی ناشناس و نامشخص بود و احتیاج به شهادت شخص سومی بود که او را شناسایی کند.

برطبق این روایت او اقرار به عقیده خویش نکرده بود. این‌گونه مسائل نیز البته سابقه تاریخی دارد و نباید اشاره به آن نزد بهائیان باعث کدورت خاطر شود. اگر پیغمبران پیشین در آن دوران سخت و پرتعصب دست به تقیه نمی‌زدند و از همان روز اول به صلیب آویخته یا گلوله‌باران و اعدام می‌شدند. آیین نوین و احکام جدید را چگونه و از چه راهی اجرا می‌کردند؟

مثال دیگری نیز در تاریخ نبیل دلالت بر تقیه بهاء‌الله می‌کند که موضوع واقعه دستگیری همراه با سایر اصحاب بابی در راه قلعه شیخ طبرسی است. هنگامی که زندانیان را به آمل می‌بردند که علما از ایشان تحقیق کنند، بهاء‌الله دستور می‌دهد که اصحاب و هم‌رکبان تمام اسناد و مدارک خطی تحت اختیارشان را نابود کنند. به عبارت دیگر، مدارک و اسنادی که عقیده بابی او و سایرین را ثابت می‌کرد از بین برده می‌شود. لیکن هنگام تحقیق، مأمورین مخطوطه‌ای نزد یکی از بابیان پیدا می‌کنند که او از نابود ساختنش غفلت کرده بود. همین امر با شوق و خشنودی زیاد به منزله دلیل اثبات بابی بودن آن گروه تلقی می‌شود.^{۴۴} پس اینجا نیز واضح می‌شود

مسلمانان نیز می‌دانستند که بهائیان اهل تقیه هستند. در تاریخ آباء، داستان پیرمردی آمده است که از ترس اهالی، انکار عقیده می‌کند ولی اهالی دست از او بر نمی‌دارند و تأکید می‌کنند که وی باید «بابی» مهمی باشد که تقیه می‌کند و لذا نباید حرف او را باور کرد.^{۵۰}

یزدی، منشی و کاتب باب، است که تبری کرده، او را سب کرده و حتی حاضر شد بر روی وی تف بیندازد.^{۵۶} در تاریخ نبیل فقط اشاره به این می‌شود که او بنا بر دستور میرزا علی محمد باب تقیه کرد تا نوشته‌ها و الواح او را برای آیندگان حفظ کند.^{۵۷}

کتمان عقیده نزد پیروان بهاء‌الله از بدو دعوت او رواج داشته و با وجود اینکه بیت‌العدل نیز در یکی از نامه‌هایش برای اولین بار در سال ۲۰۰۷ تأیید می‌کند که تقیه در بهائیت در دوره‌های متعدد و به نسبت‌های مختلف رواج داشته است، این مسأله در ادبیات بهائی هنوز مسکوت و نزد بهائیان عموماً پنهان و نامعلوم مانده است.

تقیه و حکمت یا انکار عقیده نزد بهائیان در مراجع متعدد دیگری نیز به چشم می‌خورد و حتی نزد بزرگان بهائی دیده می‌شود. مثلاً میرزا حیدرعلی اصفهانی، به هنگام سفری تبلیغی نزد شجاع‌الدوله، حاکم قوچان، می‌گوید که «از این طایفه نیستم»^{۵۱} و درباره پیرمردی

رواج تقیه در میان بایبان و بهائیان البته نباید از یادمان ببرد که از تعدادی از آن‌ها که دخالت مستقیم در قتل‌ها و ترورها، از جمله ترور ناصرالدین‌شاه داشتند، کتمان و تویه پذیرفته نبود و آن‌ها در حال وجد به میدان مرگ شتافتند. از آن جمله داستان ملا شیخ علی، ملقب به «عظیم» است که در جریان سوء قصد به ناصرالدین‌شاه حضور فعالی داشت و بعد از صدور حکم قتلش «ابتدا سیدی با عصایی که در دست داشت به مغز جناب عظیم نواخت. مردم از اطراف هجوم کرده آجر و سنگ به او پرتاب می‌نمودند و سب و لعنش کردند تا عاقبت با خنجر و شمشیر بدنش را پاره‌پاره ساختند.»^{۵۸}

با نام اشرف می‌نویسد که قبل از اعدام حاضر می‌شود انکار عقیده کند: «از این امر که نسبت می‌دهند خبر دارم ولی بهائی نیستم، اما حاضر به سب و لعن نشده و اعدام می‌شود».^{۵۲} همچنین، میرزا ابوالفضل گلپایگانی به کامران میرزا نایب‌السلطنه گفته بود که بهائیان عقیده خود را حتی از افراد خانواده و خاندانشان طوری مکتوم می‌کنند که تشخیص آن‌ها بدون خشونت ممکن نخواهد بود.^{۵۳} همین‌گونه پنهان‌کاری‌ها از حاجی میرزا رضاقلی، برادر بهاء‌الله، نیز دیده می‌شود که چندین بار در ملاقات‌هایش با صدراعظم، میرزا حسین خان مشیرالدوله، تماس با برادرش

یا داستان پردازی شوقی افندی درباره شمع آجین کردن سلیمان خان از عوامل ترور ناصرالدین شاه در مطالع الانوار، ترجمه فارسی تاریخ نبیل.^{۵۹} منابع بهائی شامل نمونه‌هایی از این‌گونه حالات بایبان و بهائیان هستند که به نقل از بهائیان در رسانه‌های خارجی هم منعکس می‌شد.^{۶۰}

یکی بعد از دیگر جلوی چشم باقی ماندگان اعدام شدند و هر بار به باقی مانده‌ها مجدداً حق انکار عقیده داده می‌شد، ولی آن‌ها قبول نکردند و اعدام شدند. این هفت نفر معروف به «شهادی سبعة طهران» در ادبیات بابی و بهائی الگوی ایثار در راه عقیده شدند.^{۶۴} البته برای مشخص

شدن اینکه تا چه حد انکار عقیده نزد بهائیان جنبه عمومی یا استثنایی داشته است، باید تحقیقات بیشتری در آینده صورت گیرد. نگارنده بر این اعتقاد است که جنبه عمومی بودن پنهان‌کاری و انکار عقیده غلبه داشته است.

بهاء‌الله خود در لوحی خطاب به «یا معشرالبشر»

به لزوم تعادل بین ستر و

اظهار علنی عقیده نصیحت می‌کند: «امروز نه خائف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور. باید به حکمت عامل باشند و به خدمت امر مشغول.»^{۶۵} در لوحی دیگر خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی در ظاهر می‌گوید که خود هیچ‌گاه قادر به ستر نبوده است! «لعمر الله [به خدا سوگند] این مظلوم قادر به ستر نبوده. إنه أظهر ما أَرَادَ و هو المقتدر المختار [او آشکار ساخت آنچه را که خواست. اوست توانا و صاحب اختیار].»^{۶۶} این بیان درباره لوح سلطان،

بهاء‌الله خود، همراه با سایر خویشاوندان و باقی همراهان و پیروانش، در تمام دوره عثمانی، در بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)، ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸) و عکا (۱۸۶۸-۱۸۹۲) تقیه، ستر و کتمان عقیده می‌کردند و به مسلمان معروف بودند. به ندرت و فقط به صورت استثنایی و در خفاء به عنوان نمایندگان آیین جدید شناخته می‌شدند. بهاء‌الله خودش به سنت‌های اسلامی متمسک بود، در مسجد نماز می‌خواند و در ماه رمضان صیام می‌کرد (تا از اذیت مردم محفوظ بماند).

روزنامه امریکایی نیشن (The Nation) به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۶۶ تحت عنوان «آیینی جدید» شرح مفصلی از تاریخ بابی و آزار تروریست‌های بابی را، در تهران ۱۸۵۲، به نقل از کتاب کنت آرتور دو گوبینو، مذاهب و فلسفه در آسیای میانه، در دو و نیم صفحه می‌آورد.^{۶۱}

یک مجله تبشیری

مسیحی نیز از قول یکی از کشیشانی که یک هفته در ۱۸۹۳ نزد بهائیان در ایران گذرانده بود، نقل می‌کند که صدها تن از آنان در جنگ با نیروهای دولتی به قتل رسیده‌اند.^{۶۲}

به ۳۸ نفر از بایبان در مظان اقدامات تروریستی علیه شاه، در سال ۱۸۵۰، در تهران اختیار داده شد که از راه انکار عقیده نجات یابند، ۳۱ نفرشان انکار کرده و رها شدند^{۶۳} اما هفت نفر باقی مانده، حاضر به ترک عقیده نشدند. آن‌ها

بخش دوم این بیان بهاء الله، علاوه بر تأکید بر صیام و کتمان در روزها و قیام و کسر کتمان و نطق در شب‌ها و دوران چشمان دشمنان، دلالت بر مطلب فوق‌العاده پراهمیتی دارد. بهاء الله به بهائیان اشاره می‌کند که به صورت ظاهر مدعی محبت‌اند، لیکن خود را از حکمت (به معنی کتمان و تقیه) محروم کرده‌اند. مقصود از محبت الله اینجا نیز همان حُبی است که در کتاب ایقان، در مقدمه این مقاله، آورده شد که انسان را «به جهتی بی دلیل سیر (می) دهد.»^{۶۷} بهاء الله آنگاه مژده می‌دهد که حتی در چنین وضعیتی که این‌گونه «مدعیان محبت» از حکمت و کتمان عقیده، برخلاف روش خود ایشان دوری جسته و شاید از صیام در ماه رمضان خود را محروم ساخته‌اند، خداوند دانا بر اقدام آن‌ها پرده ستر انداخته و آن‌ها را حفظ می‌کند: «لکن الله هو الستار الخبیر.»

الواح شامل حکم صریح به تقیه

۱. امر صریح به تقیه از لسان بهاء الله در «لوح بدیع»، پس از مرگ دو نفر از پیروانش آمده است: آقابزرگ نیشاپوری خراسانی، ملقب به «بدیع» جوان هفده‌ساله‌ای که به دستور بهاء الله «لوح سلطان» را برای ناصرالدین شاه برد و به علت عدم همکاری با مأموران دستگیر شد، به فلک بسته شد و در ژوئیه ۱۸۶۹ اعدام شد؛ همچنین ملا علی‌جان ماهفروزی که او را پابره‌نه از مازندران به طهران روانه کرده و روز ۲۹ ژوئن ۱۸۸۳ در تهران با بوق و نقاره و شیپور به میدان اعدام

یعنی ناصرالدین شاه، و به «آنچه... که سبب الفت و مودت و اتفاق است»،^{۶۷} اشاره دارد و به همین معنی محصور است که خود هیچ‌گاه قادر بر پرده انداختن بر تعالیم الفت و مودت و اتفاق نبوده است و این ربطی به مسأله مورد بحثمان، یعنی ستر و کتمان عقیده، ندارد. با این همه، بلاشک مراجع شامل بیاناتی می‌توانند بود که با یکدیگر در تبیین باشند.^{۶۸}

پنهان‌کاری و تقیه بهاء الله و بستگان و یاران در تمام دوران رهبری او

بهاء الله خود، همراه با سایر خویشاوندان و باقی همراهان و پیروانش، در تمام دوره عثمانی، در بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)، ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸) و عکا (۱۸۶۸-۱۸۹۲) تقیه، ستر و کتمان عقیده می‌کردند و به مسلمان معروف بودند. به ندرت و فقط به صورت استثنایی و در خفاء به عنوان نمایندگان آیین جدید شناخته می‌شدند. بهاء الله خودش به سنت‌های اسلامی متمسک بود، در مسجد نماز می‌خواند و در ماه رمضان صیام می‌کرد (تا از اذیت مردم محفوظ بماند).^{۶۹} بهاء الله تأکید می‌کند که در ماه رمضان صائم بوده است. می‌گوید:

یا مهدی علیک سلام الله و رحمته. ایام مبارک رمضان است. روزها صائیم و شب‌ها قائمیم و ناطق. بعضی از مدعیان محبت در اطراف از عمل و حکمت هر دو محروم‌اند و لکن الله هو الستار الخبیر.^{۷۰}

روانه کردند. بهاء الله سال‌ها پس از آن، استقامت و فداکاری بدیع راستوده و هرچه در باب او گفته به «ملح الالواح» موصوف کرد.^{۷۲} هدف از امر به تقیه آنجا، چنان‌که هدف از تقیه در طول تاریخ بوده و نیز در متن لوح ذکر شده است، «حفظ نفوس» و حفظ جامعه جوان بابی - بهائی از انقراض و متلاشی شدن بوده است.

بهاء الله در این لوح می‌گوید: «و اینکه قبلاً مرقوم داشتید که الواح رسیده و امر تقیه در آن نازل، هذا حق [یعنی این حقیقت دارد]. بعد از بدیع [منظور آقابزرگ خراسانی است] علیه بهاء الله الابهی... و بعد از شهادت حضرت اعلی [مقصود ملا علی ماهفروزی است] من ارض میم [مازندران]... امر به عدم اقرار صادر. استروا ما عندکم [یعنی آنچه نزد خود دارید پنهان کنید]. ظلم ظالمین و غفلت غافلین به مقامی رسیده که قلم (اشاره به خود بهاء الله است) به کلمه یکی از حروفات قبل (اینجا یعنی ائمه اطهار) تکلم نموده «التقیه دینی» الی آخرها و مقصود حفظ نفوس مقدسه است. ملاحظه فرمایید چه مقدار از نفوس که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان باختند امر به حکمت شد چنانچه اکثری از الواح به آن مزین.^{۷۳}

«امر تقیه» چنان‌که قبلاً ذکر شد، هیچ‌گاه توسط بهاء الله نسخ نشده است. به این ترتیب، نکات متعددی به صورت واضح آشکار می‌شود:

اول، تأکید بر این می‌شود که «امر تقیه... نازل» و

«امر به عدم اقرار صادر» شد.

دوم، بر این تأکید می‌شود که «ظلم ظالمین» و فداکاری پیروان «که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان باختند»، ایشان را ناچار به تمسک به اصطلاحاتی کرده است از قبیل «استروا ما عندکم» و یا «التقیه دینی»، که از زبان ائمه اطهار (علیهم السلام) صادر شده و بهاء الله در الواح بی‌شماری، از جمله لوح محمد مصطفی بغدادی، به آن استناد می‌کند.

سوم، علت و سبب نزول امر به تقیه ذکر می‌شود و آن «حفظ نفوس» از انقراض و اضمحلال و مرگ بوده است.

چهارم، اهمیت دیگر این لوح در این است که برخلاف نظر بعضی از بهائیان، که حکمت در آیین بهائی را غیر از تقیه می‌دانند، اصطلاحات تقیه و حکمت آشکارا به صورت متشابه و مترادف و دارای یک معنی و یک مضمون، استفاده شده و هم‌ردیف با اصطلاحات متعدد دیگری مثل ستر و حجاب آورده شده‌اند. هدف همه این اصطلاحات مرتبط با کتمان عقیده، حفظ جامعه بوده و هست.

پنجم، تأکید کند که حکم تقیه نه فقط در این لوح آمده است، بلکه «اکثری از الواح به آن مزین‌اند» و شاید بشر از دیدن آن عاجز است!

۲. در الواح دیگری نیز بهاء الله به نص صریح امر به تقیه کرده است. در لوحی خطاب به جناب آقا سیدخلیل، که در پیام بهائی به چاپ رسیده،

بعد از شرح اشتداد بر علیه احباء می‌گوید:

ای اسم من. همه کسانی که در زندان در راه خدا وارد شده‌اند و کسانی که از خوف ظالمین مضطرب و پریشان و متفرق گشته‌اند، کل بذکر قلم اعلی (یعنی بهاء الله) فائز. وارد شد بر اهل میم (یعنی مازندران) بلایایی که شبه آن در عالم

شنیده نشده. لعمرالله (به خداوند قسم) این ظلم سبب فتنه و فساد کلی است در عالم... ان احفظ و کن من الساترین (پس حفظ کن و از آن‌هایی باش که پنهان می‌کنند)... شقاوت عباد به مقامی رسیده که قلم اعلی (یعنی بهاء الله) نوحه و ناله می‌نماید، چه که به کلمه اولیای قبل (ائمه اطهار علیهم‌السلام) ناطق شده «استر ذهبک و

ذهابک و مذهبک» (طلاهایت را، رفت و آمدت را و آیینت را پنهان کن) و «التقیة دینی و دین آبائی» (تقیه دین من و دین پدران من است). بعد از مرگ بدیع (یعنی آقابرگ نیشاپوری خراسانی) علیه بهائی و رحمتی، امر حکمت محکم در کتاب الهی نازل. یعنی به بیان صریح واضح مبین ذکر شد. همچنین بعد از مرگ ملا علی (مقصود ملا علی جان ماهفروزی) حکم ستر نازل (هیچ‌کس اجازه ندارد پیروی از این آیین را در مقابل دیگران اقرار کند).^{۷۴}

دوم، مثل لوح بدیع و الواح متعدد محمد مصطفی بغدادی، بهاء الله در حکم تقیه به بیانات مشهور ائمه استناد می‌کند. «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک» یعنی پرده بپوشان بر طلای خودت، بر رفت و آمدهای خودت و بر عقیده و مذهب خودت و همچنین، «التقیة دینی و دین آبائی» یعنی تقیه دین من است و دین

اهمیت دیگر این لوح در این است که برخلاف نظر بعضی از بهائیان، که حکمت در آیین بهائی را غیر از تقیه می‌دانند، اصطلاحات تقیه و حکمت آشکارا به صورت متشابه و مترادف و دارای یک معنی و یک مضمون، استفاده شده و هم‌ردیف با اصطلاحات متعدد دیگری مثل ستر و حجاب آورده شده‌اند. هدف همه این اصطلاحات مرتبط با کتمان عقیده، حفظ جامعه بوده و هست.

پدران من یا «ان احفظ و کن من الساترین»، به معنی اینکه حفظ بکن (لسان خود و جامعه‌ی نوین را) و از کسانی باش که ستر کرده و کتمان عقیده می‌کنند.

سوم، مجدداً در این لوح اصطلاح حکمت را به کار می‌برد و آن را به همان معنای تقیه ذکر می‌کند و می‌نویسد که این امر «محکم» در «کتاب» نازل و همان حکم محکم حکمت، حکم محکم ستر و کتمان است که نازل شده است.

پنهان و مستور کنیم، ترس از گمراه شدن دیگران داریم. پس پنهان کن و از آن‌هایی باش که پنهان می‌کنند.^{۷۷}

این لوح نیز دارای دلالت‌های فوق‌العاده عبرت‌انگیز است و نشان‌دهنده وضعیت روحی بغرنجی است که دائماً در

تاریخ بهائیت نوعی تضاد تشکیل داده است: از یک جهت لزوم تبلیغ و رساندن پیام امر به دیگران همراه با لزوم تحری آن حقیقت و از جهتی دیگر، ضرورت سترو و پنهان کردن آن عقیده برای جلوگیری از شر و مقابله حکومت. در این لوح آشکار است که حکم تقیه نزد بهاء‌الله تصمیمی ساده و آسان بوده، او در یک نوع بحران شدید در مقابل چنین تصمیمی قرار گرفته بود:

چنانچه به حقیقت متمسک بمانند، یعنی حکم به تقیه، سترو و کتمان ندهد، این باعث فساد و قتل بهائیان و متلاشی شدن جامعه می‌شود. و چنانچه حقیقت را مستور و پنهان کند، این از جهتی دیگر سبب گمراهی دیگران می‌شود. با وجود چنین بحرانی، تصمیم واضح و روشن است: «استرو کُن من الساترین»، عقیده‌ات را پنهان کن و از آن‌هایی باش که عقیده خود را پنهان می‌کنند.

چهارم، در این لوح، به نص صریح می‌فرماید «لیس لأحد ان یعترف بهذا الأمر امام وجوه» یعنی هیچ کس حق اقرار کردن به این آیین را در مقابل دیگران ندارد!

پنجم، برای رفع هرگونه سوء تفاهم تأکید می‌شود که این حکم به بیان صریح واضح مبین ذکر شد، به معنای اینکه در آینده دیگر قابل تأویل یا تفسیر نباشد.

۳. چنان‌که بارها به آن اشاره رفت، بهاء‌الله در الواح متعدده خطاب به محمد مصطفی بغدادی، که به قول عبدالبهاء «اول شخص احباء در عراق بود»،^{۷۵} او را امر به تقیه و کتمان عقیده می‌کند. این الواح که اکنون برای چاپ آماده می‌شوند، شاید بزرگ‌ترین مجموعه‌ای را تشکیل دهند که خطاب به یک فرد است و شامل

مطالب بسیار مهم روحانی، تاریخی و سیاسی است که از حوصله این مقاله خارج است.^{۷۶} برای مثال، در یکی از این الواح می‌گوید: «یا محمد مصطفی، إنا لوندکُر الحق نخاف الفساد و لو نُسُتِر نخاف الاضلال، أَسْتُرو کُن من الساترین.» ترجمه: ای محمد مصطفی، ما چنانچه حقیقت را ذکر کنیم از فساد می‌ترسیم و چنانچه حقیقت را

عقیده خود را پنهان می‌کنند.

الواح بی‌شماری، در مجموعه الواح بهاء‌الله خطاب به محمد مصطفی بغدادی، شامل دستور بر ستر و کتمان هست که مختصری از آن‌ها را که به عنوان ستر آمده‌اند در اینجا برای نمونه همراه با صفحاتشان می‌آوریم:

- «ثم استر اسرار القضاء» (اسرار ماجرا را پنهان و مستور کن، ۶۰).

- «آنچه امر حال در ستر باشد خاصه در آن ارض احسن است» (۱۶۰).

- «علیک بما نطق به صاحب المعراج روح ماسواؤه فاده استر ذهابک و ذهبک و مذهبک.

ان استر اللئالی کلها عن کل الأبصار» (آنچه را که حضرت محمد ﷺ بیان فرمود، یعنی رفت و آمدنت را، طلاهایت را، مذهب را و همه

مرواریدها را از چشم همه پنهان کن، ۲۲۸-۲۲۹).

- «أشهد أنّ حضرتکم سترتم» (شهادت می‌دهم که حضرتعالی ستر و کتمان کردید، ۲۵۶).

- «یا مصطفی ینبغی الیوم الستر الجلیل» (۲۶۳).

- «اصل الشجره و وجب علی کل نفس حفظها و القیام بخدمتها و سترها» (اصل درخت است

که همه باید آن را نگهداری کنند، به خدمت آن اقدام کنند و آن را پنهان نگه دارند، ۲۶۳).

- «در حال ستر امر لازم است» (۲۶۵).

- «بقدر مقدور در ستر امر سعی نمایند» (۲۶۹).

- «فاعلم إنا نستر قصص السجن» (بدان که ما

ماجراهای زندان عکا را پنهان می‌گذاریم، ۲۷۳).

- «لک أن تستر امر المظلوم» (بر تو لازم است دستور/یا آیین مرا پنهان بگذاری، ۳۲۳).

- «أن استر و کن من الساترین» (پنهان کن و از آن‌هایی باش که ستر و پنهان می‌کنند، ۳۲۳).

- «أن استر ما ألقیناک» (آنچه را که به تو القا کردیم و گفتیم پنهان کن، ۳۲۴).

- «ثم نوصیکم بالستر الأکبر» (به شما ستر اکبر را توصیه می‌کنیم، ۳۲۴).

- «لحضرتکم أن تستروا کل ما ذکر فی هذا الکتاب» (بر جنابعالی لازم است آنچه را که در این نامه آمد پنهان کنید، ۳۲۶).^{۷۸}

تقیه در دوران عبدالبهاء (۱۸۹۲-۱۹۲۲)

بعد از فوت بهاء‌الله (۲۹ می ۱۸۹۲) هیچ‌گونه تغییری در شیوه تقیه و احکام مخصوص آن

وارد نشد. عبدالبهاء مثل پدرش در مسجد نماز می‌خواند^{۷۹} و از بهائیان تقاضا می‌کرد فعالانه در

مراسم محرم و تاسوعا و عاشورا شرکت کنند.^{۸۰} خودش نیز در مراسم تعزیه ماه محرم شرکت می‌کرد

و به روضه خوان و مرثیه سرا خلعت می‌داد.^{۸۱} مثل پدرش در ماه رمضان صیام می‌کرد و عید فطر

را برقرار می‌داشت. حتی زائران بهائی در حیفا را دعوت به شرکت در اعیاد اسلامی می‌کرد.^{۸۲}

ازدواج و عقد بین بهائیان نیز، کما فی السابق، بر طبق مراسم شریعت اسلامی اجرا می‌شد.^{۸۳}

همچنان که بهاء‌الله پیروان و نزدیکانش را به حج مکه مکرمه دعوت می‌کرد.^{۸۴}

تأسیس آیینی جدید برایشان معلوم بود، امکان نداشت که در آن مراسم شرکت کنند. همچنین، بهائیان در این دوران طبق مراسم شریعت اسلامی دفن می شدند و سنگ قبر آن‌ها با نقش الفاتحه مزین بود. چنان‌که سنگ قبر محمد مصطفی بغدادی نیز به دستور عبدالبهاء تهیه شد و با نقش الفاتحه و هوالباقی مزین گشت. مرقد این حواری بهاء‌الله در شهر اسکندرون ترکیه باقی مانده و بهائیان آن سامان آن را نگهداری و محافظت می‌کنند، لیکن سنگ هدایی عبدالبهاء چندی پیش تبدیل به سنگی مدرن شده است که اثری از فاتحه سفارشی عبدالبهاء بر آن باقی نگذاشته‌اند و بدین طریق بخشی از تاریخ و فرهنگ بهائی آن دوران به دست فراموشی سپرده شد!

پنهان کاری بهائیان در برابر اروپائیان

حتی اروپاییانی که در فلسطین می‌زیستند، با توجه به اظهارات بهائیان، آن‌ها را پیروان یکی از فرقه‌های اسلام و بعضاً از طرفداران مسیحیت می‌شناختند! روزنامه زهاد آلمانی از قول گروه معروف به تمپلرها (TEMPLERS)، که در دامنه کوه کرمل در حیفاء، کولونی آلمانی‌ها را ساخته و هم‌زمان با بهاء‌الله، در ۱۸۶۸، در انتظار رجعت مسیح بودند، به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۸۷۱ می‌نویسد: «آن‌ها (یعنی بهاء‌الله و پیروان بهاء‌الله) را عقیده بر این است که مسیح به زودی رجعت خواهد کرد، لیکن رجعت او روحانی خواهد بود و نه جسمانی... تعداد آن‌ها در ایران بین هفتاد هزار

در دوران عبدالبهاء نیز بهائیان سرشناس، امثال حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل‌الدوله، بنیادگذار مشرق‌الاذکار (معبد بهائیان) عشق‌آباد، برای زیارت صحن امام رضا (علیه السلام) در مشهد می‌رفت و مراسم زیارت را با اصرار زیاد و به‌رغم ممانعت شدید علما اجرا می‌کرد.^{۸۵} به‌عبارت دیگر، حتی در مقابل ممانعت علما از حق مشروع خود برای زیارت اماکن مقدسه شیعیان دست‌بردار نبوده و بدین وسیله بر مسلمان بودن خویش اصرار می‌ورزید. عبدالبهاء نیز، به مانند پدر، نزد دوستان و همسایگان و سایر مردم فلسطین به مسلمان معروف بود. تعداد زیادی از روشنفکران و نویسندگان ترک و عرب در امپراتوری عثمانی، که بسیاری از آن‌ها نیز با ارادت و محبت از او در خاطرات خود یاد کرده‌اند، بعد از ساعت‌ها و روزهای متمادی که در محضر عبدالبهاء گذرانده و با او مصاحبه کردند او را به معرفی خودش سرکرده یک فرقه از فرقه‌های اسلام حساب می‌کردند.^{۸۶}

ماری مکسول (روحیه خانم) همسر شوقی‌افندی، می‌نویسد که عبدالبهاء قادر بر این نشد که پوسته سنت‌های اسلامی را بشکافد و از قالب آن دایره خارج شود.^{۸۷}

اینکه عبدالبهاء نیز مثل پدر خود تقیه می‌کرده، کاملاً آشکار و واضح است. در مراسم خاکسپاری هر دو، جمعیتی از همسایگان مسلمان و مسیحی و یهودی (از مردم عادی و علمای دینی و اجتماعی) شرکت کردند. اگر دعوی مظهریت و

و هشتاد هزار نفر است و عقیده خود را آشکار نمی‌سازند.^{۸۴} جالب است که این شیعیان رجعت مسیح، سه سال پس از رسیدن به ارض اقدس و همسایگی با جامعه بهائی هنوز کمترین اشاره‌ای به اعتقاد بهائیان، مبنی بر تحقق این وعده با ظهور بهاء الله ننشیده بودند و حتی تا پس از فوت عبدالبهاء نیز نمی‌شوند، درحالی‌که با سنت تقیه نزد بهائیان آشنا بودند! پنجاه سال بعد، همان روزنامه که اسمش عوض شده بود، درباره فوت عبدالبهاء می‌نویسد: «پس از مرگ بهاء، فرزند وی، عباس، جانشین او شد. او نیز مثل پدر مسلمان ماند، لیکن تلاش می‌کرد که اصلاحاتی در

بخش دوم این مقاله حاوی خاطرات بسیاری از بازماندگان تمپلرهاست، از جمله نصب خیمه بهاء الله در هنگام ورود به حیفا، ناخوشی او و بستری شدنش در منزل تمپلرها، دیدارهای متعدد عبدالبهاء از منزل تمپلرها و توقف در حیاطشان را همه و همه به خوبی به یاد دارند، لیکن هیچ‌کس از آن‌ها به خاطر نمی‌آورد که ادعای رجعت مسیح را کرده باشد، یا اینکه عبدالبهاء چونان سرکرده یک آیین جدید در خاطرش مانده باشد.

دیانت اسلام بکند و خود را از یک جانبگی هایش رهایی بخشد.^{۸۹}

در طول دهه‌های متمادی همسایگی و زندگی پهلو به پهلو با بهائیان، تمپلرها کمترین اطلاعی در دست نداشتند که همسایگان بهائی‌شان مسلمان نیستند. فواد ایزدی‌نیا در مقاله مفیدی درباره تمپلرهای آلمانی بر این مسأله تأکید می‌کند و می‌نویسد: «جمال مبارک (یعنی بهاء الله) اتباع خود را از تبلیغ امرالله در سرزمین عثمانی منع کرد. بنابراین، تبلیغ و اطلاع‌رسانی

هاردگ (Hardegg)، سرکرده تمپلرهای فلسطین، به قدری پوشیده و رمزی و با حروف ابجد نوشته شده است که حتی برای دانشمندان متبحر بهائی امروز نیز قابل فهم نیست، چه رسد به آقای هاردگ، که بلاشک از چنین رساله‌ای (حتی اگر اصلاً قادر به خواندن آن می‌بود) هیچ سر در نیاورده است.^{۹۱}

تقیه و کتمان و حکمت در منشورات و دستوره‌های عبدالبهاء به بهائیان

عبدالبهاء نیز مثل پدرش در مناسبات متعدد، بهائیان را دعوت به تقیه و کتمان عقیده و پنهان‌کاری کرده، در مجموعه الواح ایشان خطاب به محمد مصطفی بغدادی، که در اختیار نگارنده است و همراه با الواح بهاء‌الله در حال ویرایش و آماده‌سازی برای چاپ است، بسیاری از این‌گونه اشارات به چشم می‌خورد. این‌گونه نصوص در مجموعه‌های دیگری نیز آمده است. برای مثال، در مجموعه مکاتیب عبدالبهاء، وی آشکارا و به‌صورت قطعی امر به تقیه می‌کند.

عبدالبهاء در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۱ خطاب به شیخ فرج‌الله کردی، از بهائیان سرشناس مصری که صاحب نشریات بی‌شماری در دوره عبدالبهاء بود و مثل محمد مصطفی بغدادی از بهائیان بود که دائماً و علناً تبلیغ بهائیت را می‌کرد و بدین علت همواره و پیوسته از طرف بهاء‌الله و عبدالبهاء به حکمت و تقیه و کتمان دعوت می‌شده است، می‌نویسد: «و اما سر بیان الحقیقه فی عروق الفطناء الاذکیاء العقلاء المستعدین لکشف الحقیقه الساطعه فسیب سرورنا و لکن علیکم بالحکمه التامه لأن الناس فی سباب عظیم و حجاب غلیظ لایتمنون التقرب الی الله و التشبث بالعرهه الوثقی التي لانفصام لها... بناء علی ذلک علیکم

بالتقیه».^{۹۲} مضمون اینکه جاری شدن حقیقت در رگ‌های اشخاص زیرک و زرنگ و عاقل، که استعداد کشف حقیقت را دارند مایه خوشنودی ما شد لیکن شما باید مراعات حکمت را به وجه کامل بکنید؛ چون مردم در خوابی عمیق و تحت حجابی غلیظ خفته‌اند، نمی‌خواهند به عروه وثقی که ناگسیختنی است متشبث باشند... به این علت شما باید تقیه بکنید!

در لوح دیگری که در رمل اسکندریه در ۱۹۱۱ به دستخط خود عبدالبهاء به فرج‌الله الکردی خطاب شده است می‌نویسد:

«ای شیخ محترم، در السن و افواه ناس مفتریاتی چند انتشار یافته که ضربه به امر دارد. لهذا باید من ملاقات با بعضی نفوسی مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا به حال هرکس ملاقات نمود منقلب گردید. اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ گشاید و حرفی ولو به مدافعه بزند مردم به کلی فرار نمایند و نزدیک نیایند. لهذا جمال مبارک (یعنی بهاء‌الله) تبلیغ را در این دیار حرام فرموده است. مقصود این است که احباء باید ایامی چند به کلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید به کلی اظهار بی‌خبری کنند، که همهمه و دمدمه قدری ساکن شود و من بتوانم به مصر بیایم و با بعضی نفوس مهمه ملاقات کنم؛ زیرا حال حکمت اقتضاء چنین می‌نماید. لهذا جمیع احباء را به کلی از تکلم از این امر، البته حال، منع فرمایید...».^{۹۳}

طبیعی و معمول رایج و متداول بوده است. تا دوره ولایت شوقی افندی، بهائیان لزوماً دارای هویت محدودکننده و صرفاً «بهائی» نبودند. عبدالبهاء تأکید می‌کرد که بهائیان می‌توانند هویت سابق خود را حفظ کنند و «بهائی مسیحی، بهائی فراماسونی، بهائی یهودی، یا بهائی مسلمان» باشند.^{۹۴} مهرداد امانت این

حقیقت را در پژوهش فراگیر خود درباره یهودیان بهائی ایران مطرح کرده است که نشان دهنده هویت‌های متعدد آنان در دوران قبل از ولایت شوقی افندی است. توقیع شوقی افندی (در باب هفتاد و دوم کتاب گنجینه حدود و احکام) تحت عنوان «در نهی از تقیه و کتمان عقیده» به چاپ رسیده است، که همین عنوان

به‌تنهایی دلیلی قطعی بر رواج تقیه تا آن ایام است. در این توقیع شوقی افندی درخصوص سجل احوال و قید مذهب بهائیان و روش عقد ازدواج اسلامی در میان آن‌ها می‌نویسد:

«اگر چنانچه مجبور و مکلف بر تعیین و قید مذهب گردند البته کتمان ننمایند و به تظاهر و تصنع متشبث نشوند. عقیده خویش را در کمال جرأت و وضوح اظهار نمایند و از عواقب و نتایج بیان حقیقت و ابراز ما فی الضمیر خائف و نگران

در این دو نامه، عبدالبهاء به صورت روشن و واضح و به همان نحو که در الواح بهاء الله آمده است، امر به تقیه می‌کند. همچنین، بر این امر تأکید می‌شود که بهاء الله تبلیغ را در آن دیار و در تمام امپراتوری عثمانی منع کرده بود و علت منع این بود که چنان‌که نفسی زبان به تبلیغ گشاید «مردم به کلی فرار نمایند» و

همه و دمدمه، به معنی دیگر غوغا و فساد، به وقوع پیوندد و لذا دستور داد احباء «به کلی اظهار بی‌خبری کنند... و به کلی از تکلم در این امر... منع» شوند. عبدالبهاء نیز در این الواح، مثل پدر، اصطلاح حکمت را هم‌ردیف با اصطلاح تقیه و کتمان عقیده به‌کار می‌برد. واضح می‌شود که اصطلاح حکمت در مراجع و منابع

معتبر بهائی، همان معنی و مضمون اصطلاحات تقیه و ستر و کتمان را می‌دهد.

نهی از تقیه در دوره ولایت شوقی افندی (۱۹۲۲-۱۹۵۷)

اولین اشاره به منع تقیه در توقیعی از ولی امرالله بهائیان خطاب به محفل ملی ایران، به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۲۷ آمده است. واضح است که تا آن زمان تقیه در جامعه بهائی به صورت بسیار

و وضوح اظهار» و از پس پرده خفا برون آرید، حکایت از نگرانی بی‌حد و حصر شوقی‌افندی از رواج این سنت می‌کند و شاید در توقیعات دیگر کمتر دیده شود که او بهائیان را به خدا قسم دهد که از عادات یا سنتی دست بردارند.

در توقیعات متعدد دیگری که در سال‌های بعد، از طرف ولی امر بهائیان، در همین شأن نوشته شده است،^{۹۸} دائماً و مستمراً به منع و نهی از تقیه تذکر می‌دهد. می‌نویسد: «مبدأ اصلی که اس اساس است و انحراف از آن قطعاً ممنوع، عدم کتمان عقیده و ترک تقیه و مداهنه (یعنی ماست مالی کردن) با اولیای امور است...!»^{۹۹}

لحن این توقیعات خطاب به اشخاصی نیست که سال‌های سال دست از تقیه برداشته و آن را سنتی مذموم حساب می‌کرده‌اند. بلکه کاملاً برعکس، خطاب به افراد جامعه‌ای است که بیش از هشتاد سال پس از اعلان باب، هنوز به صورت کاملاً طبیعی و اعتیادی متمسک به تقیه بوده و عقیده خود را کتمان می‌کرده و مراسم ازدواج و دیگر مراسم را بر اساس احکام و سنت و شریعت اسلامی اجرا می‌کرده و خود را در ثبت اسناد تحت عنوان مسلمان ثبت می‌کرده‌اند.

نشوند... مسامحه در این موارد مخل در نظام امرالله و توهین و تحقیر دین الله گردد».^{۹۶} همچنین هشدار می‌دهد:

«عقیده کتمان ننمایند و از تقیه اجتناب نمایند. از پس پرده خفا برون آیند و قدم به میدان خدمت گذارند، مضطرب (پریشان) و هراسان نباشند....

استحفلکم یا احباء الله بیدل الجهد الجهدید... والتمسک بهذا الحبل المتین» (ای بهائیان، شما را قسم می‌دهم، بی‌نهایت سخت و جدی کوشش کنید... و این طناب و بند محکم را نگاه دارید).^{۹۷}

از لحن این نامه‌ها واضح است که ترس و هراس بهائیان در دوران قبل از ۱۹۲۷ باعث تقیه و کتمان عقیده می‌شده است. آن‌ها

در این مسأله اشکالی نداشتند و با استناد به الواح بهاء الله و عبدالبهاء تقیه را امری مُجاز و عادی و حتی ضروری تلقی می‌کردند. جمله «استحفلکم یا احباء»، که در متن اصلی این توقیع به خط درشت نوشته شده و به چاپ رسیده است، به معنی اینکه شما را ای احباء به خدا قسم می‌دهم که - چنان‌که در توقیع اول آمده بود - عقیده خود را از این به بعد «در کمال جرأت

روشن شد که خود باب، بهاء الله و عبدالبهاء به تقیه و کتمان متمسک بوده، در مراسم و اعیاد اسلامی شرکت می‌کرده، در ماه رمضان صیام می‌کرده و در نزد مردمان اطراف و پیرامون خود به مسلمان معروف و مشهور بوده‌اند. بهائیان نیز، مثل آنان، در مراسم تاسوعا و عاشورا شرکت کرده، در مساجد نماز می‌خوانده، ازدواج اسلامی می‌کرده و حتی از بستگان و خویشاوندان کتمان عقیده می‌کرده‌اند.

کرد و از مؤسسان اولین محفل روحانی بهائیان دUBLIN شد. شوقی افندی او را در ۱۹۵۱ به مقام ایادی امرالله منصوب کرد و او تا وفاتش در ۱۹۵۷، مصدر خدمات در گسترش بهائیت در ایرلند و انگلستان بود.^{۱۰۷} بعد از مرگ شوقی افندی در ۱۹۵۷، به‌رغم اشاراتی به بقای این سنت در اوضاع استثنائی، تقیه و کتمان به نص صریح بیت‌العدل اعظم براهل بهامذموم مانده است.^{۱۰۸} بابیت و بهائیت هر دو در مذهب شیعه اثنی‌عشری ریشه دارند. تقیه نزد شیعیان دو جنبه داشته است. علاوه بر جنبه حفظ جان شخص و جامعه در اوقات خطر، جنبه‌ای باطنی و روحانی نیز داشته است. چنان‌که ائمه حاملان و نگهداران علم لدنی الهی‌اند که فقط بانخبگان مورداعتماد می‌توانند آن را در میان گذارند. جامعه شیعیان نیز همانند ائمه معصوم حامل و نگهدار بخشی از آن علم‌اند و وظیفه دارند آن را نگهداری و از چشم اغیار پنهان کنند.^{۱۰۹} هدف از سنت تقیه حفظ اسرار الهی حتی در بین خود افراد جامعه درونی و خودی نیز هست.^{۱۱۰} بلاشک انعکاس چنین رابطه‌ای را در جامعه بهائی نمی‌شود نادیده گرفت.

نتیجه‌گیری

اقبال در پایان مقاله خود این چنین جمع بندی می‌کند: در این مقاله واضح شد که تقیه، سترو کتمان عقیده (یا به اصطلاحی دیگر، حکمت) در میان بایبان و بهائیان در طول دوران باب،

در این توقیعات و در نوشته‌ها و ادبیات بهائی بعد از آن دوره رایج می‌شود که تقیه و کتمان را «مداهنه»^{۱۱۰}، «علت توهین و تحقیر»^{۱۱۱}، «تظاهر و تملق»^{۱۱۲}، «دروغگویی و ریاکاری»^{۱۱۳}، «حیله و تزویر»^{۱۱۴}، «خدعه و دسیسه و توطئه»^{۱۱۵}، به حساب آورده و آن را به شیعیان که «به تقیه و خوف عادت کرده‌اند»^{۱۱۶} منسوب دارند. اینکه این نهی خود تا چه حد سؤال‌های شرعی و قانونی با خود همراه دارد، و آیا شوقی افندی حق نسخ احکام و قوانین بهاءالله را داشته یا خیر، بحثی خارج از حوصله این مقاله است.

با وجود این نهی صریح، شوقی افندی خود استثنائاتی را نیز قبول داشت. مثال بارز آن هوراس هولی در امریکا و جورج تاونزند (تاونشند)، کشیش ایرلندی است. هوراس هولی از دوستان نزدیک شوقی افندی و بیش از سه دهه منشی قدرتمند محفل بهائیان امریکا بود، که با اطلاع و تأیید شوقی افندی عضویت هم‌زمان خود را در کلیسای مسیحی حفظ کرد. تاونزند در ۱۹۱۸، بعد از شنیدن درباره امر، با عبدالبهاء مراسم کرد و بعد از تصدیق دعوت بهاءالله، از طرف عبدالبهاء دعوت شد که کلیسا را تحت هدایت آیین بهائی بیاورد. تاونزند که تا ۱۹۴۷ اسقف کلیسای انگلیکان ایرلند بود، سعی بر تبلیغ این امر در بین کشیشان و افراد جامعه خود می‌کرد که بهاءالله رجعت مسیح موعود است! فعالیت‌های تبلیغی او بی‌نتیجه ماند و در آن سال، به‌دستور شوقی افندی از کلیسا استعفا

شود، عاقبت گمراهی دیگران و تحریف و تزویر در تاریخ است. عاقبت آن وضعیت اسف‌باری خواهد شد که محققان کم‌اطلاع، که دسترسی به این‌گونه بررسی‌ها نداشته‌اند، با اشمئزاز از ادیان دیگر می‌نویسند که آن‌ها «در تحت نفوذ فرهنگ تقلید و تعبد و تقیه... مسخ شخصیت پیدا کردند!»^{۱۱۱} یا می‌نگارند «بهائی‌ستیزان به خوبی می‌دانند که بهائیان تقیه نمی‌کنند و مرگ را بر نفی اعتقاداتشان ترجیح می‌دهند... جاسوسی را باید در میان کسانی جست که به آیین بهائی و تعالیم آن باور ندارند و اهل دروغ و تقیه هستند.»^{۱۱۲}

این دیدگاه‌ها، که امروزه رواج زیادی در نشریات سطحی بهائی دارد، کمترین ربطی به تاریخ بهائیت نداشته و پیروی از این سنت را به‌کلی نادیده گرفته و از یاد برده است. علاوه‌براین، در ذهن خواننده، که اطلاعی از الواح مربوط به تقیه ندارد، مجسم می‌سازد که دروغ و تقیه یکی هستند و در نتیجه، امر به تقیه امر به دروغ است! دانسته یا ندانسته، آن‌ها باب و بهاء‌الله و عبدالبهاء را متهم می‌کنند که دروغ‌گو بودند و امر به دروغ و ریاکاری کرده‌اند.

اینکه بهائیان در ایران امروز تا چه درجه دست به تقیه می‌زنند تا فرزندانشان برای تحصیل بتوانند وارد دانشگاه شوند یا تا تصمیم به هجرت، عقیده خود را مسکوت و مکتوم می‌دارند، امری است که باید تحقیقات آینده آن را نشان دهد. بی‌تردید و برعکس مقوله‌های رایج در ادبیات فعلی بهائی و

بهاء‌الله و عبدالبهاء رواج تام داشته است و بهائیان با استناد به نص احکام قطعی باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء در پیروی از این سنت دیرینه به هیچ‌وجه احساس شرمندگی نمی‌کردند. همچنین، روشن شد که خود باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء به تقیه و کتمان متمسک بوده، در مراسم و اعیاد اسلامی شرکت می‌کرده، در ماه رمضان صیام می‌کرده و در نزد مردمان اطراف و پیرامون خود به مسلمان معروف و مشهور بوده‌اند. بهائیان نیز، مثل آنان، در مراسم تاسوعا و عاشورا شرکت کرده، در مساجد نماز می‌خوانده، ازدواج اسلامی می‌کرده و حتی از بستگان و خویشاوندان کتمان عقیده می‌کرده‌اند. همچنین، واضح شد که اولین اشاره صریح به منع تقیه در توقیع شوقی‌افندی، مورخ ۹ نوامبر ۱۹۲۷، آمده است که با اصرار و پافشاری شدید در توقیعات متعدد بعدی، بهائیان به صورت تدریجی از این سنت دست برداشته و جامعه بهائی با استناد به این توقیعات امروز تقیه را سنتی مذموم شمرده و از آن اجتناب می‌جوید.

گفته شده است که «تاریخ آینه گذشته است و درس حال» اگر جامعه‌ای حافظه تاریخی خود را از دست بدهد، دچار اختلال و عوارض جبران‌ناپذیر خواهد شد. تحری حقیقت از مبادی و تعالیم اساسی بهائیت و یکی از ضمانت‌های اصلی صیانت آن است. چنانچه در راه تحقق و انجام این تعلیم اساسی سد و مانعی گذاشته شود - با هر حجتی که باشد- و سانسور اجرا

را نادیده گیرد. اصل این بیان را مسک‌الختام بحث می‌کنیم:

«لیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم (یعنی بهاء‌الله) گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سرپرورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل، یعنی از نقوش تیره و تاریک و صور ظلیه (واهی) مقدس گرداند، به قسمی که آثار حُب و بغض در قلب نماند که مبادا آن حُب او را به جهتی بی‌دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید».^{۱۱۳}

پیام‌های مرکز جهانی و جامعه بین‌المللی بهائی، می‌شود با استناد به گزارش‌های منابع خصوصی از ایران گفت که تعداد آن‌ها از هزاران تجاوز می‌کند.

شرط اساسی تحری حقیقت بی‌طرفی کامل - و به بیان بهاء‌الله در کتاب ایقان، که در مقدمه به آن اشاره رفت - پاکسازی قلب از هر اثر بغض و نفرت و یا حتی حُب و عشقی است که دیده‌ها را تیره می‌سازد و انسان را کورکورانه به اشتباه می‌برد. شاید چنین حُب و عشق زیاده از حد، شرح حال کسی باشد که «آن حب او را به جهتی بی‌دلیل میل (می) دهد»، که در ترجمه انگلیسی شوقی‌افندی به معنی کورکورانه [به طرفی] کشیده شدن آمده است. شاید همین حب و بغض بی‌دلیل شوقی‌افندی را وادار کرده باشد که مراجع و منابع اصلی و تحقیقات و بررسی‌های تاریخی

منابع

محبت درباره این مقاله بحث کردند، سپاسگزار است.

۲. انجیل متی، باب ۷، آیه ۶.
۳. همچنین بنگرید به سوره آل عمران، آیه ۲۹.
۴. پیام ملکوت، جمع‌بندی عبدالحمید اشراق خاوری، نقل از خطابات عبدالبهاء،
۵. متن این بیان همراه با ترجمه شوقی‌افندی در ختام این مقاله آمده است. بنگرید به پانوش ۱۱۳.
۶. مؤژان مومن، «شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق‌آباد»، ترجمه کیومرث مظلوم، پیام بهائی، شماره ۳۱۸ (مه ۲۰۰۶)، ۳۰-۴۰ نقل از ۳۳.

Kamran Ekbal "The Babi and Baha'i Practices of 'Denial' (kitman) and 'Dissimulation' (Taqiyya)," Iran Nameh, 28:3 (Fall 2013), 170-193.

منابع مقاله کامران اقبال

۱. بهاء‌الله، کلمات مکنونه (چاپ دهلی: بی‌جا، بی‌تا)، شماره ۳۵. تأکید و تشدید بر کلمات در اینجا و در همه مقاله از نگارنده است. نگارنده از آقایان فریدون وهمن و دکتر مهرداد امانت، که با دقت و

ory college of Emory University for B.A. with honors (29 April 2002).

۱۳. ملیح بهار، «از ستاره تا سرور» پیام بهائی، شماره ۱۹۱، (اکتبر ۱۹۹۵)، ۴۱-۵۱

۱۴. سپهر منوچهری، کاربرد تقیه در آیین بابی و بهائی (اکتوبر/ ایتالیا، تکثیر به صورت فتوکپی در مجمع عرفان، ۱۹۹۹)؛ نیز

Sepehr Manuchehri, the practice of Taqiyyah (Dissimulation) in the Babi and Baha'i Faiths, Australian Baha'i studies, 2 (2000), 221-253.

دسترس پذیر در

<http://www.h-net.org/bahai/notes/vol3/taqiya.htm>

برای مراجع بیشتر درباره تقیه در دوره بابیه بنگرید به Denis MacEoin, The Messiah of shiraz, studies in Early and Middle Babism (Leiden: Brill, 2009), 508-509

۱۵. فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۴، ۲۹۱، به نقل از منوچری، کاربرد تقیه، ۲۳.

16. The Dawn Breakers, Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahai Revelation, translated from the original Persian Trust, 1975), 222ff.

تاریخ نبیل چون به قلم شوقی افندی، جانشین عبدالبهاء و مبین آیات آثار بهائی، نقل شده است، امروز در تاریخ نگاری بهائی جنبه تاریخ اصلی آیین را دارد.

17. Shoghi Effendi, God passes By (Wilmette: Bahai publishing Trust, 1979), BRL, 24; <http://reference.bahai.org/en/t/se/GPB/gpb-3.html.utf8?query=zun%c3%BA-z%AD&action=highlight#highlight#gr13>

اصطلاح لوح و جمع آن، الواح، که در این مقاله می آید

۷. مومن، همان، ص ۳۳

۸. مومن، همان، ص ۳۴

۹. مومن، همان، ص ۳۴

۱۰. بنگرید به هوشنگ رأفت، «تاریخ مختصر کشورهای بالطیق»، پیام بهائی، شماره ۱۹۵ (فوریه ۱۹۹۵)، ۲۴-۳۰ نقل از ۲۷.

Shamil Jeppie Language, Identity, Modernity. The Arabic study Circle of Durban (Cape Town, HSRC press, 2007), 68-102; Shamil Jeppie, Identity politic Disputation. A Baha'i missionary as a Muslim modernist in South Africa, Journal for Islamic studies, vol. 27 (2007), 150-172; see also the book review by yasin Mohamed in Kronos, southern African Histories, No. 35, (November 2009), 268f at <http://www.jstor.org/stable/41056635> and M.Haron, Language, Identity, Modernity: The Arabic study Circle of Durban, by shamil Jeppie, African Affairs, 109:434 (September 2009), 174-175. Karman Ekbal, Taqiyya und kitman in den Babi und Bahai Religionen, in Akten des 27.Deutschen Orientalistentages. Norm und Abweichung, herausgegeben von stefan Wild und Hartmut schild (wurzburg 2001), 363-372; see also Kamran Ekbal, Taqiya III. Among Babis and Baha'is, in Encyclopedia Iranica at <http://www.iranicaonline.org/articles/taqiya-iii-among-babis-and-bahais>; see also Felipe Duque, From Tagiyya to Hikmat. Babi and Baha'i Identity management and Responses to stigmatization A thesis (unpublished), submitted to the faculty of Em-

- ۲۰۲-۲۹۳. (م)،
The friend, every one of them terrified, and off in some corner hiding their belief. In Abdu'l-Baha, Memorials of the Faithful (Wilmette: Baha'i publishing Trust, 1971), 131. <http://reference.bahai.org/en/t/ab/MF/mf-48.html>.
30. As long as these superstitions are in the hands and nets of dissimulation and hypocrisy in the fingers, religion will be the most harmful agency on this planet," in Abdu'l-Bahá, Divine Philosophy (1918), 16. <http://hahai-library.org/books/div.philldivine.philosophy.09.html>.
31. Udo Schäfer et al., Desinformation als Methode Eur Die Baha'ismus Monographie des F Ficcchia (Hildesheim: Olms, 1995), 270.
32. Los Taherzadeh, The Revelation of Baha'u'llah, vol 4, 92.
33. 1. Taherzadeh, The Revelation of Baha'u'llah, vol.2, 111
34. Taherzadeh, the Revelation of Baha'u'llah, vol. 3, 56, 74, 179; Vol. 4, 176.
35. Taherzadeh, the Revelation of Baha'u'llah, vol. 3, 93.
36. Taherzadeh, the Revelation of Baha'u'llah, vol 2, 24.
37. Taherzadeh, The Revelation of Baha'u'llah, vol 2, 25.
38. Susan Stiles Maneck, "Wisdom and Dissimulation. The use and meaning of hikmat in the Baha'i Writing's and history," in Baha'i Studies Review, vol. 6 (1996), 11-
- از اصطلاحات قرآنی (البروج ۲۲، الاعراف ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۵۰ الخ) است که در نوشته‌های باب و بهاء الله اشاره به بیانات خودشان یا بیانات باب است.
18. Dawn Breakers, quote on 223
19. Dawn Breakers, quote on 321
۲۰. منوچهری، کاربرد تقیه، ۲۵.
۲۱. برای مثال بنگرید به داستان ملا عبد الخالق یزدی در
Adib Taherzadeh, The Revelation of Baha'u'llah (Oxford, George Ronald, 1988-1992), 4 vols. Quote on vol.2, 109f.
22. Kamran Ekbal, Taqiyya und Kitman, quote on ۱۶۶.
۲۳. محمد علی فیضی، نقطه اولی (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان عربی و فارسی، ۱۹۸۷)، ۳۳۲.
24. Abbas Amanat, Resurrection and Renewal. The Making of the Babi movement in Iran 1844-1850 (Ithaca and London, Cornell University press, 1989), 201.
۲۵. به نقل از نص فارسی منوچهری، کاربرد تقیه، ۴؛ ترجمه انگلیسی در
Amanat, Resurrection and Renewal, 200.
26. Dawn Breakers Nabil's Narrative of the Early. Days of the Baha'i Revelation, quote on 65.
۲۷. «آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.» انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۲۰.
۲۸. منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء (ویلمت، ایلی نویز: بهائی پابلیشینگ تراست، ۱۹۷۹)، ج ۱، ۱۴۴؛ نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی.
۲۹. عبدالبهاء، تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدامه الأحباء (حیفا: المطبعة العباسية، ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۴

آن را در ملحقات کتابش چاپ کرده است. بنگرید به علی الجلوی البهائیه، السیره، التأسیس، المعتقد البهائون فی البحرین (البحرین: المنامه، ۲۰۰۷)

۴۹ Notwithstanding what we have said of the slaughter, imprisonment and plundering, the true fact is that there are about forty thousand individuals in Persia & other kingdoms desiring to follow the wise man/Baha'u'llah, but being afraid [sic] of the Governors and Sultans, they dare not manifest their religion."

<http://bahai-library.com/documents/petition.html>;

<http://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol1/archal.html>;

نگارنده از دکتر استیو کوئی (Steve Coolicy) برای اشاره به این سند مهم بسیار سپاس گزار است.

50. Aqa Mirza Qabil Abadeh'i. Shah Abdullah and the Baha'is of Abadeh, translated by Sepehr Manuchehri. http://bahai-library.com/abadehi_abdullah_bahais_abadeh

۵۱. حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور (چاپ ۳؛ هوفنهایم: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۲)، ۱۷۹ نگارنده از دکتر مهرداد امانت که صفحات این مرجع را در دسترس گذاشت بسیار سپاس گزار است. اصطلاح بالا در ترجمه انگلیسی بنا بر اصرار لجنه مسؤول به یکی از پیروان حقیقی او تبدیل شد:

"one of His true followers," in Stories from The Delight of Hearts. The Memoirs of Hájí Mirza Haydar Ali, translated from the original Persian and abridged by A.Q. Faizi (Los Angeles: Kalimat Press, 1980), 83.

همین اصطلاح غیردقیق نیز در ترجمه عربی این

23 quote on 14, 16. http://breacaisdemon.co.uk/abs/bsr06!62_maneck_hikmat.htm; also <http://www.h-net.org/~Baha'i/notes/vol3/taqiya.htm>

۳۹. محمد طاهر الممیری، تاریخ شهدای یزد (قاہرہ: بی جہ ۱۹۲۳) ۳۰ - ۳۴، به نقل از مقاله سوزان مانک.

40. 4Maneck, "Wisdom and Dissimulation," 3.

۴۱. بنگرید به شماره ۱۲ خلاصه مقاله

Manuchchri, "The Practice of Taqiyyah."

42. Disallowed by Baha'-Allah," in Felipe Duque, From 'Taqiyya' to 'Hikmat,' 34.

43. Dawn Breakers, Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation, 464,465.

44. Dawn Breakers, Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation, 267.

۴۵. فاضل مازندرانی، امر و خلق (نسخه اینترنتی)، ج ۳، ۱۲۵. دسترس پذیرد

<http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3/ak3-125.html>

۴۶. مجموعه الواح بهاء الله به افتخار محمد مصطفی البغدادی و ضلعه و انجاله جناب حسین افندی اقبال و علی افندی احسان و امین البدیع ابوالوفاء و الدكتور ضیاء مبسوط، نسخه خطی که به اهتمام نگارنده برای چاپ آماده می شود، ۱۶۰.

۴۷. مجموعه الواح بهاء الله، ۱۶۰.

48. During the course of Babi and Baha'i Dispensations, 'taqiyyih' has been observed in its varying degrees at different times and under different conditions."

این سند در جواب ده سؤال شاعری بحرینی آمده که

التواریخ (طهران: بی‌جا، ۱۳۳۷)، ج ۳، ۹۹-۱۹۱ و ترجمه آن

Firuz Kazemzadeh and Kazem Kazemzadeh. "The Bab. Accounts of His Martyrdom," World Order. 8:1 (Fall 1973), 12-14, quote on 13 see also Joseph Arthur Comte de Gaubineau, Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Central (Paris: Didier, 1865), 256-272, translated by Howard Garey in World Order, 8:1 (Fall 1973), 16-23 quote on 22-23

57. Dawn Breakers, Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation, 373.

۵۸. مطالع‌الأنوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری (نسخه اینترنتی)، ۵۸۲. دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/download/db-fa-do.zip>

۵۹. مطالع‌الأنوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ۵۶۸-۵۷۱.

60. E.G, Brownie, A Year Amongst the Persians in the Year 1887-1888 (Cambridge: Cambridge University Press, 1926; repr. London: Adam and Charles Black, 1950), 112. <http://www.h-net.org/-hahai/diglib/books/A-E/B/browne/year/yeartoc.htm>

چون مورخ شهیر انگلیسی، ادوارد براون، مثل بسیاری نویسندگان دیگر آن دوران هنوز میان بابی و بهائی فرق نمی‌گذاشت اغلب مقصود در این حال باید اعدام بهائیان باشد.

61 The Nation (22 June 1866), 793-795, quote on 794f.

62. The Missionary Herald, 89:9 (Boston:

کتاب به‌کار رفته است: واحداً من أتباعه الحقیقین، در مقتطفات من قصص کتاب بهجة الصدور، ذکریات الحاج میرزا حیدر علی، ترجمه من الأنکلیزیه الی العربیه سیفی ابراهیم سیفی (بی‌جا، ۱۹۹۸). ۴۹. دسترس پذیر در <http://bahainafeza.files.wordpress.com/2010/06/bahjatalsedoor.doc>

۵۲. می‌گویند: تبری کن می‌گوید: بری و بیزارم از هر مفتیری علی‌اللهی و هر ضال و مضلی و از هر مدعی کاذبی. می‌گویند: به اسم و رسم و شخص بیزار بودن را اظهار کن. می‌فرماید: تبری به اسم در اسلام بدعت است، حتی سب اصنام باسمائهم به صریح قرآن مؤکداً منتهی به قوله تعالی: و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم (سورة الأنعام. ۱۰۸) و من شهادت می‌دهم به آنچه مسلمین شهادت می‌دهند. و حال که وارد شدم سلام کردم و حق علیم می‌فرماید: لاتقولوا لمن التی الیکم السلام لست مؤمناً. (النساء: ۹۴) می‌گویند: سلام تو برای حفظ جان است. می‌فرماید: شأن نزول آیه مبارکه هم این است. چون در محاربه مسلمین بر کفار غلبه نمودند و کفار فرار کردند و لشکر اسلام تعاقب نمودند و رسیدند به کافر محاربان و او سلام کرد، مع ذلک او را کشتند، لذا این آیه مبارکه نازل. میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور، ۲۳۱.

۵۳. فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، ۲۹۱. به نقل از نسخه اینترنتی سپهر منوچهری که ده‌ها مثال دیگر می‌آورد، بنگرید به حاشیه ۶۶ به بعد.

Manuchehri, "The practice of Tagiyyah," (Dissimulation) <http://www.h-net.org/-bahai/notes/vol3/taqiya.htm>

۵۴. بنگرید به حاشیه ۱۰۲ به بعد در Manuchehri, "The practice of Tagiyyah,"

۵۵. بنگرید به حاشیه ۸۴ به بعد در Manuchehri, «The Practice of Tagiyyah.»

۵۶. میرزا محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر، ناسخ

را از مازندران پای پیاده به طهران کشاندند و در عرض راه آن جان پاک را به درجه‌ای معرض اذیت و آزار قرار دادند که گردشش مجروح شد و بدنش از کمر تا پا آماس نمود. هنگام شهادت آب طلبید و وضو ساخت و به نماز مشغول گردید و مبلغی نقود به جلاذ هدیه نمود و در حینی که به ساحت ملیک بی‌انبار و راز و نیاز دمساز بود حنجرش را به خنجر کین بریدند و طیرروخش به ملکوت ابهی پرواز کرد. سپس جسد مبارکش را به خاک و گل آغشته و آب دهان بر آن ریختند و مدت سه روز در انظار ناس گذاشتند و عاقبت قطعه قطعه نمودند. بنگرید به ولی امرالله شوقی ربانی، کتاب قرن بدیع (God Passes By) ترجمه نصرالله مودت (چاپ ۲: دانداس: کتاب قرن بدیع مؤسسه معارف بهائی به لسان پارسی، ۱۹۹۲)، ۴۰۵-۴۰۶. نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/se/GPB/gpb-421.Html#p9405>

همچنین فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۸/ب، ۸۲۲-۸۲۴؛

Dawn Breakers, Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation, 201; Taherzadeh, The Revelation of Baha'u'llah, vol.4, 387f.

همراه جناب بدیع، هر دو شخص، در ادبیات بهائی الگوی از خودگذشتگی و فداکاری شده‌اند. شوقی افندی درباره جناب بدیع، که در ژوئیه ۱۸۶۹ اعدام شد، می‌نگارد: از جمله شهدای نامدار آن زمان جناب آقابزرگ خراسانی است که از قلم اعلی به القاب منیعه بدیع و فخرالشهداء ملقب گردید و این جوان نورانی که به وسیله نبیل به امرالله اقبال نموده بود در سال دوم سجن در سن هفده سالگی در قشله عسکریه به محضر مبارک جمال اقدس ابهی مشرف گردید و چنانکه از لسان قدم در الواح مقدسه نازل شده در آن جوهر و فوار روح قدرت و اقتدار دمیده شد،

September 1839), 375.

63. William Mc Elwee Miller, the Baha'i Faith, William Carey Library, South Pasadena 1974, 38

64. Shoghi Effendi, God Passes By, 47; see also Dawn Breakers, Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation, 100, 439.

۶۵. بهاء الله، منتخباتی از آثار بهاء الله (لانگنیای.. لجنه نشر آثار امری آلمان، ۱۹۸۴)، ۲۲۱.

۶۶. بهاء الله، لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی (چاپ مصر؛ تجدید چاپ کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۱)، ۳۰ نیز در نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی.

۶۷. بهاء الله، لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی.

۶۸. بنگرید به بحث آثار باب و مسأله تقیه ایشان در Vahid Brown, "Auto bibliography in the Writings of the Bab." In Lights of Irfan papers presented at the Irfan Colloquia and seminars (Wilmette: Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, 2005) Book 6, 47-68.

69. Bahariyeh Rouhani -Ma'ani, "Das Kitab-I Aquans," in Schriften retie der Gesellschaft fiir Bahai Studien (Hof heim: Baha'i Verlag, 1995), Bd.2,31-50, quote on 50.

۷۰. فاضل مازندرانی، امر و خلق (هوفهایم لانگتنهایم، ۶۹)، ج ۳، ۱۱۸.

۷۱. بهاء الله، کتاب ایقان. بنگرید به آخرین پانوشت این مقاله.

۷۲. شوقی افندی درباره ملا علی جان می‌نویسد: «دیگراز فارسان میدان عرفان و جالسان سریر ایقان، ملا علی جان است. آن عاشق دلدادۀ جمال رحمن

۷۵. عبدالبهاء، تذکرةالوفاء ۲۰۳.
۷۶. بنگرید به کامران اقبال «مروری بر الواح بهاءالله خطاب به محمد مصطفی بغدادی»، سفینه عرفان (دار مشتات: عصر جدید، ۲۰۰۱)، دفتر ۴، ۱۹۲-۲۰۲. این مقاله شامل بعضی دستوره‌های بهاءالله راجع به سترو حکمت نیز هست.
۷۷. مجموعه الواح بهاءالله به افتخار محمد مصطفی البغدادی، ۱۰۴. اعراب از نگارنده است.
۷۸. اعراب‌گذاری از نگارنده است.

79. Taherzadeh, the Revelation of Bahá'u'lláh, vol. 3, 179; Hasan Balyuzi, Abdul-Bahá. The Center of the Covenant of Bahá'u'lláh (Oxford: George Ronald, 1987), 34.

۸۰. پیام بهائی، شماره ۱۳۸ (می ۱۹۹۱)، ۲۵.

81. Balyuzi, Abdu'l-Bahá, 137

۸۲. بنگرید به «خاطرات بدیع بشرویی»، پیام بهائی، شماره ۱۹۳ (دسامبر ۱۹۹۵)، ص ۲۲.

۸۳. پیام بهائی، شماره ۱۳۸ (می ۱۹۹۱)، ۲۵.

84. Taherzadeh, the Revelation of Bahá'u'lláh, vol. 3, 386

85. Balyuzi, Abdu'l Baha, 110 ; Ekbal , Taqiyya und Kitman, 370

۸۶. بنگرید به رساله دکتری نجاتی الکن که برای بار اول آرشیوهای ترکیه را در جست‌وجوی اسناد و مدارک خاص بهائیت بررسی کرده است و به‌طور مفصل شرح حال این‌گونه روشنفکران و سیاستمداران بهائی ترک را آورده است. از جمله بنگرید به ترکان جوان بهائی، صص ۱۸۱-۲۱۹.

Necati Alkan, "The Babi and Baha'i Religions in the Ottoman Empire and Turkey 1814 - 1928," (Dissertation), University of Bochum 2005, published as Dissent and Heterodoxy in the Late Ottoman Empire.

خلق بدیع یافت و خلق عظیم حاصل نمود. این بود که منقطعاً إلى الله و متهیناً لمشهد الفداء بر ایصال لوح مبارک سلطان که از قلم حضرت رحمن خطاب به ناصرالدین‌شاه صادر شده بود قیام نمود و فرداً واحداً درحالی‌که حامل آن لوح بود پیاده به مقر معهود شتافت و چون بادیه‌پیمان شد تا پس از چهار ماه به طهران ورود نمود، مدت سه روز در محل اقامت شاه در حال صیام و قیام گذرانید تا عاقبت هنگامی‌که شاه عزم شکار به جانب شمیران در حرکت بود وی را از دور مشاهده کرد. چون اذن حضور یافت به نهایت سکون و وقار و خضوع و احترام به سرپرده سلطان نزدیک شد و به این خطاب عظیم ناطق گردید یا «سلطان قد جئتک من سبأ نبأ عظیم». فی الفور امر همایونی صادر شد که لوح را اخذ و به علمای دارالخلافة تسلیم نمایند و مقرر داشت جوابی بر آن توقیع مشیع بنگارند؛ ولی علماء در صدور جواب راه مپاطله پیمودند و اجرای سیاست و عقوبت را در حق آن بشیرالهی و حامل منشور یزدانی لازم و متحتم شمردند. سپس سلطان آن لوح را به سفیر خویش در اسلامبول ارسال داشت تا اطلاع وزرای دولت عثمانی بر مضامین لوح موجب تشدید آتش جور و عناد آن مظاهر بغضیه نسبت به امرالهی گردد. پس از شهادت بدیع مدت سه سال جمال اقدس ابهی در الواح و توقیعات نازله مراتب جانبازی و فداکاری آن فارس مضمار استقامت را ستودند و آنچه را که از قلم اعلی در شأن این شهادت عظمی نازل گشته به «ملح الواح» موسوم و موصوف فرمودند. کتاب قرن بدیع، ۴۰۱-۴۰۲؛ و همچنین

Taherzadeh, The Revelation of Bahá'u'lláh, vol. 3, 174-203

۷۳. فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳، ۱۱۸-۱۱۹.

۷۴. برای متن کامل این لوح بنگرید به بدیع‌الله ایمانی، «مسجونین مازندرانی در عهد ابهی» پیام بهائی شماره ۳۰۷ (ژوئن ۲۰۰۵)، ۴۰-۴۴، نقل از ۴۳-۴۴.

ame%5B%5D=en

95. Mehrdad Amanat, *Jewish Identities in Iran. Resistance and Conversion to Islam and the Baha'i Faith* (London: I. B. Tauris, 2011), 92f

۹۶. گنجیة حدود و احکام، ۴۵۸-۴۵۹. تألیف و تنظیم عبدالحمید اشراق خاوری (چاپ مجدد دهلی نو، ۱۹۸۰)، ۴۵۶-۴۵۷.

۹۷. گنجیة حدود و احکام، ۵۸۴-۴۵۹.

۹۸. گنجیة حدود و احکام، ۴۵۸-۴۵۹.

۹۹. فاضل مازندرانی، امر و خلق. ج ۴، ۱۶۰.

۱۰۰. فاضل مازندرانی، امر و خلق. ج ۴، ۱۶۰.

۱۰۱. فاضل مازندرانی، امر و خلق. ج ۴، ۳۸۵. نسخه

اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4/ak4-389.html#pg385>.

۱۰۲. شوقی افندی، توقیعات مبارکه (۱۹۲۷ تا ۱۹۳۹)،

ص ۲۷۳؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/se/TM2/tm2-298.html#pg273>.

۱۰۳. علی مراد داوودی، مقالات و رسائل در مباحث

متنوعه، ۲۲۸؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/vo/NRMN/>

۱۰۴. وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳،

ص ۳۵۵؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/to/MASH3/mash3357.html#pg355>

۱۰۵. علی مراد داوودی، آنان در آیین بهائی، ۱۷۵؛

نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/o/IAB/iab-175.html>

۱۰۶. پریش سمندری خوشین، طراز الهی، ج ۱، ۳۰

نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/download/ul-fa->

Reformers. Babis and Baha'is (Istanbul: The Isis Press, 2008); Necati Alkan, "The Young Turks and the Baha'is in Palestine in Y. B. and E. Ginio (eds.), *Late Ottoman Palestine. The Period of Turk Rule* (London: I. B. Tauris, 2011), 238-278: see also Selim Deringil *Conversion and Apostasy in the Late Ottoman Empire* (Oxford: OUP, 2012): http://www.cambridge.org/gb/knowledge/isbn/item6633773/site-local=en_GB

87. Ruhyyih Rabbani, *the Priceless Pearl* (London: Baha Y Publishing Trust, 1969), 229

88. *Siiddeutsche Warte*, Nr.48 (30No.1871), 192.

89. *Die Warte des Tempels* (Jan.1922), 12.

۹۰. فؤاد ایزدی نیا، «در انتظار موعود، زهاد آلمانی یا تمپلرهای آلمانی در حیفا» پیام بهائی، شماره ۳۱۷ (آوریل ۲۰۰۶) بخش ۲، نقل از ۲۰-۲۱.

۹۱. ترجمه انگلیسی لوح هرتیک، دسترس پذیر در

A Tablet of Bahá'u'lláh to the Templers Leader Georg David Hardegg (0.1879), translated by Stephen Lambden. <http://www.hurqalya.pwp.blueyonder.co.uk/BAHA-ALLAH/h-r-t-k.htm>

۹۲. عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (چاپ مصر، ۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م)، ج ۳، ۳۲۵، نگارنده از دکتر اولیور شاریت (Oliver Scharbrodt) برای جلب توجه به این نامه سپاس گزار است.

۹۳. عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ۳۲۶-۳۲۷.

94. "Abdu'l-Bahá in London, 98. <http://reference.bahai.org/search?-max=10&lang=en&first=1&idxn>

اکثریت سنی، به شیعیان می‌دهد؛ بلکه در عمل، آن‌ها را به چهره‌های عالی و مقدس مورد احترامشان، امامان معصوم، مرتبط می‌سازد!

* (نقل این عبارت نادرست از مقاله اوج و حضیض تقیه در شیعه اثنی‌عشری خانم دکتر لیندا کلارک، مندرج در کتاب عقل و الهام در اسلام تألیف دکتر تاد لائوسون، نویسنده و مفسر بهائی، بدون هرگونه توضیح از سوی خانم کلارک، یا تاد لائوسون و دکتر کامران اقبال، نشان‌دهنده عدم احاطه و اطلاع مناسب آنان از معارف و احکام صحیح شیعی، یا تمایل آنان به اشاعه و ترویج مطالب غالیانه و مبالغه‌آمیز، با عنوان معارف و احکام شیعیان است. فرناق)

110. Clark, "The Rise and Decline of Taqiyya in Twelver Shiism," p.48.

۱۱۱. صالح مولوی نژاد، «معرفی کتاب»، پیام بهائی، شماره ۳۶۵ (آوریل ۲۰۱۰)، ۵۱.

۱۱۲. نادر سعیدی، «بهائی‌ستیزی و اتهام بهائیان به جاسوسی»، پیام بهائی، شماره ۳۵۷ (اوت - سپتامبر ۲۰۰۹)، ۳۰.

۱۱۳. بهاء‌الله، کتاب مستطاب ایقان (چاپ مصر، ۱۳۱۸ق / ۱۹۰۰م)، ۱۶۰-۱۶۱: نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی، ص ۱۲۷. دسترس‌پذیر در <http://reference.bahai.org/download/ki-fa-doc.zip>.

شوقی‌افندی در ترجمه انگلیسی خود عبارت «که مبدا آن حب او را به جهتی بی‌دلیل میل دهد» را به این نحو نقل کرده «که مبدا آن حب او را کورکورانه به اشتباه منجر کند.»

"Lest that love blindly incline him to error". Kitab-i-Iqan, transl. Shoghi Effendi (Wilmette, 1974). p.192. [http://reference.bahai.org/en/t/b/KI/ki-6.html.utf8?query=lest/lovel blindly inline/html error & action-highlighter213](http://reference.bahai.org/en/t/b/KI/ki-6.html.utf8?query=lest/lovel%20blindly%20inline/html%20error%20&action-highlighter213)

doc.zip.

107. Shoghi Effendi, *Unfolding Destiny* (UK: Baha'i Publishing Trust, 1981), 469f. <http://reference.bahai.org/en/t/se/UD/ud-648.html> <http://en.wikipedia.org/wiki/GeorgeTownshend> (Bah-C3%A1%27%C3%AD)

108. *The Compilation of Compilations*, Prepared by the Universal House of Justice (Mayborough: Baha'i Publications Australia, 1991), vol. 2, 349

۱۰۹. بنگرید به

L. Clark. "The Rise and Decline of Taqiyya in Twelver Shiism." in Todd Lawson, *Reason and Inspiration in Islam. Theology, Philosophy and Mysticism in Austin Thought. Essays in Honor of Hermann Landolt* (London and New York: I.B.Tauris, 376) 46-63.

"That the Shi'a are elected to uniquely bear secret knowledge also makes them similar to the Imams, for the rare knowledge that they preserve through Taqiyya from the unworthy, is like the occult knowledge of the Imams. Taqiyya thus not only gives the Shi'a a sense of superiority and solidarity against the majority; it also associates them in action with their sacred figures, the Imams. P.47.

* ترجمه: شیعیان انتخاب شده‌اند تا انحصاراً حامل علم و معرفت پنهانی باشند که آن‌ها را شبیه به امامان می‌کند. آن علم و معرفت ویژه و نادری که به وسیله تقیه، از افراد نااهل پنهان نگه داشته می‌شود. به این ترتیب، تقیه نه تنها نوعی برتری و همبستگی در برابر

مفاوضات در ترازوی نقد

قسمت دوم

تفسیر عبدالبهاء از مکاشفات یوحنا

حمید سدهی، سیدمحمدرضا طباطبائی

چکیده

سالی که گذشت، صدمین سالگرد درگذشت عباس‌افندی ملقب به عبدالبهاء بود. او که فرزند ارشد مؤسس دیانت بهائی است، در این آیین جایگاهی والا دارد و عناوین رفیعی همچون «سَرالله» به او اطلاق می‌شود. به همین مناسبت، این مقاله به یکی از مهم‌ترین آثار او یعنی کتاب مفاوضات می‌پردازد. عبدالبهاء در این کتاب که حاصل پرسش و پاسخ‌هایی میان او و کلیفورد بارنی است، در قسمتی به تفسیر مکاشفات یوحنا از کتاب مقدس مسیحیان می‌پردازد و بشارات آن کتاب را، که ادبیاتی آخرالزمانی دارد، بر باب و بهاء‌الله تطبیق می‌کند. در این پژوهش سعی شده نارسایی‌های تفسیر عبدالبهاء و ناسازگاری آن با وقایع تاریخی بررسی شود.



کلیدواژه: عبدالبهاء، مفاوضات، مکاشفات یوحنا، کتاب مقدس.

مقدمه

علی محمد باب و بهاء الله پیردازد. به همین منظور، بخش اول کتاب شامل بیاناتی است که عبدالبهاء آن‌ها را استدلال عقلی می‌داند.^۲ وی پس از پرداختن به «دلایل عقلی»، براهینی نقلی بر مدعای خود اقامه می‌کند و در همین راستا - و به اقتضای وضعیت شنونده که مسیحی است - ادله خود را بر کتاب مقدس

مسیحیان استوار می‌سازد. از جمله به کتاب دانیال و همچنین مکاشفات یوحنا می‌پردازد و این متون از عهدین را با تفاسیر و تأویلاتی، بر باب و بهاء الله تطبیق می‌دهد. در این نوشتار قصد داریم به بررسی تفسیر عبدالبهاء از مکاشفات یوحنا پیردازیم. این بررسی را در بخش‌های

اعتبار مکاشفات یوحنا، سازواری درونی تفسیر عبدالبهاء و مسائل تاریخی پی می‌گیریم.

پیش از آنکه به بررسی این اثر پیردازیم، ضروری است به پرسشی که ممکن است پیش بیاید پاسخ دهیم. اساساً چرا به بررسی آثار عبدالبهاء می‌پردازیم و وجود اشکالاتی در کلام وی، که ممکن است در کلام هر شخصی پدیدار شود، چه ایرادی دارد؟ در پاسخ، ابتدا متذکر می‌شویم که در حال بررسی کلام چه کسی هستیم. نکته مهمی که باید بدان توجه نمود، این است که عبدالبهاء،

وقتی سخن از عبدالبهاء به میان می‌آید، لاجرم کتاب مفاوضات نیز مورد توجه واقع می‌شود. عبدالبهاء که فرزند ارشد میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء الله است و رهبری جامعه بهائی را بین سال‌های ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ برعهده داشته، دارای آثار متعددی است.

وی برخی از این آثار مانند رساله مدنیه و رساله شخصی سیاح را بدون نام خود منتشر کرد و بعدها مشخص شد که نویسنده این آثار هموست؛ اما کتاب مفاوضات از ابتدا با نام خود عبدالبهاء منتشر شد و انتساب کتاب به او از آغاز مشخص بوده است.

کتاب مفاوضات را خانمی

مسیحی به نام لورا کلیفورد بارنی جمع‌آوری و برای اولین بار در سال ۱۹۰۸ منتشر کرد. این کتاب مشتمل بر پرسش و پاسخ‌هایی است که بین لورا کلیفورد بارنی و عبدالبهاء، بر سر میز ناهار صورت می‌گیرد. لورا کلیفورد بارنی این کتاب را طی سفرهایی که به حیفا داشته نگاشته و پس از آنکه به تأیید عبدالبهاء رسانده،^۱ چاپ کرده است.

عبدالبهاء در کتاب مفاوضات، در تلاش است که با استدلال‌های عقلی و نقلی، به اثبات نبوت

۱. ترجمه کتاب مفاوضات به انگلیسی، Some Answered

Questions، مقدمه، ص ۴.

۲. عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۲۷.

کسی را «سَرالله»، «من طاف حوله الاسماء» و «مبّین مصون از خطای آیات» خواندیم، توقع از او را بسیار بالا برده‌ایم. «هرکه بامش بیش، برفش بیشتر».

اعتبار مکاشفات یوحنا

از حیث سندی، پژوهشگران برجسته مسیحی در استناد مکاشفه یوحنا به یوحنا یوحنا حواری، تشکیک کرده‌اند. در کتاب مکاشفه، نویسنده نام خود را یوحنا ذکر می‌کند (مکاشفه ۱: ۴، ۱: ۹ و ۲۲: ۸) اما، این یوحنا برخلاف تصور رایج، همان یوحنا حواری نیست. یوحنا یک نام رایج در صدر مسیحیت بوده است و پژوهشگران در اینکه این یوحنا کدام یوحنا صدر مسیحیت بوده، اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظر به دلیل نوع محتوای کتاب و نیز سبک نگارش کتاب مکاشفه و تفاوت آن با چهار کتاب دیگری است که در عهد جدید به یوحنا نسبت داده می‌شود؛ لذا نویسنده کتاب مکاشفه را یوحنا حواری نمی‌دانند.^۵ کشیش فهیم عزیز درباره نویسنده این کتاب معتقد است: با اینکه نویسنده این کتاب نام خود را یوحنا گذاشته، اما در هیچ کجا، نه در زمان نزدیک به مسیح و نه در زمان دورتر اشاره‌ای نشده است که نویسنده این کتاب یکی از دوازده حواری عیسی مسیح بوده باشد، ولی خوانندگان این کتاب علاقه‌مندند سخنانش را مانند سخنان یک پیشگوبشوند.^۶

5. Collins, Adela Yarbro (1984). Crisis and Catharsis: The Power of the Apocalypse. Westminster John Knox Press. ISBN 978-0-664-24521-4, pp. 28–29.

۶. مدخل الی العهد الجديد، القس فهیم عزیز، دارالثقافة،

«هر کسی» نیست؛ بلکه او دارای جایگاهی بس رفیع در آیین بهائی است. در نگاه بهائی، وی «غصن اعظم»،^۱ «مرکز عهدوميثاق»،^۲ «سَرالله»^۳ و دارای بسیاری القاب و اوصاف رفیع دیگر است. شوقی افندی، سومین رهبر بهائیان، در توصیف عبدالبهاء در کتاب دور بهائی چنین می‌نگارد:

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهدوميثاق بی‌مثیل حضرت بهاءالله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلاى تعالیم و مبّین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الامر و حقیقت من طاف حوله الاسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و الی الأبد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء به نحو اتمّ و اکمل و احسن، جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع "سَرالله" است.^۴

بدیهی است که اگر برای شخصی جایگاهی الهی متصور نشدیم و او را نیز هم‌ردیف دیگر انسان‌ها دانستیم، البته از وجود اشکالاتی در کلام وی تعجب نخواهیم کرد؛ چه اینکه حتی در آثار بزرگ‌ترین فلاسفه و اندیشمندان نیز چنین اشکالاتی یافت می‌شود. با این وجود هنگامی که

۱. فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۴۵.

۲. بهاءالله، الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۴۰۳.

۳. شوقی، دور بهائی، ص ۵۸.

۴. همان.

دائرة المعارف کاتولیک به نقل از یکی از قدیسان برجسته مسیحی به نام پدر سیریل یا سیریلوس اورشلمی،^۴ اسقف قدس، در موعظه چهارم خود که فهرست کتاب‌های عهد جدید را ذکر می‌کند، می‌نویسد:

عهد جدید فقط شامل چهار انجیل می‌شود و بقیه همه عناوینی جعلی هستند و شیطانی.^۵

بروس متزگر از مهم‌ترین و برجسته‌ترین نسخه‌شناسان عهدین به یوحنا زین‌دهان اشاره می‌کند که از مکاشفه یوحنا در موعظه‌های خود چیزی نقل نکرده است:

زین‌دهان یازده هزار نقل قول از عهد جدید دارد اما در هیچ‌یک از نقل‌قول‌هایی که کرده، اثری از این کتاب‌های عهد جدید دیده نمی‌شود: نامه دوم پطرس، رساله دوم یوحنا، رساله سوم یوحنا، مکاشفه یوحنا.^۶

آنچه نقل شد، نمونه‌ای از ده‌ها سند محکم مبنی بر بی‌اعتباری مکاشفه یوحنا است. اعتراف‌های متعدد آباء کلیسا؛ اعتراف‌های دائرة المعارف‌های مختلف مسیحی، کلیساهای متعددی که این

یوسیبوس قیصری در تاریخ کلیسای خود به نقل از کلمنت اسکندرانی عبارتی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد در گذشته نیز اعتبار این کتاب نزد مردم مخدوش بوده و نسبت به آن اتفاق نظر نداشته‌اند:

اما دیدگاه بیشتر مردم درباره مکاشفه یوحنا، متعدد و مختلف است که در زمان مناسب به تفصیل دیدگاه پیشینیان را در این باره بیان خواهیم کرد.^۱

در قرن سوم میلادی، دیونسیوس،^۲ چهاردهمین اسقف اسکندریه و بالاترین مرجعیت کلیسای ارتدوکس در آن زمان و شاگرد اوریجانوس بود.

یوسیبوس قیصری که معاصرو روی بود، به نقل از دیونسیوس می‌نویسد:

برخی از کسانی که پیش از ما بوده‌اند این سفر را رد کرده و نسبت به آن مناقشه داشته‌اند. نسبت به فصل به فصل آن انتقاد داشته‌اند و ادعا می‌کردند که جملات مکاشفه بی‌معناست و بدون برهان. عنوان آن نیز دروغین است، زیرا از نوشته‌های یوحنا نیست (NIV).^۳

۱۳۰۴، مصر: قاهره، ص ۶۵۰: مع أنه يطلق علی نفسه اسم یوحنا لکنه لم یشرف من قریب أو بعید علی أنه واحد من الاثنی عشر ولکنه یرغب أن یسمع القراء کلمته ککلمة نبی (۱: ۳-۶) ومع ذلك لا یذکر أبدا أنه کان نبیاً بمعنی انه کان فی مرکز کنسی سابقاً علی کتابه کتابه هذا....

۱. یوسیبوس القیصری، تاریخ الكنيسة، دارالمحبة، ص ۱۲۷: و أما عن سفر الرؤیا فإن آراء أغلیبة الناس منقسمة ولکننا فی الوقت المناسب سنفصل فی هذه المسألة أيضا من شهادة الاقدمین.

2. Dionysius

۳. یوسیبوس القیصری، تاریخ الكنيسة، دارالمحبة، ترجمة القمص مرقس داود، فصل ۲۵، ص ۳۲۹.

4. Cyril of Jerusalem

5. Then of the New Testament there are the four Gospels only, for the rest have false titles and are mischievous.: <https://www.newadvent.org/fathers/310104.htm>

6. Metzger, Bruce M., The Canon Of The New Testament Its Origin, Development, and Significance, Clarendon PRESS Oxford, 1989, p 214: Of approximately 11,000 quotations that Chrysostom makes from the New Testament, according to Baur there are none from 2 Peter, 2 and 3 John, Jude, or Revelation.

کتاب را رد کرده اند،^۱ فهرست های گوناگونی که از کتاب های قانونی عهد جدید ارائه شده اند و مکاشفه یوحنا در آن ها وجود ندارد،^۲ ترجمه های بسیار مهم قدیمی مانند پشيطا^۳ که مکاشفه یوحنا را اصلاً ترجمه نکرده اند؛ ترجمه های ارمنی، ترجمه مارتین لوتر، ترجمه های قبطی

عهد جدید و ده ها ترجمه دیگر که این کتاب را ترجمه نکرده اند؛ ترجمه های متعددی که این کتاب را ترجمه کرده ولی در مقدمه بی اعتباری آن را متذکر شده اند؛ همه این ها نشان می دهد که مکاشفه یوحنا از بنیان، کتابی بدون سند،

این بی اعتباری را باورمندان به مسیحیت اثبات نموده اند، آن هم نه ایمانداران عوام و کم اطلاع مسیحی، بلکه آباء کلیسا، اسقف ها، نسخه شناسان و پژوهشگران مسیحی. حتی می توان گفت اغلب عوام مسیحی، به جز فرقه هایی محدود، چه در گذشته و چه در دوره های متأخر، به مکاشفه یوحنا توجهی نداشته اند.

با نویسندگی نامعلوم، با محتوایی نامفهوم و دارای مشکلاتی متعدد است که قابل استناد نیست. این بی اعتباری را باورمندان به مسیحیت اثبات نموده اند، آن هم نه ایمانداران عوام و کم اطلاع مسیحی، بلکه آباء کلیسا، اسقف ها، نسخه شناسان و پژوهشگران مسیحی. حتی می توان گفت اغلب

لئون موریس، مفسر برجسته مسیحی، در تفسیر مکاشفه یوحنا می نویسد:

برخی از افکار و اندیشه های مکاشفه یوحنا با دیگر نوشته های یوحنا سازگار نیست. بنابراین عجیب نیست اینکه می بینیم برخی از دانشمندان به این گمان رسیده اند که مکاشفه یوحنا

مسیحی خالص نیست، یا حداقل اجزائی از آن را نمی توان مسیحی به حساب آورد.^۵

4. Breck, John. Scripture in Tradition: the Bible and its Interpretation in the Orthodox Church. St Vladimir's Seminary Press, 2001, pp. 15.

5. Morris, Leon - Revelation_ an introduction and commentary, TNTC, Tyndale New Testament Commentaries, V2. p28: "Some of the ideas of Revelation are said to be incompatible with those in the other Johannine writings. It is not uncommon to find scholars alleging that Revelation is sub-Christian, at least in part". (See the essay by G. R. Beasley-Murray, 'How Christian is the Book Revelation?' in my Festschrift, Reconciliation and Hope, ed. Robert Banks (Paternoster and Eerdmans, 1974), pp. 275-284).

۱. متزگر در این باره می نویسد:

The lower status of the Book of Revelation in the East is indicated also by the fact that it has never been included in the official lectionary of the Greek Church, whether Byzantine or modern.

۲. مانند فهرست Catalogue of the Sixty Canonical Books متعلق به قرن هفتم میلادی که ۳۴ سفر عهد عتیق و ۲۶ سفر عهد جدید را فهرست کرده است به استثنای مکاشفه یوحنا.

۳. نخستین ترجمه عهد جدید.

متن مکاشفات یوحنا

عبدالبهاء از کتاب مکاشفات، باب یازدهم را برای تفسیر انتخاب می‌کند. خالی از لطف نخواهد بود که در ادامه به متن این باب اشاره شود تا خواننده راحت‌تر با تفسیر عبدالبهاء و بررسی آن همراه شود. باب یازدهم از مکاشفات

یوحنا چنین بیان می‌دارد: ^۱ و نی‌ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفتم: «برخیز و قدس خدا و مذیح و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما. ^۲ و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میمما زیرا که

عبدالبهاء از کتاب مکاشفات، باب یازدهم را برای تفسیر انتخاب می‌کند. خالی از لطف نخواهد بود که در ادامه به متن این باب اشاره شود تا خواننده راحت‌تر با تفسیر عبدالبهاء و بررسی آن همراه شود.

به امت‌ها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود. ^۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس دربر کرده، مدت هزار و دو بیست و شصت روز نبوت نمایند. ^۴

اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور سرور زمین ایستاده‌اند. ^۵ و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی از دهانشان به‌در شده دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد و هرکه قصد اذیت ایشان دارد بدین‌گونه باید کشته شود. ^۶ این‌ها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آب‌ها دارند که آن‌ها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هرگاه بخواهند به انواع بلایا مبتلا سازند.

^۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند آن وحش که از هاویه برمی‌آید با ایشان جنگ کرده

غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کُشت ^۸ و بدن‌های ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی به سدوم و مصر مسمی است جایی که سرور ایشان نیز مصلوب گشت خواهند ماند. ^۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبان‌ها و امت‌ها بدن‌های ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدن‌های ایشان را به قبر سپارند. ^{۱۰} و ساکنان زمین برایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد. از آن‌رو که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند. ^{۱۱}

و بعد از سه روز و نیم روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پای‌های خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت. ^{۱۲} و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید: «به اینجا صعود نمایید.» پس در ابر به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند. ^{۱۳} و در همان ساعت زلزله‌ای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمان را تمجید کردند. ^{۱۴} وای دؤم درگذشته است. اینک وای سوم به زودی می‌آید. ^{۱۵}

و فرشته‌ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: «سلطنت جهان از آن سرور ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد.» ^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در حضور

کتاب دارد، اما لازمه منطقی هر تفسیر این است که اولاً درون خودش دارای تناقض نباشد و ثانیاً با دیگر گزاره‌هایی که مفسر بدان‌ها ملتزم است نیز تعارض نداشته باشد.

دو شاهد

گوینده^۲ در مقام بیان تفسیر خود، از قاعده‌ای استفاده می‌کند که آن را برآمده از کتاب مقدس می‌داند. وی هرکجا که در متن از «روز» یاد شده، آن را به سال معنی می‌کند؛ از این رو، در آیه سوم از مکاشفات که بیان می‌کند: «و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس دربرکرده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند»، «دو شاهد» را که «مدّت هزار و دویست و شصت

روز» نبوت می‌کنند، پیامبر اکرم ﷺ و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌داند و مدت نبوت ایشان را که ۱۲۶۰ روز گفته شده، ۱۲۶۰ سال بیان می‌کند. «مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالب است... و این دو شاهد احکامشان هزار و دویست و شصت روز که هر روز عبارت از یک سال است، جاری است».^۴

از آنجا که علی محمد باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ادعای خود را مطرح کرده است، عبدالبهاء می‌گوید که دوره اسلام ۱۲۶۰ سال بوده است. وی این چنین نتیجه می‌گیرد که در مکاشفات یوحنا، به نبوت باب، در ۱۲۶۰ سال بعد از پیامبر

۳. چون عبدالبهاء پاسخ سؤالات را به صورت شفاهی داده است و کلیفورد بارنی آن‌ها را تقریر کرده است، برای عبدالبهاء به جای نویسنده از لفظ گوینده استفاده می‌کنیم.
۴. مفاوضات، ص ۳۸.

خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند به روی درافتاده خدا را سجده کردند.^{۱۷} و گفتند: «تورا شکرمی‌کنیم ای یهوه خدای قادر مطلق که هستی و بودی زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته به سلطنت پرداختی.^{۱۸} و امت‌ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.»^{۱۹} و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برق‌ها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد.

سازواری درونی

مکاشفات یوحنا، همان طور که پیش‌تر اشاره شد، دارای ادبیات آخرالزمانی است. الفاظ مکاشفات یوحنا، محتمل‌المعانی است و لذا تفسیر آن کاری بس دشوار است. جیمز هاکس در قاموس کتاب مقدس بیان می‌کند: «تفسیر آن زیاد مشکل است به حدی که هیچ‌کس تا به حال تماماً از عهده تفسیر آن بر نیامده».^۱ وی در ادامه بیان می‌کند: «خلیفه نیوتون می‌گوید که تفسیر نمودن این کتاب به طور کامل کار یک شخص یا یک قرن نیست بلکه تا تمام تکمیل نگردد هرگز به طور وضوح تمام مفهوم نخواهد شد».^۲ فقرات بالا نشان از پیچیدگی و صعوبت مسیر تفسیر این

۱. جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، نشر اساطیر، ص ۸۲۸.

۲. همان، ص ۸۲۹.

وحش هاویه

عبدالبهاء در تفسیر آیه هفتم مکاشفات که بیان می‌دارد: «و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی‌آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کُشت»، این «وحش» را به بنی‌امیه تطبیق می‌کند. او این چنین بیان می‌کند: «و آن دو شاهد را خواهد کشت یعنی حیات روحانی ایشان را در بین ملت محو خواهد کرد و به‌کلی آن شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد برد و دین الله را پایمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسد مرده بی‌روحي». ^۲ معاویه در سال ۴۰ هجری حکومت را به‌دست می‌گیرد و عملاً حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام در جامعه به پایان می‌رسد. این در شرایطی است که امام علی علیه السلام، بیست و پنج سال پس از شهادت پیامبر خانه نشین بودند و عملاً حکومتی در جامعه اسلامی نداشتند. با این وصف باید مدت نبوت آن دو شاهد را ۴۰ سال یا ۵۳ سال بدانیم و نه ۱۲۶ سال.

ظاهر متن مکاشفات این چنین به ذهن خواننده متبادر می‌کند که آن دو شاهد مدت ۱۲۶۰ روز نبوت می‌کنند «و چون شهادت خود را به اتمام رسانند»، یعنی پس از این دوران نبوت، «آن وحش که از هاویه برمی‌آید» برایشان غلبه خواهد کرد. در نتیجه، ظاهر متن بیانگر این است که حمله «آن وحش» پس از دوران نبوت آن دو شاهد است، با این وجود تطبیق این «وحش» بر بنی‌امیه

۳. مفاوضات، ص ۴۰.

اسلام، بشارت داده شده است. «این اخبار از مدّت ظهور اسلام است... و این قضیه هزار و دویست و شصت سال امتداد داشت و این هزار و دویست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلی، باب جمال مبارک است که در هزار و دویست و شصت هجری واقع شد».^۱

مسئله مبدا

«هر روزی عبارت از یک سال، که به این حساب هزار و دویست و شصت سال می‌شود که مدّت دور قرآن است».^۲ در نگاه اول شاید این تطبیق کمی جالب به نظر بیاید اما پس از اندکی تأمل این سؤال به ذهن خطور می‌کند که وقتی گفته شده دوران اسلام ۱۲۶۰ سال است، چرا مبدأ دوران اسلام را هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند؟ علی‌القاعده همان‌طور که ایشان شروع دوران نبوت علی‌محمد باب را سال ۱۲۶۰ یعنی همان سالی که ایشان ادعای خود را مطرح کرده است می‌دانند، به همان صورت شروع اسلام نیز باید بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد و نه هجرت ایشان. هجرت، ۱۳ سال پس از بعثت صورت گرفته و زمانی است که اسلام به حدی گسترش یافته است که در مدینه برای خود پایگاهی یافته است. پس اگر پایان دوران اسلام را شروع نبوت باب در نظر بگیریم، دوران اسلام ۱۲۷۳ سال می‌شود و نه ۱۲۶۰ سال. در نتیجه، تطبیق ۱۲۶۰ روز، به ۱۲۷۳ سال دارای منطق درستی نیست.

۱. مفاوضات، ص ۳۶.

۲. مفاوضات، ص ۳۶.

این نتیجه را دارد که حمله آن وحش در ابتدای دوران نبوت آن دو شاهد صورت گرفته است (سال ۴۰ هجری). عبدالبهاء درباره حل تعارض این تفسیر با متن سخن نمی‌گوید.

دو عدد

در ادامه، مکاشفات بیان می‌کند که پس از کشته شدن آن دو شاهد به دست وحش برآمده از هاویه، بدن‌های آنان در شارع عام به معرض نمایش گذاشته می‌شود و مدت سه روز و نیم گروهی از امت‌ها و قبائل بدن‌های ایشان را نظاره می‌کنند و به خاطر کشته شدن آنان شادمانی می‌کنند.

تعبیر عبدالبهاء از این قطعه این است که منظور از بدن‌های

ایشان که در معرض دید قرار می‌گیرد و دفن نمی‌شود، ظاهر شریعت است. به این معنا که آن وحش (= بنی‌امیه) اساس و باطن شریعت را از بین برده و تنها ظاهر آن باقی مانده است. بخش جالب توجه، تعبیر عبدالبهاء از «سه روز و نیم» است. وی این چنین استدلال می‌کند که گفتیم هر روز مساوی با یک سال است در لسان کتاب مقدس. بنابراین «سه روز و نیم» یعنی سه سال و نیم. حال سه سال و نیم مساوی است با ۴۲ ماه و در نتیجه ۱۲۶۰ روز و از آنجایی که هر روز مساوی یک سال است، در نتیجه این ۱۲۶۰ روز یعنی ۱۲۶۰

سال. به این صورت عبدالبهاء از سه روز و نیم به ۱۲۶۰ سال می‌رسد. با این روش، او تبدیل روز به سال را دوبار انجام می‌دهد تا به عدد مورد نظرش برسد. همچنین عبدالبهاء در تبدیل ماه به سال و در محاسبه تعداد روزهای سال، پیش‌فرض را بر سال شمسی می‌گذارد اما قرینه‌ای برای این برداشت در داخل متن یافت

نمی‌شود. همچنین عبدالبهاء قصد دارد که ۱۲۶۰ را منطبق بر اعلام دعوت باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بکند اما فاصله هجرت پیامبر تا دعوت باب، ۱۲۶۰ سال قمری است و تعداد روزهای سال قمری کمتر از سال شمسی است. اینکه عبدالبهاء برای تبدیل ۴۲ ماه به روز، آن را ضربدر ۳۰ می‌کند موجه نیست چرا که این محاسبه منطبق بر سال شمسی است و نتیجه‌ای که عبدالبهاء بنای رسیدن به آن را دارد سال قمری.

«چنانچه از پیش بیان شد که به اصطلاح کتب مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دو بیست و شصت روز است و هر روز به نص کتاب مقدس عبارت از یک سال است یعنی هزار و دو بیست و شصت سال»^۱.

۱. مفاوضات، ص ۴۱.



هجرت پیامبر و انتهای آن، به ادعای او، اعلام نبوت باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری است. در نتیجه، دورانی که اسلام از بین نرفته بوده، فقط ۱۳ سال قبل از هجرت است و پس از هجرت پیامبر به مدینه - که آغاز رشد و قدرت گرفتن اسلام است - اسلام از بین رفته و امت‌ها و قبائل برای یکدیگر به شادمانی اینکه اسلام را از بین برده‌اند هدایا فرستاده‌اند و شادمانی کرده‌اند؟ دیگر آنکه با توجه به اینکه باب و به تبع او بهاء‌الله و حتی خود عبدالبهاء تا امام حسن عسکری را امامان الاهی می‌دانند، آیا این امامان توانسته بودند در مدت زمان حیات خود دین را زنده نگه دارند یا با وجود آن‌ها دین مرده بود؟ و اگر با وجود آن‌ها دین مرده بود، پس دیگر چگونه می‌شود به آن‌ها «مروج شریعت محمدیه» اطلاق کرد؟

باید توجه کرد که در این باب از مکاشفات یوحنا، دو عدد وجود دارد. عدد اول همان «۱۲۶۰ روز»

از این چشم‌بندی در محاسبه که بگذریم، معنای تأویل عبدالبهاء این است که مدت ۱۲۶۰ سال، امت‌ها نظاره‌گر بدن توخالی شریعت اسلامی بوده‌اند و ۱۲۶۰ سال اسلام از اساس خالی شده و فقط شریعتی توخالی و بدون روح از آن باقی مانده بود. «یعنی هزار و دویست و شصت سال که عبارت از دوره فرقان است امت‌ها و قبائل و اقوام جسد ایشان را نظاره می‌کنند، یعنی شریعت‌الله را تماشا می‌کنند، لکن به موجب آن عمل نمی‌نمایند ولی اجازت نمی‌دهند که بدن‌های ایشان یعنی شریعت‌الله به قبر سپرده شود، یعنی این‌ها به ظاهر به شریعت‌الله تشبث نمایند و نگذارند که به کلی از میان برود و جسد به کلی محو و نابود گردد بلکه به حقیقت ترک نمایند ولی به ظاهر شریعت‌الله را ذکری و اسمی باقی بگذارند»^۱.

سؤالی که در وهله اول برای ذهن خواننده پیش می‌آید این است که پس با توجه به اینکه ۱۲۶۰ سال، از اسلام فقط شریعتی توخالی باقی مانده بوده و مردمان برای یکدیگر هدایا می‌فرستادند که اسلام نابود شده و شادمانی می‌کردند و «۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فرقان است این حال امتداد یافت»^۲، پس یعنی از سال اول هجرت پیامبر به مدینه، اساس اسلام از بین رفته بوده و تنها ظواهر شریعت باقی مانده بوده؟ همان‌طور که عبدالبهاء بیان می‌کند، مبدأ این ۱۲۶۰ سال،

۱. همان.

۲. مفوضات، ص ۴۲.

زلزله در آیه سیزدهم را به همان معنای خودش حفظ می‌کند و آن را تأویل نمی‌کند. آیه چهاردهم از سه «وای» صحبت می‌کند. عبدالبهاء وای اول را ظهور پیامبر اسلام، وای دوم را ظهور باب و وای سوم را ظهور بهاء الله می‌داند.

آیه شانزدهم بیان می‌کند که «بیست و چهار پیر» در پیشگاه خداوند خود را بر زمین افکندند. عبدالبهاء این عبارت را این‌گونه معنا می‌کند که هر پیامبری و یا به تعبیر او هر ظهوری، دوازده جانشین داشته است اما چون ظهور بهاء الله عظیم‌تر از دیگر انبیاء است، این عظمت اقتضاء می‌کند که جانشینان او بیست و چهار تن باشند. «و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند... ولکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع، زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید»^۱.

سؤالی که عبدالبهاء در گفتار خود بدان نمی‌پردازد این است که اولاً دوازدهمین نفر از جانشینان پیامبر اسلام ﷺ کیست؟ بهائیان قائلند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته‌اند. بهاء الله درباره امام دوازدهم می‌گوید: «از صدر اسلام تا حین، علمای ارض و فقههای آن از عرفان توحید حقیقی محروم بودند الا من شاء الله، چنانچه کلّ از عرفان حقیقت امر قائم محتجب بودند. احدی از علمای قبل بر کون آن حضرت در اصلاط اطلاع نیافت، کلّ در هیما و جهل سالک. حال هم جمیع علما و فقهاء ایران

۱. مفاوضات، ص ۴۵-۴۶.

است که مربوط به دوران نبوت آن دو شاهد است. عدد دوم، «سه روز و نیم» است که مربوط به مدتی است که جسد آن دو شاهد پس از کشته شدن به دست «آن وحش»، در شارع عام به معرض نمایش درمی‌آید و مردم آن را نظاره می‌کنند. آنچه که می‌شود به طور قطع گفت این است که این دو عدد یکی نیستند و این «سه روز و نیم» پس از آن «۱۲۶۰ روز» اتفاق می‌افتد و قرینه قطعی بر این سخن نیز عبارت «و چون شهادت خود را به اتمام رسانند» در آیه هفتم است. عبدالبهاء، با محاسبات غیرمنطقی و تبدیل «سه و نیم روز» - که طبق قاعده خود او باید ۳ سال و نیم بشود - به ۱۲۶۰ سال، این دو عدد را یکی می‌گیرد و در نتیجه دچار این تناقضات در معنی می‌شود.

دوازده جانشین و بیست و چهار پیر

عبدالبهاء در ادامه تفسیر خود آیه یازدهم را که بیان می‌کند روح به جسد آن دو شاهد برمی‌گردد، بر باب و قدوس (یکی از یاران باب) منطبق می‌کند، یعنی با مبعوث شدن باب، گویی روح به دین الهی بازگشته است. آیه بعد را که به دو شاهد گفته می‌شود «به اینجا صعود کنید»، به کشته شدن باب تأویل کرده است و آیه سیزدهم را به زلزله‌ای که به ادعای او در شیراز هم‌زمان با کشته شدن باب اتفاق افتاده تطبیق می‌کند. جالب است که عبدالبهاء در متن همواره کلمات را تأویل کرده است و برای مثال قدس الاقداس را روح شریعت و صحن خارج قدس را به معنای شریعت ظاهری در نظر می‌گیرد، اما

به جالبقای موهوم و جابلسای غیرمعلوم ناظرند و منتظرند شخص موهوم ظاهر شود.^۱ با این وجود عبدالبهاء سخن از «دوازده ائمه که مروج شریعت محمدیه بودند»^۲ می‌کند. همچنین باید توجه کرد که این نفر دوازدهم نمی‌تواند باب باشد، چراکه وی ناسخ شریعت محمدیه است و نه مروج آن و این سؤال باقی است که نفر دوازدهم - از منظر بهائیان - کیست؟

از نفر دوازدهم که بگذریم، این سؤال به وجود می‌آید که آن بیست و چهار نفر که بناست جانشین بهاء الله باشند چه کسانی هستند؟ همان طور که می‌دانیم، پس از بهاء الله، عبدالبهاء جانشین او شد و پس از او بنا بود برادرش محمدعلی جانشین او شود که ارتباط آن دو خراب شد و عبدالبهاء امر جانشینی را به بهانه نقض میثاق محمدعلی، به نوه دختری اش شوقی افندی سپرد. عبدالبهاء در وصیت‌نامه خود، الواح و صایا، تأکید کرد که شوقی ولی امرالله است و باید جانشین خود را در زمان حیاتش تعیین کند و جانشین او نیز جانشین خود را تعیین نماید و این سلسله ادامه یابد. از منظر عبدالبهاء لازم بود که جانشینان ولی امرالله از نسل او و از فرزندان پسر او باشند و فرزند پسر بزرگ‌تر، به عنوان گزینه نخست این جانشینی تعیین گردید اما شوقی افندی اساساً صاحب اولاد نشد و بهائیان به شکل عمومی، پس از وی کسی را جانشین او

نمی‌دانند. در نتیجه این پرسش باقی است که آن بیست و چهار نفر که بنا بود جانشینان بهاء الله شوند چه کسانی هستند؟ و اگر عبدالبهاء حجتی الاهی و مردی آسمانی است - آن چنان که بهائیان اعتقاد دارند و شوقی افندی نیز تأکید کرده است - چرا نتوانسته است آینده آیین بهائی را پیش‌بینی کند و مسیر رهبری و جانشینی خود را به درستی تعیین نماید؟

به گفته برخی از مبلغان بهائی، از جمله مازندرانی، عبدالبهاء در جایی اشاره کرده است که حروف حی و حضرت باب (یعنی نوزده نفر) از جمله این بیست و چهار پیر هستند.^۳ در اینجا باید به چند نکته توجه شود. اول اینکه برخی از این حروف حی، قبل از اینکه بهاء الله ادعای خود را مطرح کند، از دنیا رفته بودند، مانند قدوس، ملا حسین بشرویی و طاهره قره‌العین. چگونه وصی یک پیامبر، قبل از اینکه او حتی ادعای خود را مطرح کند، از دنیا رفته است؟ همچنین برخی از این حروف حی، برای مثال ملا حسین بجزستانی و میرزا محمد روضه‌خوان یزدی، از ایمان به باب برگشته‌اند و به بهاء الله نیز ایمان نیاورده‌اند.^۴ چگونه ممکن است وصی یک پیامبر، به او حتی ایمان نیاورد؟ همچنین گفته شد که باب نیز جزو اوصیای بهاء الله به شمار آمده است. این بدان معنا خواهد بود که باب در عین اینکه

۳. مازندرانی، فاضل، امر و خلق ج ۲ ص ۲۲۴.

۴. محمدحسینی، حضرت باب ص ۴۸۷؛ برای میرزا محمد روضه‌خوان یزدی نیز بنگرید به: گهرریز، هوشنگ، حروف حی، ص ۸۵ و ۸۶.

۱. آیات الهی، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. مفاوضات، ص ۵۳.

وصی دوازدهم پیامبر اسلام است، وصی بهاء الله هم هست و همه این‌ها در عین این است که او خودش آیین و شریعت جدید نیز دارد. همچنین این سؤال مطرح است که اساساً چرا خود عبدالبهاء و شوقی که رهبران آیین بهائی بوده‌اند جزء این بیست و چهار پیرو جزء اوصیای بهاء الله نیستند؟ بدین ترتیب، توجیه مبلغان بهائی برای عبارت «بیست و چهار پیرو» قابل دفاع نیست.

مسائل تاریخی

علاوه بر مسائلی که پیش‌تر بیان شد، در تفسیر عبدالبهاء مسائلی تاریخی نیز به نظر می‌رسد. این طور به نظر می‌رسد که گوینده در تطبیق متن مکاشفات با وقایع تاریخی، ارجحیت را به متن داده و وقایع تاریخی را بر اساس متن بیان کرده است. در ادامه به مواردی چند از این مطلب اشاره می‌کنیم.

پایمالی بیت المقدس

آیه دوم بیان می‌کند که: «و شهر مقدّس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود». همان طور که گفتیم عبدالبهاء هر روز را در این متن معادل یک سال در نظر می‌گیرد. به همین منظور ۴۲ ماه را که مساوی ۱۲۶۰ روز می‌شود، ۱۲۶۰ سال می‌گیرد. او این ۱۲۶۰ سال را دوران اسلام می‌داند و می‌گوید

در اینجا باید به چند نکته توجه شود. اول اینکه برخی از این حروف حی، قبل از اینکه بهاء الله ادعای خود را مطرح کند، از دنیا رفته بودند، مانند قدوس، ملا حسین بشرویی و طاهره قره‌العین. چگونه وصی یک پیامبر، قبل از اینکه او حتی ادعای خود را مطرح کند، از دنیا رفته است؟ همچنین برخی از این حروف حی، برای مثال ملا حسین بجزستانی و میرزا محمد روضه‌خوان یزدی، از ایمان به باب برگشته‌اند و به بهاء الله نیز ایمان نیاورده‌اند.

با این وجود، شواهد تاریخی خلاف این مطلب را می‌گویند. نقل است که زمان محاصره اورشلیم، اهالی شهر درخواست صلح کردند اما با این شرط که خود خلیفه شخصاً حاضر شود. خلیفه - به توصیه حضرت علی علیه السلام - به اورشلیم رفته و قرارداد صلح را منعقد می‌کند^۱ و در ازای پرداخت جزیه آزادی دینی مسیحیان تضمین می‌شود، به این ترتیب است که اورشلیم گشوده می‌شود.

در ارتباط با مبدأ این «پایمالی» نیز جای تردید وجود دارد. وفق تفسیر عبدالبهاء این پایمالی ۱۲۶۰ سال طول کشیده که مبدأ آن هجرت پیامبر است. اما فتح اورشلیم در سال شانزدهم هجرت اتفاق افتاده است و در نتیجه فاصله زمانی از پایمالی ادعایی عبدالبهاء تا ظهور باب ۱۲۶۰ سال نمی‌شود.

۱. مفاوضات، ص ۳۶.

۲. الأئس الجلیل، ج ۱، ص ۱۲۶؛ فتوح البلدان، ص ۱۴۵.

گردند به کلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مبیانت ملی زائل و کلّ در ظلّ شجره مبارکه نهایت الفت و التیام خواهند یافت». بهاء الله در سال ۱۸۶۳ ادعای نبوت کرده است و اکنون ۱۵۹ سال از آن زمان می‌گذرد. در این فاصله بزرگ‌ترین جنگ‌های تاریخ بشریت اتفاق افتاده و بزرگ‌ترین جنایات نظیر هولوکاست و بمباران اتمی هیروشیما و نسل‌کشی‌های مختلف در نقاطی مانند اسرائیل و صربستان و برمه و رواندا و ارمنستان ارتکاب یافته است. اکنون که هیچ‌یک از این پیشگویی‌ها محقق نشده جای این سؤال باقی است که اگر ظهور بهاء الله علت این پدیده‌ها بوده، پس با گذشت ۱۵۹ سال از ظهور او، آیا نباید لاقلاً اندکی از این مطالب به تحقق نزدیک می‌شد؟

اکنون که هیچ‌یک از این پیشگویی‌ها محقق نشده جای این سؤال باقی است که اگر ظهور بهاء الله علت این پدیده‌ها بوده، پس با گذشت ۱۵۹ سال از ظهور او، آیا نباید لاقلاً اندکی از این مطالب به تحقق نزدیک می‌شد؟

در ادامه چون گوینده متن را این چنین تفسیر کرده که مدت پایمال شدن اورشلیم ۱۲۶۰ روز است، در نتیجه بعد از آن مدت، یعنی زمان اعلام نبوت باب، باید این پایمالی تمام شود. از این رو او بیان می‌کند که بیت المقدس از گذشته‌اش بسیار آبادتر شده است: «و چون مدّت هزار و دویست و شصت روز منقضی شد، حال اورشلیم شهر مقدّس دوباره بنای معموری و آبادی گذاشته و هرکس اورشلیم را شصت سال پیش دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه می‌کند که چقدر معمور و آباد گشته و دوباره محترم شده». ۱. با این حال این آبادانی که عبدالبهاء از آن صحبت می‌کند برای تمام شهرها اتفاق افتاده و معلول پیشرفت‌های صنعتی و علمی است که در آن دوره اتفاق

افتاده و این پیشرفت‌ها هم پیش از دوره باب و بهاء الله بوده است. لذا برای مرتبط کردن این دو پدیده دلیل کافی وجود ندارد.

بشاراتی که محقق نشد

گوینده در صفحه ۴۵ و ۴۶ کتاب مفاوضات، در مقام بیان نتایج ظهور بهاء الله است: «و چنان تربیت کند که امم و ملل هرچند در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گرگ و بره و مار و طفل شیرخواره و پلنگ و بزغاله‌اند، با هم همدم و هم‌آغوش و هم‌راز

می‌شد؟

گوینده در صفحه ۴۵ نیز ظهور بهاء الله را توصیف می‌کند: «سلطنت الهیّه روحانیه تشکیل می‌شود و جهان تجدید می‌گردد و روح جدیدی در جسم امکان دمیده می‌شود و موسم بهار الهی آید. ابر رحمت ببارد و شمس حقیقت بتابد و نسیم جان‌پرور بوزد و عالم انسانی قمیص تازه دربر نماید. روی زمین بهشت برین گردد، عالم بشر تربیت شود، جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان برخیزد و راستی و درستی و آشتی و خداپرستی به میان آید و الفت و محبت و یگانگی جهان را

۱. مفاوضات، ص ۳۶.

احاطه کند». بازهم آنچه که مشاهده می‌کنیم این است که در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم فجایعی جهانی مثل تغییر اقلیم و خشکسالی اساس زندگی نوع بشریت را تهدید می‌کنند و فقر و گرسنگی در جهان بیداد کرده و تنش بین کشورهای جهان هر لحظه در حال بالا گرفتن است و با گذشت ۱۵۹ سال از تحقق این ظهور، این علائم حتی به تحقق نزدیک هم نشده‌اند.

نتیجه‌گیری

عبدالبهاء در کتاب مفاوضات داعیه اثبات حقانیت و صدق ادعای باب و بهاء‌الله در نبوت را دارد. او پس از بیان دلایل عقلی، به زعم خود، به بیان دلایل نقلی می‌پردازد. مخاطب او، کلیفورد بارنی، شخصی مسیحی است لذا از کتاب مقدس مسیحیان استفاده می‌کند. او سعی می‌کند تفاسیر جدیدی از کتاب دانیال از عهد عتیق و مکاشفات یوحنا از عهد جدید به دست بدهد. در این نوشتار به تفسیر او از باب یازدهم مکاشفات یوحنا پرداختیم.

ابتدا بیان کردیم که اعتبار مکاشفات یوحنا در بین بسیاری از باورمندان به آیین مسیحی محل تردید قرار گرفته و بسیاری از مسیحیان، این متن را مربوط به یوحنا از حواریون حضرت مسیح نمی‌دانند و اساس متن مورد استناد عبدالبهاء مورد تردید جدی و مناقشه قرار گرفته است. تفسیر این متن نیز به باور مسیحیان معتقد به آن، کار پیچیده و دشواری است؛ چراکه سازگار کردن تمام اجزای آن با پدیده‌های بیرونی، غیرممکن به نظر می‌رسد.

با این حال عبدالبهاء کوشیده است تا بشارت‌های موجود در این متن را بر باب و بهاء‌الله منطبق سازد. عبدالبهاء در تفسیر از قاعده‌ای استفاده می‌کند که آن را مستخرج از خود کتاب مقدس می‌داند و آن تأویل روز به سال است. به همین اعتبار، او ۱۲۶۰ روز را، که مدت نبوت پیامبر اسلام می‌داند، ۱۲۶۰ سال قلمداد کرده و با توجه به اینکه باب دعوت خود را در سال ۱۲۶۰ آغاز نموده، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که در مکاشفات یوحنا به ظهور باب بشارت داده شده است.

باری، نارسایی‌های این تفسیر آشکار شد. عبدالبهاء مبدأ شروع دوران اسلام را هجرت پیامبر در نظر می‌گیرد، با اینکه اسلام ۱۳ سال پیش از هجرت در مکه وجود داشته و به فرض اینکه با ظهور باب دوران اسلام به پایان رسیده باشد، بازهم دوران اسلام ۱۲۷۳ سال خواهد بود و نه ۱۲۶۰ سال. همچنین عبدالبهاء «سه روز و نیم» را که مدت در معرض عام قرار گرفتن بدن آن «دو شاهد» است، به ۱۲۶۰ سال تفسیر می‌کند و اینکه بدن آن دو شاهد دفن نمی‌شود و در معرض دید قرار می‌گیرد را این‌گونه معنا می‌کند که صرفاً ظاهر شریعت زنده بوده و روح دین از بین رفته بوده است.

این تفسیر عبدالبهاء دو اشکال قابل توجه دارد. نخست اینکه با هیچ قاعده‌ای نمی‌شود «سه روز و نیم» را به ۱۲۶۰ سال تعبیر کرد. با توجه به قاعده‌ای که خود او از آن استفاده می‌کند، «سه

روز و نیم» باید سه سال و نیم تفسیر شود اما او این تبدیل را دوبار انجام می‌دهد تا به نتیجه دلخواه برسد. به این معنا که ابتدا سه روز و نیم را تبدیل به سه سال و نیم کرده و سپس سه سال و نیم را تبدیل به روز می‌نماید که می‌شود ۱۲۶۰ روز و دوباره این روز را تأویل به سال می‌کند. این تبدیل چندباره به کنار، او بنا دارد تا این ۱۲۶۰ را بر

سال ۱۲۶۰ هجری قمری که باب دعوتش را آغاز کرد منطبق کند اما از تفاوت تعداد روزهای سال شمسی و قمری غفلت می‌کند و محاسبه خود را بر اساس سال شمسی انجام می‌دهد. به این معنا که مطابق تفسیر عبدالبهاء، دوران اسلام ۱۲۶۰ سال شمسی

است، با اینکه در فرض ناسخ بودن دیانت بابیه هم دوران اسلام ۱۲۶۰ سال قمری است. این در حالی است که اگر باب را ناسخ شریعت اسلام بدانیم، مشخص نمی‌شود که منظور عبدالبهاء از دوازده مروج شریعت محمدیه چیست و فرد دوازدهمین کدام است؟

اشکال دوم اینکه لازمه تفسیر عبدالبهاء این خواهد بود که طی ۱۲۶۰ سال قبل از ظهور باب، دین اسلام مانند یک جسد بی‌روح بوده باشد و از آن صرفاً پوسته‌ای از ظواهر شریعت باقی مانده باشد. با اینکه ۱۲۶۰ سال قبل از ظهور باب، مصادف هجرت نبی اکرم به مدینه و شروع دوران ده‌ساله اوج قدرت اسلام با حضور پیامبر است و

در پایان، شایسته است مطلبی را متذکر شویم که البته پیش‌تر در متن مورد اشاره قرار گرفت. اساساً از هیچ انسان عادی انتظار نمی‌رود که مطالبی که بیان می‌کند خالی از تعارض و اشتباه باشد. در آثار بزرگ‌ترین متفکران بشری نیز گاهی

اشکال‌ها و ناسازگاری‌های تاریخی از قبیل چگونگی فتح اورشلیم به دست مسلمانان، تأویل عبارت «وحش هاویه» به بنی‌امیه، پیشرفت‌های ادعایی ناشی از ظهور بهاء‌الله نیز در متن به چشم می‌خورد.

تعارضاتی به چشم می‌خورد، باین حال این کاستی‌ها هیچ‌گاه باعث نشده‌اند که آن متفکران را مذمت کرده و جایگاه ایشان را نازل بدانیم، پس چطور وجود این نقایص و تناقض‌ها و مغالطات بعضاً چشمگیر در گفتار عبدالبهاء را می‌کاویم و جدی می‌انگاریم؟ اصولاً تفاوت او و دیگر متفکران چیست؟

جواب این است که وجه افتراق عبدالبهاء و باقی افراد، «ادعا» است. هیچ‌یک از آنان ادعای اتصال به خداوند و عرضه دیانت جدید نداشته‌اند. وقتی شخصی چنین ادعایی را مطرح کرده و خود را منتسب به خدا قلمداد می‌کند، بین او و دیگر افراد، ولو اینکه سخن

عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» اگر [این قرآن] از جانب غیر از خدا بود، در آن اختلاف فراوان پیدا می‌کردند. به دلالت التزامی، از این آیه این‌گونه متوجه می‌شویم که اگر کسی ادعایی کرد و خود را منتسب به خدا دانست، نباید در آراء و سخنان او اختلاف و تعارض یافت شود، در غیراین صورت، آن شخص به خدا دروغ بسته است و «فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً».

مشابهی بگویند، تفاوت ایجاد می‌شود. تا زمانی که «ادعا» در میان نیامده باشد، ما صرفاً به اقوال توجه می‌کنیم و نه افراد؛ اما به صرف مطرح شدن ادعای انتساب به خدا، توجه ما به شخص نیز جلب می‌شود. چگونه ممکن است که شخصی منتسب به خدا باشد و در بیانات او حتی بیشتر از سخنان افراد عادی تعارض وجود داشته باشد؟ آیه شریفه می‌فرماید: «ولو كان من

منابع

گهرریز، هوشنگ؛ حروف حی؛ ۱۹۹۳ دهلی نو، هندوستان: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت. محمدحسینی، نصرت‌الله؛ حضرت باب؛ ۱۹۹۵، اونتاریو، کانادا: مؤسسه معارف بهائی. هاکس، جیمز؛ قاموس کتاب مقدس؛ نشر اساطیر. یوسایبوس القیصری؛ تاریخ الكنيسة؛ ۱۹۹۸م، دارالمحبة.

Collins, Adela Yarbro (۱۹۸۴). Crisis and Catharsis: The Power of the Apocalypse. Westminster John Knox Press. ISBN 978-0-664-24521-4

Metzger, Bruce M., The Canon Of The New Testament Its Origin, Development, and Significance, Clarendon PRESS Oxford, 1989

Breck, John. Scripture in Tradition: the Bible and its Interpretation in the Orthodox Church. St Vladimir's Seminary Press, 2001

Morris, Leon. The Book of Revelation: an introduction and commentary. Vol. 20. Wm. B. Eerdmans Publishing, 1987.

القس فهيم عزيز؛ مدخل الى العهد الجديد؛ دارالثقافة، ۱۳۰۴، مصر: قاهره.

بلاذری احمد بن یحیی؛ فتوح البلدان؛ بهاء الله، الواح مبارکه، بی تا، قاهره، مطبوعه سعادت. بهاء الله، آیات الهی، ج دوم.

جعفریان، رسول؛ تاریخ خلفا از رحلت پیامبر تا زوال امویان؛ ۱۳۸۰ش، قم: نشر دلیل ما.

حنبلی مجیرالدین؛ الأنس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل؛ ج اول، ۱۹۶۸، نجف: المطبعة الحیدریه.

شاهرودی خراسانی، احمد؛ حق المبین (در اثبات مهدویت و ابطال فرقه ضاله بهائیت)؛ ۱۳۹۱، تهران: امیرکبیر.

شوقی افندی؛ دور بهائی؛ ۱۹۸۸م، لانگنهاین، آلمان غربی.

عبدالبهاء؛ مفاوضات؛ چاپ دوم، ۱۹۹۸، هندوستان: انتشارات مرآت.

فاضل مازندرانی، اسدالله؛ امر و خلق؛ ج ۲، ۱۹۵۴، تهران.

فیضی، محمدعلی؛ حیات حضرت عبدالبهاء؛ ۱۴۳ بدیع، لانگنهاین، آلمان غربی؛ لجنه نشر آثار امری به لسان های فارسی و عربی.

تحلیلی از پروژه بورس تحصیلی و مطالعات بهائی

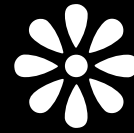
محمد حسینی

شماره ۲۰ • زمستان ۱۴۰۰

۲۰۶

چکیده

این نوشتار با کاوش در کلیدواژه (baha'i scholarship) به دنبال توضیح و تبیین پرونده (مطالعات بهائی) است. به باور این نوشتار عنوان مطالعات بهائی، عام بوده و اشاره به راهبرد بلندمدت بهائیت دارد که به طور مشخص از زمان شوقی افندی جدی گرفته شده و درباره آن سیاست‌گذاری شده است. هرچند این کلان‌پروژه در زمان حیات شوقی سامان نگرفت اما پس از او با قدرت و دقت پیگیری شد. نیمه دوم قرن بیستم روند شکل‌گیری و توسعه این پروژه را نشان می‌دهد. مطالعات بهائی پوششی برای این ایده مهم است که اولاً، جریان معرفت و دانش‌ورزی درباره بهائیت توسط غیربهائیان تعریف نشود و جامعه بهائی در این زمینه از انفعال خارج شود؛ ثانیاً، میان بهائیان و جریان علم، ارتباط قدرتمندی برقرار شود؛ و ثالثاً، بهائیان را در روند حل مشکلات جهانی درگیر نماید. هدف نهایی این پروژه، فتح دروازه‌های "نظم جهانی" است.



کلیدواژه: مطالعات بهائی، بورس تحصیلی،
نهادهای امر، نظم جهانی.

پیش درآمد

اگر در گذشته علم و دانش‌ورزی، ابزار کشف واقعیت و حقیقت بود اما در دوران مدرن، علم کالایی استراتژیک است که ارتباط مستقیمی با ایدئولوژی دارد. علم، منبع قدرت است و توانمندی تولید گفتمان، خلق ایدئولوژی و

درنهایت روابط پایدار را ایجاد می‌کند. در دوران پست‌مدرن، اگر گروه یا جمعیتی از قدرت ایجاد رابطه اجتماعی و تولید گفتمان برخوردار باشد، می‌توان امیدوار بود که به زودی بدرخشد و نظام ایدئولوژیک خود را تثبیت کند.

در این میان بهائیت به عنوان جمعیتی نوظهور، بر مقوله "مطالعات هدفمند بهائی"

تمرکز معناداری دارد. سؤال اصلی آن است که بورس تحصیلی بهائی یا به تعبیر دیگر، "مطالعات بهائی" چیست و چه اهدافی را می‌جوید؟

واژه Scholarship عنوان عامی است که به کلان‌پروژه‌ای در بهائیت اشاره دارد. ترجمه دقیق این واژه، دشوار است زیرا این واژه از جهات مختلف، دچار دگرگینی معنایی شده است. مطابق نوشتاری که در سال ۱۹۹۵ دارالتحقیق بیت‌العدل^۱ منتشر کرد، این واژه مربوط به حوزه

1. Extracts from the Writings of Bahá'u'lláh and 'Abdu'l-Bahá and from the Letters of Shoghi

"دانش و معرفت" در بهائیت است. بنابراین می‌توان این واژه را مربوط به سیاست‌گذاری و استراتژی‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت بهائیت به حساب آورد. بیت‌العدل ۱۹ اکتبر ۱۹۹۳ درباره Bahai Scholarship توضیح می‌دهد که در مرحله اولیه از توسعه ایمان بهائی، نمی‌توان تعریف محدودی از اصطلاح Bahai Scholarship ارائه داد.^۲ در نامه‌ای از بیت‌العدل به انجمن بهائی‌شناسی آمده است:

بیت‌العدل به شما توصیه می‌کند که سعی نکنید بایسته‌های "علم بهائی"، یا رویکرد عالمان بهائی را به صورت محدود تعریف کنید. در عوض باید تلاش کنید تا در انجمن خود به

طیف گسترده‌ای از رویکردها احترام بگذارید و تلاش‌های افراد را توسعه دهید. بدون تردید برخی از بهائیان تمایل دارند به صورت فردی کار کنند و برخی دیگر متمایل به مشورت و همکاری با کسانی هستند که علایق مشابهی دارند. هدف شما آن باشد که فضایی آکنده از مداراپذیری و احترام متقابل را ترویج کنید تا در سایه این احترام، عالمانی که علاقه اصلی آنان

Effendi and the Universal House of Justice on Scholarship (1995), Prepared by the Research Department of the Universal House of Justice.

2. House of Justice: 19 October 1993 to an individual believer

کسب کرده‌اند که موردعلاقه دیگران است، نیز دربرگیرد....

بیت‌العدل تمایل دارد از استفاده انحصاری از اصطلاحاتی همچون (Bahá'í scholarship) و (Bahá'í scholars) پرهیز نماید تا مبدا به واسطه چنین اصطلاحاتی، مرزبندی میان افراد ایجاد شود. واضح است که چنین اصطلاحاتی نسبی هستند ... بیت‌العدل به دنبال ایجاد جامعه همگرای بهائی است، جایی که تمام اعضا یکدیگر را تشویق می‌کنند و برای موفقیت، احترام قائل می‌شوند، در این جامعه درک مشترکی از آموزه‌ها و وحی حضرت بهاء‌الله وجود دارد و به پیشبرد ایمان بهائی کمک می‌شود.^۱

این نوشتار ترجیح می‌دهد تا از این پس، از واژه Scholarship به "مطالعات بهائی" تعبیر کند. به‌طور مشخص این واژه و کاربرد وسیع آن را شوقی‌افندی به‌کار برده و از مهم‌ترین ارکان برنامه توسعه بهائی است. از نیمه دوم قرن بیستم، الگوی توسعه امر در سطح کلان، براساس پروژه مطالعات نوین طراحی شده است.

این نوشتار با بهره‌گیری از شیوه ترکیبی تحلیل و مطالعات میدانی، دورنمایی از کلان‌پروژه مطالعات بهائی ارائه می‌دهد و نقطه آغاز و ثمرات این پروژه را ارزیابی می‌کند.

باور نگارنده آن است که پروژه مطالعات بهائی صرفاً به دنبال "دانش و معرفت" در سطح اعضای خود نیست، بلکه این پروژه

1. Ibid

به مسائل الهیات است و نیز دانشمندانی که علاقه دارند نگرش‌های علم (Science) و هنر معاصر را با آموزه‌های بهائی مرتبط کنند، در کنار یکدیگر به تکامل و تعالی برسند. این تنوع باید دارای وصف مشابهی باشد و از این مشخصه برخوردار باشد که تلاش عالمان بهائی و علاقه و مهارت‌های آنان در راستای نیازهای ایمانی و دینی آنان باشد. سیر رویدادهای جهان، توسعه گرایش‌های فکری نوین به همراه گسترش کار تدریس، زمینه‌های جذاب و سودمندی را برای عالمان بهائی برجسته می‌کند تا توجه خود را به آن معطوف کنند.

به همین ترتیب، گسترش فعالیت‌های جامعه بین‌المللی بهائی در رابطه این جامعه با آژانس‌های سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی، فرصت جذابی برای عالمان بهائی ایجاد می‌کند تا با مشارکت مستقیم و ارزشمند خود در مسیر ارتقای اعتبار ایمان و دین بهائی گام بردارند و با ارتقای دانش بهائی بر جامعه تأثیر بگذارند.

بنابراین لازم است تا شمول علم بهائی، نه تنها علاقه‌مندان به مسائل الهیات و تاریخ دین، بلکه کسانی را که علاقه دارند میان آموزه‌های بهائی و رشته خود ارتباط علمی یا حرفه‌ای برقرار کنند، نیز پوشش دهد و حتی آن دسته از باورمندان به ایمان بهائی را که ممکن است فاقد تحصیلات رسمی آکادمیک باشند، اما از طریق مطالعه و درک خود از آموزه‌های بهائی، بینشی

دخالت در سیاست را داشته باشند بی پروا در آن غوطه‌ور می‌شوند؛ حمایت اغراق‌آمیز عبدالبهاء در ابتدای مشروطه از محمدعلی‌شاه قاجار و جانب‌داری یک‌باره او از مشروطه در سال ۱۳۲۹ و دستور به بهائیان برای تصاحب کرسی‌های مجلس، نشان از عمق سیاست‌ورزی بهائیان دارد تا آنجا که کسروی نقش بهائیان در مشروطه را نافذ و تأثیرگذار ارزیابی می‌کند.^۲ همچنین ترسیم مراحل هفت‌گانه برای رسیدن به حکومت جهانی بهائی و سلطنت الهیه به وسیله شوقی افندی نیز در امتداد سنت یاد شده است.^۴

این نوشتار ابتدا با توضیح و تبیین پروژه مطالعات بهائی، می‌کوشد تا گزارشی از وضعیت کمی و کیفی آن ارائه دهد و در نهایت، جهت‌گیری و سیاست‌گذاری بهائیان در این حوزه را توضیح دهد. از آنجاکه مجال این نوشتار محدود است، در قسمت بعد این پژوهش، انواع مطالعات انتقادی بهائی به همراه گزارشی از رشته‌های علمی جذاب برای بهائیان و تشریح مؤسسات علمی و گونه اعطای بورس‌های تحصیلی به بهائیان بیان خواهد شد.

۱. پیشینه مطالعات بهائی

۱٫۱ پیشینه مطالعات بهائی در قالب تحلیل کمی پیشینه اولیه مطالعات بهائی ریشه در سنت باب دارد. حلقه نخست مطالعات بابی، منسوب به

اهرمی برای اجرای برنامه توسعه در سطح "نظم جهانی" است. براین اساس، مطالعات بهائی در چشم‌انداز کلان خود به دخالت نرم در سیاست منجر خواهد شد و در برنامه بلندمدت، نفوذ در قدرت و ساختارهای سیاسی را می‌جوید، چه اینکه شوقی در نامه‌ای در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ می‌نویسد:

این امر به عالمان بهائی بیشتری نیاز دارد، افرادی که نه تنها به آن ایمان دارند و مشتاق هستند تا درباره آن با دیگران سخن بگویند، بلکه از آموزه‌ها و اهمیت آن نیز درک عمیقی دارند و می‌توانند با افکار و مشکلات جاری مردم جهان ارتباط برقرار نمایند.^۱

بنابراین، شواهد کمی و کیفی نشان می‌دهد که الگوی توسعه بهائیت با هزینه فراوان خصوصاً از نیمه دوم قرن بیستم، تلاشی در راستای نهادسازی برای امر سیاسی و دخالت در قدرت است، خصوص آنکه عضوگیری میدانی، نفوذ در طبقه نخبگان، توسعه سازمان‌ها و تشکیلات بهائی و در نهایت، درگیر کردن بهائیان با مشکلات جاری بین‌المللی معنایی جز آنچه بیان شد، نخواهد داشت. این مسأله زمانی نگران‌کننده می‌شود که سوابق تاریخی رهبران بهائی نشان از آن دارد، در شرایطی که در قدرت دست برتر را ندارند، از مداخله در سیاست منع می‌کنند تا مبدا مبعوض حکومت‌ها واقع شوند، اما اگر توان

۱. تهیه شده به وسیله دارالتحقیق بیت‌العدل اعظم:

21 October 1943 to an individual believer

۲. کشف الحیل ص ۶۶۰-۶۶۱.

۳. تاریخ مشروطه ص ۵۶۰.

۴. توقیعات مبارکه ص ۱۱۱-۱۱۲.

«حروف حی»^۱ است. حروف حی از شاگردان سیدکاظم رشتی بودند.^۲ افراد یادشده رساله‌هایی در اثبات ادعای باب تألیف کردند که می‌توان این نوشته‌ها را نخستین منابع مطالعات بابی به حساب آورد.^۳ گرچه بیشتر رساله‌های تألیفی حروف حی از بین رفته است اما ادعا شده که روش مطالعاتی این رساله‌ها عمدتاً جنبه جدلی داشته و از منطق استدلالی رایج در دانش‌های شیعی پیروی کرده است.^۴ انگیزه نگارش‌های اولیه در مطالعات بابی به تشویق‌های علی‌محمد باب باز می‌گردد. گویا باب در دوران حبس خود در چهریق، به چهل تن از پیروان خود دستور داد تا رساله‌هایی برای اثبات ادعای او بنویسند.^۵ پس از باب و با استقلال بهائیت از بابیت، مطالعات بهائی ابتدا

باور نگارنده آن است که پروژه مطالعات بهائی صرفاً به دنبال "دانش و معرفت" در سطح اعضای خود نیست، بلکه این پروژه اهرمی برای اجرای برنامه توسعه در سطح "نظم جهانی" است. براین اساس، مطالعات بهائی در چشم‌انداز کلان خود به دخالت نرم در سیاست منجر خواهد شد و در برنامه بلندمدت، نفوذ در قدرت و ساختارهای سیاسی را می‌جوید.

دچار تحول بنیادی شود.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، آن سوی مرزهای ایران نیز مطالعاتی در این موضوع صورت گرفت. نخستین گزارش از جنبش بابی در سال ۱۸۵۱ در نشریه انجمن شرق‌شناسی آلمان (ZDMG)^۶

۶. گلپایگانی از مبلغانی بود که عبدالبهاء شخصاً او را به آمریکا فرستاد.

Smith, Peter (1987), "Babi and Baha'i Religions", pp 101 & 103.

7. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

۱. اصطلاح (حروف حی) در ادبیات بابی، لقب ۱۸ نفر از نخستین کسانی است که به علی‌محمد باب گرویدند. این ۱۸ نفر به حساب ایجد، ملقب به (حروف حی) شدند. رک:

Mirza Habibu'llah Afnan (2009) "The Genesis of Babi-Baha'i Faiths in Shiraz and Fars", Texts and Sources in the History of Religions, p 318.

۲. نبیل زندی، مطالع‌الانوار، ج ۱، صص ۶۸-۶۹.

3. Moojan Momen (1995), Bahá'í Faith, Scholarship on.

----- (1981), The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts, George Ronald Publisher Ltd.

4. Moojan Momen (1995), Bahá'í Faith, Scholarship on.

5. Ibid.

که پیش از این منتشر شده بود، بابی‌ها را به عنوان کمونیست‌های انقلابی و نیروهای آنارشیزم معرفی می‌کرد و آرتور دو گوبینو اولین کسی بود که نشان داد در آموزه‌های بابی، نکات قابل توجهی وجود دارد. سخن او چنان نافذ بود که تعدادی از روشنفکران اروپایی را به سمت مطالعه دربارهٔ بابیت سوق داد.

پس از نسل اول مطالعات دربارهٔ بابیان، ادوارد براون نخستین شخصیت آکادمیک بود که بر پروژه "دین جدید" تمرکز کرد. او ابتدا در ۱۸۸۷-۱۸۸۸ به ایران آمد، سپس در سال ۱۸۹۰ به قبرس رفت تا با صبح ازل ملاقات کند. پس از آن به عکا رفت و با بهاء‌الله دیدار کرد. او

نخستین پژوهشگری بود که دربارهٔ روند تغییر "جنش باب" به "دین بهائی" مطالعه کرد.

شواهد نشان می‌دهد که قرن نوزدهم برای مطالعات بابی و بهائی چندان رضایت‌بخش نبود. نکته حائز اهمیت در تحلیل مطالعات خاورشناسان در قرن نوزدهم آن است که سوژه مطالعات بابی و بهائی بیشتر برای پژوهشگران روسی، فرانسوی و انگلیسی جذاب بوده است.

به قلم یک میسیونر آمریکایی به نام دکتر آستین رایت نگاشته شد و کمی بعد در سال ۱۸۶۵ یادداشت‌هایی دربارهٔ برخی از نسخه‌های خطی بابی را برنارد دورن در روسیه منتشر کرد.^۱ انتشار کتابی در سال ۱۸۶۵ به زبان فرانسه با

عنوان *ادیان و فلسفه‌ها در*

آسیای مرکزی^۲ نوشته آرتور دو گوبینو^۳ سهم زیادی در آشنایی غرب با بابیان داشت. دو گوبینو در سمت رئیس دفتر وزیر امور خارجه فرانسه به ایران سفر کرد و پس از آموختن زبان فارسی، اطلاعات زیادی دربارهٔ بابیان جمع‌آوری و منتشر کرد. در همان سال، میرزا کاظم بیگ روسی کتابی دربارهٔ بابیان منتشر کرد که ابتدا در سال ۱۸۶۵ در سن

نکته قابل توجه آن است که دانشوران بهائی هرچند تلاش زیادی کردند تا بهائیت را در خلعت "دین جدید" به جامعه معرفی کنند، اما روش مطالعات آنان در سایه دانش‌های رایج شیعی شکل گرفته بود و از استقلال علمی برخوردار نبود؛ از این رو شیوه مباحث مطرح‌شده از سوی آنان، جدلی بوده و در جنبه اقناعی، جذابیت چشم‌گیری نداشت و همین مهم سبب شد تا سیاست‌گذاری علمی بهائیت در نیمه دوم قرن بیستم دچار تحول بنیادی شود.

پترزبورگ منتشر شد و یک سال بعد به فرانسوی ترجمه و در مجله آسیاتیک^۴ انتشار یافت.

پژوهش‌های یادشده مهم بودند زیرا گزارش‌هایی

۱. قسمتی از اطلاعات ارائه شده در تحلیل کمی، از مقاله ذیل استخراج شده است:

Moojan Momen (1995), "Bahá'í Faith, Scholarship on", Written for possible inclusion in The Bahá'í Encyclopedia.

2. Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale

3. Arthur de Gobineau

4. Journal Asiatique

در روزهای آغازین قرن بیستم، فرانسوی‌ها همچنان در حوزه مطالعات بهائی فعال بودند.

نیکلاس که از کارمندان کنسول فرانسه بود و در ایران متولد شده بود، بر مطالعات بابی متمرکز شد و اثری در تاریخ باب به نگارش درآورد که در

سال ۱۹۰۵ در پاریس به چاپ رسید. او همچنین تعدادی از مهم‌ترین آثار باب را ترجمه کرد. در گام

بعدی او از نخستین کسانی بود که درباره شیخیه مطالعات گسترده‌ای انجام داد و نتیجه مطالعات خود را با عنوان پژوهشی درباره شیخیه در چهار

جلد در خلال سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۴ در پاریس منتشر کرد. سمت وسوی مطالعات نیکولاس همچون ادوارد براون، متمایل به ازیلیان نبود اما تا

حدودی نسبت به بهائیان، خصمانه بود.

برخلاف براون و نیکلاس که به مطالعات بابی

علاقه‌مند بودند، تعدادی از پژوهشگران در

روسیه بر مطالعات بهائی متمرکز شدند. براون

ویکتور روزن^۱ در جریان فهرست نویسی مجموعه

نسخه‌های خطی عربی و فارسی درس‌ن پترزبورگ،

علاقه زیادی به بهائیت پیدا کرد و مقالاتی در

این زمینه نوشت و مجموعه‌ای از نوشته‌های

بهاءالله را منتشر کرد. الکساندر تومانسکی^۲ که

یک افسر عالی رتبه روس و خاورشناس بود و

به زبان‌های زیادی تسلط داشت، از نزدیک با

بهائیان معاشرت کرد و مدتی با جامعه بهائی

عشق‌آباد در ارتباط بود. او سرانجام متن و

ترجمه‌ای از کتاب *اقدس* را به همراه چند مقاله منتشر کرد.

ادعا شده که تعداد دیگری از شرق‌شناسان نیز مقالات مهمی درباره ظهور (دین جدید) در این زمان نوشتند، چهره‌هایی مانند:

ژوکوفسکی (م. ۱۹۱۸)^۳ خاورشناس روسی در سن پترزبورگ؛

کلماں اوار (م. ۱۹۲۶)^۴ شرق‌شناس فرانسوی که به دلیل تسلط بر زبان و گویش‌های فارسی بارها مورد تمجید ادوارد براون قرار گرفته بود؛^۵

گلدزیهر^۶ (م. ۱۹۲۱) خاورشناس پرحاشیه مجارستانی؛

آرتور کریستنسن^۷ (م. ۱۹۴۵) از کپنهاگ.

آن‌طور که از گزارش‌های یادشده استفاده

می‌شود، پژوهش درباره بابیت یا بهائیت عموماً

توسط خاورشناسان و نه دین‌پژوهان صورت

گرفته است و دانشوران روسی در این زمینه حضور

پرزنگی دارند. نکته حائز اهمیت آن است که در

این دوران، کمتر پژوهش مستقل و مفیدی از

سوی خود بهائیان درباره تحلیل بهائیت انتشار

3. Valentin Alekseevich Zhukovski

4. Clement Huart.

۵. لازم به ذکر است که نامه شوقی در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۲۹ و مورد خطاب قرار دادن گروهی از جوانان بهائی در مونترال کانادا که مشغول مطالعات نوین امر بودند و ستایش از فعالیت آنان نشان می‌دهد که جامعه بهائی آمریکای شمالی از زمان شوقی مستعد انجام مطالعات نوین بهائی بوده است، هرچند نمی‌توان آمار مشخصی از آن دوران به دست آورد.

20 March 1929 to an individual believer

6. Ignaz Goldziher

7. Arthur Christensen

1. Baron Victor Rosen

2. Aleksandr Tumansky

یافته است و احتمالاً تمرکز بهائیان در این دوره بیشتر بر توسعه کمی و عددی جامعه بهائی معطوف بوده است و همین نکته سبب شد تا شوقی به وجود چنین آسیبی پی ببرد.

ناگفته نماند که مطالعات انتقادی بهائیت

نیز سهم مهمی در روند

توسعه مطالعات بهائی

داشته و لکن از آنجا که

تحلیل مطالعات انتقادی

مجال واسعی می طلبد،

ادامه آن به قسمت بعدی

این نوشتار حواله می شود.

۱،۲ نیمه دوم قرن بیستم و

توسعه چشمگیر مطالعات

بهائی

آغاز مطالعات آکادمیک

بهائی در زمینه تولید

محتوای علمی هرچند بی ارتباط با سفر

عبدالبهاء به آمریکا نیست اما به طور مشخص

با پیشنهاد شوقی افندی (م. ۱۹۵۷) همراه بود. در

دوره رهبری او به عنوان "ولی امرالله"، آثار علمی

نسبتاً کمی توسط بهائیان تولید شد و این خود

نشان از آن داشت که بهائیان در زمینه تولید

گفتمان و ساخت ایدئولوژی، کم توان هستند.

در میان بهائیان ایران سمت وسوی مطالعات،

معطوف بر تفسیر کتاب مقدس و تاریخ بود و

نگرش علمی خاصی نیز به چشم نمی خورد جز

آنکه آثار پرحجم عبدالحمید اشراق خاوری، به

همراه آثار تاریخی عزیزالله سلیمانی از ماهیت

جدلی برخوردار بودند؛ هرچند با گذشت زمان،

تعدادی از بهائیان که از فلسفه غرب آگاهی

داشتند تلاش کردند تا با انتشار مقاله، رویکرد

جدیدی پدید آورند که از میان آن ها می توان به

علی مراد داودی و شاپور راسخ اشاره کرد و در

غرب نیز دکتر جان اسلمونت^۱

ادو شیفر با نگارش کتاب

بهاء الله و عصر جدید و انتشار

آن در سال ۱۹۲۳ در لندن،

پژوهش قابل توجهی انجام

داد و کتاب او به عنوان کتاب

درسی بهائیان برگزیده شد،

اما این فعالیت ها شوقی را

راضی نمی کرد.

نظر به آنکه شوقی برخلاف

بهاء الله و عبدالبهاء،

تحصیلات آکادمیک داشت یا لاقلاً محافل

علمی غرب را از نزدیک دیده و با آن فضا آشنا

بود و مدتی نیز در رشته اقتصاد و علوم اجتماعی

در کالج بالیول دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده

بود، پروژه مدرن مطالعات بهائیان را مطرح کرد و

خواستار آن شد که برای کشف عمیق تر آموزه های

بهائی و ارائه هوشمندانه و جذاب بهائیت،

مطالعات عمیق و سازواری صورت بگیرد.^۲

1. John E. Esslemont

۲. لازم به ذکر است که نام بردن از شوقی از این باب است

که او دارای مقام رسمی ولی امرالله در میان بهائیت محسوب

می شود. در این میان نمی توان نقش برجسته همسر آمریکایی

شوقی (مری ماکسول معروف به روحیه خانوم) را نادیده

نظر به آنکه شوقی برخلاف بهاء الله و عبدالبهاء، تحصیلات آکادمیک داشت یا لاقلاً محافل علمی غرب را از نزدیک دیده و با آن فضا آشنا بود و مدتی نیز در رشته اقتصاد و علوم اجتماعی در کالج بالیول دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده بود، پروژه مدرن مطالعات بهائیان را مطرح کرد و خواستار آن شد که برای کشف عمیق تر آموزه های بهائی و ارائه هوشمندانه و جذاب بهائیت، مطالعات عمیق و سازواری صورت بگیرد.

حسن بالیوزی بود و نوع پژوهشگران این دوره تا حد زیادی از جوانان بهائی بودند که باورهای خود را در سطح کارشناسی ارشد مطالعه می‌کردند. در خلال این سال‌ها، رساله‌های مهمی دربارهٔ شیخیه، بایبه و بهائیت نوشته شد. تحول در سطح فعالیت‌های آکادمیک بهائی را می‌توان این‌گونه سنجید که بین سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ هفت پایان‌نامه دربارهٔ مجموع مطالعات بابی و بهائی تولید شد. در حالی که بین سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ فقط هشت رساله دکتری تولید شده بود و در خلال سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۲ دوازده پایان‌نامه به نگارش درآمده بود.

از دهه هفتاد میلادی بهائیان تمرکز معناداری برگسترش مطالعات آکادمیک صورت دادند و نتیجه آن به برگزاری سمینارهای سالانه درباره بهائی‌شناسی در خلال سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ در دانشگاه لنکستر انگلستان و برگزاری سمینار مهم "مطالعات بهائی" در تاریخ ۳۰ سپتامبر و ۱ اکتبر ۱۹۷۸ در کمبریج انگلستان^۵ ختم شد.^۶ همچنین گروه‌های غیررسمی بهائی که

۵. دربارهٔ مطالعات بیشتر در موضوع حواشی سمینارهای لنکستر و کمبریج و نوع موضع‌گیری بیت‌العدل مراجعه کنید به:

Universal House of Justice (1993), *Scholarship Bahá'í: Statements from the World Centre*, published in *Bahá'í Studies Review*, 3:2, London: Association for Bahá'í Studies of English-Speaking Europe.

۶. لازم به ذکر است که آغاز نسل جدید مطالعات بهائی چنان پرشتاب بود که پس از برگزاری سمینارهای علمی یادشده، دبیرخانه بیت‌العدل در تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۷۹ وادار به صدور بیانیه شد. در این بیانیه دربارهٔ فرصت مطالعات نوین بهائی

مرگ شوقی در ۴ نوامبر ۱۹۵۷ سبب شد تا پروژه بلندپروازانه او در قالب توسعه علمی بهائیت به مدت یک دهه بی‌فرجام باقی بماند. واقعیت آن است که پس از مرگ براون در سال ۱۹۲۶، دیگر خبری از مطالعه علمی بابت و بهائیت در مؤسسات دانشگاهی غرب نبود و محدود افرادی که از غرب به بهائیت گرویده بودند نیز در تولید محتوا کامروا نبودند. رساله میخائیل ایوانف^۱ دربارهٔ باب که در سال ۱۹۳۹ در مسکو منتشر شد و رساله الساندرو بوزانی^۲ در ایتالیا و آدلبرت^۳ مولشلگل و هرمان گروسمن^۴ در آلمان نیز نیازهای جامعه بهائی را تأمین نمی‌کرد.

این وضعیت تا دهه ۱۹۷۰ میلادی ادامه یافت اما این دهه برای آغاز مطالعات نوین بهائی، روزگار خوشی را رقم زد زیرا جامعه بهائی با عنایت به توسعه کمی به شرایطی رسیده بود که می‌توانست در مطالعات جدید، سرمایه‌گذاری هنگفتی به عمل آورد.

آغاز دور مطالعات جدید با دست‌نوشته‌های

گرفت. ماکسول پس از ازدواج با شوقی، نخستین منشی ولی امرالله شد و در سال ۱۹۵۱ به عضویت در شورای بین‌المللی بهائی برگزیده شد (Smith, Peter (۲۰۰۰). pp. ۲۹۹-۳۰۰). شواهد نشان می‌دهد، ماکسول نقش پررنگی در توسعه نوین بهائیت داشته است. از آنجاکه پژوهش درخصوص فعالیت‌های ماکسول پدرومانه است و البته از موضوع این نوشتار هم خارج است، لذا پیشنهاد می‌شود برای کسب آگاهی از فعالیت رموز روحیه ماکسول و نقش محوری او در توسعه بهائیت و همچنین مرگ مشکوک شوقی به کتاب ذیل مراجعه شود:

هادیان مهدی؛ نشیب و فراز؛ نشر گوی، تهران؛ ۱۳۹۲.

1. Mikhail Ivanov
2. Alessandro Bausani
3. Adelbert Muehlschlegel
4. Hermann Grossmann

داد. این حرکت به عنوان الگویی برای توسعه مطالعات امری در نظر گرفته شد و پس از آن حدود هفده انجمن بهائی شناسی در سراسر دنیا تأسیس شد که درحقیقت هماهنگ کننده تمام این انجمن ها، دفترانجمن مطالعات بهائی در اتاوا بود. هدف این انجمن ها بهبود سطوح مختلف بورسیه تحصیلی و مطالعات پیشرفته در جامعه بهائی است. آنان تمایل دارند بر توسعه دانش جدلی و آنچه که می توان آن را بورسیه کاربردی "به کار بردن آموزه های اجتماعی بهائی در مسائل جهان" نامید، تمرکز کنند.

۲. رابطه معنادار بین توسعه مطالعات بهائی و افزایش مراکز، نشریات و مؤسسات اقماری علمی

از نیمه دوم قرن بیستم و هم زمان با شتاب توسعه مطالعات بهائی، مجموعه اقماری گسترده ای نیز در راستای پشتیبانی، صیانت و حمایت از این مهم پدید آمد. البته شمارش و جمع آوری این مؤسسات و زیرشاخه های آن ها فراتر از آمارهای ذکر شده در این نوشتار است و مجال واسعی می طلبد، اما از باب نمونه به چند مورد اشاره می شود:

۱. انجمن مطالعات بهائی (ABS)^۱ در سال ۱۹۷۵ تأسیس شده و تحت نظارت محفل روحانی ملی بهائیان کانادا فعالیت می کند.

۲. کتابخانه آنلاین بهائی^۲ یک پروژه خصوصی و مستقل است و داوطلبانه به وسیله جونا وینترز

در سطوح مختلف علمی به مطالعه بهائیت می پرداختند، از اوایل دهه ۱۹۷۰ در بریتانیا و در اواسط دهه ۱۹۷۰ در لس آنجلس تشکیل جلسه دادند. در ادامه این خیزش، ابتدا کرسی بهائی در سال ۱۹۹۰ در دانشگاه میسور در هند و سپس در سال ۱۹۹۳ در مرکز توسعه بین المللی و حل منازعات در دانشگاه مریلند تأسیس شد. همچنین پروژه "دایرة المعارف بهائی" به پیشنهاد مؤسسه انتشارات بهائی در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۳ آغاز به کار کرد و مجمع روحانی ملی بهائیان آمریکا با حمایت مالی از این پروژه، موفق شد در سال ۱۹۸۴ موافقت بیت العدل با این پروژه را نیز به دست آورد.

در کنار فعالیت های آکادمیک در دهه هفتاد میلادی با تأسیس "انجمن مطالعاتی" در کانادا در سال ۱۹۷۴ گام مهمی در تثبیت مطالعات نوین بهائی صورت گرفت. این انجمن در سال ۱۹۸۱ به "انجمن مطالعات بهائی" تغییر نام

نکات مهمی بیان شده و به مطالعات نوین بهائی با دیده تردید و احتیاط نگریسته شده است. البته بیت العدل چند سال بعد در پیامی، لحن ملایم تری اتخاذ کرد و اعلام کرد: «بیت العدل درک می کند که دانشوران بهائی به دنبال راه هایی برای انتقال حقایق معنوی از طریق منطقی و اثبات اعتبار آن ها با براهین علمی هستند. نمی توان اعتراضی به چنین نگرشی داشت، خود حضرت عبدالبهاء از چنین روشی استفاده می کردند. خطری که علمای بهائی باید از آن اجتناب کنند، تحریف حقیقت دینی است. عالمان واقعی و راستین بهائی باید بکوشند تا مبادا حقایق اصیل دین بهائی را در طوفان مجادلات علمی از دست بدهند.

-In a letter to a National Spiritual Assembly dated 21 July 1968, the House of Justice.

- House of Justice: 7 June 1983 to an individual believer

1. Association for Bahai Studies.

2. Bahai Library Online.

و تیمی از مشارکت‌کنندگان ایجاد شده است. وینترز دانش‌آموخته دانشگاه تورنتو است و آن‌گونه که خود ادعا کرده از اواخر قرن بیستم، بیشتر وقت خود را صرف توسعه این کتابخانه کرده است.

او در ایجاد یا نگهداری بسیاری از مراکز بهائی فعال بوده از جمله انجمن مطالعات بهائی

آمریکای شمالی، آکادمی فروتان، جامعه بهائیان دانشگاه آکسفورد، انجمن فرهنگی فلوریدا و انیستیتو ویلمت.

۳. کتابخانه مرجع بهائی،^۱ آژانسی از جامعه بین‌المللی بهائی (Bahá'í International Community) که با علامت اختصاری BIC شناخته می‌شود.

۴. مؤسسه Wilmette که در سال ۱۹۹۵ تحت حمایت محفل ملی ایالات متحده آمریکا تأسیس شد.

در این میان، در نیمه دوم قرن بیستم تا به امروز شمار زیادی ژورنال و بولتن نیز به چاپ رسیده است. البته برخی نشریات مانند نشریه (The Open Court) در نیمه نخست قرن بیستم بین سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۳۱ به چاپ رسید و برخی مانند نشریه فرانسوی (Le Journal de Constantinople) مربوط به قرن نوزدهم است

1. Bahá'í Reference Library

ذیل است:

دسته اول: ژورنال‌های آکادمیک

1. Australian Bahai Studies
2. Bahai Studies
3. Bahai Studies Bulletin^۲
4. Bahai Studies Review
5. Journal of Bahai Studies
6. Journal of the Royal Asiatic Society
7. Occasional Papers in Babi and Bahai Studies
8. Online Journal of Bahai Studies Religion
9. Singapore Bahai Studies Review
10. Solas
11. Studies in Bahai Philosophy
12. World Order
13. World Order, complete issues

دسته دوم: ژورنال‌های غیرآکادمیک

1. American Bahai
2. Associate
3. Bahai Journal UK
4. Bahai News

۲. بولتن غیررسمی مطالعات بهائی، منتشرشده در سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۹۳ در نیوکاسل. این بولتن با استانداردهای علمی به‌وسیله استفان لمبدن، استاد مطالعات دینی در دانشگاه نیوکاسل انتشار یافت و نویسندگان آن نوعاً از اساتید دانشگاه و سایر دانشمندان بودند.

هدف این انجمن‌ها بهبود سطوح مختلف بورسیه تحصیلی و مطالعات پیشرفته در جامعه بهائی است. آنان تمایل دارند بر توسعه دانش جدلی و آنچه که می‌توان آن را بورسیه کاربردی "به‌کار بردن آموزه‌های اجتماعی بهائی در مسائل جهان" نامید، تمرکز کنند.

3. Encyclopaedia Iranica

در ۱۱۸ مدخل و با نگرش جانب‌دارانه از بهائیان نام برده است.

4. Encyclopaedia of Islam

منتشرشده توسط انتشارات بریل.

5. Religious Celebrations

در ۱۵ مدخل از بهائیان نام برده شده است.

6. World Religions

در ۲۱ مدخل از بهائیان نام برده شده است.

5. Bahai World

6. Deepen

7. dialogue

8. elixir-journal.org

9. One Country

10. Scriptum

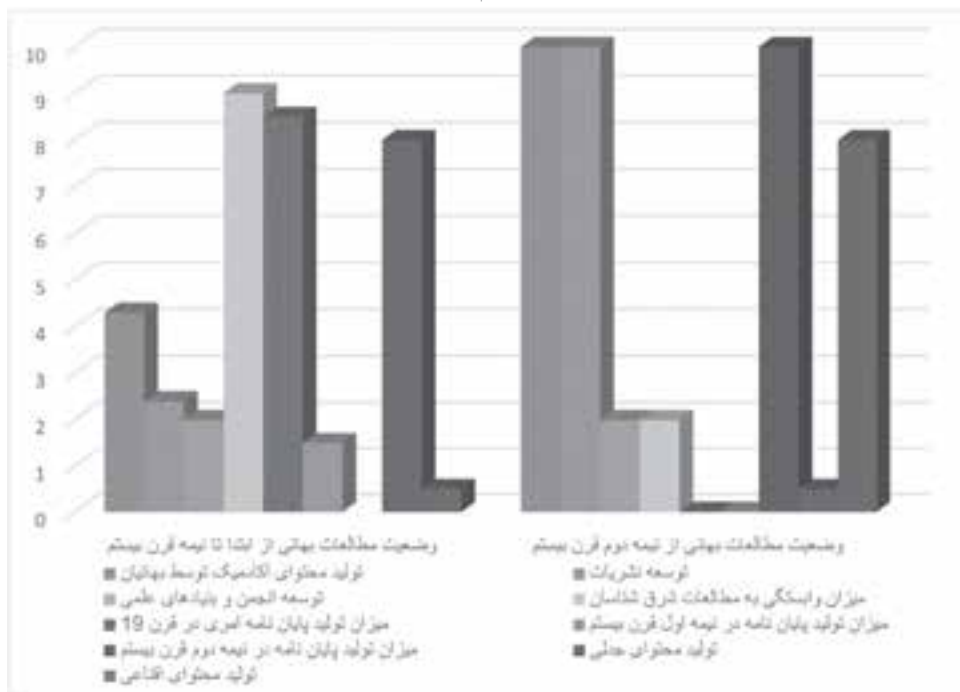
11. Star of the West

دسته سوم: دانشنامه‌ها

1. Bahai Encyclopedia

2. Encyclopedia Britannica

در ۴ مدخل از بهائیان نام برده شده است.



نمودار مقایسه توسعه مطالعات بهائی در دو بازه زمانی مختلف^۱

۱. داده‌پردازی این نمودار براساس آمار واقعی نیست زیرا گزارش دقیقی از فعالیت علمی و مطالعاتی قرن ۱۹ و نیمه نخست قرن بیستم در دست نیست؛ از این رو مبنای تحلیل، براساس نسبت‌سنجی میان بانک دیتای موجود صورت گرفته است.

۳. ماهیت مطالعات بهائی

۳،۱ اهمیت و ماهیت مطالعات بهائی

شوقی از اهمیت مطالعات بهائی در قالبی هدفمند و معنادار سخن گفت. هرچند در سخنان بهاء الله و عبدالبهاء نیز سخنانی در این زمینه به چشم می خورد اما نمی توان سخنان آنان را هدفمند و مبتنی بر الگوی مشخصی ارزیابی کرد اما از زمان شوقی خصوصاً آنکه او بر خلاف اسلافش با فضای آکادمیک و علم مدرن آشنا بود، طرح عظیم مطالعات نوین بهائی مطرح شد.

سمت و سوی بیانات شوقی و جهت دهی بیت العدل نشان می دهد که مطالعات نوین بهائی صرفاً تلاشی برای سیاست های اقناعی

و گفتمان سازی نیست و نباید فقط از زاویه ماهیت تبشیری، آن را تحلیل کرد. این نوشتار بر این باور است که هرچند پروژه مطالعات بهائی کاربرد مستقیمی در تقویت گفتمان سازی امری دارد، اما هدف اصلی آن آماده سازی تشکیلات و بدنه اجتماعی بهائیت برای ورود به (نظم جهانی) است و از این منظر از ماهیت عمیق سیاسی برخوردار است.

شوقی بر ضرورت توسعه حیات فکری جامعه بهائی تأکید کرد. او در نامه ای در سال ۱۹۳۴ می نویسد:

در این روزگار که مردم نسبت به دین بدبین هستند و به سازمان ها و جنبش های دینی با چشم تحقیر می نگرند، به نظر می رسد بیش از هر زمان دیگری نیاز است که جوانان بهائی ما برای ارائه پیام به شیوه ای مناسب و به گونه ای که هر ناظر بی طرفی را نسبت به اثربخشی و قدرت آموزه های بهائی متقاعد کند، مجهز باشند.^۱

چند سال بعد در ۳ جولای ۱۹۴۹، شوقی مطالعات بهائی را کمک مهمی برای آموزش دین به کسانی توصیف کرد که اصول بهائیت را در پرتو اندیشه مدرن نمی یابند:

به نظر می رسد آنچه ما اکنون به آن نیاز داریم، مطالعات عمیق تر و هماهنگ تر بهائی است تا بتوانیم مردم را جذب کنیم. جهان - حداقل اندیشمندان جهان - تا به امروز به تمام آرمان های حضرت بهاء الله که بیش از ۷۰ سال پیش بیان کرده، دست یافته است، بنابراین اکنون سخنی برای آنان «جدید» به نظر نمی رسد اما ما می دانیم که آموزه های عمیق تر بهائی، هنوز جایگاه واقعی

این نوشتار بر این باور است که هرچند پروژه مطالعات بهائی کاربرد مستقیمی در تقویت گفتمان سازی امری دارد، اما هدف اصلی آن آماده سازی تشکیلات و بدنه اجتماعی بهائیت برای ورود به (نظم جهانی) است و از این منظر از ماهیت عمیق سیاسی برخوردار است.

۱. تهیه شده توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم:

5 May 1934 to an individual believer. Para 31.

به نظرات دیگران، در جامعه بهائی خدمات ارزنده‌ای ارائه دهند. در عین حال، باید با آگاهی روزافزون از حقیقت اصلی و اهمیت حیاتی عهدوميثاق و محبت روزافزون به حضرت بهاءالله، هسته اساسی ایمان مؤمنان تقویت شود.^۳

بیت‌العدل (عطف به پیام ۱۹۷۹)، این بار در جملات آغازین پیام رضوان در سال ۱۹۸۴ خطاب به بهائیان جهان، خروج از گمنامی را از ویژگی‌های بارز پنج سال گذشته برشمرده و بیان می‌دارد که توجه عمومی بی‌سابقه‌ای به امرالهی معطوف شده است. در پیام رضوان تأکید شده که توسعه علم بهائی ضروری است. همچنین تأکید شده:

باید همواره تلاش‌های بیشتر و بیشتری صورت گیرد تا رهبران جهان، در تمام بخش‌های زندگی، با ماهیت واقعی وحی حضرت بهاءالله به‌عنوان تنها امید برای آرامش و اتحاد جهان آشنا شوند.^۴ همچنین در پیام رضوان بیت‌العدل در سال ۱۹۹۲ نوشته شده:

خود را به دست نیاورده خصوصاً در موضوع نظم جهانی پیش‌بینی شده برای بازآفرینی جامعه جدید و پویا. ما باید این مطالب را بیاموزیم و هوشمندانه و به صورت جذاب ارائه کنیم.^۱

مدت‌ها پس از شوقی، بیت‌العدل نیز رسماً درباره مطالعات بهائی موضع گرفت. در بیانیه منتشرشده در ۳ ژانویه ۱۹۷۹، بیت‌العدل به نقش عالمان بهائی توجه کرده است:

بیت‌العدل (عطف به پیام ۱۹۷۹)، این بار در جملات آغازین پیام رضوان در سال ۱۹۸۴ خطاب به بهائیان جهان، خروج از گمنامی را از ویژگی‌های بارز پنج سال گذشته برشمرده و بیان می‌دارد که توجه عمومی بی‌سابقه‌ای به امرالهی معطوف شده است.

بیت‌العدل اعظم، علم بهائی را برای توسعه و تحکیم جامعه بهائی و برای رهایی از گمنامی، دارای اهمیت بالقوه زیادی می‌داند.^۲

بیت‌العدل در نامه‌ای غیررسمی در ۱۵ فوریه ۱۹۸۱ به مرکز دارالتبلیغ بین‌المللی می‌نویسد:

در زمینه دانش بهائی، احساس می‌کنیم که نباید با ابزار سانسور و انتقاد ناروا سبب از بین بردن رشد و تعالی عالمان بهائی شویم. ما بر این باوریم که هم دارالتبلیغ بین‌المللی و هم هیئت‌های مشاورین قاره‌ای می‌توانند با تشویق دانشمندان نوپا و با ترویج تحمل‌پذیری و مدارا نسبت

۱. همان:

3 July 1949 on behalf of Shoghi Effendi to an individual believer, para74.

۲. همان:

3 January 1979 to participants in an academic seminar, para34.

۳. همان:

10 February 1981 memorandum from the Universal House of Justice to the International Teaching Centre, para76.

4. Riqdán 1984 to the Bahá'ís of the World

... قرار گرفتن بخش‌های تأثیرگذار زندگی مردم با آموزه‌های بهائی در زمینه‌هایی مانند صلح، محیط‌زیست، وضعیت زنان، تحصیلات و

سواد، واکنش‌هایی را برانگیخته است که به طور فزاینده‌ای از بهائیان می‌خواهد تا با دیگران در طیفی از موضوعات در پروژه‌های مرتبط با دولت‌ها یا سازمان‌های غیردولتی مشارکت کنند.

علاوه بر این، چنین نکته‌ای در اذهان عمومی این درک را ایجاد می‌کند که دین (بهائی) برای مشکلات کنونی پاسخ‌هایی دارد و در نتیجه این انتظار که جامعه بهائی باید در امور عمومی مشارکت فعال‌تری داشته باشد...

... پروژه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی بهائی به دلیل نمونه‌هایی از قدرت ابتکار گروهی و اقدام مشورتی

داوطلبانه که در مکان‌های متعددی تنظیم شده است، بسیار افزایش یافته و اعتبار زیادی برای جامعه به ارمان آورده است. برخی از پروژه‌ها در دستاوردهای خود چنان متمایز بوده‌اند که از طریق استنادات و جوایز دولت‌ها و آژانس‌های بین‌المللی غیردولتی به اطلاع عموم رسیده‌اند.^۱

الف: تربیت کادر علمی و نیروی انسانی

یکی از اهداف شوقی از پروژه توسعه مطالعات بهائی، تربیت نیروی انسانی کارآمد برای گفتمان‌سازی و ساخت ایدئولوژی بهائی است. او در نامه‌ای به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ می‌نویسد:

... این امر به عالمان بهائی بیشتری نیاز دارد، افرادی که نه تنها به (امر) ارادت ورزیده و به آن ایمان دارند و مشتاق هستند تا درباره آن با دیگران سخن بگویند، بلکه از اهمیت آموزه‌های امری نیز درک عمیقی داشته و می‌توانند این آموزه‌ها را با اندیشه و زندگی و مشکلات مردم جهان درگیر کنند.^۲

این قطعه از بیانات شوقی، بیانگر ویژگی‌های متمایز است. توصیف نوع مطلوب عالم بهائی که تشکیلات امری در این زمان به آن نیاز دارد و شمردن خصلت‌های او از قبیل ارادت عمیق به ایمان بهائی، درک عمیق آموزه‌ها و تمایل زیاد به اشتراک‌گذاری و تبلیغ به دیگران، نشان از آن دارد که پروژه مطالعات بهائی صرفاً طرحی برای علم‌پژوهی و کشف حقیقت نیست.

این قطعه از بیانات شوقی، بیانگر ویژگی‌های متمایز است. توصیف نوع مطلوب عالم بهائی که تشکیلات امری در این زمان به آن نیاز دارد و شمردن خصلت‌های او از قبیل ارادت عمیق به ایمان بهائی، درک عمیق آموزه‌ها و تمایل زیاد به اشتراک‌گذاری و تبلیغ به

۲. تهیه شده توسط دارالتحقیق بیت‌العدل اعظم:

21 October 1943 to an individual believer, para 13

1. Ridván 1992 to the Bahá'is of the World

به دست می‌آورد - هم با متخصص شدن بهائیان و هم با بهائی شدن کارشناسان... به موازات این فرایند، حیات نهادی و تشکیلاتی بهائی نیز در مسیر توسعه قرار می‌گیرد و مجامعی به‌طور فزاینده از دانش علمی و تخصصی - چه از بهائیان و چه غیربهائیان - شکل می‌گیرد که می‌تواند برای کمک به حل مشکلات مورد استفاده قرار بگیرد. این جوامع به‌مرور زمان سبب سامان‌دهی مؤسسات آموزشی بزرگ بهائی و پروژه‌های بزرگ بین‌المللی و ملی برای بهبود زندگی بشر خواهد شد.^۳

د: ترویج مدارا (تساهل و تسامح دینی)

ترویج فضای مدارا با دیگران در جامعه بهائی و تقویت هسته اصلی ایمان مؤمنان از اهداف مهم پروژه مطالعات بهائی است. بیت‌العدل در نامه‌ای به تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۸۰ در این زمینه اعلام کرده است:

در دوره‌های گذشته، مؤمنان تمایل داشتند به دو گروه متخاصم تقسیم شوند: کسانی که کورکورانه به وحی پایبند بودند و کسانی که در همه امور دچار شک و تردید بودند. هر دو رویکرد یادشده می‌تواند منجر به خطا شود...^۴

چالش همه مؤمنان این است که ترکیب متعادلی را که بیت‌العدل تجویز کرده است،

دیگران، نشان از آن دارد که پروژه مطالعات بهائی صرفاً طرحی برای علم‌پژوهی و کشف حقیقت نیست.

ب: نیروی انسانی دانشمند با قابلیت کنش‌گری و نفوذ

شوقی در نامه‌ای در تاریخ ۵ جولای ۱۹۴۹ می‌نویسد:

ما به عالمانی بهائی نیاز داریم که آموزه‌های بهائی را عمیق فهمیده باشند بلکه به افرادی با مطالعه و تحصیلات خوب نیز نیاز داریم تا بتوانند آموزه‌های ما را با اندیشه جاری رهبران جامعه مرتبط کنند.^۱

ج: تمرکز بر نخبه‌گزینی و تکنوکراتیسم فرهنگی

شوقی در ادامه نامه قبل می‌نویسد:

بهائیان موظف هستند ذهن خود را به دانش مسلح کنند تا بتوانند حقایقی را که در ایمان بهائی وارد شده، به‌ویژه به طبقات تحصیل‌کرده عرضه کنند.^۲

بیت‌العدل نیز در پیامی در ۲۱ آگوست ۱۹۷۷ می‌نویسد:

همان‌طور که "در پرتو مطالعات نوین بهائی" جامعه بهائی رشد می‌کند و متعالی می‌شود، دانشمندان و کارشناسانی را در زمینه‌های متعدد

۱. همان:

5 July 1949 to an individual believer, para 33.

۲. همان.

3. 21 August 1977 on behalf of the Universal House of Justice to an individual believer.

4. 7 October 1980 on behalf of the Universal House of Justice to an individual believer.

رعایت کنند و به مرحله‌ای از توسعه برسند که در هیچ‌کدام از گروه‌های متخاصم یادشده قرار نگیرند.^۱

بیت العدل در تاریخ ۱۸ ژوئای ۱۹۷۹ درباره‌ی نیاز به مدارا می‌نویسد:

باین حال، مواردی دیده می‌شود که مؤمنان خود را عالم می‌دانند و حتی ممکن است از نظر

آکادمیک نیز چنین باشند و در برخی از جنبه‌های ایمانی نیز تخصص قابل‌توجهی داشته باشند، اما متأسفانه نسبت به سایر جنبه‌های دینی، ناآگاه هستند و همین مسأله سبب شده تا انتقادهای گزنده‌ای ابراز کنند.^۳

بیت العدل موافق است که برای مؤمنان به ویژه

شواهد نشان می‌دهد که مطالعات نوین بهائی، تلاشی در جهت توسعه سازمانی و نهادی امر، عضوگیری میدانی و نفوذ نخبگانی است و این حرکت هدفمند در راستای ساخت زیربنا برای تشکیل حکومت جهانی و دخالت در سیاست و ورود به قدرت است.

کسانی که در نظم اداری دارای مناصب و مسؤولیت هستند، بسیار مهم است که با آرامش و مدارا و ذهنی کنجکاو نسبت به دیدگاه‌های متفاوت از خود واکنش نشان دهند و به یاد داشته باشند که تمام بهائیان فقط شاگردان ایمانی هستند که همیشه در تلاش برای درک واضح‌تر آموزه‌ها

و به‌کار بردن آن‌ها با وفاداری بیشتر هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که درک کاملی از وحی دارد.^۲

Scholarship Bahai در معنای عام به مطالعات بهائی اطلاق می‌شود. این پروژه به‌طور ویژه از زمان شوقی سیاست‌گذاری شده و هدف اولیه آن، خودکفایی در مطالعات بهائی است. به عبارت دیگر این پروژه به دنبال آن است که مطالعات عمیق بهائی به‌وسیله‌ی خود بهائیان سامان بگیرد تا اولاً بنیان ایمان بهائی تقویت شود و ثانیاً حرکت هدفمند امر به‌سوی نظم جهانی تضمین شود. شواهد نشان می‌دهد که

بنابراین، ترویج فضای تساهل مستلزم آن است تا کسانی که منصب و مقامات تشکیلاتی را در اختیار دارند، بیش‌ازحد واکنش نشان ندهند و کسانی که درک خود را از آموزه‌ها بیان می‌کنند، به‌طور عمدی یا ناخواسته باعث ایجاد اختلاف نشوند. هشدار نسبت به دامن زدن به اختلاف،

3. 8 October 1980 on behalf of the Universal House of Justice to an individual believer

1. 18 July 1979 on behalf of the Universal House of Justice to an individual believer.

2. Ibid.

ثانیاً علم، ابزاری برای نفوذ در طبقه تکنوکرات شود.

توسعه نوین بهائی بر پایه مطالعات جدید بهائی شکل گرفته و میان توسعه سطح مطالعات و گسترش نهادهای علمی بهائی، نشریات پژوهشی و مؤسسات اقماری (اعم از بنیادها، NGO، انجمن‌ها، محافل) رابطه معناداری دیده می‌شود. این پژوهش بر این باور است که توسعه مطالعات بهائی صرفاً تلاشی دانش‌پژوهانه در راستای کشف حقایق بهائیت نیست بلکه این سرمایه‌گذاری عظیم نشان از آن دارد که توسعه علمی مقدمه‌ای برای ورود بهائیت به نظم جهانی است. از این رو پروژه مطالعات بهائی هرچند پوششی اجتماعی و فرهنگی دارد اما درحقیقت سودای سیاست‌ورزی را با خود حمل می‌کند.

مطالعات نوین بهائی، تلاشی درجهت توسعه تشکیلاتی و نهادی بهائیت، عضوگیری میدانی و نفوذ نخبگانی است و این حرکت هدفمند در راستای ساخت زیربنا برای تشکیل حکومت جهانی و دخالت در سیاست و ورود به قدرت است.

آثار به جا مانده از قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم گواه بر آن است که بهائیان در تولید محتوا و ایجاد گفتمان فعال بهائی ناتوان هستند و فعالیت آنان در سایه پژوهش شرق‌شناسان قرار گرفته است؛ اما از نیمه دوم قرن بیستم، مطالعات بهائی سمت‌وسوی ویژه‌ای به خود می‌گیرد و علوم انسانی خصوصاً علوم اجتماعی در کانون توجه بهائیت واقع می‌شود. در این زمان هدف، حرکت کلان به سمت نظام‌سازی و بهره‌گیری از علوم جدید است تا در پرتو آن اولاً توانمندی گفتمان‌سازی بهائی افزایش یابد و

منابع

۱. عبدالحسین آیتی؛ کشف الحیل؛ نشر راه نیکان، ۱۳۹۲.
۲. احمد کسروی؛ تاریخ مشروطه؛ امیر کبیر، تهران: ۱۳۸۳.
۳. شوقی افندی؛ توقیعات مبارکه ۱۹۵۲-۱۹۵۷؛ مؤسسه ملی مطبوعات امر.
۴. محمد نبیل زرنندی؛ مطالع الآنوار؛ تلخیص تاریخ نبیل زرنندی؛ ترجمه و تلخیص: عبدالحمید اشراق خاوری، نشر مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳۷.
۵. هادیان مهدی؛ نشیب و فراز؛ نشر گوی، تهران: ۱۳۹۲.

- for Bahá'í Studies of English-Speaking Europe.
12. -----(1981),”**The Babi and Baha’i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts**”, George Ronald Publisher Ltd.
13. Peter Smith (1987), “**The Babi and Baha’i Religions: From Messianic Shiism to a World Religion**”, Cambridge University Press; Illustrated edition.
14. Mirza Habibullah Afnan(2008),”**The Genesis of the Babi-Bahai Faiths in Shiraz and Fars**”, edited and translated by Ahang Rabbani published in Witnesses to Babi and Bahá’í History, vol. 1 Leiden: Brill.
15. Smith, Peter (1987),”**Babi and Bahai Religions**”, Cambridge
16. ----- (2000),”**Rúhíyyih Khánum, Amatu’l-Bahá**”, A concise encyclopedia of the Bahá'í Faith, Oxford University Press.
17. Universal House of Justice (1993), **Scholarship Bahá'í: Statements from the World Centre**, published in Bahá'í Studies Review, 3:2, London: Association for Bahá'í Studies of English-Speaking Europe.
6. Extracts from the Writings of Bahá'u'lláh and ‘Abdu’l-Bahá and from the Letters of Shoghi Effendi and the Universal House of Justice on Scholarship, Prepared by the Research Department of the Universal House of Justice, February 1995.
7. Moojan Momen (1998),”**Scholarship and the Bahá'í Community**,” Published in the Journal of Bahá'í Studies Vol. 1, number 1.
8. -----(1995),”**Bahá'í Faith, Scholarship on**”, Written for possible inclusion in The Bahá'í Encyclopedia.
9. -----(1993),”**Bahá'í Scholarship: Definitions and Perspectives**”, published in Bahá'í Studies Review, 3:2, London: Association for Bahai Studies of English-Speaking Europe.
10. **Compilation of Extracts from the Writings of Bahá'u'lláh and ‘Abdu’l-Bahá and Letters of Shoghi Effendi and the Universal House of Justice September 2020.**
11. Peter J. Khan (1993), “**Scholarship, Bahá'í by Shoghi Effendi and Universal House of Justice**”, published in Bahá'í Studies Review, 3:2 London: Association

روایۃ الشیخیۃ لدعوۃ الحاج محمد کریم خان کرمانی من قبل الباب

زہرا سادات الشہرستانی

ماجسٹیری فی تاریخ التشیع .جامعۃ خوارزمی

نُبذۃ

ہذہ المقالۃ تتناول روایۃ الشیخیۃ عن لقاء الحاج محمد کریم خان کرمانی للملاصادق المقدس الخراسانی ویتمیز ہذا الحوار باہمیۃ رفیعۃ لان الحاج محمد کریم خان کرمانی یحظی بمکانۃ رفیعۃ لدى السيد كاظم الرشتي كما یبین ان السيد علي محمد الباب له مكانۃ مشابہۃ لدى الشیخیۃ ویبین ایضا الادلۃ المتقنۃ والقویۃ لدعوۃ الباب .

کلمات مفتاحیۃ

محمد کریم خان کرمانی، والسید علی محمد الباب، الشیخیۃ، البابیۃ، ملاصادق المقدس الخراسانی.

ادوارد براون و نقد كتابة التاريخ البهائين

سيّد مقدار نبوى رضوى

ماجستير في تاريخ الاسلام، جامعة الشهيد بهشتي

مريم السادات امامي شوشتري

ماجستير في الادب الفارسي، جامعة الزهراء

نُبذة

ادوارد براون (استاذ الدراسات الشرقية الشهير في جامعة كمبريدج) انجز بحوثا قيمة في مجال الدراسات البابية والبهائية تحظى بمكانة اساسية في دراسة التاريخ وتعاليمه. وتتمثل احدى اهم اعماله في اصدار كتاب نقطة الكاف التي اعتُبرت تحديا لاساس عقيدة البهائية. ويستعرض هذا البحث جانبا من أعماله البحثية في هذا المجال، ويقدم إشارة للكتاب و ردود البهائيين عليه، وتوضح اصالة عمله الى انها جعلته يفقد هذا الاثر.

كلمات مفتاحية

ادوارد براون، الميرزا محمد خان القزويني، عباس افندي، التاريخ الجديد ونقطة الكاف.

نقد للازلین علی مقدمة كتاب نقطة الكاف

مہدی حبیبی

نُبذة

میرزا مہدی امین (اسم اللہ الحامی) احد الازلین المميزین وكان من اصدقاء ادوارد براون، اشار في نهاية كتابه في الرد علی البهائيين، المعروف باسم دليل المتحيرين، اشار فيه الى وجود بعض النقائص في مقدمة نقطة الكاف قائلا: ان هذا النص يمثل نموذجا عابرا للدلالة التي يوردها الازلون علی اساس اقوال الباب في بطلان الدعوة البهائية ووضح انه في تلك الدلائل يتضح لنا ان بهاء اللہ لايمكنه ان يكون الشخص الذي وعد الباب بمجيئه .

كلمات مفتاحية

میرزا مہدی امین، ادوارد براون، نقطة الكاف، دليل المتحيرين، صبح الازل و بهاء اللہ.

تقرير نشاطات السرية عبدالبهاء ضد منتقديه

ترجمة وتأليف حميد فرناق

نُبذة

تمثل وحدة العالم الإنساني أحد أهم تعاليم البهائية التي يوصي زعماء البهائية وبينهم عبدالبهاء بالتعامل الجيد مع افراد البشرية كافة، سواء كانوا أصدقاء أم أعداء وانه يجب النظر بشكل مساوي اليهم جميعا، وانه حتى لو تعرضوا لظلم أحد لاينبغي الثأر منه بل يجب الإحسان اليه. وبالرغم من هذا الكلام، فاننا عندما نراجع التاريخ نواجه سلوكيات من قبل عبدالبهاء نفسه تتعارض تماماً مع تلك التوصيات. وفي هذه المقالة تمت دراسة نموذجين من تلك السلوكيات مثل: تهديد ابراهيم جرج خيرالله بالقتل وقتل ميرزا يحيى. والملاحظة الاخرى المهمة في هذا الشأن ان هذين الشخصين كانا من البهائيين ولكنهما اختلفا بعد فترة مع عبدالبهاء.

كلمات مفتاحية

عبدالبهاء، ابراهيم جرج خيرالله، ادوارد براون، القتل، التهديد بالقتل.

سابقة التقيّة في البهائية من لسان كامران اقبال البهائى

عبدالحسين فخارى

نُبذة

يدعي البهائيون أن التقيّة غير جائزة في البهائية بل محرمة ومشابهة للتزوير والكذب. ومع هذا فإنه يظهر لنا من خلال دراسة وثائق مختلفة ان زعماء البهائية وكبار البهائيين كانوا يؤمنون بهذا العمل ويأمرون به، ولكن منذ زمن زعامة شوقي تم حظر هذا العمل. ونشر كامران اقبال، المدير المتقاعد لقسم التاريخ الاسلامي للشرق الاوسط في جامعة بوخوم الالمانية، مقالا مدهشا في هذا المجال عرض فيه وثائق مهمة لهذا الموضوع في مصادر البهائية. وقد اورد احد البهائيين نقدا عليه ورد عليه الدكتور اقبال ايضا. وتشتمل هذه المقالة على دراسة لمقالة اقبال والرد عليها.

كلمات مفتاحية

التقيّة، الحكمة، الكذب، البهائية، بهاء الله، عبدالبهاء، شوقي افندي، كامران اقبال، محمد مصطفى بغدادى

المفاوضات فى ميزان النقد (القسم الثانى)

تفسير عبدالبهاء لمكاشفات يوحنا

حميد سدهي، سيد محمد رضا طباطبائي

نُبذة

صادف العام المنصرم، الذكرى المئوية لوفاة عباس افندي الملقب بعبدالبهاء. الابن الاكبر لمؤسس البهائية، والذي يتميز بمكانة رفيعة في هذه العقيدة وقد أُسبغت عليه عناوين رفيعة من قبل «سِرَّالله». وبالمناسبة، تتناول هذه المقالة إحدى أهم مؤلفاته المتمثلة بكتاب المفاوضات. ويتناول عبدالبهاء في هذا الكتاب الذي يمثل ثمرة الاسئلة المتبادلة بينه وبين كليفورد بارني، والذي يهتم في قسم منه بتفسير مكاشفات يوحنا في كتاب المسيحيين المقدس و بشارات ذلك الكتاب، ويشتمل على ادبيات آخر الزمان، والتي يطبقها على الباب وبهاء الله. وقد حاول هذا البحث دراسة نقائص تفسير عبدالبهاء وعدم مواظمتها للوقائع التاريخية.

كلمات مفتاحية

عبدالبهاء، مفاوضات، مكاشفات يوحنا، الكتاب المقدس.

تحليل مشروع المنح الدراسية والدراسات البهائية

محمد حسيني

نُبذة

يحقق هذا المقال في المصطلح (baha'i scholarship) و هو يسعى لتوضيح ملف (الدراسات البهائية). ويعتقد كاتب المقال ان عنوان الدراسات البهائية عنوان عام وفيه اشارة الى استراتيكية بعيدة الامد اتخذت طابع الجدلية منذ زمن شوقي رُسمت لها الخطوط العريضة. وبالرغم من أن هذا المشروع الكبير لم يخرج الى حيز الوجود في زمن حياة شوقي غير أنه تمت متابعته فيما بعد بقوة ودقة. وتبلورت مسيرة ذلك المشروع وحصل فيه توسع خلال النصف الثاني من القرن العشرين. وتمثل الدراسات البهائية غطاء لهذه الفكرة المهمة أولاً كونها تشكل تيار معرفي وتعليمي حول البهائية والذي لايقوم به غير البهائيين ولايُخرج المجتمع الأمري من حالة الآنفعال في هذا المجال؛ وثانياً يقوم اتصال قوي بين البهائيين وبين التيار العلمي؛ وثالثاً يُشرك البهائيين في مسيرة حل المشكلات العالمية. والهدف النهائي للمشروع، يتمثل في فتح بوابات (النظام العالمي).

كلمات مفتاحية

الدراسات البهائية، المنح الدراسية، المؤسسات الأمرية، النظام العالمي

An Analysis of the Baha'i Scholarship and ABS Project

Mohammad Hosseini

Abstract

This article explains the project named Baha'i Studies by exploring the keyword Baha'i scholarship. According to the article, Baha'i Studies refers to a long-term strategy that has been clearly taken seriously since the time of Shoghi Effendi. Although this grand project was not carried out during Shoghi's lifetime, it was followed with vigor and precision. The second half of the twentieth century shows the formation and development of this project. Baha'I Studies covers the idea that the flow of knowledge about Baha'ism should not be defined by non-Baha'is, and the Baha'i community should not be passive in this regard. Secondly, to establish a strong connection between the Baha'is and the current sciences; and thirdly, to involve the Baha'is in the process of resolving global problems! The ultimate goal of this project is to conquer the gates of the World Order by the Baha'is.

Keywords

Baha'i Studies, Scholarships, Bahai Institutions, World Order.

Book Review of Some Answered Questions (Mofavezaat), Part II: Interpretation of Abdul-Baha's from John's Revelation

Hamid Sedehi, Seyed Mohammad Reza Tabatabai

Abstract

Last year marked 100th anniversary of the death of Abbas Efendi, Abdu'l-Baha. He was the eldest son of the founder of the Baha'i Faith and he is referred to by lofty titles such as "Serullah" (the mystery of God).

On this occasion, this article deals with one of his most important works, Some Answered Questions (Mofavezaat). In this book, which include the questions and answers between Clifford Barney and him, 'Abdu'l-Baha interprets John's Revelation in the New Testament and adopts its apocalyptic literature to Bab and Baha'u'llah. In this research, an attempt has been made to investigate the shortcomings of Abdu'l-Baha's interpretation and its incompatibility with the real and historical events.

Key words

Abdu'l-Baha, Controversies, Revelations of John, Bible, Some Answered Questions.

History of Taqiyya in Baha'ism from Kamran Iqbal

A.Hussein Fakhari

Abstract

The Baha'is claim that Taqiyya (Dissimulation) is forbidden in the Baha'i Faith, and they considers it to be a kind of hypocrisy and lying. However, examination of various documents shows that Baha'i leaders and elders believed in and commanded it, but it has been banned during the Shoghi's leadership.

Kamran Iqbal, retired director of the Department of Middle East and Islamic History of the University of Bochum, Germany, has published an interesting article on this subject and provided important evidences from Baha'i sources. One Baha'i wrote a critique about it, and Dr. Iqbal responded to him. Here Iqbal's article and his answer are reviewed.

Keywords

Taqiyya, Wisdom, Lies, Baha'is, Baha'u'llah, 'Abdu'l-Baha, Shoghi Effendi, Kamran Iqbal, Muhammad Mustafa Baghdadi.

Abdu'l-Baha's Secret Activities against his critics

Translated and compiled by Hamid Farnagh

Abstract

The unity of the human world is one of the important teachings of the Baha'i Faith, based on which Baha'i leaders, including Abdu'l-Baha, recommend that all human beings, friends and foes alike, be treated kindly and viewed with one eye, even if one he oppressed you, not only should he not retaliate, but he should also be treated well. However, when we look at history, we come across behaviors from Abdul-Baha' that are quite to the opposite of such advice. This article discusses two examples of those behaviors: the threat of Ibrahim George Khayrullah to assassinate and the murder of Mirza Yahya. The important thing about these two people is that they were both Baha'is and, of course, after some time they had disagreements with Abdu'l-Baha.

Key words

Abdul-Baha', Ibrahim George Khayrullah, Edward Brown, Murder, Threat of Murder

A Critique of the Azalis on the Introduction to the Book Nuqtat Al-Kaf

Mahdi Habibi

Abstract

Mirza Mahdi Amin (nicknamed as Esmollah Al - Hami), who was a well-known Azali and a friend of Edward Browne, at the end of his book “Rejection of the Baha'is - the reason for the astonishments ”(Dalil al – Motehayyerin) lists some of the shortcomings of Browne’s introduction to the book “Nuqtat Al-Kaf“. This text is a short glimpse of the Azalis' reasons - based on the works of Bab- about the invalidity of the Baha’is claims. There are reasons to show that Baha'u'llah could not be the person whom He (the Bab) had promised to come.

Keywords

Mirza Mahdi Amin, Edward G. Browne, Nuqtat Al-Kaf, Subh Azal, Baha'u'llah, Dalil al – Motehayyerin.

Edward G. Browne, and Critique of the Historiography of the Baha'is

Sayyid Miqdad Nabavi Razavi (M.A. in Islamic History, Shahid Beheshti University)

Maryam Sadat Emami Shoushtari (M.A. Persian Literature, Al-Zahra University)

Abstract

Edward Browne (Professor of Oriental Studies at the University of Cambridge) has conducted important researches in the fields of Babi and Baha'i studies, which are fundamental to the study of their histories and teachings. One of his most important works was the publication of the Book *Nuqtat Al-Kaf*, which challenged the foundation of the Baha'i Faith. This study, while reviewing his scholar work, deals with the book and shows the originality of this work by referring to the reaction of the Baha'is to it.

Keywords

Edward Browne, Mirza Mohammad Khan Qazvini, Abbas Effendi, New History, *Nuqtat Al-Kaf*.

Shaikhi narration of the preaching of Haj Mohammad Karim Khan Kermānī by the Bab

Abstract

This article is about the Shaikhi narration of meeting of Haj Mohammad Karim Khan Kermānī with Mulla Sadegh Moqaddas Khurasani. The dialogue was very important because Haj Mohammad Karim Khan explained to him about his high position with Seyed Kazim Rashti and stated strong and convincing reasons against Bab's invitation.

Keywords

Mohammad Karim Khan Kermānī, Ali Mohammad Bab, Shaikhism, Babism, Mulla Sadegh Moqaddas Khurasani.



In the Name of God

- Shaikhi narration of the preaching of Haj Mohammad Karim Khan Kermānī by the Bab
- Edward G. Browne, and Critique of the Historiography of the Baha'is
- A Critique of the Azalis on the Introduction to the Book Nuqtat Al-Kaf
- Abdu'l-Baha's Secret Activities against his critics
- History of Taqiyya in Baha'ism from Kamran Iqbal
- Book Review of Some Answered Questions (Mofavezaat), Part II: Interpretation of Abdul-Baha's from John's Revelation
- An Analysis of the Baha'i Scholarship and ABS Project

BAHA'I
SHENASI
Quarterly cultural & social periodical

Baha'i Research, Quarterly cultural & social periodical

In Charge Manager: Abdulhossein Fakhari

Editorial Board: Mahdi Habibi, Mahdi Hadian

Managing Director: Masuod Monfared

Artist Manager: Mohammad Gogani

Editor: Mohammad Ali Masomi

Graphic Team: Shirin Gogani, Elham Bakhshi,

Maryam Hadian, Faezeh Rahimi

ISSN: 2717-445X

Address: No 13, Alley 12., Abozar St., Khaje Abdollah Ansari St., Shariati Ave, Tehran, Iran

No. 20, Winter 2022

Tel: 00982122898425

www.bahaimag.com

editor@bahaimag.ir

